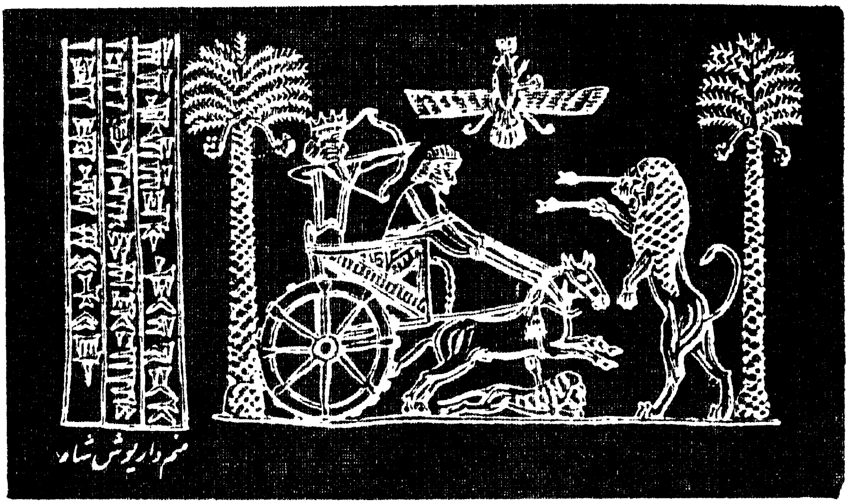


بررسیهای تاریخی

فروردین - اردیبهشت ۱۳۴۸

سال چهارم

شمارهٔ

(شماره مسلسل ۱۹)

بفرمان

مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

مجلّه بررسی‌های تاریخی

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران ـ کمیتهٔ تاریخ نظامی

شمارهٔ ۱ سال چهارم

شمارهٔ مسلسل ۱۹

فروردین ـ اردی‌بهشت ۱۳۴۸

آوریل ـ مه ۱۹۶۹

آنچه در این شماره داریم

عکسها و گراورهای رنگی وغیر رنگی این شماره (رنگی و سیاه)
در گراور سازی چاپخانه ارتش شاهنشاهی ایران تهیه شده است

شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی

بموجب اساسنامهٔ مجلهٔ بررسیهای تاریخی که بتصویب اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است مجله توسط یک هیأت ۵ نفری اداره میگردد.

۱- تیمسار سپهبد غلامرضا ازهاری جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، رئیس شورای مجلهٔ بررسیهای تاریخی.

۲- تیمسار سرلشکر حسین رستگار نامدار رئیس ادارهٔ کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران

۳ تیمسار سرلشکر سعید رضوانی رئیس ادارهٔ سوم ستاد بزرگ ارتشتاران

۴ تیمسار سرلشکر میرحسن عاطفی رئیس ادارهٔ مهندسی نیروی زمینی شاهنشاهی

۵ سرهنگ جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیتهٔ تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران مدیر مسئول مجلهٔ بررسیهای تاریخی

پیام مجلہ

پیام مجلّه

مجله بررسیهای تاریخی که در راه بزرگداشت تمدن وفرهنگ ایران و بمنظورشناساندن آن بجهانیان از سال ۱۳٤٥ تاکنون مرتبا انتشار یافته است ، بااین شماره وارد چهارمین سال زندگانی پرافتخار خود میگردد .

این مجله در این مدت توانسته است چه در ایران و چه در محافل خاور شناسان دیگر کشور ها ، مقام و منزلت باارزشی بدست آوردکه موجب سرافرازی تهیه کنندگان آن میباشد .

هزاران نامه و تقدیرکه از مقامات علمی وفرهنگی کشور وجهان رسیده است ، دلیل نگردیده که معتقد باشیم مجله به سرحدکمال وکمال مطلوب رسیده‌است، بلکه ایمان مارا راسخ ترکرده است که این راهیکه پیموده ایم مقبولیت عامه یافته وبا امیدواری و عزمی استوار میتوانیم باتلاش بیشترآنرا به سرمنزل مقصود نزدیک تر نمائیم .

تحقیقات تاریخی

راهنامه

نقش فرهنگ ایران در کشف راه دریائی اروپا به هند

بیاد شادروان
استاد ابراهیم پورداود

نوشته‌ی محمدحسن سمسار

بزمانی دراز نیاز است، تا بتوان چهرهٔ تابناک فرهنگ کهنسال ایران را، که گرد گذشت سده های بسیار از درخشش آن بسی کاسته است، آنچنان که باید جلوه گر ساخت بزمانی دراز، و گامهای استوار مردانیکه از سختی راه و سنگینی بار نهراسند نیاز است.

جای بسی خوشبختی است که تاریخ ایران از چهره رادمردانی چنین زیب بسیار یافته است. مردانی که تنها عشق، عشق بآب و خاک، عشق بسرزمینی که زاده و پرورده آن بودند، باین راهشان کشاند وهمه چیز، جز این عشق را بفراموشی سپردند، و برجز آن پشت پا زدند. زندگی

با اتکاء به نظرات واصله و بذیرشی که مجله در محافل علمی و فرهنگی پیدا نموده است ، تصمیم گرفتیم طرح مجله را توسعه داده و بمنظور شناسانیدن تاریخ شاهنشاهی و فرهنگ شکوهمند ایران ، بعضی مقالات و مطالب مجله راکه دارای اهمیت ویژه ای هستند به زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه و نشر نمائیم.

دراین برنامه بزرگ جهانی که بیگمان درشناسانیدن افتخارات این سرزمین یزدانی تاثیر فراوان خواهد داشت سه **وزارت امورخارجه ـ فرهنگ و هنر ـ اطلاعات،** همکاری نزدیك خواهند داشت وامیدمیرود درنتیجه این همکاری مؤلفان و محققان خارجی راکه در داوریهای راه خطا بیموده اند راهنمائی نموده واشتباهات و لغزش هائی که در کتابها ودائرةالمعارف ها رخ داده است نشان داده واصلاح آنهارا خواستار گردیم.

دراین راه بهعنایات الهیومراحم شاهنشاهآریامهر بزرگ ارتشتاران و پشتیبانی وکمك هممیهنان گرامی نیازمند وامیدوار و متکی میباشیم.

رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران سپهبد فریدون جم

باجست‌وجوو گردآوری این‌آثار میتوان کم‌و بیش ازچگونگی آنهادانستنی‌هائی گردآورد ، واین خود کمك بسیاری‌است برافزایش آگاهی‌ما بر گذشته.

یکی ازاین آثار «راهنامه » ویا «راهنامه» هاست .

راهنامه نام کتابی بوده است حاوی دانستنی‌هائی پیرامون راهها (چه راههای دریائی و چه خشکی) . این کتاب بروزگار شاهنشاهی ساسانیان که‌کار دریانوردی وبازرگانی ایرانیان باوج توانائی‌وگسترش خود رسیده بود، نوشته‌شده است .

نام پهلوی کتاب « راهنامك» و نام فارسی‌آن «راهنامه» بوده است ،ودر زبان تازی بصورت ـ «راهنامج» درآمده است . آنچه در فرهنگهای فارسی زیر نام «راهنامه» می‌یابیم چنین است :

«سفرنامه‌و نقشه‌ای که‌شخص‌مسافروسیاح‌ازحرکت‌وسیرخودبرمیدارد». [1]

«نقشه‌ای که مسافرو سیاح از حرکت خودبرمیدارد، نقشه‌ای‌ازخشکیها ودریاها که مسافران رابکار آید.» [2]

«راهنامج» مأخوذ از پارسی، کتابی که کشتیبانان بدان راه سپرند و بسوی لنگرگاه وجزآن پی‌برند.» [3]

واژهٔ راهنامه‌را درزبان‌تازی بصورت« کتاب‌الطریق»نیزمی‌یابیم:

«الراهنامج کتاب‌الطریق و هوالکتاب یسلك‌به‌الربابنة‌البحر و یهتدون به فی‌معرفته‌المراسی وغیرها» [4]

«الراهنامج‌بسکون‌الهاء وفتح‌المیم‌فارسیه‌استعملهاالعرب واصلها راه‌نامه ومعناه کتاب‌الطریق لان‌راه هوالطریق ونامه‌الکتاب وهوالکتاب‌الذی‌یسلکه به‌الربابنة جمع‌الربان کرمان ، العالم فی سفرالبحر و یهتدون به فی معرفة‌المراسی وغیره‌هاکالشعب ونحوذلك» [5]

---

۱ ـ فرهنگ نفیسی .

۲ ـ فرهنگ معین

۳ ـ لغت‌نامه دهخدا

٤ ـ قاموس محیط

٥ ـ تاج‌العروس

آنان همواره دریك واژه خلاصه شده و آن «ایران» است. آنانکه گوئی این دو بیت سعدی بیاد ایشان سروده شده است :

بذل جاه ومال و ترك نام و ننگ — در طریق عشق اول منزل است
گر بمیرد طالبی در بند دوست — سهل باشد زندگانی مشکل است

من این گفتار را بیادمردی می‌نویسم که ازپیشگامان این‌راه بود، - مردی که هرگز گامی جز برای بزرگداشت ایران عزیز بر نـداشت ، - مردی که هرگز قلم خود را جز بعشق ایران بر کاغـذ نگذاشت ، وجـز در راه میهن نیندیشید .

روانش شاد باد .

امید است که راه او راهنامه همهٔ فرزندان ایران باشد . ایدون باد .

گفتیم که نمودن چهره فرهنگ ایران ، آنچنانکه شایسته جای آنست بزمانی دراز و کوشش بسیار نیازمند است این نیاز را بهنگامی بیشتر در میبابیم که بگسترش شگفت انگیز دامنه فرهنگ وتمدن ایران درهمه‌امور زندگی آگاه می‌شویم وبه بهره آن درفرهنگ‌بشری پی‌می‌بریم . آنچه‌امروز ازمرده ریگ پدران مادردست است ، بخشی است کوچك‌ازآن‌میراث‌بزرگ.

دردا که از آن گنجینه هـای شگفت دانش انسانی ، بسیاری آنچنان بتاراج رفته که باز یافتن‌آن امکان پذیر نیست . بخش کوچك بازمانده‌نیز بسیار پراکنده ودوراز دسترس همگان است . بدین سبب‌اگراین‌بازمانده‌نیز بوقت‌نجات نیابدازتباهی‌ودستبردهای‌تازه زنهازنخواهدداشت - آنچنانکه کم وبیش گواه برخی تلاشهای اهریمنی برای دگرگون جلوه دادن و یا پنهان ساختن آفتاب فرهنگ وتمدن میهن خود بوده‌ایم .

بدین سان نخستین‌گام برای نگهبانی این مرده‌ریگ پرارج شناختن آنست ، واین ، چنانکه‌رفت نیازی بتلاشی بزرگ وهمگانی دارد باشد که همگان دمی از این تلاش نیاسایند ؛ چه بسیاری از آثـار تمدن وفرهنگ گذشته ایران تاامروزناشناس مانده ، وبایستی شناسانده شود . ازآنها نیز که ازمیـان رفته ، گاه وبیگاه رد پائی درمیان کتابها ونوشته‌ها بجاست و

وبزرگ شده بودند، وازلنگر گاهها وبادها و... آن آگاهی‌داشتند همنشین شدم، واز آنها پرسشهای بسیار کردم ونزد آنان دفاتری دیدم که همواره آنها را میخواندند واز آنچه درآنها بود آگاه میشدند وبآن عمل‌میکردند.[۸]

آنچه را که مقدسی بنام «دفاتر» میخواند همان راهنامه است با توجه باینکه وی در کتاب خود مینویسد که بیشتر کشتی‌سازان ودریانوردان خلیج فارس‌ایرانی‌هستند[۹] واینکه نام‌دفاتر رانمیدانسته وتنها از دیدن آنها یادمیکند، نه ازخواندن آنها ، همگی نشانه‌هائی‌است براینکه درزمان اوهنوز «راهنامه»ها بعربی برگردانده نشده بود .

در اشعارفارسی نیز گاهی بنام « راهنامه » برمیخوریم ازآنجمله است‌در کتاب اقبالنامه نظامی که بسال ۵۸۷ هـ . سروده شده‌است - . نظامی درداستان سفر اسکندر بچین چنین‌می سراید :

در افکند کشتی بدریای چین
که دیدست دریای کشتی نشین
سوی ژرف آمد ز دریا کنـار
بدریای مطلق در افکند بـار
جهانور جهان راند در آب شور
جهان میدواندش زهی دست‌زور
چو یك‌چند کشتی روان‌شد‌درآب
پدید آمد آن میل دریا شتاب
که سوی محیط آب جنبش نمود
به‌بـاز آمدن بـاز گشتش نبود
نواحی شناسـان آب آزمـای
هراسنده گشتند‌ازآن ژرف‌جای
زره نـامه چون راه جستند بـاز
سوی باز پس گشتن آمد نیـاز
جزیره یکی گشت پیدا ز دور
درفشنده مـانند یکپـاره نور
ز پیـران کشتی یکـی کاردان
چنین گفت با شـاه بسیار دان
که این مرحله‌منزلی مشکل‌است
به‌ره‌نامه ها آخرین منزل است
دلیری مکن کاب این ژرف جای
بسوی محیط است جنبش نمای
اگر منزلی رخت از آنسو بریم
از آنسوی منـزل دگر نگذریم
سکندرچو زین‌حالت آگاه گشت
کز آن‌میلکه پیش نتوان گذشت
طلسمی بفرمـود پـر داختـن
اشـارت کنان دستش افراختن

۸ - ص۱۰ احسن‌التقاسیم
۹ - همان کتاب ص۸

«کتاب‌الطریق و آن کتابیست کـه ملاحان دارند و شناختن مراسل و بندرها را راهنامه کتاب ملاحان برای گم‌نکردن راه‌دریاها.»[٦]

«راهنامج یا راهنامه بکتابی گفته میشود که در آن شرح راههای دریائی وبندرولنگر گاهها نوشته شده بودودریانوردان ازروی آن بسفردریامیرفتند.»[٧]

از مجموعه آنچه درفرهنگها ونوشته‌های جغرافیا نویسان واشعار شعرا برمیآید، مطالب راهنامه تا حدی روشن میشود. بدین‌سان میتوان گفت راهنامه کتابی بوده است شامل دانستنیهائی مربوط بدریاهاواصول وقواعد کشتیرانی و دریا نـوردی. چون راههـای دریائی، آشنائی با کرانه ها ولنگر گاهها، شناسائی بندرها ودوری آنها، شناخت جریانهـای دریائی، زمان وچگونگی جزرومدها، چگونگی وزش بادهای موسمی و توفانها، آشنائی با پرندگـان دریائی، شناختن جای صخره‌های دریائی، ودانستن زمان شایسته برای سفرهای دریائی گذشته از اینها دانستنی‌های دیگـری مانند جدول ستـاره شناسی، جهت یابی ازروی ستارگان، عرض جغرافیائی ونقشه دریاها وسرانجام آنچه باید دریانوردبداند در «راهنامه» گردآمده بود.

بر پایه آنچه فرهنگ نویسان نوشته‌اند راهنامه ها گذشته از راههای دریائی نشاندهنده راههای خشکی نیز بوده‌است.

اما روشن نیست که آیا برای هریك‌ازاین دوراه (یعنی‌راههای دریائی و راههای زمینی) راهنامه‌های جداگانه نوشته میشده، ویاآنکه‌هردورا دریك کتاب گردآورده بودند؟

به واژه «راهنامه» و«راهنامج» درنوشته‌های کهن فارسی وتازی کم و بیش برمیخوریم کهن‌ترین کتابی که درآن به‌راهنامه‌اشاره‌شده است کتاب «احسن التقاسیم فی‌معرفت‌الاقالیم» مقدسی است. وی درفصل «ذکرالبحاروالانهـار» مینویسد: من با راهبانان وناخدایان وبازرگانانی که درخلیج فارس زائیده

---

٦ ـ فرهنگ دهخدا

٧ ـ فرهنگ واژه‌های فارسی درزبان عربی

نامیده ومطالب آن بصورت شعر است. چنانکه خود وی گفته این بخش درروز عید غدیر ماه ذیحجه سال ۸٦٦ هجری در بندر جلفا پایان یافته است .

تمت لشهرالحج فی جلفار اوطان اسدالبحر فی الاقطار
یوم الغدیرابارك الایام اذ خص بالاحسان والصیام
و کان فی الهجره یا مولا یه سته وستین و ثمان مایه

بخش دوم کتاب وی که بصورت نثر است بسال ۸۹۵ نوشته شده است.

ابن ماجد در « کتاب الفوائد . . . » می نویسد که راهنامه ی سه ناخدای ایرانی گردآوری شده از راهنامه های دیگر بوده ، و آنها دریا نوردی نمیکردند مگر ازسیراف به سرزمین مکران ، واین راه را درمدت هفت روزطی میکردند. و ازآنجا تاخراسان را یکماهه می پیمودند . بدین ترتیب آنها توانسته بودند راه بغدادتا خراسان را که برای پیمودن آن سه ماه وقت لازم است بمدت یکماه وهفت روز کوتاه کنند .

وی سپس به ستایش از کتاب خود می پردازد ومی نویسد که آنچه آنان، ودیگر ناخدایان ورهبانان پیشین نوشته اند امروزه مفید نیستند وتنهادانستنی ها وآزموده ها واختراعات ما که دراین کتاب(کتاب الفواید) گردآمده سودمند ودرست است . ۱۲

پیداست که این نوشته نمی تواند خالی ازخودستائی باشد. ابن ماجد اگر چه بسیار کوشیده است تا کتاب خودرا کتابی برترازراهنامه های کهن ایرانی بشمار آورد، اما فراموش کرده است که تجربیات تازه او وپدرانش حاصل سده های بسیار تلاش و کوشش، وپنجه در پنجه سهمگین توفانها در انداختن دریانوردان دلیر وازجان گذشته ایرانی بوده است ـ ، حاصل دانش و بینش هزاران رهبان وناخدای ایرانی، که سالها پیش ازاو سینه پرجوش وخروش اقیانوسهای خشمگین را مردانه شکافته بودند ودل پرعشق بوطنشان را غرش تندرها، وجهش آذرخشها، وبزرگی امواج کوه پیکر، بلرزه درنیاورده بود.

تلاش و کوشش ودانش وبینش دریانوردان ایرانی بود که سبب گردید او وپدران او ودیگر مردم « نجد » با دریانوردی آشنا شوند . و این مکتب

۱۲ـ ن. ك. به ژورنال آزیاتیك

کزاین پیشتر خلق را راه نیست | ازآن‌سوی دریا کس آگاه نیست
چو زینسان طلسمی مسین ریختند | زرکن جزیره بر انگیختند
که هر کشتیی کارد آنجا شتاب | طلسمش نماید اشارت بآب
کز اینجای بر نگذرد راه کس | ره آدمی تا بدینجاست بس
به‌تعلیم او کاردانان راز | دگر باره زان راه گشتند باز[10]

ابن مجاور در کتاب خود بنام «تاریخ المستبصر» (نوشته شده بسال ٦٣٠ هجری) ازیك راهنامه‌دریائی نام می برد، وبنقل از نویسنده‌آن می نویسد، هنگامیکه مسافر دراین دریا (دریای عربستان) سفر می کند هفت گونه پرنده در دل‌دریااو راآگاه میسازند که در برابر جزیره‌سکوتره قرار گرفته‌است[11]

نخستین راهنامه ای که از آن آگاهی داریم، راهنامه ایست که بدست سه تن از ناخدایان ورهبانان ایرانی بنامهای «محمد پورشاذان»، «سهل‌پور آبان» و«لیث‌پور کهلان» نوشته شده است. زمان نگارش‌این راهنامه‌روشن نیست، امابایستی درحدود نیمه سده‌پنجم هجری باشد. ووابسین راهنامه‌ای که می‌شناسیم راهنامه‌ایست بزبان تازی بنام «کتاب‌الفوائد فی‌اصول‌العلم‌ـ البحروالقواعد» نوشته‌دورهبان‌بنامهای «شهاب‌الدین‌احمدبن‌ماجد» و«سلیمان مهری» این کتاب بین سالهای ٨٦٦ تا٨٩٥ هجری دربندر جلفا «رأس‌الخیمه» درعمان نوشته شده است.

ابن‌ماجد در کتاب خودازراهنامه‌ایکه بوسیله سه ناخدا ورهبان ایرانی نامبرده نوشته شده بود یاد می کند ومی‌نویسد:

در زمان عباسیان سه مردنام‌آوربنامهای محمدبن شاذان وسهل‌بن‌آبان ولیث‌بن کهلان می زیستند، و مؤلفین راهنامه‌ای بودند که من (ابن ماجد) نسخه‌ای از آنرا بخط نوه لیث کهلان دیدم که بسال ٥٨٠ هجری نوشته شده بود. (راهنامه‌ای نیز که ابن مجاور ازآن یادکرده بایستی همین راهنامه نوه لیث‌بن کهلان‌باشد) ابن ماجد کتاب خود را که دارای دوبخش است‌برپایه همین راهنامه نوشته‌است. بخش اول را «حاویةالاختصارفی‌اصول‌علم‌البحار»

١٠- ص ٢٠٦ - ٢٠٨ اقبالنامه نظامی
١١- دریانوردی ایرانیان و ژورنال آزیاتیك

ورومی وفرنگی واندلسی وصقلابی سخن میگویند. و از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق در دریا و خشکی سفر می کنند. آنها غلام و کنیز ودیبا وخزو سمور. وجز آن ازغرب بشرق میآورند، وعودومشك وکافور ودارچین ازشرق بغرب می برند.[۱۴]

واژه رهدان ورهدارنیز بهمان صورت فارسی درعربی بکار میرفته است. دریك کتیبه کوفی درآنام هندوچین از سال ۴۳۱ هجری که بهعربی است ازابوکامل دریانوردی نام برده شده که عنوان او رهداراست.[۱۵]

سبب وجود واژه های فارسی مربوط بدریانوردی، درزبان تازی بسیار روشن است میدانیم که تازیان بهنگام ورود به ایران چندان بهرهای ازفرهنگ وتمدن نداشتند اینان پس از برخورد با فرهنگ پیشرفته ایران بسیاری از دانش‌های ایرانی چون کشورداری وپزشکی وهنرهای گوناگون وحتی آداب پوشاك وخوراك را ازآموزگاران ایرانی خود آموختند. آنچنانکه بزودی در فرهنگ ایران غرق شدند. ازآن جمله بود دریانوردی واموروابسته بآن.

برای آگاهی ازبی‌خبری تازیان ازدرباودریانوردی تنهابآوردن یك نمونه ازآنچه تاریخ‌نویسان دراین باره نوشته‌اند می‌پردازیم.

طبری در کتاب خود می نویسد: چون عمر بن خطاب معاویه را بشام فرستاد، معاویه به عمر نامه، نوشت وازاو اجازه خواست تاازراه دریا به روم حمله برد. ونوشت که: «آن روستاهاء شام به روم نزدیك اند چنانکه بشب بانگ مرغ یکدیگر بشنوند. پس عمر به عمروبن العاص نامه نبشت و گفت مرا صفت دریا وحال آن بگوی. عمروجواب نبشت که اگرخواستی دریا ببینی و کشتی و خلقی دو، بدل بدان و ببین خلقی بزرگ دریا وخلقی ضعیف مردم. وآن دریا دشمن این مردم، هر که کی بتواند فروگزاردو هلاك کند. و در میان ایشان چوبیست ضعیف کی آن خلق بزرگ را ازین خلق ضعیف همی باز دارد و اگر برسرآب باشند.. بشود (ان سکن خوف حجاب القلوب) واگر برود عقل وهوش ازایشان برود، وتا بزمین اند یقین اند کی بسلامت اند، وچون درآنجا

۱۴ــ ص ۱۵۳ المسالك والممالك

۱۵ــ دریانوردی عرب ص ۱۸۲ یادداشتهای مترجم

دریانوردی ایرانیان بود که نجد نشینان‌راه، بدریانوردانی چون شهاب‌الدین احمدبن‌ماجدتبدیل گردد.

کتاب او اگرچه بزبان تازی نوشته شده، اماپراست ازواژه‌های فارسی. نه تنها کتاب اوبلکه همه متن‌های دریانوردی عرب، پراست از اصطلاحات فنی‌دریانوردی که درست همان واژه‌های‌فارسی، ویا معرب ویادگرگون شدهٔ آن است. واژه‌هائی چون:

ربان= رهبان وراه بان

ناخداة = ناخدا. وناوخدا

سکان = سوکان (ساخته شده ازسو)

انجر= لنگر

خن= خن وخانه (بمعنی اتاق کشتی)

بندر= بندر

زنج = زنگ وزنگبار

راهنامج = راهنامه

رهمانی = تحریف شده‌راهنامه

ونام بسیاری ازانواع کشتی‌ها، وبسیاری ازبندرها، و نام بسیاری از ستارگان وجز آن، که درنوشته‌های مربوط بدریانوردی عرب بکار رفته همگی فارسی است.[۱۳] واین‌ها نیز نمونه‌های دیگری‌است ازاین واژه‌ها:

آنچه درزبان‌تازی‌بصورت «ربان» درآمده همان‌واژه رهبان فارسی‌است. رهبان کسی‌است که هدایت کشتی‌را بعهده دارد: لازم‌بیادآوری است که واژه ناخدا، یعنی دارنده کشتی، وکاررهبری وهدایت کشتی‌را معمولا رهبان‌انجام میداده‌است.واژه«راذانیه»نیزدگرگون‌شده«راهدان»است وبصورتهای‌راه‌ذان، راه ذانیه ورازانیه درمتن‌های عربی بکار رفته است.

ابن خردادبه در «المسالك‌والممالك» (نوشته شده بسال ۲۵۰هـ.) درفصل «سلك‌التجارالهیودالراذانیه» می‌نویسد: این بازرگانان‌بزبانهای‌عربی‌وفارسی

۱۳— برای بدست‌آوردن آگاهی بیشتر نگاه کنید بمقاله فراند وکتاب دریانوردی عرب بویژه به بخش یادداشتهای مترجم کتاب.

درسال ۱۴۹۷ میلادی «واسکودو گاما» دریانورد پرتغالی بهدف رسیدن به آسیا از راه دماغه امید نیك از بندر «لیسبن» حرکت کرد ، وبسال ۱۴۹۸ میلادی (۹۰۴ هجری) باقیانوس هندوسواحل افریقای شرقی رسید . وی در بندر «ملند » (مالندی) با دریانوردان مسلمان آشنا شد ، وچون بدریاهای شرق آشنا نبود به جستوجوی دریانوردی برآمد که بتواند اورا بسواحل هندوستان برساند . در این هنگام هنوز سواحل افریقای شرقی بویژه زنگبار چون روزگار قدیم زیر قدرت سیاسی واقتصادی ایرانیان بود. دربند ملند (مالندی) واسکودو گاما با دریانوردی بنام شهاب الدین احمد بن ماجد که از مردم شیعی مذهب عمان بود آشنا گردید و ، ابن ماجد راهنمائی اورا بعهده گرفت سرانجام واسکودو گاما بسال ۹۰۴ هجری به «کالیکوت» از بنادر غربی هند رسید . بدینسان راه هندوستان از طریق افریقا کشف گردید ، واین از مهمترین رویدادهای سده ۱۵ میلادی واز بزرگترین اکتشافات جغرافیائی بود.

آنچه در اینجا بایستهٔ یادآوری است بهره و نقشی است که فرهنگ و دانش ایرانیان دراین کشف بزرگ جغرافیائی دارد .

سهمی که شهاب‌الدین احمدبن ماجد در این کشف بزرگ دارد ، بهره ای در خور توجه است و هنگامیکه شهاب الدین را بهتر بشناسیم ، نقش فرهنگ ایران در کشف راه دریائی تازه اروپا را بهتر درمی‌یابیم .

میدانیم که بهنگام سفر واسکودو گاما بهندیعنی سال ۹۰۴ هجری برابر با ۱۴۹۸ میلادی عمان هنوز بخشی از سرزمین ایران بشمار میآمد ، و از نظر جغرافیائی وتقسیم بندی سیاسی تابع هرمز بود. احمد بن ماجدا گرچه بنا به نوشته خودش از نژاد تازی بود و اجداد وی ازمردم نجد بودند ، اما او در عمان پرورش یافته بود که بخشی بود ازسرزمین ایران . بنابراین وی تبعه ایران بحساب میآمد ویك ایرانی بود [۱۷]. ازطرفی دراین هنگام هنوز عمان یکی ازمراکز بازرگانی ودریانوردی ایران بود ، و امور دریانوردی وبازرگانی‌این‌ناحیه‌بوسیله بازرگانان ودریانوردان ایرانی انجام میگرفت.

۱۷ - ن . ك. بکتاب مطالعاتی درباب بحرین وجزایروسواحل‌خلیج فارس

شوند آن یقین سلامت کم شود وبشك افتند ندانند کی رهندیانه؟ پس هر روز کز زمین دورشوند از سلامت دورتر شوند وبهلاك امیدوارتر شوند وچون در دریارفتند هیچ چیز نبینند مگرآب زیروزبر آسمان وایشان درمیان چون کرمکی خرد برچوبی. اگربرود بشتاب همچنان باشد کی برقی ازابر بجهد واگربچپ وراست بتابد هلاك شود وغرق گردد . عمر گفت لاولله مانفرمائیم هیچ مسلمان را بدریا اندرشدن وبمعویه نامه کرد... مسلمان‌را بدریامفرست که جان یك مسلمان برمن گرامی‌ترازهمه روم وآنچه اندرروم باشد.[۱۶]

این نمونه‌ایست گویا ونشاندهندهٔ اندازه دانش تازیان از دریا ، و دریا نوردی . اما چون‌تازیان بسودهائی که ازدریانوردی بدست‌میآید آگاه‌شدند، بآموختن دریانوردی از ایرانیان پرداختند . از جمله با راهنامه ها آشنا شدند وواژه‌های مربوط به دریانوردی وارد زبان تازی شد .

بکاربردن راهنامه درایران از روزگارشاهنشاهی ساسانیان رواج‌داشته است . چه دراین زمان دریانوردی ایرانیان به‌اوج توانائی و گسترش رسیده بود ، ودریانوردی و بازرگانی در دریاهای شرق انحصاراً بوسیله ایرانیان انجام میشد . پس از فروافتادن ساسانیان دریا نوردی ایران نه‌تنها گرفتار شکست نشد ، بلکه گسترش بیشتریافت ، دراین دوره دریانوردی وبازرگانی درسراسر خلیج فارس ، ودریای مکران ، و دریای سرخ در دست ایرانیان بود و بازرگانان ودریانوردان ایرانی تا چین سفر میکردند . بطور خلاصه باید گفت که از جده‌تازنگبار ، واز ابله‌وبصره وسیراف تاچین ، پهنهٔ دریاها زیر فرمان ناخدایان ورهبانان‌ایرانی بود . واین تا ورود پرتغالیها بدریاهای شرق همچنان ادامه داشت . ازاین زمان است که با ورود دریانوردان‌اروپائی بدریاهای شرق دریانوردی ایران روبناتوانی گذاشت ، وراهنامه‌های ایرانی نیز از میان رفت .

گفتیم که واپسین راهنامه‌ای که می‌شناسیم «کتاب الفوائد» ابن ماجد است که برپایه راهنامه فارسی نوشته شده است .

ببینیم که‌ابن ماجد کیست‌وسبب شهرت او درتاریخ دریانوردی چیست؟

۱۶ــص۸۷و۸۸ ترجمه تاریخ طبری

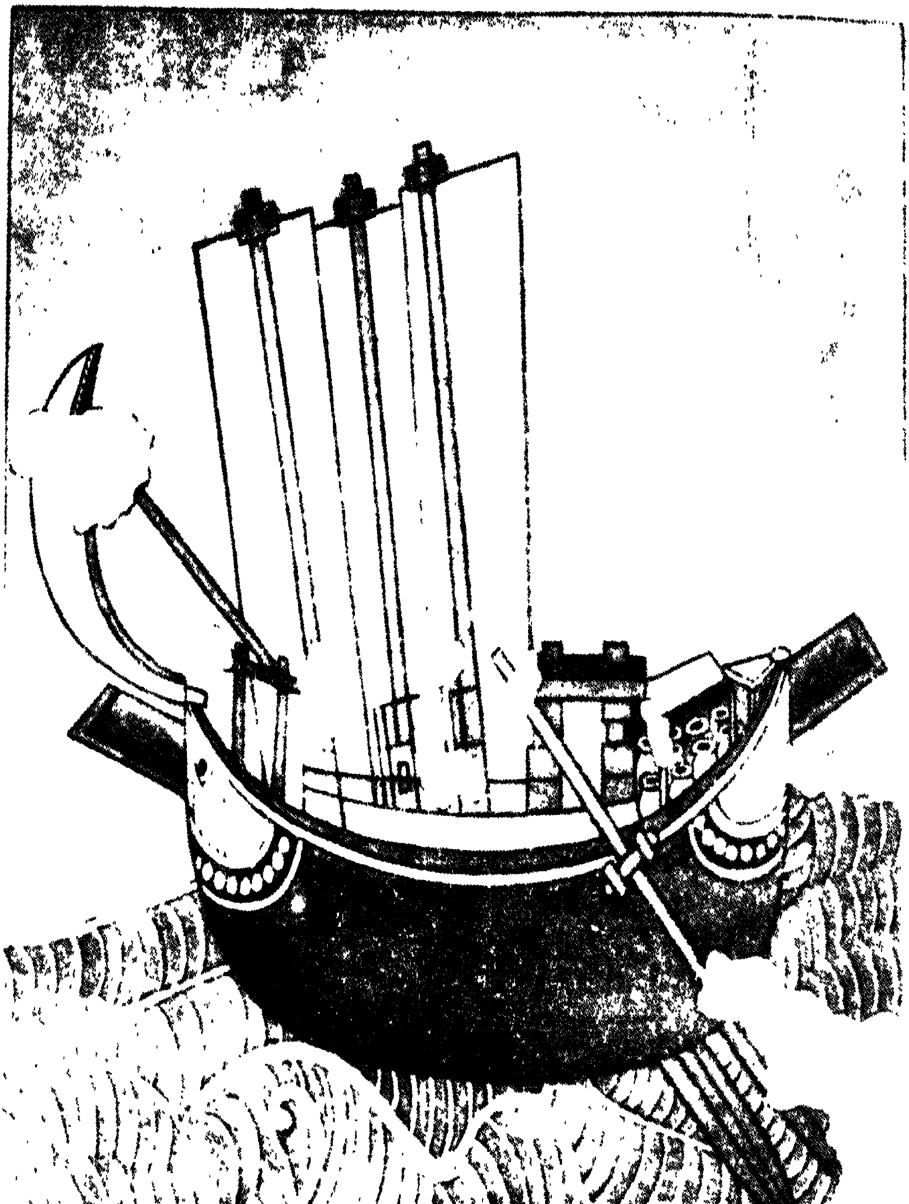
ابن ماجد نیز درمکتب دریانوردان ایرانی پرورش یافته، و دانستنی‌ها وآزموده‌های خود را به استادان ایرانی خود بدهکار بوده ، چنانکه کتاب خود رانیز برپایه راهنامه‌های کهن فارسی نوشته‌بود . کتابی که بنا به‌نوشتهٔ فراند درپاره‌ای موارد برتراز راهنامه‌هائی بود که در اروپا برای کشتیهای بادبانی درآن زمان نوشته میشد.[۱۸]

بدین سان‌می‌بینیم که یك تبعه تازی نژاد ایران ، که پرورش یافته آب وخاك ایران وآموزش پذیرفته مکتب دریانوردی ایرانیان است ، سهمی بسزا دریك‌رویدادبزرگ‌تاریخی‌دارد. ودراینجاست که نقش وارزش‌فرهنگ‌ایران بخوبی جلوه‌گر میشود .

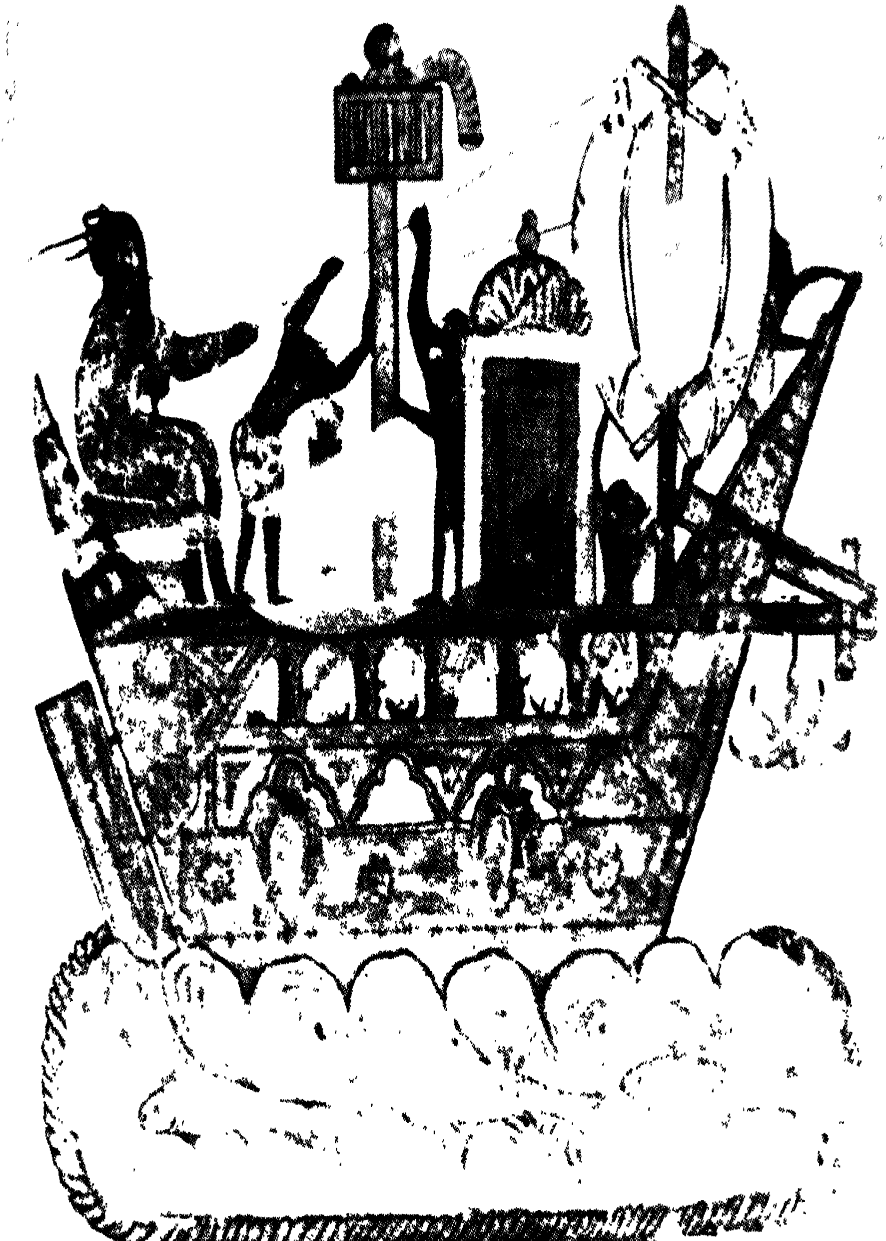
مدارك و مآخذ

۱ ـ فرهنگ نفیسی
۲ ـ فرهنگ معین
۳ ـ فرهنگ آنندراج
٤ ـ لغت‌نامه‌دهخدا
٥ ـ قاموس محیط
٦ ـ تاج العروس
۷ ـ فرهنگ‌واژه‌های‌فارسی‌درزبان‌عربی.امام‌شوشتری ـ انجمن‌آثارملی
۸ ـ احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم مقدسی ـ چاپ لیدن
۹ ـ اقبالنامه نظامی گنجوی ـ مرحوم وحید دستگردی
۱۰ ـ دریانوردی ایرانیان ، نوشته دکتر هادی حسن ، چاپ لندن
۱۱ ـ دریانوردی عرب‌نوشته‌جرج ـ ف . حورانی‌ترجمه دکترمحمدمقدم
۱۱ ـ ژورنال آزیاتیك Journal – Asiatique شماره ۲ سال ۱۹۲٤ مقاله عنصرایرانی درمتن‌های دریانوردی عرب نوشته Gabriel - Ferrand
۱۳ ـ ترجمه‌تاریخ طبری ـ محمدبلعمی از انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران
۱٤ ـ المسالك والممالك ابن خردادبه ـ چاپ‌لیدن
۱٥ ـ مطالعاتی درباب بحرین وجزایروسواحل خلیج‌فارس ـ عباس‌اقبال

۱۸ ـ ص . ۱٤۹ ـ دریانوردی عرب



کشتی ایرانی – از نقاشیهای غار آجانتا – نیمه اول سده هفتم میلادی



يك كشتى ايرانى – از كتاب مقامات حريرى – نيمه اول سده هفتم هجرى



مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی



مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی



مینیاتور از کتاب خاوران‌نامه ـ نیمه دوم سده نهم هجری ـ موزه هنرهای تزئینی



مینیاتور از شاهنامه فردوسی ـ ۸۹۱ هجری ـ موزه بریتانیا

پادشاهی پوراندخت

ملکه ساسانی و پژوهشی درباره سکه های زمان او

« بقلم »

بانو ملک زاده بیانی

استاد دانشگاه تهران و موزه دار موزه ایران باستان

موجبات سقوط و انحطاط شاهنشاهی بزرگ اشکانی از ابتدای قرن سوم میلادی بواسطهٔ منازعات داخلی ، اختلاف بین شاهزادگان وبزرگان، جنگها ومحاربات پی درپی خارجی و ضعف دستگاه مملکتی فراهم گردید . این وضع آشفته و نابسامان چند سالی ادامه پیدا کرد تا درسال ۲۲۴ میلادی اردشیر[۱] شاهزادهٔ پارس ، پسر بابك شاه پارس به پنج قرن شاهنشاهی پارتها خاتمه داد[۲] و با نبوغ ذاتی وصفات عالی و ممتاز فرمانروائی به تشکیل حکومتی تازه پرداخت وفر و

۱ ـ اردشیر در حدود سال ۲۰۰ میلادی از طرف خود بابك در دارابگرد بمقام بزرگ نظامی (ارگ بذ) منصوب گردید و پس از مرگ پدر و برادر شاه پارس شد . این خاندان اصیل که نسبت آنان به شاهان هخامنشی میرسد براموز مذهبی ریاست داشتند چنانکه معبد آناهیتا بعهده ساسان و پسرش بابك بود .

۲ ـ اردشیر ازسال ۲۱۲ تا ۲۲۴ که اردوان پنجم کشته شد بسیاری ازسرزمینهای ایران را به تصرف درآورد و پایتخت اشکانی نیز بدست وی گشوده شد و با سرفرازی به تیسفون درآمد .

ویا بدویان وحشی درشمال درگیرودار بودنـد وموفق درآمدنـد . بعلاوه توانستند مانند سدی محکم و پابرجا ومستقر درپناه قدرت وسلحشوری و حسن تدبیر از تجاوز وتعدی پاره‌ای ازاین اقوام بدوی بغرب مانع شونـد . شاهان ساسانی درحدود ۳۵ نفر میباشندکـه بعضی ازآنان مدتی طولانی و برخی فقط چند ماه بسلطنت نشستند . دربین آنان دوتن ازشاهزاده‌خانمهای ساسانی پوراندخت وآذرمیدخت، نیز براریکه شاهی تکیه زدند ولی مدت فرمانروائی‌شان پردوام نبودزیرا آنهانیزمانند چند تن دیگروارث بی‌نظمی‌ها بودند ودرگردابی که پدرآنان خسروپرویز بواسطه غروربی‌حد وعدم تدبیر ایجادنموده بود گرفتارآمدند. شایداگرپوران‌دخت درزمانی دیگروموقعیتی روشن تر بسلطنت میرسید میتوانست کفایت و درایت بیشتری نشان دهد .

اساس متین واستواری که بنیان گذار شاهنشاهی ساسانی درکلیه شئون بخصوص در ایجاد وحدت ملی پی‌ریزی نمود ، وشاهنشاهـان بزرگ دیگر آنرا مورد توجه قراردادند ، موجب گردید که ایران ساسانی درامورادارى، اقتصادی ، لشکری ، فرهنگی ، هنری و اجتماعی موفقیتهای بزرگی بدست آورد که درجهان کهن مورد اعجاب وتحسین قرارگیرد ودولت مقتدر رم را تحت الشعاع قـرار دهد وبارهـا اورا بزانو درآورد . متأسفانـه‌این وضع، باگذشت زمان وروی‌کارآمدن شاهنشاهانی کـه ازلحاظ سیره ورفتار وضع دیگری داشتند واقدامات زمامداران نالایق ومغرض یاجاه طلب وخودخواه و بی‌توجه بمسائل وآنچـه درحول وحوش آنان میگذشت وغرور بی‌حد و حصرآنان، موجب‌ضعف وفتور دستگاه مملکتی گردید و پایه‌های مستحکم این دوران با مجد وعظمت را ، مانند موریانـه‌ای خورد و بطرف نابـودی کشانید . شاید اهم‌آن را بایستی درجنگهای پی درپی دانست ومصائبی که ازلحاظ اقتصادی واجتماعی واردآمد که هیچکدام درجهت منافع عامه مردم نبود . دراین بین آفات زمانه نیز با روش زمامداران همگام شد ومقدمـات سیر نزولی را سریع‌تر و آماده‌تـر نمود ؛ مانند طغیان دجلـه و فرات ، از هم‌فروریختن‌سدها‌وزلزله‌درپایتخت(تیسفون) که‌ویرانیهای فراوان ببارآورد.

ایران ساسانی تـااواخر دورهٔ خسرو اول نوشیروان (۵۳۱-۵۷۹) وضعی

شکوه دوران هخامنشی را که خود ازآن خاندان بوداحیاء نمود.

مؤسس سلسلهٔ ساسانی سنن وآئین وآداب ملی را که همواره‌نیاکان وی درحفظ وحراست‌آن کوشا بودند محترم داشته وباقدرتی بیشتردوام‌بخشید. اردشیر بادرایت جبلی اساس متین شاهنشاهی بزرگی را پی‌ریزی و بنیان نهاد که مدت چهارقرن ونیم دوام پیدا کرد وجانشینان وی بروسعت وعظمت آن افزودند وکانونی از مدنیت وتمدن و فرهنگ وجهانداری ایجاد کردند که پرتو آن به دورترین نقاط دنیای آنروز ازشرق وغرب یعنی ازچین تا مدیترانه واقیانوس اطلس کشیده شد ونفوذ نمود.

هنروفرهنگ ساسانی متجلی ازهنرچند هزارسالهٔ ایران است که زمانی بصورت هنرعالی‌هخامنشی وسپس، پارتی جلوه گر شده بود. این‌هنر نه تنها در ایران زمین نضج گرفت[۱] بلکه الهام بخش هنرمندان و صنعتگران ملل دیگرنیز گردید وآنانرا تحت تأثیرقرار داد. قدرت معنوی دستگاه ساسانی بجائی رسید که تیسفون پایتخت آباد وزیبای آن مرکز تجمع فلاسفه و علماء وکانون علم‌وادب وفلسفه گردید و دانشمندانی که در زادگاه خویش وضع مناسبی برای ابراز ادراکات خود نداشتند یامورد آزار قرارمیگرفتند بآن سمت روی میآوردند[۲].

ازسال ۲۲٦ میلادی که سال تاجگذاری اردشیر اول و درهم فروریختن شاهنشاهی اشکانی است، تا زمانی که این سلسلهٔ ملی درسال ٦۵۱ میلادی واژگون گشت، بسیاری شاهنشاهان بلند مرتبت، سلطنت‌نمودند که بارقبای بزرگی چون دولت مقتدر روم درغرب وبا«کوشانیان»و «هفتالی»هادرشرق

---

۱ ـ آثارمختلفی که از این دوره بجای مانده گواه راستی برعظمت و وضع درخشان آن دوره است. ابنیه‌مختلف وحتی ویرانه‌هائی که بجای مانده مانند طاق کسری، بیشابور، فیروزآباد و دانشگاه‌ها ونقوش برجسته مختلف چون طاق بستان، نقش‌رجب، نقش رستم و بیشابور وآثار کنده‌کاری شده برروی‌مهرها وظروف سیمین و زرین وسکه‌ها وکتیبه‌ها، ظروف و تزئینات مختلف وگچ‌بریها و موزائیك‌ها هریك مبین‌آن میباشند.

۲ ـ چنانکه انوشیروان (خسرو اول) فیلسوفان یونانی مکتب‌آتن راکه در یونان مورد ایذاء واذیت قرار گرفته بودند پناه داد و وسایل راحتی‌آنانرا در تیسفون ازهرجهت فراهم‌آورد ودر دارالعلم گندیشاپور در قرن پنجم میلادی بسیاری از علمائی که از رم رانده شده بودند بایران آمدند و بتدریس اشتغال ورزیدند.



روی سکه پوراندخت

بسیار استوار داشت و اقدامات مؤثـر وی در کلیهٔ امور داخلی ، خارجی و اصول مالیاتی ، بکار بردن تدابیر لازم برای آبادانی کشور ، وضع مقررات درامور لشکری ، ایجاد استحکامات وقلاع برای حراست مملکت و بسیاری ازامور دیگر مملکت را باوج ترقی رسانید . ولی پس از وی باوجود حسن نیت هرمزچهارم پسر وی ، معضلات یکی پس ازدیگری ظاهر گردید وزمینهٔ افول حکومت را فراهم نمود .

خسرو دوم[1] (پرویز) (۵۹۰-۶۲۷) بواسطه حرص وآز و عشق بتجمل[2] وخودستائی وخودپرستی وغرور[3]، مملکتی را که‌کانون مدنیت بود وقدرت

---

۱ - در جنگهای ایران و رم که مدت درازی طول کشید نیروی انسانی لطمه زیاد دید . خودخواهی و بی‌تدبیری(خسرو دوم)، عناد و لجاج وی در برقراری صلح با رومیها و به موقع‌استفاده ننمودن، یکی از بارزترین علل انحطاط این دوره گردید .

۲ - دربارهٔ تجمل بارگاه و دستگاه خسرو دوم و گنجها و گنجینه‌ها مورخان مختلف فراوان گفت‌وگو کرده‌اند که صورت مختصری از آنان داده میشود:

۱) شاهنامه فردوسی

۲) مسعودی : ابوالحسن علی‌بن‌الحسین (قرن چهارم هجری) در مروج‌الذهب

۳) حمزه اصفهانی (۲۷۰-۳۶۰ هجری)، در سنی ملوك‌الارض والانبیاء

٤) مسعودی . در التنبیه والاشراف

۵) ابوعلی محمد بلعمی (قرن چهارم هجری) در تاریخ طبری

٦) جاحظ (۱٦۰-۲۵۵ هجری) در «التاج»

۷) ثعالبی ابومنصور (قرن چهارم هجری) در «غرراخبار ملوك‌الفرس وسیرهم»

۸) ابن خلدون (۷۳۲-۸۰٦هجری) درکتاب العبر معروف به‌مقدمهٔ ابن‌خلدون.

۹) گردیزی ابوسعید عبدالحی . (قرن پنجم هجری) در «تاریخ گردیزی»

۱۰) مجمل‌التواریخ والقصص

۱۱) پروکوپ (قرن پنجم میلادی) درکتاب جنگهای ایران و روم

۱۲) آرتور کریستن سن در «ایران ساسانی»

۱۳) گیرشمن در «ازآغاز تا اسلام» ترجمه دکترمعین

١٤) پورداود در «آناهیتا» چرا ایرانیان ازتازیان شکست خوردند .

۳ - یکی از بارزترین عللی که سقوط خاندان ساسانی را فراهم‌آورد، تباهی خاندان حیره (بنی‌لخم) و کشتن نعمان بود . حیره در منطقه‌ای در نزدیکی کوفه امروزی واقع بود و شهریارانش فرمانبردار شاهنشاهان ساسانی بودند و در حقیقت نگهبان مرز و بوم آن ناحیه بشمارمی‌آمدند و بارها شراف ذاتی و وفاداری خودرا به‌ثبوت رسانیدند . چنانکه بهرام پنجم (گور) توانست بیاری منذربن نعمان بتاج و تخت اجدادی خود برسد .



خیره کننده داشت وموجبات اعتلاء ازهرجهت برایش فراهم بود، بسوی واژگونی وتباهی کشید. پس از کشته شدن خسرو بدست پسرش شیرویه (قباد دوم) این شاهزادهٔ نالایق و بدخواه بسلطنت رسید که، درمدت کوتاه سلطنت خود (که آنرا شش تاهشت ماه گفته‌اند) بسیاری از شاهزادگان و بزرگان مملکت را از بین برد.

بطور قطع یکی ازعلل سقوط ساسانیان را بایستی همین موضوع دانست، شاید اگر شاهزاده‌ای لایق و بااراده وجود داشت، میتوانست ایران را از پیشروی بسوی گرداب سهمناکی که درمقابل داشت بازدارد.

ازاین زمان تا بسلطنت رسیدن یزدگرد سوم که فقط چهارسال طول کشید دوازده نفر بسلطنت رسیدند که اغلب آنان بواسطه دگرگونی ونابسامانی اوضاع اجتماعی بیش ازچندماهی سلطنت نکردند وکشته شدند وجای خود را بدیگران دادند؛ تا آنگاه که دستگاه عظیم ساسانی واژگون گردید و آنهمه جلال ودرخشندگی درهم فروریخت و پایتخت زیبای ایران «تیسفون» با گنجینه‌های عظیم بدست تازیان وبدویان افتاد.

پوران‌دخت دختر خسرو پرویز دراین دوران هرج‌ومرج بسلطنت رسید. پس‌از مرگ قباد دوم [1] «شیرویه» فرزند خرد سال وی را بنام اردشیر سوم شاه خواندند، ولی اختلاف بین‌بزرگان وسرداران مملکت موجب کشته شدن شاه خردسال گردید وچند صباحی «شهروراز» سردار معروف خسرو - پرویز خودرا شاه خواند که اوهم بسرنوشت اردشیر سوم گرفتار شد. پس‌از وی خسرو سوم برادرزاده‌خسروپرویزوسپس «جوانشیر» [2] پسرخسروپرویز که اوهم کودکی بیش نبود بشاهی رسید ولی پس‌از یکسال‌مرد.

چون شاهزادگان ساسانی دراین ماجراها ازبین‌رفته بودند و کسی از آنان باقی نمانده بود که اورا بسلطنت بنشانند لذا پوران‌دخت را که دختر

---

۱ - مرگ قباد دوم را برخی از مورخان براثر زهرو بعضی بمرض طاعون گفته‌اند.

۲ - جوانشیر پسر خسرو پرویز و مادرش خواهر بهرام چوبینه بود. چون اوطفلی خردسال بود قباد درکشتار خاندان سلطنتی ازکشتن وی صرف نظر نمود.

دادکرد وجوروستم بر گرفت وآن‌مرد که شهر ایران (شهروراز) را کشته بود اورا بخواند وبنواخت واو ازخراسان بود نام وی‌سقروخ . توران‌دخت اورا وزیری بداد .»[۱]

درباره مدت‌سلطنت ملکه پوران‌دخت روایات واقوال مختلف است . فردوسی درشاهنامه سلطنت وی‌را فقط شش‌ماه گفته[۲] ، بلعمی درتاریخ طبری یکسال وچهارماه[۳] ، درمجمل‌التواریخ‌والقصص یکسال وچهارماه[۴] ، ثعالبی هشت‌ماه وکریستن سن‌یکسال وچهارماه وپاروك مدت سلطنت‌پوران‌دخت را بیش‌از یکسال میداند[۵] ؛ دمرگان سلطنت وی‌را از ۶۳۰تا۶۳۱ میلادی گفته‌است.[۶]

ولی‌آنچه محرزاست چنین میباشد که سکه‌های پوران‌دخت ضرب سال اول وسال‌دوم سلطنت را دارد. پس بطور قطع‌اززمانی که دیهیم شاهی برسر نهاد تازمانی که دیده ازجهان‌فروبست بیش‌از یکسال بوده‌است.

ملکه پوران‌دخت‌دردوران سلطنت خودباوجود وضع آشفته‌ای که‌معلول دوران گذشته بودمعهذا توانست اقدامات مفیدی‌انجام‌دهد، مانند معاهده‌صلح باهرا کلیوس قیصرروم که قراربود در دورهٔ سلطنت‌قباد دوم صورت گیرد،و بر گرداندن صلیب عیسی به‌اورشلیم[۷]. پوران‌دخت کوشش فراوان بکاربست که‌آرامش را درسراسرمملکت برقرار سازد وعدل‌وداد را که مدتها بود از ایران زمین روبرتافته بود دوباره باز گرداند. بلعمی دراین‌باره گوید:«ملك بعدل وسیاست پادشاه نگاه توان داشت. بسپاه دشمنی نتوان شکستن مگر بعطا دادن بسپاه‌وسپاه نتوان نگاه‌داشت مگر بدادوعدل وانصاف»[۸]

---

۱ ـ تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

۲ـ همی داشت پوران جهان‌را به‌مهر   بخشش از سر خاك باد سپهر
چو شش ماه بگذشت بر کار اوی   ببد نا گهان کژ بر کار اوی

۳ ـ تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

٤ ـ «پادشاهی بوران دخت پرویز یکسال وچهار ماه بود» (صفحه ۸۲)

٥ - (Sassanian coins Paruck) (صفحه ۱۱۷)

٦ - Manuel Numsmatique Oriental (De Morgan)P.329

۷ ـ در دوران سلطنت خسرو پرویز و جنگ ایران با رومیان « شهروراز » سردار ساسانی‌وقتی اورشلیم‌را فتح کرد صلیب مسیح را که درصندوقی زرین‌جای داشت بدست آورد و برای خسرو فرستاد .

۸ ـ تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸)

خسرو پرویز بود بشاهی برگزیدند، ودرتیسفون پایتخت زیبا و با شکوه ساسانی تاج شاهی برسراونهادند .

چنانکه فردوسی گوید :

یکی دختری بود پوران بنام

وباز گوید :

بر آن تخت شاهیش بنشاندند بزرگان برو گوهر افشاندند

درتاریخ بلعمی آمده‌است : «پس چون شیرویه برادران‌را بکشت هیچ فرزندی ازفرزندان پرویز نماند مگر دودختر که یکی‌نام توران دخت‌یکی را آزرمی‌دخت هردو دختر پرویز بودند وتوران‌دخت مهتر بود .»[۱]

درقسمت دیگر گفته شده :

«وهمه پادشاهی شهرایران (شهربرار) چهل‌روز بود وپس از او، از اهل بیت‌ملوك کس‌نیافتند مگردختران پرویز پس‌لشکرعجم باتفاق یکدیگر گرد آمده توران‌دخت درکشور عجم بپادشاهی نشاندند»[۲]

پدرملکه پوران‌دخت[۳] خسرو دوم(اپرویز) ومادرش‌مریم[٤] دخترموریس پادشاه روم‌بود. اودرسال ۳٦۰ میلادی بسلطنت رسید، و پس از تاجگذاری «پسفرخ» (پوس فرخ)را که ازنجبای پارس بود[٥] و«شهروراز»را کشته بود و خدمات بسیاری بخاندان ساسانی نموده‌بود، وزیر خودنمود . دراین مورددر تاریخ بلعمی چنین‌آمده‌است:«پس چون توران‌دخت درملك بنشست عدل و

۱ ـ تاریخ طبری با مقدمه و حواشی دکتر مشکور (صفحه ۲٥٥)

۲ ـ تاریخ طبری بامقدمه وحواشی دکترمشکور (صفحه ۲٥۷)

۳ ـ نام صحیح پوران دخت «بوران دخت» است که برسکه‌های وی بهمین‌گونه آمده است . درکتاب طبری توران دخت ذکرشده . پوران‌دخت بمعنی دخترسرخ روی است . در مجمل‌التواریخ نیز بوران دخت آمده‌است .

٤ ـ درجنگ‌های خسرو پرویز با بهرام چوبینه که در نزدیکی قصرشیرین روی داد خسرو چون نوفق بهرام را دید از رزم‌روی برتافت وبطرف سوریه که در آن زمان جزو متصرفات روم بود روکرد. موریس امپرانور روم او را یاری نمود و درضمن دخترخود بنام مریم را بزنی به خسرو پرویز داد .

٥ ـ در تاریخ ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستن سن پسفرخ را از نجبای استخر گفته درصورتیکه بلعمی او را از مردم خراسان میداند .

بطور تحقیق دوران سلطنت ملکه پوران دخت کمتر از دوسال نبوده است. زیراسکه‌های وی‌مربوط بسال‌اول وسال دوم‌سلطنت‌است‌و گفتهٔ‌مورخانی که‌مدت فرمانروائی اورا هشت‌ماه یاشش‌ماه گفته‌اند قابل قبول و اطمینان نمیباشد.

سکه‌های‌بسیار کمیاب‌پوراندخت‌نه‌تنهامدت‌سلطنت‌وی‌رامشخص‌میکند، بلکه با مطالعهٔ آنان میتوان در کمال‌صحت بوضع قیافه وسیماوهیئت‌واقعی او پی‌برد،ووی‌را که در روزگاری کوتاه‌ولی با افتخار زیسته‌است ، شناخت.

سکه‌های پوران‌دخت از لحاظ قطع وطرزنقش‌شبیه به سکه‌های پدرش خسرو دوم است که‌ازآن پس نیز موردتقلیدسلاطین بعدی‌قرار گرفت و حتی پس‌ازشکست ساسانیان‌و کشته‌شدن یزدگردسوم،اسپهبدان طبرستان وحکام عرب طبرستان وسکه‌های‌عرب‌وساسانی‌ازآن تقلید کردند [۱] از این شاهزاده خانم که دوران سلطنتش کوتاه بود ، سکه های زیاد بدست نیامده است ولی آنچه موجود میباشد از لحاظ هنری بسیار ممتاز است‌وبا تطبیق با یکدیگر میتوان بدرستی ویقین‌دانست که‌هنرمندان حکاك در کنده‌کاری‌سرسکه‌سعی نموده‌اند شباهت‌وی‌رامراعات نمایندوزیبائی وی را تاحدامکان نشان‌دهند [۲]

سکه‌های پوران دخت ازنقره (درهم) است وتا بحال سکه‌طلا(دینار) یا سکه نیم درهمی و یا پشیز (سکه مس)ازاوبدست نیامده است[۳] .

---

۱ ـ در دورهٔ خلیفه اموی عبدالملك (۶۵-۸۶ هجری) باوضاع مالی امپراتوری اسلام سازمانی جدید داده شد ، و در این مورد از طرز تشکیلات مالی ساسانی استفاده گردید و دیوان ساسانی را بعربی نقل نمودند و سکه های معروف بسکه خلفا ضرب گردید که در دنیای اسلامی آنروزرواج پیدا نمود. بنابراین ضرب سکه‌های مشهور به عرب وساسانی که در ایران ضرب میشد ، از این تاریخ متوقف گردید .

۲ ـ این شاهزاده خانم و خواهرش آزرمیدخت چنانکه گفته‌اند بسیار زیبا ونیکوروی بوده‌اند .

۳ ـ سکه‌های ساسانی از طلا ونقره و مس و مسوار (Patin) بوده است. سکه زرین (دینار) بمقدار و تعداد کمتری بدست آمده است. کمیابی سکه زرین از این جهت نمیباشد که در آن دوره در ضرابخانه ها پول طلا به مقدار کم ضرب زده میشد ، بلکه این سکه‌ها را در دوران‌های بعد یا ذوب کرده‌اند ، و از طلای‌آن برای ضرب مجدد استفاده گردیده و یا آنکه به یغما رفته و یا برای ساختن زینت‌آلات بکار رفته است .

«وچون پادشاه دادگر بود ملك را تواند داشتن. اگر مرد بود وا گرزن و من امید چنان دارم که شما بعدل وداد عطا نمودن از من آن بینید که از هیچکس ندیده باشید. گفت که هرچه در ولایات بر مردم از روزگار پرویز بقایای خراج مانده بود همه بیفکندند وآن دفترها بشستند وداد وعدل بگسترانید چنانکه درهیچ روزگار ندیده بودند.[۱]

تاجگذاری پوران‌دخت در تابستان ۶۳۰ میلادی[۲] و بنابر آداب و سنن شاهنشاهان ساسانی ومراعات اموردینی انجام پذیرفت ودرپایتخت باشکوه ساسانی جشن وسروری برپا ساختند که تمام اعاظم مملکت حضور داشتند و پوران‌دخت بر تخت نشست وتاج برسر نهاد.

دوران سلطنت وی یکی از سخت‌ترین روزگار ساسانیان است زیرا از یك طرف تشنجات داخلی مملکت ومخالفت‌ها و کشمکش‌ها واز طرف دیگر تاخت وتاز اعراب وپیکار با آنان که مقدمهٔ فتوحاتشان بود[۳] پوران‌دخت را چنان آزرده‌خاطر ساخت که درشباب جوانی درسال ۶۳۱ میلادی پس از دوسال سلطنت در تیسفون در گذشت. درمجمل التواریخ والقصص آمده است: «پادشاهی بوران‌دخت پرویز یك‌سال وچهارماه بود وروزگار قوت اسلام بود وسپاه همی فرستاد بحرب عرب وهمان مدت به‌مدائن بمرد»[٤]. ثعالبی مرگ وی را بیماری دانسته ودرشاهنامه نیز همین گونه سروده شده‌است:

به‌یك هفته بیماربود وبمرد　　　ابا خویشتن نام نیکو ببرد

---

۱ ـ بلعمی تاریخ طبری (دکترمشکور) صفحه ۲۵۸

۲ ـ پورداود، شروع سلطنت وی را سال ۲۶۹ میلادی گفته است «کتاب آناهیتا» (صفحه ۳۷۲). «پاروك» در کتاب سکه‌های ساسانی و «دمرگان» در کتاب سکه‌های مشرق شروع سلطنت پوران دخت را سال ۶۳۰ میلادی گفته است.

۳ ـ تازیان پس از شکست لشکریان خسرو دوم در ذوقار در حدود ۶۱۵ میلادی که ادامهٔ جنگ با خاندان بنی لخم بود بسیار دل گرم شدند و بآنچه که در تصورشان خطور نمی‌کرد یعنی بدست آوردن قسمتی از خاك ایران امیدوار گردیدند وکارشان بآنجا رسید که پس از مدت کوتاهی بپیروزیهائی بزرگ نایل شدند و فر شاهنشاهی را درهم فروریختند.

٤ ـ در کتاب مجمل التواریخ والقصص (صفحه ۷) «اندر عهد پوران دخت پیغامبر علیه‌السلام گذشته بود و ابوبکر صدیق بجانشینیش نشسته» در تاریخ طبری (صفحه ۲۵۸) «ابوبکر بخلافت بنشست و توران دخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود.»



شکل ۱ـ سکه های پوراندخت ـ ازمجموعهٔ موزه ایران باستان

قطع واندازهٔ سکه‌ها [۱] بهمان اندازه معمولی، درحدود ۳ سانتیمتر یا کمی بیشتر است ووزن آن‌نیز۳/۵ گرم تا ۳/۹۰ گرم میباشد. نوع جنس و عیار درسراسر دوره ساسانی یکنواخت بوده است بهمین سبب اعتبارفراوان داشته و در مبادلات تجارتی از کرانه‌های مدیترانه تا ساحل رود سند و از مرکز عربستان تاسواحل دریای سیاه و کوههای قفقاز رواج داشته است.

اینک شرح سکه : (ش۱).

روی سکه : در وسط تصویر نیم‌تنه نیمرخ پوران‌دخت باصورتی‌زیبا، عارضی کشیده، نگاهی گیرا و گونه‌ای برآمده قرار دارد. گیسوانی بلندحلقه‌وار در سه‌قسمت در طرفین صورت برروی سینه وپشت‌سر افتاده است، و بر روی گیسوان گلهائی ازجواهر نشانده‌اند. دو رشته مروارید بر گردن اوست که در وسط آن آویزی نصب است.

برروی‌سینه، نزدیك بشانه‌ها، برروی‌لباس [۲] دوقطعه گل‌زرین بشکل‌هلال ماه و ستاره‌قرار دارد ونوارچین‌دارمواجی ازروی شانه‌ها بطرف بالا کشیده شده است. تاج بسیار باشکوهی که‌حاشیه‌زیرین آن با یك ردیف و لبه‌آن با دو ردیف مرواریدتزئین گردیده‌است‌بسر دارد. دربین دوردیف مروارید لبهٔ تاج

---

۱ - در اوایل دوره ساسانی سکه ها معمولا ضخیم و کمی کوچك است ولی کم کم از ضخامت آنها کاسته شده، ولی در عوض کمی بزرگ‌تر گردیده بطوری که سکه‌های قباد اول حاشیه ساده‌ای پیدا نموده است.

۲ - لباس و پوشش شاهنشاهان ساسانی از پارچه های ابریشم و زربفت است که با نقوش مخصوص خودشان بافته میشده. مورخان مختلف دربارهٔ شکوه و تجمل لباس و زیورآلات و رنگ لباسهای آنها بسیار گفته‌اند.

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف درباره لباس ملکه پوران چنین گفته است : «بوران‌دخت‌دختر خسرو پرویز جامهٔ اوسبز گلدار وشلوارش آسمانی وتاجش‌نیز آسمانی بود و برتخت نشسته تبرزینی بردست داشت»

حمزه اصفهانی در کتاب سنی ملوك‌الارض والانبیاء چنین گوید : «پوراندخت دختر خسرو پرویز جامه او سبز گلدار و شلوارش آسمانی و تاجش نیز آسمانی بود.»

جاحظ نیز در کتاب تاج‌شرحی‌درباره لباس آنهاداده میگوید: هریك از آنان درپوشیدن لباس وضع بخصوصی داشتند. در مجمل‌التواریخ والقصص آمده است : «پیرهنی وشی سبز داشت و شلوارآسمانی گون» (صفحه ۳۷)



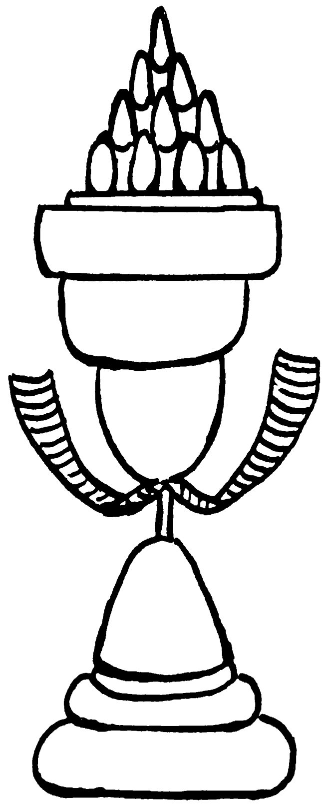
(۱)

بورانو (خوره)= فره افزونو

دور تصویر و نوشته را دو یا سه ردیف زنجیره فرا گرفته است فقط در قسمت بالا، یعنی آن قسمتی از تاج که دو بال و هلال و گوی است از زنجیره بیرون است در طرفین نقش و قسمت پائین هلال ماه و ستاره واقع است که از دوره دوم سلطنت قباد (۴۹۹-۵۳۲ میلادی) برروی سکه‌های وی و سکه های بستام و خسرو دوم و سایر شاهنشاهان بعدی ساسانی نقر است.

پشت سکه : بنا بر معمول سکه‌های ساسانی، در وسط آتشدانی واقع است که درطرفین آن دو نگهبان که از شاهزادگان میباشند بحر است و حفاظت آتش مقدس مشغولند.[۱]

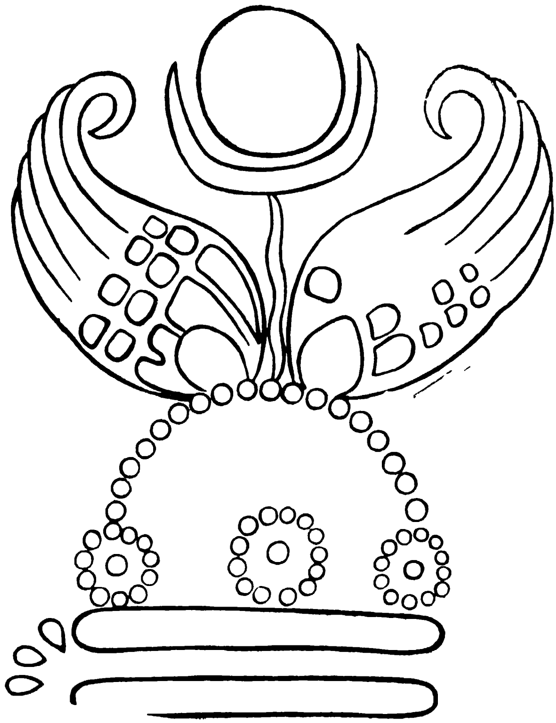
آتشدان که قطعاً نمونه اصلی آن از فلز قیمتی بوده مطبق است وقسمت بالا و پائین پهن. وسط آن که باریك میباشد با دو نوار چین‌دار زینت داده شده است. برفراز آتشدان شعله‌های آتش مثلثی شکل فروزان است (ش ۳). نگهبانان که لباس و تاج آنان نظیر شاهزادگان ساسانی است بحال احترام ایستاده‌اند، و



ش ۳

۱ - آتشدان برسکه‌های اردشیر اول دارای تزئینات با شکوهی است. از سکه‌های شاپور اول به بعد آتشدان بین دو نگهبان واقع است، این دو نگهبان بر سکه های شاپور اول، هرمز اول، بهرام اول، بهرام دوم، بهرام سوم، هرمز دوم، شاپوردوم وبعضی از سکه‌های شاپور سوم، شاه وولیعهد نقر شده‌اند بر سایر سکه‌ها دو نفر از شاهزادگان مهم این سمت را بعهده دارند. برروی بعضی از آتشدانها هم علاوه بر شعله های آتش، فروهر نیز منقوش میباشد.

گوهر نشانده شده و بر بالای لبه ، سه قطعه گل‌جواهر نشان نصب است. در بالای تاج دو بال بسیار زیبا و ظریف زرین واقع شده که هلال ماه و گوئی مرصع چون خورشید را درمیان گرفته است. (ش۲) درطرفین تاج از روبرو هلال ماه و ستاره ودرپشت ستاره‌ای قرارد دارد.



شکل۲

مقابل چهره وپشت سر نوشته بخط پهلوی :«بوران یـا بورانو» و عبارت متداول «فره‌افزوت» یا «فره‌افزون»[۱] نقراست .

۱ ـ فر (شکوه) افزوده گردد . این عبارت از دورهٔ قباد اول برروی سکه‌ها بکار رفته است و کلمه افزود گاهی بصورت (افزوتو) یا (افزوتان) یا (افزو) برروی سکه‌های مختلف قباد اول ، خسرو اول ، هرمز چهارم ، بهرام ششم ، بستام ، خسرو دوم ، اردشیر سوم ، خسرو سوم ، ملکه پوران دخت و پس از وی برسکه‌های هرمز پنجم و یزدگرد سوم نیز بکار رفته است .

هر یک دسته شمشیر بلندی‌را که بزمین تکیه داده‌شده بدو دست گرفته‌اند. درطرف راست بین سرنگهبان وشعله آتش هلال ماه و طرف چپ ستاره‌ای نقش است، دور نقش وحاشیه‌راسه‌ردیف زنجیره فراگرفته‌است ودرحاشیه چسبیده به زنجیره چهارنقش ماه وستاره نقراست درزمینه سکه درطرف راست بین زنجیره داخلی ونگهبان نام شهری[1] که سکه درضرابخانه آن ضرب‌شده قرار داردو درطرف چپ تاریخ ضرب‌سکه بخط پهلوی منقوش‌است.[2]

سکه‌هائی که‌ازملکه پوران‌دخت موردمطالعه‌قرار گرفته ضرب‌ضرابخانه شهرهای مختلف است مانند:(شکل ٤)

نیشابور[3]، کرمان،سود[4]، میبد[5]، نهروان[6]، اردشیرخوره[7]، ایران[8]

---

۱ ـ تا دوران سلطنت بهرام پنجم مرسوم نبود که نام شهری راکه سکه درضرابخانه آن ضرب گردیده است، برروی سکه قرار دهند، ولی از این تاریخ بعد، یعنی سال ٤٣٩ میلادی که این پادشاه دیهیم شاهی بر سرنهاد این رسم برقرار گردید و نام شهر همیشه بصورت اختصار برده شده است.

۲ـ تاریخ گذاری بر سکه‌های ساسانی ازسال سوم سلطنت پیروز یعنی در حدود سال ٦٦٠ میلادی متداول گردیده است.

۳ـ نیشابور یکی از چهار شهر بسیارمهم خراسان بوده است که شاپور اول بنیاد نهاد. درمجمل‌التواریخ والقصص آمده است: «شاپورهمتی بزرگ داشت اندر داد و انصاف وآبادانی عالم برسان پدر شهرهای بسیارکرد. چون شاپورونیشابور وشاپور خواست وبلاش شاپور وپیروز شاپور» (صفحهٔ ٦٤). حمدالله مستوفی درنزهت‌القلوب چنین گوید: «نیشابوراز اقلیم چهارم است. ام‌البلاد خراسان. چون شاپوربن اردشیرحاکم خراسان بود ازپدر آن شهررا درخواست کرد واو مضایقه نمود. شاپور را غیرت آمد و آنرا تجدید عمارت کردونه شاپورتمام نهاد» (صفحه ۱۸۲) درکتاب لسترنج «سرزمین‌های خلافت‌شرقی» چنین آمده است. «نام این شهررا درزبان کنونی فارسی بصورت نیشابور ودرعربی نیسابی ملفظ میکنند واز کلمه فارسی قدیم «نیوشاه‌پور» بمعنی چیز یاکارخوب یا جای خوب‌شاه بوده است. بانی‌اول نیشابور شاپوراول پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی است». (صفحه ٤٠٩)

٤ـ «سود» شهری نزدیك مرو (دوفرسنگی مرو)ویکی‌ازشهرهای‌آن‌ناحیه بوده‌است. مرو بواسطه موقعیت سوق‌الجیشی مهمی که داشته مرکزی برای دفع مهاجماتی که ازآسیای مرکزی بطرف ایران صورت میگرفته بوده است. از اواخر سلطنت یزدگرد سوم سکه‌ای ضرب شهر سود موجود است. محتمل‌است که یزدگرد سوم قبل‌ازکشته شدن دربارخودش رادر همین محل‌قرار داده باشد.

بقیه درصفحه بعد

شماره	نام شهر	سال ضرب
۱	[illegible] : نی : نیشابور	[illegible] : یکم
۲	[illegible] : کر : کرمان	″ : ″
۳	[illegible] : شد : سود	[illegible] : دوم
۴	[illegible] : تب : میبد	[illegible] : یکم
۵	[illegible] : هر : نهروان	″ : ″
۶	[illegible] : گو : اردشیرگوره	″ : ″
۷	[illegible] : نار : نهروان	″ : ″
۸	[illegible] : نا : هروان	[illegible] : دوم
۹	[illegible] : ای : ایران	″ : ″

(شکل ٤)

۱ ــ این سکه از کلکسیون شخصی «پاروك» Paruck می‌باشد.

۲و۳ــ از مجموعه موزهٔ برلن.

٤ــ از کتاب دمورگان. Manoel de Numismatique Orientale— p.329

۵و٦و۷ ـ از مجموعه موزه ایران باستان. شماره‌های ۵و٦ از شوش بدست آمده است.

۸و۹ ـ از مجموعهٔ بانك سپه

شش سکه که ضرب شهرهای نیشابور و کرمان و میبد و نهروان و اردشیرخوره است متعلق بسال اول و سه سکه ضرب شهرهای سود و نهروان و ایران از سال دوم سلطنت پوران دخت میباشند.

بقیه از صفحه قبل

۵– یکی از شهرهای یزد و اکنون هم بهمین نام معروف است.

٦– شهری در نزدیکی تیسفون. در «نزهت‌القلوب» حمدالله مستوفی نهروان را جزو شش شهر مهم مدائن گفته است. (صفحه ٤٦).

۷– اردشیر اول شاهنشاه ساسانی پس از کشتن اردوان و تاجگذاری و تمشیت اوضاع به آبادانی کشور توجه خاصی مبذول داشت و شهرهائی در نقاط مختلف کشور ایجاد نمود. از جمله اردشیر خوره (اردشیر کوره) را درپارس بنیان نهاد وابنیه وکاخ مجلل و آتشکده‌ای بنا نمود که ویرانه‌های آن هنوز باقی است. درتاریخ طبری (بلعمی) آمده است: «پس اردشیر شهرخوررا بنا کرد و کوشکی و حصاری ساخت» (صفحه ۸۵). اردشیر خوره‌یا اردشیر کوره یکی‌ازشهرهای مهم پارس‌درزمان ساسانیان بوده وتامدتها دردوران اسلامی نیز شهریت آن ادامه داشت. اردشیر کوره بعدها بنام فیروزآباد معروف گشت. چنانکه مورخان گفته‌اند فیروز ساسانی درآن شهر بزرگ ابنیه وآثاری‌ساخت ونام خودرا بر آن شهرمهم نهاد. هنوزباگذشت زمان بسیاری‌ازآثارآن دوره موجوداست مانندکاخ‌فیروزآباد، نقش‌برجسته اردشیر در تنکاب (فیروزآباد). درباره آبادانی‌واهمیت شهر و زیبائی میدان ودروازه‌ها وباغات وگلها مفصل نوشته‌اند.

فردوسی دراین‌مورد نیز گوید:

یکی خوانده‌ام خره اردشیر   هوا مشکبوی و بجوی‌آب‌شیر

۷– نام «ایران» یا «اران» بعنوان شهری که ضرابخانه داشته برروی سکه‌هابسیار کم است وبرروی سکه پوران دخت اولین باری‌است که مشاهده میشود. درباره کلمه‌ایران که معرف شهری است که سکه در آن ضرب گردیده اقوال مختلف است. بعضی از سکه شناسان اظهارمیکنند که ممکن‌است‌این نوع‌سکه‌درموقع لشکرکشی‌ضرب شده ودرضرابخانه نام ایران راکه مبین شاهنشاهی ایران است گذاشته‌اند.

درکتاب سکه‌های‌ساسانی«پاروك» و «دمرگان»(صفحه ۱۳۵) چنین‌گویند: «منطقه‌ای که بین شوشتر و رام هرمز واقع شده بود ایران نام داشته است.»

«پرفسورهرتسفلد» و «ج. واکر» میگویند که «اران» یا «ایران» شهری قدیمی در شوش‌بوده که نام‌رسمی آن‌ایران‌خوره‌اردشیراست. «کتاب‌سکه‌های‌عرب‌وساسانی»(صفحه ۱۰٦)

عقیدهٔ شخص من‌این است که ممکن است‌این سکه ضرب شهرایران شاد قباد باشد؛ شهری که قباد اول درنزدیکی حلوان ایجاد کرده است.

نخستین آئین‌نامهٔ نظامی

در ارتش شاهنشاهی

از

سرتیپ مسعود معتمدی

در هشت شماره از مهنامهٔ ارتش سال ۱۳۴۲ [1] زیر عنوان «نظامنامهٔ قشون در زمان امیر-کبیر» بخشهائی از یك آئین نامهٔ نظامی ارتش ایران بکوشش سرکار سروان پیاده علوی طباطبائی بچاپ رسید و سرکار سروان علوی در مقدمهٔ کار خود، نوشته بودند که آنرا از روی یك نسخهٔ خطی متعلق بکتابخانهٔ شخصی شادروان پدر خود نقل کرده‌اند.

اهمیت وجودی این آئین-نامه که قدیمی‌ترین آئین‌نامه-های نظامی ایران میباشد بیگمان برای تاریخ ارتش شاهنشاهی که هم‌اکنون کمیته تاریخ نظامی ستاد بزرگ ارتشتاران در دست تدوین دارد،

---

۱ ـ شماره‌های ۱ تا ۸

وبتاریخ شوال ۱۲۷۷ قمری است[۳] ودرتهران باچاپ سنگی بچاپ رسیده‌است. مجموعهٔ حاضر شامل‌شش باب و یابعبارت‌دیگر شش آئین‌نامهٔ باین شرح‌میباشد:

«باب اول در تعیین تکالیف رئیس کل قشون و سائر رؤسا و دائرهٔ وزارتخانهٔ لشکر وتنبیهات آنها (ازصفحه ۱ تا صفحه ۲۷).

«باب ثانی دروضع گرفتن قشون وقرار دیوانخانهای تحقیق و نظامی و قرارمدت خدمت (از صفحه ۲۹ تا صفحه ۳۲).

«باب ثالث درترتیب وتنظیم قشون وتکالیف صاحبمنصبان و آحاد و افرادآنها (ازصفحه ۳۲ تاصفحه ۵۹).

«باب رابع در وضع امتیازات و لزوم فوج مهندس و اسلحه و ملبوس نظامیان (ازصفحه ۵۹ تا صفحه ٦۵).

«باب خامس در وضع امورتوپچیان وقورخانه وسواره نظام وحمل بنه واردوها(ص ٦۵- ص۸۲).

«باب سادس دروضع مدرسه نظامی، تدارك، مواجب قشون، تکالیف خزانه‌دارقشون وبیمارستانهای نظامی و کتابچهٔ حکیم طولوزان حکیمباشی دربارهٔ اموربیمارستانها (ازص۸۲–ص۱۰۷)

نکتهٔ دیگری راکه نیزدربارهٔ این مجموعه باید یادآور شد، این‌است که سرکار سروان علوی عنوان این مجموعه را «نظامنامهٔ قشون ....» ضبط کرده‌اند و درمقدمه‌ای هم که خود برآن نوشته‌اند این نکته راباز تصریح کرده‌اند وحال‌آنکه باهمه پژوهشی که در متن مجموعه شد، نه تنها ما در هیچ جای آن کلمهٔ «نظامنامه» را نیافتیم[٤] بلکه تنظیم کنندگان آن هم،

---

۳ — ظاهراً نسخه خطی سرکار سروان علوی نسخه اصل بوده که برای چاپ آماده سده و بصحه ناصرالدین‌شاه رسیده است و از اینرو ما انتظار داریم سرکار سروان علوی عکس‌و یا فتوکپی روشنی از صفحات آغاز وپایان این مجموعه را برای بررسی و تحقیق بیشتر وچاپ در مجله بررسی‌های تاریخی بدفتر مجله بفرستند وما ازاین بابت پیشاپیش سپاسگزاری می‌کنیم.

بررسی های تاریخی

٤ — لفظ «نظامنامه» را در این سالها یعنی در زمان پادشاهی ناصرالدین‌شاه (۱۲٦٤-۱۳۱۳ هجری قمری) سراغ نداریم و این کلمه‌ظاهراً در اواخر دوره مظفرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۳۲٤ هجری قمری) ومقارن با جنبش مشروطیت رایج شده است.

بسیار است زیرا این مجموعه ظاهراً نخستین آئین‌نامه‌ای است که در ارتش ایران تنظیم وتهیه شده است و ازاینرو ، این توجه سرکارسروان علوی کـه برای نخستین بار به‌معرفی ونشر قسمتهائی از آن مبادرت کردند بهمین‌جهت شایان قدردانیست .

سرکارسروان علوی درآغازکارخود ، سواد دستخط ناصرالدین‌شاه راکه مبنی برتصویب مندرجات مجموعهٔ مزبور بوده عیناً نقل کرده‌اند و آن ، بتاریخ سنه ۱۲۷۷ تخاقوی‌ئیل است .

تناقضی که این تاریخ بازمان امیرکبیردارد در همان روز های انتشار مقاله ، بچشم میخورد و پیدا بود که اشتباهی روی داده است و آن تنـاقض این‌است که یا درتاریخ تدوین «نظامنامه» اشتباه شده ویاآنکه اگر تـاریخ مزبـور درست است پس بطور یقین آن آئین‌نامه مـربوط بزمان امیرکبیر نمیتواند باشد زیرا دراین سال،نه‌سال از کشته شدن میرزاتقی‌خان‌امیرکبیر میگذشته است (۱۲٦۸ هجری) ولی خوشبختانه ، چندی بعد نگارنده نیز درمیان اوراق و کتابهای خانوادگی خود به‌کتابی چاپی دست یافت وپس‌از دقت وبررسی ، معلوم شد این‌کتاب ، نسخهٔ چاپی همان نسخه، خطی متعلق به سرکارسروان علوی طباطبائی است و با پیدا شدن این نسخه ابهامی‌که درمیان می‌بودکاملا روشن گردید[۲] باین‌گونه که تاریخ‌آئین‌نامهٔ مزبورهمان تخاقوی‌ئیل ۱۲۷۷ میباشد وانتساب‌آن به‌امیرکبیراشتباه محض بوده‌است .

واما مجموعهٔ مورد گفت و گوی ما همانگونه که سرکار سروان‌علوی‌هم دربارهٔ نسخهٔ خطی‌خودنوشته‌اند دریکصدوهفت صفحه بزرگ(قطع‌وزیری)

---

۲ — این همان مجموعه‌ایست که چندی بامانت نزد دوست دانشمندم سرکار سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی‌بوده و ایشان در مقاله نفیسی زیر عنوان«تاریخچهٔ سربازگیری در ایران» که در شمارهٔ دوم سال دوم همین مجله بچاپ رسیده‌است، ازآن‌نام برده‌اند و و در پاورقی ۳۷ آن مقاله وعده کرده‌بودند در یکی‌از شماره‌های مجله، از آن مجموعه صحبت خواهند کرد اماچون تراکم کارها و گرفتاریهای ایشان مانع انجام این وعده شد، این‌کار بعهده نگارنده واگذار گردید .

۱۰۲ مواظبت کنند و تمام اطبا با متعلمین را و همه روزه اول طلوع آفتاب در مریضخانه حاضر شوند

و آن طبیب رئیس مرضا را بدقت دیده و دستورالعمل هر یک را بگوید و سایرین نوشته

و بعد اجرا دارند پس از آن عصرها بنا بمریضخانه آمده از مرضا جویا شود که آنچه

گفته‌اند اجرا بعمل آورده‌اند یا نه و هم امر نماید که یکنفر از متعلمین آن روز و شب را

در مریضخانه بمانند و روز دیگر یکنفر دیگر و قس علی هذا که همیشه یکنفر طبیب در مریضخانه

حاضر باشد و باید این طبیب در اطاعت رئیس کل نظام باشد و نیز شأن و منصب و مواجب

او در نظام کمتر از سرهنگ نبود و باید همه روزه رئیس کل نظام

یک یاور بمریضخانه فرستاده از احوال مرضا جویا شود

و سؤال نماید که اطبا آمده‌اند یا نه دستور

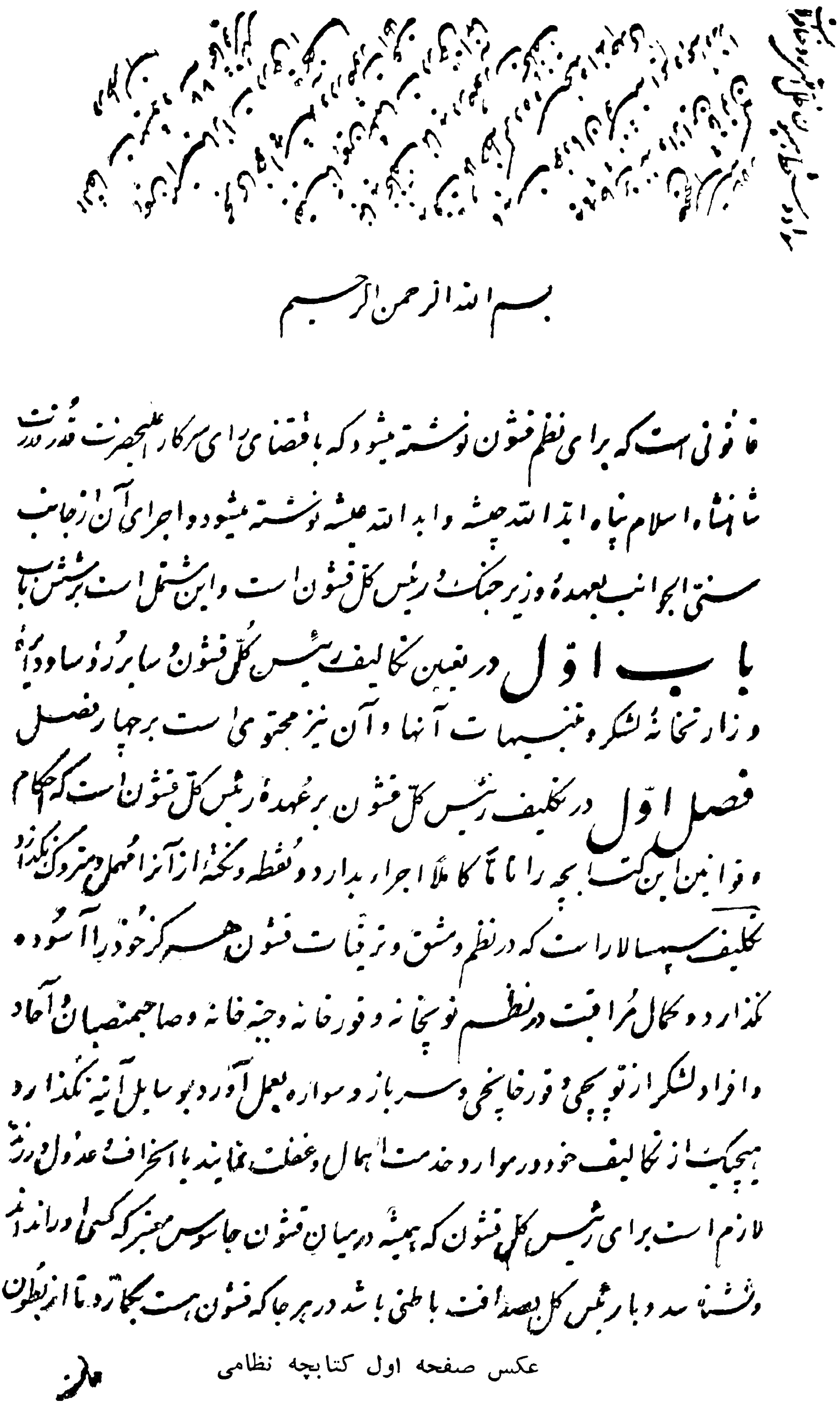
العمل آنها را بکار برده‌اند یا نه

اسباب لازمه

بقچهٔ جراحی تمام	جعبه جهت قطع اعضا	شمع و نوار و کرباس و پنبه مطلوب

حرره العبد الاقل محمد علی جراح نظام فی شهر شوال المکرم سنه

عکس پایان کتابچه نظامی



بسم الله الرحمن الرحیم

قانونی است که برای نظم قشون نوشته میشود که باقتضای رای سرکار اعلیحضرت قدر قدرت
شاهنشاه اسلام پناه ابدالله جیشه و ابدالله عیشه نوشته میشود و اجرای آن از جانب
سنی الجوانب بعهده وزیر جنگ و رئیس کل قشون است و این مشتمل است بر شش باب

باب اول در تعیین تکالیف رئیس کل قشون و سایر رؤسا و دوایر
وزارتخانه لشکر و تنبیهات آنها و آن نیز محتوی است بر چهار فصل

فصل اول در تکلیف رئیس کل قشون بر عهده رئیس کل قشون است که احکام
و قوانین این کتابچه را تماماً کاملاً اجرا بدارد و نقطه و نکته از آنرا مهمل و متروک نگذارد
تکلیف سپهسالار است که در نظم و مشق و ترقیات قشون هرگز خود را آسوده
نگذارد و کمال مراقبت در نظم توپخانه و قورخانه و جبه خانه و صاحب منصبان و آحاد
و افراد لشکر از توپچی و قورخانچی و سرباز و سواره بعمل آورد و بوسایل آتیه نگذارد
هیچیک از تکالیف خود و در موارد خدمت اهمال و غفلت نمایند یا انحراف و عدول ورزند
لازم است برای رئیس کل قشون که همیشه در میان قشون جاسوس معتبر که کسی او را نداند
و نشناسد و با رئیس کل بصداقت باطنی باشد در هر جا که قشون هست بگمارد تا از بطون

عکس صفحه اول کتابچه نظامی

سخنی درپیرامون آذربایگان

بقلم

عنایت الله رضا

چندی پیش ترجمهٔ فارسی کتاب تاریخ ایران ازدوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم، نوشتهٔ ن و. پیگولوسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. ستریوا، آ. م. بلنیتسکی بدستم رسید که از زبان روسی بر گردانده‌شده‌ومؤسسهٔ‌مطالعات و تحقیقات اجتماعی آنرا بچاپ رسانیده‌است. در همه‌جای این کتاب سرزمین باستانی آلبانی[1] که آران و شیروان نام داشته «آذربایجان‌شمالی» نامیده شده است. خوانندگانی که با تاریخ و گذشته این‌سرزمین آشنائی کافی نداشته باشند باخواندن کتاب میپندارند، آذربایگان

---

۱ - سرزمین باستانی آلبانی درقفقاز از کشورآلبانی کنونی جداست.

خود درآغازمجموعه آنرا بنام «قانون» خوانده‌اند و نوشته‌اند « قانونی است که برای نظم قشون نوشته میشود» ونیز درجای دیگر می بینیم که نوشته شده است «اگر اجرای احکام وقوانین این کتابچه را ننمایند . . . » و بدین ترتیب بهتراست آنرا «کتابچهٔ مقررات قشون » بخوانیم ولی بهرحال چنین درمی‌یابیم که ظاهراًنخستین مجموعهٔ مقررات ارتش‌ایران‌درسال۱۲۷۷هجری قمری تنظیم وبرای‌آگاهی ارتشیان بچاپ رسیده است و این مجموعه بهمه جهت برای‌آشنائی باوضاع وامور گوناگون ارتش ایران دردورهٔ‌ناصرالدین‌شاه ، ازمهمترین مدارك تحقیق خواهدبود .

پایان

ما با سپاسگزاری از همکار گرامی وفاضل‌خود سرکار سرهنگ مهندس امیرمسعود معتمدی که بخواهش‌ما این مقاله را در بارهٔ یکی از مسائل‌مهم تاریخ ارتش ایران تهیه و برای درج در مجله فرستادند ، مطلبی را نیزباید برای تکمیل موضوع، بر مقاله ارزشمند ایشان بیفزائیم وآن این‌است که‌در گزارشهای سرهنگ برونگنیار Brongniart رئیس هیأت مستشاران نظامی فرانسوی درایران که در سال ۱۲۷۵ هجری‌قمری (۱۸۵۸م)[۱] به‌ایران آمده بودند، به موضوع تدوین آئین‌نامه های نظامی نیز برمیخوریم. چنانکه برونگنیار درگزارش شماره ۳۸ خود بتاریخ ۱۵ دسامبر ۱۸۶۰ که به‌وزارت جنگ فرانسه فرستاده است می نویسد بنا به پیشنهاد افسران فرانسوی بترجمهٔ برخی از آئین‌نامه‌های نظامی ارتش فرانسه مشغول شده‌اند تابرای ارتش ایران آئین‌نامه های‌نظامی تهیه کنند[۲] واین‌تاریخ باتاریخ تنظیم مجموعهٔ‌مورد گفت‌وگو دراین‌مقاله تطبیق‌می کندزیرا۱۵ دسامبر۱۸۶۰ که برونگنیار گزارش کرده است مشغول ترجمهٔ آئین‌نامه‌های فرانسوی هستند، مقارن‌با دوم جمادی‌الثانی ۱۲۷۷ بوده و«کتابچهٔ مقررات قشون» در شوال همان‌سال یعنی پنج‌ماه بعد بچاپ رسیده‌است .

بررسی‌های تاریخی

---

۱ ــ این هیأت که قرارداد استخدامشان در ٤ آوریل۱۸۵۸(۲۰ شعبان۱۲۷٤) در پاریس بسته‌شد در۲۸ ذی‌حجه۱۲۷٤ (ششم‌اوت) از بندر تولون بمقصدایران سواربر کشتی شدند ودر ۸ربیع‌الثانی ۱۲۷۵(۱۵نوامبر) وارد تهران گردیدند وتا سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸٦٦م) در ایران‌بودند .

۲ ــ سند شمارهٔ ۲۵۳ مجموعهٔ ۱٦۷٦ در بایگانی تاریخی ارتش فرانسه درپاریس

آلبانی را یا « آذربایجان شمالی » و یا «بخشی ازآذربایجان» نامیده‌اند که سراپاخطا و نادرست است .

سرزمینی‌را که امروز «آذربایجان شوروی» وگاه « آذربایجان شمالی» می‌خوانند درنوشته‌های یونانیان ورومیان باستان آلبانی ویا آلبانیانام‌داشت و درکتابهای ارمنی آنرا «آغوانك» نامیده‌اند . دردوران باستان این سرزمین راآلان نیز مینامیدند .

تازیان نام پارسی آنرا دگرگونه‌ساختند واین سرزمین را الران و اران نامیدند . این نام درزبان‌پارسی‌آران‌ودر زبان تازی به‌شد (ر) اران‌خوانده میشد . دربرخی کتابها هردونام آلان‌والران باهم‌آمده‌است .[۶] همهٔ‌این نامها یکی‌است واین‌سرزمین ازآنرو آلان یاآران نام‌گرفته‌که بومیان نخستینش «آل» ها ویا «آر» ها بوده‌اند . کتابهای بسیاری از نوشته های هرودوت و پلوتارخ و آثار جغرافی نویسان ایرانی وعرب مؤید این نکته است .

تاآنجاکه آگاهی در دست‌است آران ازدیرزمان‌بدین‌نام خوانده‌می‌شد وهرگز کسی نام آذربایگان براین سرزمین‌ننهاده بوده ، گرچه مردم آران تیره‌ای از ایرانیان بودند وزبانشان نیزشاخه‌ای از زبانهای ایرانی‌بوده ، با اینهمه از مردم آذربایگان جدابودند و زبانشان نیزاز زبان آذری‌که زبان باستان مردم آذربایگان‌است،جدامی‌بود .

نام‌آذربایگان از دوهزار سال باز یکی از مشهورترین نامهای جغرافی ایران‌بوده است . این‌نام‌در کتابها به‌شکل « آذربایگان» ، «آذربادگان» ودر شاهنامهٔ‌فردوسی «آذرآبادگان» آمده است . در کتابهای تازیان این نام را «آذربیجان» ودر کتابهای‌ارمنی «آذربایاقان» نوشته‌اند .[۷]

استرابوجغرافی‌نگار یونانی‌که حدوددوهزارسال پیش بهنگام پادشاهی اشکانیان می‌زیسته می‌نویسد : «چون دور پادشاهی هخامنشیان بپایان‌آمدو

۶ - شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمدبن احمدبن ابی‌بکر البناء الشامی‌المقدسی‌المعروف بالبشاری : «احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم » . چاپ‌لیدن ، ۱۹۰۶ م.ص۳۷۴ .

۷ - مقالات‌کسروی ، چاپ نخست ، گردآورنده یحیی ذکاء ، چاپ‌تهران ، ۱۳۲۷ ص۱۱۷ .

«سرزمینی است دو نیم گشته که یکی در شمال و دیگری در جنوب ارس است» .

نگارنده در کتابها و رساله‌های بسیار دیگری نیز به چنین نوشته های نادرست برخوردم که در برخی از آنها سرزمین اران و شیروان را که از پنجاه سال باز بغلط آذربایجان شوروی نام گرفته «آذربایجان شمالی!!» و آذربایگان ایران یا آذربایگان راستین را «آذربایجان جنوبی !!» نام داده‌اند [۲] .

این نامگذاری نادرست آشفته فکریهای بسیار پدید آورده که هرگاه روشن نگردد بی گمان مایهٔ آشفته فکریهای تازه و تازه‌تری خواهد گشت .

شایسته است برای روشنتر ساختن مطلب پژوهشهائی انجام گیرد و کتابها و مقاله‌هائی در این زمینه نگاشته شود تا این نکتهٔ بسیار مهم تاریخی بدرستی روشن گردد و دست کم مایه گمراهی مترجمان و نویسندگان ما نشود . نگارنده میکوشد تا خطوط اصلی در این نوشتهٔ کوتاه روشن گردد .

پیش از توضیح دربارهٔ مطلب اصلی نمونه‌ای چند از کتاب «تاریخ ایران ازدوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» از نظر خوانندگان گرامی میگذرد :

۱ ـ « شاخه‌های سلالهٔ اشکانی در ایبری (گرجستان خاوری) و آلبانی (آذربایجان شمالی که اکنون حکومت آن شوروی است) نیز مستقر گشتند» [۳]

۲ ـ «منازعهٔ دو دولت برسر ارمنستان و ایبری (گرجستان) و آلبانی (بخشی از آذربایجان) بود » . [٤]

۳ ـ « بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش از آلبانی (آذربایجان شمالی) عبور کرد » . [٥]

چنانچه خوانندگان گرامی ملاحظه فرمودند نویسندگان کتاب همه‌جا

2- A . K . Svertchevskaya : «Bibliografiya Irana» – Moskva 1967 , S . 288 , № 6970 , S . 323 , № 7921 .

۳ـ ن.و پیگولوسکایا ، آ.یو یاکوبوسکی ، ای .پ.پطروشفسکی ،ل .و . ستریوا ، آ م.بلنیتسکی : «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم » . جلد اول . چاپ تهران ، ۱۳٤٦ ، ص ۵۹ .

٤ ـ همانجا . ص ۷۷ .

٥ ـ همانجا ص ۱۰۱ .

مرز آذربایگان چنین مینویسد: «مرز آذربایجان به ارس و کر در ارمینیه هست وسرچشمه ارس از کیلیکیه است و از آران می گذرد و نهر آران با آن میپیوندد؛ آنگاه ازورثان میگذرد ودر پیوستگاه بهم میرسند وبانهر کر یکی میشوند وشهر بیلقات درمیانه آنهاست . این دورود باهم میگذرند تابدریای گرگان بریزند .»[۱۳]

ابن حوقل در کتاب «المسالك والممالك» که به نیمه یکم سده چهارم هجری نگاشته چند بار از آران و آذربایگان سخن گفته واین دوسرزمین را ازیکدیگر جدا دانسته است. اومینویسد: «سالارمرزبان آخرین فرمانروای آذربایگان بود که برآران نیز دست داشت»[۱٤] هم اودربارهٔ دوگانگی مردم این دوسرزمین چنین مینویسد: «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنستان فارسی وعربی است لیکن کمتر کسی به عربی سخن گوید و آنانکه بفارسی سخن گویند عربی نمیدانند . تنها ارباب الضیاع اند که به عربی سخن گفتن توانند . برخی تیره هانیز دراینجا وآنجا زبانهای دیگری دارند، چنانکه ارمنستان به ارمنی و مردم بردعه به آرانی سخن گویند.»[۱٥]

دانشمند وجهانگرد بنام ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که درنیمه دوم سدهٔ چهارم هجری پرداخته شده، کشورایران را به هشت اقلیم بخش کرده ودرباره زبان مردم ایران چنین نگاشته است: «زبان مردم این هشت اقلیم عجمی است، جز آنکه بعضی از آنها دری وبرخی منغلقه است وهمگی را پارسی نامند»[۱٦] سپس چون ازآذربایگان سخن میراند چنین مینویسد: «زبانشان خوب نیست، درارمنستان به ارمنی ودرآران به آرانی سخن گویند . پارسیشان را توان فهمید . در پاره‌ای حرفها بزبان خراسانی ماننده ونزدیك است.»[۱۷]

۱۳ - کتاب البلدان، ص ۲۹٦ .

۱٤ - رجوع شود به ابن حوقل . «المسالك والممالك» .

۱٥ - رجوع شود به ابن حوقل : «المسالك والممالك» .

۱٦ - شمس الدین ابی عبدالله محمدبن ابی بکر البناء الشامی المقدسی المعروف بالبشاری: «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» چاپ لیدن، ۱۹۰٦ م. ص ۲٥۹ .

۱۷ - همانجا . ص ۳۷۸ .

اسکندر مقدونی بر ایران دست‌یافت ، سرداری بنام آتورپات در آذربایگان برخاسته آن سرزمین را که بخشی از خاك ماداون وبنام «مادخرد» معروف بود از افتادن بدست یونانیان نگاهداشت و آن‌سرزمین بنام او «آتورپاتکان» خوانده‌شد .»[8]

ابوعبدالله بشاری‌مقدسی، آذربایگان‌را از نام «آذرباد»می‌داند .[9]

بررسی‌وپژوهش‌نام‌آذربایگـان‌واینکه نام‌آذربایگان‌چگونه‌پدیدآمده موضوع‌بحث‌ما نیست ، بلکه غرض‌از نوشتن مقاله آنستکـه نشان داده‌شود آران‌سرزمینی‌است‌جدا از آذربایگان‌وهرگزنام‌آذربایگان بر آران‌وشیروان گذارده نشده است.

ابن خردادبه که‌دبیردیوان بریدالجبـال (ایالت ماد)بوده وبه سال ۳۰۰ هجری‌درگذشته بهنگـام گفت وگو ازآران وآذربایگان آنها راجدا گانه نام می‌برد و چون از شهرها و روستاهای آذربایگان سخن می گوید شهرهائی‌را نام میبرد که درجنوب رودارس‌است.[10] هم‌اوآران‌وتفلیس وبردعه وبیلقان (بیلگان) وقبله‌وشیروان‌راجدا گانه‌می‌نامد ومیافزاید:«شهرستانهای آران وجرزان(گرزان) وسیسجان‌جزوبلادخزر بودند که‌انوشیروان‌متصرف گشت.»[11]

ابن‌فقیه در کتاب البلدان که درپایان سده سوم هجری‌نگاشته‌است مرز آذربایگان را تاحد زنجان می‌داند و بهنگام ذکرنام شهر های‌آن سرزمین از برکری، سلماس، مغان، خوی، ورثان، بیلقان، مراغه ، نریز، تبریز، برزه شاپورخاست، خانه، میانه، مرند، کولسره وبرزند نام می‌برد.[12] هم اودربارهٔ

۸- مقالات کسروی ، ص ۱۱۸

۹- شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن احمدبن ابی‌بکرالبناء الشامی المقدسی‌المعروف بالبشاری : « احسن‌التقاسیم فی‌معرفة‌الاقالیم» . چاپ‌لیدن ، ۱۹۰۶ م . ص۳۷۵.

۱۰ - ابی‌القاسم عبیدالله بن عبدالله ، المعروف‌به‌ابن‌خردادبه : «المسالك والممالك» ص ۱۲۰/۱۱۹/۱۱۸ .

۱۱ - همانجا . ص ۱۲۳ .

۱۲ - ابی‌بکر احمدبن‌ابراهیم‌الهمدانی ، المعروف به‌ابن‌الفقیه : «کتاب‌البلدان» چاپ لیدن ، ۱۳۰۲ . ص ۲۸۵ - ۲۸۶ .

آرانیان نیز همانند گرجیان و ارمنیان دین عیسی را پذیرفتند و شورشها و نافرمانیهای که گاهشان از آن پس افزون گشت و تاریخ شاهد کشاکشهائی میان لشکریان این سرزمین وسپاهیان شاهنشاهان ایران بوده است.

تا سده‌های هفتم وهشتم هجری نام‌آران بسیار آمده و از آن‌پس رفته‌رفته کمتر بنام‌آران برمی‌خوریم.

یاقوت‌حموی که به‌سده‌هفتم‌هجری می‌زیسته‌در کتاب «معجم‌البلدان» دربارهٔ آران چنین مینویسد: «آران نامی است ایرانـی، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جنزه است واین همانست که مردم آنرا گنجه گویند، وبردعه وشمکور (شامخور) وبیلقان. **میان آذربایجان و آران رودی است که آنرا ارس گویند**. آنچه درشمال ومغرب این رود نهاده‌است از آران است و آنچه درسوی جنوب است از آذربایگان».[۲۲]

تصور نمی‌رود بهتر ازاین بتوان مأخذی در بـارهٔ جدائی آذربایگان و آران ذکرنمود. چـه یاقوت بروشنی رود ارس را حد فاصل آذربایگان و آران دانسته است وازاینجا نیك می‌توان دریافت کـه آذربایگان درجنوب ارس نهاده شده وسرزمین شمالی ارس هرگز نام‌آذربایگان نداشته است.

ابوالفدا که بسال۷۳۲ هجری درگذشته در کتاب «تقویم‌البلدان» بروشنی تمام می‌نویسد: «آران ... اقلیمی‌است مشهور که هم‌مرز آذربایگان‌است».[۲۳] وی دربارهٔ جدائی‌آذربایگان وآران چنین می‌نگارد: «ارمنستان وآران و آذربایگان سه سرزمین بزرگند جدا از هم که اهل فن‌آنهارا دریك نقشه نشان میدهند».[۲۴]

حمدالله مستوفی درباب سوم کتاب «نزهـة القلوب» بلاد آذربایجان را چنین نام می‌برد: «تبریز، اوجان، طسوج، اردبیل، خلخال، دارمرزین، شاهرود، مشکین، انار وارجاق، اهر، تکلفه، خیاو، درآورد، قلعه کهران،

۲۲ - یاقوت حموی: «معجم‌البلدان»، چاپ اروپا، جلد یکم، ص ۱۸۳

۲۳ - عمادالدین اسمعیل بن محمد بن عمر، المعروف‌به‌ابی‌الفدا. «تقویم‌البلدان». ص ۳۸۶.

۲۴ - همانجا. ص ۳۸٦.

از نوشته مقدسی چنین برمی‌آید که زبان باستان مردم آذربایگان وارمنستان و آران شاخه‌ای اززبان پارسی بوده است. مردم‌این سرزمین نیز جدا می‌زیستند وهریك به‌لهجه‌خود سخن می گفتند.این دانشمندآذربایگان وآران وارمنستان رابه سه‌بخش جدا شمارده‌وبهنگامی که ازآران یاد کرده چنین نوشته است:«آران یك سوم همه این اقلیم است .آران سرزمینی است جزیره‌مانند میانهٔ دریای خزر ورود ارس،ونهرالملک(کر)ازطول آنرا قطع میکند ومرکزآن بردعه است وشهرهای آن عبارتند از: تفلیس، قلعه،خنان، شامخور،جنزه(گنجه) ،برديج،شماخی،شیروان، باکویه(باکو)شابران،دربند، قبله، شکی،وملازکرد.»[۱۸]

اصطخری که از جهانگردان سده‌های سوم‌وچهارم هجری بوده وبه‌سال ۳٤٦ هجری وفات یافته بهنگام یاد کردن از آذربایگان و آران، آنها را جداگـانه نام میبرد و بخشی درکتاب دارد بنام «صورت ارمینیه و اران و آذربیجان. »[۱۹]او نیزهمانند مقدسی آران را ازآذربایگان جدا نام میبرد و شهرهای آن سرزمین را چنین میشمارد :«بیلقان، ورثان(که‌وردیان ووردان هم نام یافته)، برديج(برزنج)،شماخی، شیروان، آنجازه، شابران، قبله،شکی، گنجه‌وشمکور (شامخور) .»[۲۰]

ازهمهٔ این نوشته‌ها که‌ازدانشمندان‌وجهانگردان‌بنام‌آورده شده بخوبی پیداست که‌آران سرزمینی جدا ازآذربایگان بوده وزبان‌آرانی نیز گرچـه خود ازشاخه‌های زبان پارسی بوده ، با اینهمه با زبان‌آذری (زبان‌باستـان مردم‌آذربایگان) جدائی‌هائی داشته است . مردم‌آذربایگان وآران‌وشیروان همچون بسیاری از دیگرتیره‌های ایرانی فرمانروایانی داشتند که در تاریخ «آذربایگان شاهان ،آرانشاهان و شیروانشاهان» نام یافته‌اند.[۲۱]شاهان این سرزمین باجگزار وفرمانبردارشاهان ایران بودند . پس‌ازانتشارآئین‌مسیح

۱۸ ـ المقدسی ، «احسن‌التقاسیم .....»ـص۳۷٤ .

۱۹ـ ابواسحق‌ابراهیم اصطخری :«المسالك‌والممالك» چاپ‌تهران، ۱۳٤۰،ص۱۵۵

۲۰ـ همانجا . ص۱۵۸ .

۲۱ـ ابن‌خردادبه : «المسالك والممالك». چاپ بغداد ، ۱۸۸۹ م . ص ۱۷ .

نام آذربایگان بر آن دیار گفته نشده است. اگر اسناد ومدارك وزارت امور خارجهٔ ایران وروسیهٔ تراری و کتابهائی را که تاسال ۱۹۱۸ میلادی درخود روسیه نوشته شده از نظر بگذرانیم به‌روشنی می‌بینیم که سرزمین آران و شیروان هرگز نام آذربایگان نداشته و گاه بهمان نام آران وشیروان و گاهی قفقاز نامیده می‌شده است.

فریدون بک کوچرلینسکی که خود از ترکی زبانان قفقاز بوده در آغاز سدهٔ بیستم کتابی تحت عنوان «ادبیات تاتارهای آذربایجانی» نگاشته که باوجود خطاهای بسیار نکاتی شایان توجه دارد. وی بقول خود در بارهٔ «تاتارهای آذربایجانی» چنین می‌نویسد: «تاتارهای آذربایجانی تبعهٔ روس درگوشهٔ جنوب خاوری قفقاز در استانهای باکو، الیزابتوپل، تفلیس، ایروان ونیزشمارهٔ اندکی دربرخی‌نواحی‌شمال قفقاز نشیمن دارند، تاتارهای آذربایجانی تبعهٔ ایران نیز دراستان (ولایت) وسیعی بنام آذربایجان زندگی میکنند که مرکزآن شهر بازرگانی، پرجمعیت وثروتمند تبریزمقرولیعهد ایران است»[۳۰].

نویسنده مردم آذربایگان را به‌غلط تاتار نامیده وترکی‌زبانان آذربایگان وقفقاز (باکو، الیزابتوپل، تفلیس وایروان) وحتی ترکی‌زبانان داغستان و لزگی‌ها وترکی‌زبانان کوهستانهای‌ماوراء قفقاز را نیز «تاتارآذربایجانی» نامیده که سراپا نادرست است وحتی مورد تأیید ترکی زبانان سرزمینی که اکنون آذربایجان شوروی نام دارد نیزنیست وآنان امروزه هریك خودرا دارای ملیتی جداگانه می‌شمارند. این نکته جای بحث جداگانه‌ای است. اما نکتهٔ‌روشن آنکه‌نویسنده کتاب باآنکه خود ازترکی‌زبانان قفقاز وشاید متعصب نیز بوده باکو و سرزمین ترکی زبانان روسیه را «جنوب خاوری قفقاز» نامیده وهرگزآن سرزمین را باآذربایگان یکی ندانسته است.

پس از تأسیس حکومت مساواتیان در قفقاز سرزمین آران و شیروان «جمهوری‌آذربایجان نام یافت». مساواتیان که ازماه ژوئن سال ۱۹۱۸ تا ۲۸

---

30 - Fridun Eek Kocerlinskii: «Literatura Azerbaidjanskix tatarov». Tiflis 1903 g. S. 3.

کلیبر ، گیلان فصلون ، مردان قم ، نوذر ، خوی ، سلماس ، ارمیه ، اشنویه، سراو(سراب) ، میانج (میانه) ، گرمرود ، مراغه ، دهخوارقان (دهخوارگان آذرشهر کنونی) ، نیلان ، مرند، دزمار، زنگیان (زنجان) ، زنوز، نخجوان، اجبان ، اردوباد ، آزاد وماکویه (ماکو) ».[۲۵] هم او بهنگام بحث در بارهٔ سرزمین آران میان دورود ارس و کررا آران خوانده وآنسوی کررا شیروان نامیده است.[۲۶]

درشرح لشکرکشیهای امیرتیموروتاریخ فرمانروائی شاهان آق‌قویونلو وقراقویونلو کمتر ازآران سخن رفته وتنها وقتی از قره‌باغ یاد شده آنرا «قره‌باغ آران» نامیده‌اند[۲۷].

اسکندربیک منشی که دردوران صفویان میزیسته دوسه بار ازآران نام برده وآران وشیروان را ازآذربایگان جداشمرده‌است . اوچنین‌مینویسد: «قصبات آذربایجان وشیروان وآران وگرجستان ...».[۲۸]

در کتاب برهان قاطع که بسال ۱۰۶۲ هجری قمری نوشته شده هنگامی که ازارس یاد شده چنین آمده‌است : «ارس ـ بفتح اول وثانی وسکون سین بی‌نقطه نام رودخانه‌ای است مشهور که از کنار تفلیس ومابین آذربایجان و اران می‌گذرد».[۲۹]

شاید مسیرارس ازنظرجغرافیائی اندکی نادرست باشد ، ولی قدرمسلم آنستکه نگارندهٔ کتاب این رود را حد فاصل میان آران و آذربایگان دانسته وتنها سرزمین واقع‌درکرانه جنوبی رود ارس راآذربایگان مینامد .

همهٔ این مآخذ وبسیاری اسنادومدارک دیگردلیلی‌است روشن برآنکه سرزمین آران وشیروان همواره ازآذربایگان جدا بوده ودرگذشته هرگز

---

۲۵ ـ حمدالله مستوفی : «نزهة‌القلوب» ، ص ۸۵ - ۱۰۲ .

۲۶ ـ همانجا ص ۹۱ - ۹۲ .

۲۷ ـ رجوع شود به مطلع‌السعدین سمرقندی

۲۸ ـ اسکندربیک منشی : «تاریخ عالم‌آرای عباسی» . ص ۱-۱۶ .

۲۹ ـ محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان : «برهان قاطع» باهتمام دکتر محمد معین . جلد اول ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۲ ، ص ۳۱ .

خود رادیگر گردانیم . همانا پیشنهاد «آزادیستان» ازاین‌راه بوده» . [۳۳]

گذاردن نام آذربایگان بر آران بیشتر سیاستمداران و دانشمندان را به شگفتی‌واداشته بود نکته‌ای که امروز چنین عادی بنظر میرسدومؤسسات پژوهشی مابی‌اندك توجهی نام «آذربایجان شمالی» راعیناً در کتابهای خود می‌آورند ، درآن‌روزگاران‌بس شگفت‌می‌نمود . شادروان‌سیداحمد کسروی تبریزی دانشمند گرانمایه درشاهکار پژوهشی خودبنام «شهریاران گمنام» که بسالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۰٦ هجری شمسی وشاید پیش ازآن نوشته وسال۱۳۰۷ هجری‌شمسی بچاپ رسانیده، ازاین‌کار با شگفتی یاد نموده است او در این باره‌چنین‌می‌نویسد : «شگفت است که آران‌راا کنون «آذربایجان»میخوانند باآنکه آذربایجان یاآذربایگان‌نام سرزمین دیگری است که درپهلوی‌آران وبزرگتر وسرشناس‌تر ازآن‌می‌باشد وازدیرین زمان که‌آگاهی دردست‌هست همواره این دوسرزمین ازهم جدابوده وهیچگاه نام‌آذربایگان برآران گفته نشده است ، تاکنون ندانسته‌ایم که برادران آرانی ما که حکومت آزادی برای سرزمین خود برپا کرده میخواستند نامی برآنجا بگذارند ، برای‌چه نام تاریخی‌و کهن خودرا کنار نهاده دست یغمابسوی‌آذربایگان دراز کردند؟ وچه سودی راازاینکار شگفت خود امیدوار بودند ؟ ! این خرده گیری نه‌از آنستکه ما برخاسته ازآذربایگانیم وتعصب بوم و میهن خود نگهمیداریم . چه‌آذربایگان راازاین‌کارهیچگونه زیان نیست بلکه از اینستکه برادران ارانی مادرآغاززندگانی‌ملی‌وآزادخود پشت‌پا بتاریخ و گذشتهٔ سرزمینشان می‌زنند واین خود زیانی بزرگ‌است . وآنگاه تاریخ مانند چنین‌کارشگفت سراغ ندارد » . [۳٤]

شگفتا دانشمندانی چون پیگولوسکایا ودیگران در پژوهشهای خود راستیها را نادیده گرفته‌اند و بهنگامی که از سرزمین «آران» یاد میکنند کنارآن نام ساختگی «آذربایجان شمالی» رامی‌آورند اگرآلان یا آران

---

۳۳ - احمد کسروی تبریزی : «تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان» . تهران ، چاپ سینا، چاپ دوم ، ۱۳۳۳ ، ص ۸۷۷ .

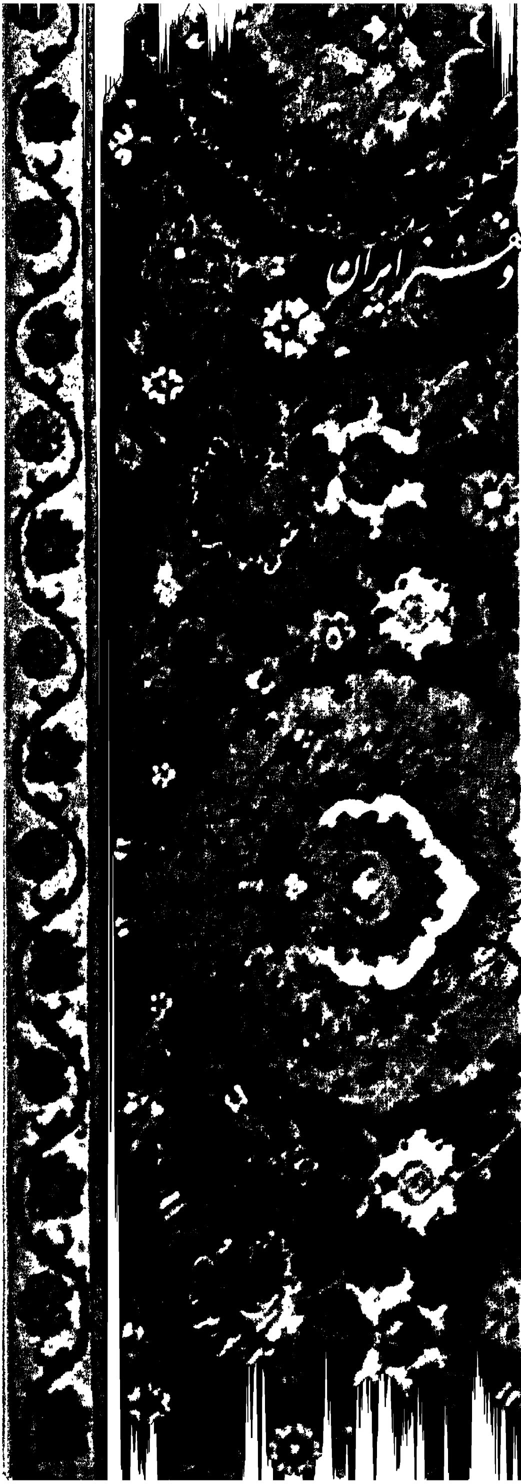
۳٤ - احمد کسروی : «شهریاران گمنام» . چاپ دوم . ص ۲٦٤-۲٦۵ .

آوریل سال ۱۹۲۰ در قفقاز حکومت داشتند به تأیید اسناد ومدارك شوروی «پیروی از ترکان میکردند»[۳۱] وهدفشان الحاق آذربایجان ایران به قفقاز بود. بلشویکها نیز که از ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ در قفقاز برسرکار آمدند، پس از درهم‌شکستن حکومت مساواتیان نام آذربایجان رابرآران وشیروان همچنان باقی گذاردند.

مردم آذربایگان که در گذشته بخاطر دفاع از مرزو بوم خویش باسپاه ترکان عثمانی پیکارها کرده وزن ومرد و کودك از تبریز تادیه‌های دور دست رضائیه وماکو وشاهپور علیه بیدادگری آنان بپاخاسته بودند، با گذاردن نام آذربایگان برسرزمین دیگری جزمرزوبوم خویش روی موافق نشان ندادند وشادروان شیخ محمد خیابانی ویارانش پیشنهاد کردند تانام آذربایجان تغییر یابد و «آزادیستان» نامیده شود. در کتاب تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان در بارهٔ تغییر نام آذربایجان چنین آمده است: «درهمان روزهای نخست خیزش[۳۲] حاجی اسماعیل آقاامیرخیزی که آزادیخواهان کهن واین زمان از نزدیکان خیابانی‌می‌بود پیشنهاد کرد که آذربایجان‌چون درراه مشروطه کوششها کرده وآزادی رابرای ایران او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم. در این هنگام نام «آذربایجان» یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا پس از بهم‌خوردن امپراتوری روس‌ترکی زبانان قفقاز درباکووآن پیرامونها جمهوری کوچکی پدیدآورده آنرا «جمهوری آذربایجان» نامیده بودند. آن سرزمین نامش‌در کتابها «آران» است، ولی‌چون این نام از زبانها افتاده بود، و از آن سوی بنیادگذاران آن جمهوری امید وآرزوشان چنین می‌بود که با آذربایجان یکی گردند، ازاین رو این نام را برای سرزمین و جمهوری خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به چنان یگانگی‌خرسندی نداشته وازایرانیگری چشم پوشی نمی‌خواستند ازآن نام گذاری قفقازیان سخت رنجیدند، وچون آن نامگذاری شده و گذشته بود کسانی می گفتند: بهتر است ما نام استان

31 - Entseklopediceskii slovar. t. 2. Moskva 1945 g. S. 445.

۳۲ - مقصود قیام شیخ محمد خیابانی است.



شاهکارهای تمدّن و هنر ایران

مجله [illegible] در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌ای از
شاهکارهای هنر و تمدن ایران را از میان گنجینهٔ موزه‌های مختلف
جهان و مجموعه‌های خصوصی در دست، به خوانندگان ارجمند معرفی
می‌نماید.

راست است، پس «آذربایجان شمالی» چیست؟ چگونه سرزمینی را چند نام تواند بود؟
چنانچه پیشتر اشاره شد سالها پیش از پادشاهی اشکانیان سرزمین آتورپاتکان یا آذربایگان وجود داشته و کنار آن نیز سرزمین آلانها بوده است. این نکته در همان کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» بروشنی تصریح گردیده است. نوشته‌های جغرافی‌دانان بزرگ اسلامی که ما از آن‌ها یاد کرده‌ایم نیز مؤید جدائی این دوسرزمین بوده و نشان میدهد که هرگز نام آذربایگان برآران گفته نشده است. بنابراین از کجا بیکباره نام آلبان یا آلان (آران) بدور افتاده و این سرزمین نام آذربایگان بخود گرفته است؟ سبب اینکار چه بوده و نویسندگان چه دلیلی برای این نامگذاری داشته‌اند. بهتر بود مؤلفان بجای گذاردن نام ساختگی آذربایجان برآران، شرحی مستدل از تاریخ این تبدیل نام مینگاشتند واین چیستان را برما معلوم وروشن میساختند.
باشرحی که گفته شد «آذربایجان شمالی» تنها به سرزمینی می‌توان گفت که درجنوب رود ارس نهاده شده است.
نگارنده آرزومند است مؤلفان کتاب «تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم» نادرستی نوشتهٔ خودرادربارهٔ آذربایگان بازیابند ومترجمان ومؤسسات پژوهشی نوشته‌های خاورشناسان بیگانه را چشم بسته نپذیرند وباموشکافی بیشتری بررسی نمایندتادرآینده اینگونه خطاها پدیدارنگردد ومایه گمراهی خوانندگان وآموزندگان نشود.

پایان

یادداشت مجله

متأسفانه این بی‌توجهی را مترجم همین کتاب و نیز آقای و روحی ارباب در ترجمهٔ کتاب‌های «تاریخ ماد» و «تاریخ ایران باستان» که این هر دو کتاب نیز از تألیفات محققان شوروی است مرتکب شده‌اند، چنانکه در تاریخ ماد در سی‌ونه موضع نام آذربایجان برده شده و از آن میان در ده‌جا صریحاً آذربایجان شوروی و در دوازده موضع آذربایجان ایران ضبط شده که به گونهٔ دیگر خود، بیانی برای تأیید بودن آذربایجانی بنام آذربایجان شوروی می‌باشد. (ر.ك. به فهرست جای‌هادر کتاب ماد) ودر کتاب تاریخ ایران باستان هم در صفحات ۸ و ۴۹ و ۴۴ صحبت از آذربایجان به میان آمده است.



شکل ۱

ترجمهٔ مجید وهرام

شکل ۱ـ بشقاب لعابی رنگی و اکلیل کاری شده از آثار سدهٔ دوازدهم کاشان به قطر ۲۱ سانتیمتر. این شاهکار هنری در موزهٔ شخصی «ادسل فورد» قرار دارد.

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◊ ◊ ◊

شکل ۲ـ تنگ لعابی یکرنگ به ارتفاع ۲٤/۳ سانتیمتر متعلق به سدهٔ ۱۷ این اثر هنری درموزهٔ ویکتوریا وآلبرت قرار داده شده است.

(تصویر از جلد دهم پوپ)

◊ ◊ ◊

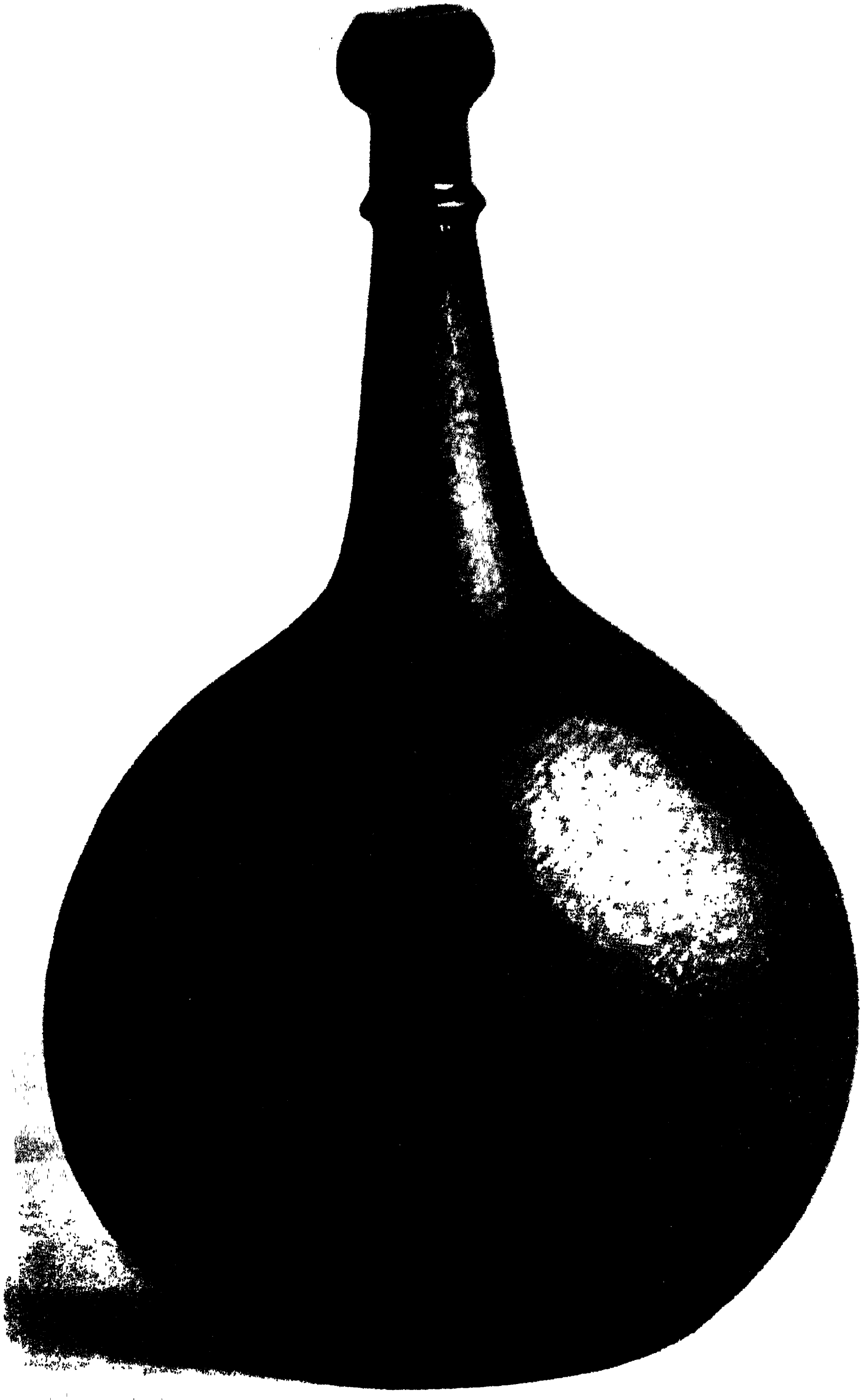
شکل ۳ ـ کاسه لعابی ایران، از آثارهای سدهٔ هشتم تا نهم به قطر ۲۵ سانتیمتر. این نمونه هنری در موزهٔ شخصی «آدورفو توسلوس» موجود است.

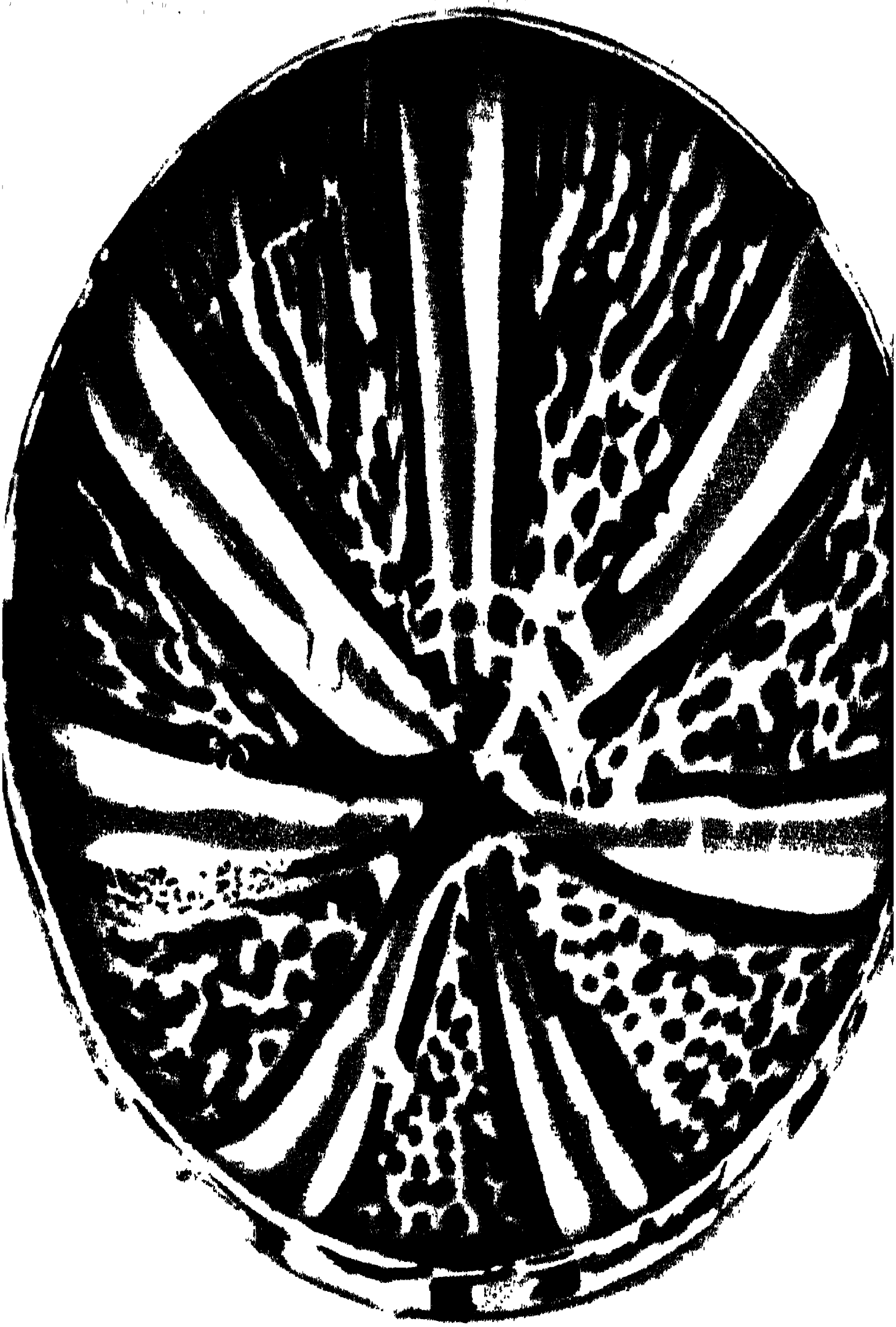
(تصویر از جلد دهم پوپ)

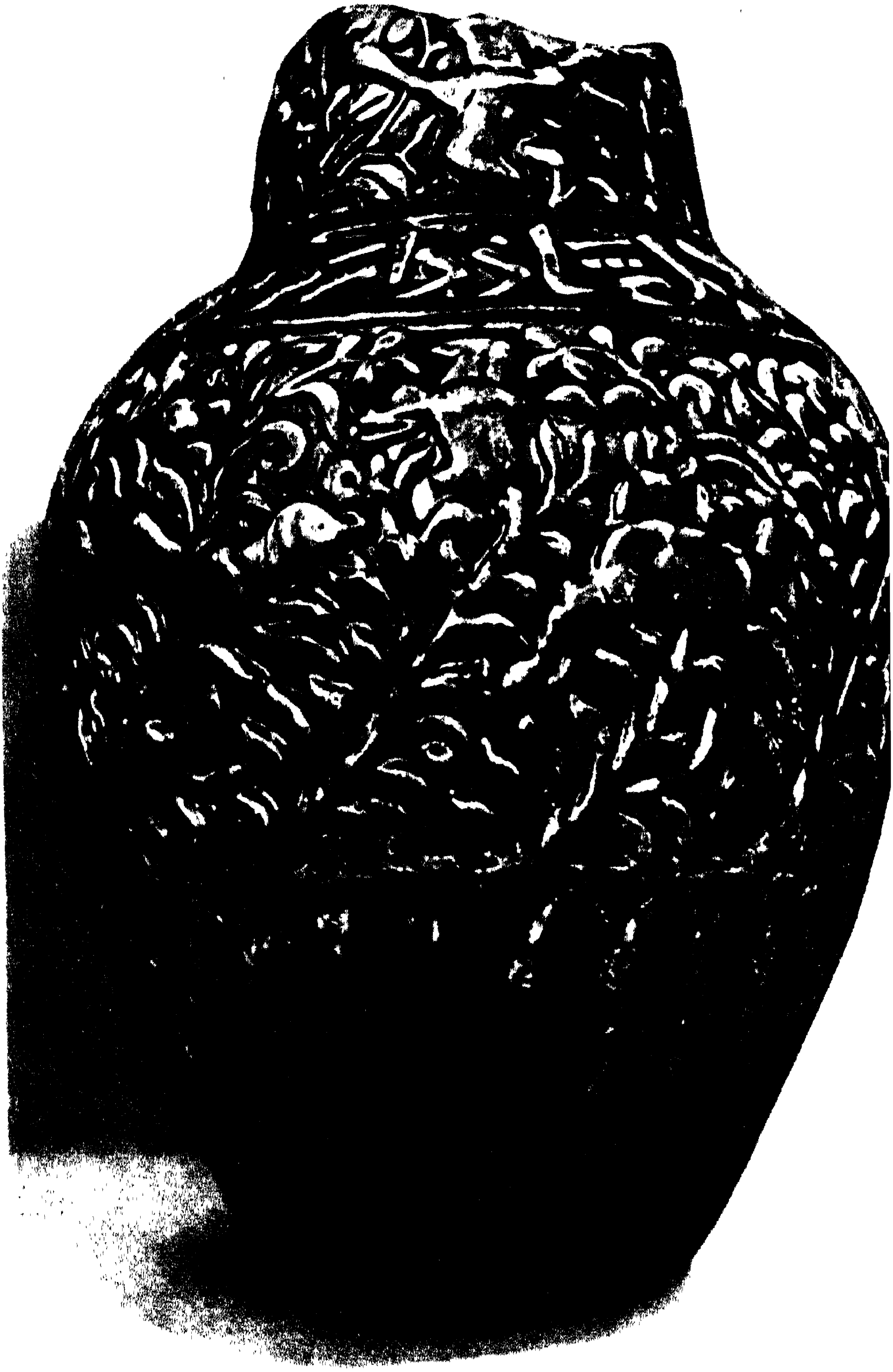
◊ ◊ ◊

شکل ٤ـ کوزهٔ سیاه رنگ بالعاب آبی به ارتفاع ۲۱ سانتیمتر از آثار های کاشان یا ساوه، متعلق به اوایل سدهٔ سیزدهم. این اثر هنری ارزنده زینت بخش موزهٔ شخصی خانم «الیس» می باشد.

(تصویر از جلد دهم پوپ)







شکل ۳

جنبه های سیاسی و دیپلماسی

مسئله هرات و افغانستان

(در دوره قاجاریه تا معاهدهٔ پاریس)

بقلم

علی‌اکبر بینا

(دکتر در تاریخ ـ استاد دانشگاه)

دوره قاجاریه از شگفت انگیز ترین ادوار تاریخ ایران است. دوره‌ای است که قدرتهای بزرگ جهان از اقصی نقاط دنیا بعلل گوناگون چشم بآن دوخته داشتند. ایران مرکزی شده بود که تمام قدرتها دور آن دایره زده بودند. دایره‌ای بی‌ثبات و ناآرام که هر گوشه اش میل به درون داشت، بعبارت روشن‌تر کشور ما که بگفته «تنسر» هیر بدان هیر بدارد شیر روزی «محسود اهل جهان بود وفرمانفرمای هفت اقلیم تا اگر یك ایرانی گرد هفت کشور بر آمدی هیچ آفریننده را از بیم شاهان ایران زهره نبود که نظر بی احترام بر او افکند»[1] بصورت طعمه‌ای در آمده بود که

---

۱ - نامه تنسر تصحیح مجتبی مینوی ص ۲۸

نیز شاهزاده‌ای ناتوان و بی‌اراده بود و نتوانست بحکومت خود سر وسامانی دهد مضافاً باینکه کور شده‌بود وحوصله انجام اقدامات حاد و مهم نداشت . بنابراین احمد خان بافراغ خاطر و بی‌آنکه قدرتی مزاحم او گردد میدان‌را برای خود بازدید وسرزمینهای وسیعی را ازایران و هندوستان در حوزه حکمرانی خود درآورد . باآینکه احمدخان ابدالی هیچگاه درصدد نبود که افغانستان‌را ازایران‌جدا سازد اما عملیاتیکه دردوره حکومت‌خودانجام داد،مقدمهٔ جدائی افغانستان ازایران شد. پس‌ازآنکه آغا محمد خان روی‌کار آمد درسال‌آخرعمر بقصد سروسامان دادن بولایات شرقی‌ایران‌عازم خراسان شد اما لشکر کشی ناگهانی «کاترین» ملکه روسیه اورا از اجرای نقشه‌اش بازداشت و برای مقابله باروسها عازم قفقاز شد .

فتحعلیشاه‌نیز تقریباً درتمام دورهٔ سلطنت گرفتارروسهابود وجزاقدامات ناچیز و بی‌اثر و چند لشکر کشی که بتحریك نمایندگان سیاسی انگلستان برای مشغول ساختن افاغنه وجلوگیری ازتاخت وتاز آنان به‌ولایات شمالی هندوستان صورت گرفت‌کار مهمی انجام نداد. تنها درسالهای‌آخرعمر که از گرفتاری روسها فراغتی حاصل کرده بود عباس میرزا را مأمور رسیدگی باوضاع مشرق و سر وسامان دادن بامور آن نواحی نمود و چون در کتاب تاریخ سیاسی ودیپلوماسی ایران جلد اول در مورد مسائل مربوط به‌مشرق ایران درزمان فتحعلیشاه فی‌الجمله بحث کرده‌ایم ازتکرارمطالب خودداری میکنیم و دنبالهٔ مطلب را ازآغاز پادشاهی محمد شاه میگیریم .

محمد شاه وهرات :

پیش ازآنکه قضایای هرات را در زمان‌سلطنت محمد شاه شرح دهیم لازم است مختصراشاره‌ای‌بسیاست‌آسیائی دولتهای انگلستان و روس بنمائیم تا بسهولت بعلل مخالفت دولت انگلستان نسبت باقدامات دولت ایران در هرات وافغانستان پی ببریم

در اوایل سلطنت محمد شاه سیاست این دو دولت در کشورما مشخص و معین می‌باشد زیرا حرکت دائمی روسها بسمت هندوستان و جلوگیری

کرکسان هزار هزار گرداگرد او را فرو گرفته بودند و بر سر استفاده از موقع جغرافیائی و منابع طبیعی آن بر یکدیگر منقار میزدند، تا سرانجام هر یك قطعه‌ای ربودند و آنچه که برای ما باقی ماند منحصر بیك نوار کوهستانی شد در حاشیه کویر مرکزی .

متأسفانه فصل مربوط بتاریخ قاجاریه هنوز بطور کامل بررسی نشده و این فصل که بدون تردید پر دامنه ترین و مفصل‌ترین فصول تاریخ ایران و عبرت‌انگیزترین و پندآموزترین فصول تاریخ جهان است، هنوز ناشناخته مانده است و یکی از انگیزه‌هائی که مطالعات محدود مرا منحصر بتاریخ قاجاریه ساخته همین است .

باری ، در کتاب تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران که جلد اول آن چند سال قبل بزیور طبع درآمد شمه‌ای درباب روابط ایران و روسیه در سالهای پادشاهی آغا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه و حوادثیکه بخصوص در ولایات شمالغربی ایران یعنی قفقاز رخ داده است بیان شده ، اینك بر آن شدم که اگر توفیق حاصل گردد بحوادثی که در ناحیه شرق ایران یعنی سرزمین هرات و افغانستان و بلوچستان رخ داده بپردازم و بصورت مقالاتی پی در پی بحضور هموطنان تقدیم دارم، آنگاه یکجا و دریك کتاب منتشر کنم وچون عظیم‌ترین و مهمترین حادثه مشرق جدا شدن خاك هرات و افغانستان از ایران است، ابتدا بآن می‌پردازم .

همچنانکه خوانندگان گرامی میدانند پس از قتل نادر سرداران او که بیش از بیست سال در رکاب او جنگیده بودند وفن کشور گشائی را یاد گرفته بودند هر یك بگوشه‌ای رفتند و برای خود بساط حکومت چیدند . درمیان این سرداران نامجو، موفق‌تر از همه «احمدخان ابدالی» بود که بسمت قندهار رفت و برای خود حکومتی ترتیب داد .احمد خان علاوه براینکه خود سردار لایقی بود اوضاع زمان نیز باو مساعدت کرد زیرا پس از آنکه کریمخان زند بر سایر سردارانی که مدعی پادشاهی بودند پیروز شد پاس حقوق نادر را نگه داشت ومتعرض «شاهرخ» نوه او که حکومت مشرق ایران را داشت نشد شاهرخ

مأمور کمك بهمحمدمیرزا نمود وخود بسمت مشهد کوچ داد. محاصرۀهرات بطول انجامید و متأسفانه بیماری عباس میرزا درمشهد شدت یافت.

قائم مقام ومحمد میرزا مشغول محاصرۀ هرات بودند که خبرفوتعباس میرزا در مشهد در تاریخ دهم جمادیالثانی ۱۲۴۹ برابر ۲۶ اکتبـر ۱۸۳۳ باردوگاه رسید.

قائم مقام پس از شنیدن خبرفوت نایبالسلطنه باکامرانمیرزااصلح کرد و مقرر گردید کامران میرزا هرسال ۱۵هزار تومان پولنقد وپنجاه طاقه شال کشمیری بدربارایران بفرستدوسکه باسمشاهایرانضرب نماید و استحکامات «غوریان» را خراب کند.

ولی درنتیجه تغییرات وتحولاتی که در آغاز کار محمدشاه درایران رخ دادکامران میرزا حاکمهراتعلاوه براینکه بوعدههای خودعمل ننمود حتی شروع بدستاندازی بنواحی سیستان نیزکرد واموالسکنه آنجا را بتاراج برد، و هرچه میتوانست در نواحی خراسان دست بخـرابی زد. دراین مورد «مسترالیس» نمایندۀ دولت انگلستان درتهران در گزارششماره ۱۴ مورخ ۴ فوریه ۱۸۳۶ به«ویکونتپالمرستون» رفتار بدتر کمانانرا در ایالات شرقی ایران وباسارت درآوردن ایرانیانراشرح داده خاطرنشان میسازد شاهبرای ختم غائله ترکمانان اقدام خواهدکرد؛ ضمنا مسترالیس بوزارت خـارجه انگلستان اطلاع میدهد که اخبار رسیدهتأیید میکند شاهزادهکامراننامه‌های متعددی بهرؤسای افغان نوشته وهمکاری آنانرا برایمقابلهباشاهایران خواستارشدهاست؛ درهمین گزارش گوشزد میکند که«یار محمدخان» وزیر کامرانمیرزا مردی است جسور وباذوق وقریحه.[1]

محمدشاه در نتیجه مذاکـرات با «سرهانریالیس » نماینده مخصوص انگلستان و«کاپیتان ماکدونالد» که برای تبریك جلوس محمد شاه بتهران آمده بودند وحامل نامه مورخ ۲۱ اکتبر ۱۸۳۵[2] «لردپالمرستون» دایر به

۱ - گزارش شماره ۱۴ مورخ ۴ فوریه ۱۸۳۵ مسترالیس به ویکونت پالمرستون
London. Public Record Office. Foreiny Office
Records Persia Fo. 60 T. 40

۲ - نامه ۲۱ اکتبر۱۸۳۵ لردپالمرستون

انگلیسیها از نزدیک شدن آنان بسرحدات هندوستان دراین هنگام بــه اوج شدت رسیده وعکس‌العمل این دوسیاست درایران بخوبی نمایان میباشد.

پیشرفت روسها درناحیه ترکستان وبخارا وبسط نفوذ روز افزون آنان در ایران پس از انعقاد معاهدهٔ ترکمانچای سیاستمداران انگلیسی را به وحشت انداخته بود. - بخصوص که زعمای انگلستان‌متوجه‌شده بودند که محمد شاه وعمال دولت ایران برای جبران شکست از روسهاتوجه خــود را بسمت مشرق ایران و افغانستان معطوف ساخته‌اند بطوریکه « لرد کرزن » در جلد دوم کتاب خود راجع بــروابط سیاسی دولت انگلیس با ایران مینویسد: « درسال ۱۸۳۳ ما فوق‌العاده دراضطراب بودیم که مبادا ازحرکت قشون ایران بطرف هرات خطری توجه ما شود.»

سیاستمداران دولت انگلستان ازسیاست دولت روسیه‌تزاری در مشرق ایران فوق‌العاده مضطرب ومتوحش بودند. دراین مورد «سرجان کاپیل » در گزارش رسمی خود در ژوئن ۱۸۳۵ (مطابق ماه صفر ۱۳۵۱ هجری قمری) به «لرد پالمرستون» خاطرنشان میسازد « که حرکات نظامی و نقشه‌های دولت روسیه تزاری بمنظوربسط وتوسعه نفوذ خود درمشرق ایران - چنانکــه در گزارشات قبلی خود مفصلا شرح داده‌ام - روز افزون می‌باشد . »

پس ازجنگهای دورهٔ دوم ایران و روس وانعقاد عهدنامه تــرکمانچای درخراسان اغتشاشات مهمی بروز کرد وفتحعلیشاه عباس میرزا نایب‌السلطنه را مأمور انتظام امورآن سرزمین‌نمود. عباس میرزا پس ازآنکه باغتشاشات و ناامنی ناحیه خراسان خاتمه داد برای مدت کــوتاهی به تهران بازگشت ضمناً به‌کامران میرزا حاکم‌هرات دستورداد‌بدولت‌ایران‌مالیات بپردازد . در برابرپاسخ نامساعدی که ازطرف کامران‌میرزا رسیدعباس‌میرزا‌مصمم شدهرات را تسخیرنماید وبهمین مناسبت باردیگرعازم خراسان‌شد وبااینکه‌پزشکان دربارمسافرت ویرا بعلت کسالت او صلاح نمیدانستند،اندیشه نکرد و روی بخراسان نهاد. دربین راه به‌فرزند خود محمد میرزا فرمان داد که راه هرات را پیش گیرد وبه‌محاصره‌آن شهراقدام‌نماید ومتعاقب‌آن قائم مقام راباسپاهی

اینمورد تقصیر دارد. درموقع مرگ عباس میرزا که شاه فعلی‌ازمحاصرهٔ‌هرات دست کشیدومراجعت‌نمودمذاکرات طرفین‌بعقد قراردادی‌منتهی‌شد که خطوط سرحدی‌درآن تعیین گردیدوطرفین نیز تعهد کرده بودند که ازحملات خصمانه نسبت بهمدیگر اجتناب نمایند. ازآن تاریخ تاکنون دولت ایران بخاك افاغنه هیچ دست اندازی نکرده در حالیکه پس از مرگ شاه سابق، حاکم هرات با ترکمن‌ها و ایل هزاره همدست شده و بخاك ایران تجاوز نموده و رعایای آن مملکت را بغلامی‌برده بودند وافاغنه‌هرات این‌مشی‌تجاوزکارانه را لاینقطع‌ادامه میدهند و ایران برای جلوگیری ازاین دست‌اندازیها بعملیات خصمانه مبادرت‌نورزیده‌است مگراینکه‌تصمیم اخیر تصرف هرات‌چنین تلقی‌شود. بنابمراتب فوق شاه در حمله به قلمرو کامران میرزا و بی‌اعتنائی بیادآوری دایر به عدم مبادرت بچنین اقدامی محقق و ناگزیر می‌باشد.»[۱]

در نتیجه اقدامات و بدرفتاریهای کامران میرزا و دست اندازیهای وی بنواحی‌سیستان، محمدشاه تصمیم گرفت به‌هرات لشکر کشی نمایدبطوریکه اقدامات‌نمایندگان دولت‌انگلیس برای‌جلوگیری وممانعت ازتصمیم‌محمدشاه به‌نتیجه‌نرسید؛زیرا ازیکطرف محمدشاه شخصاً مایل بودکار هرات رایکسره نماید ازطرف دیگر نمایندگان دولت روس محمدشاه را باین لشکر کشی ترغیب میکردند؛ این موضوع از گزارش مورخ ۸ ژوئیه مسترالیس به لرد پالمرستون روشن‌میگردد، - دراین گزارش نمایندهٔ بریتانیای کبیر اظهار میدارد که:

---

۱ - کتاب جنگ ایران و انگلیس تألیف کاپیتان هنت،ص ۸ تا ۱۰-ترجمه حسین - سعادت نوری.

تبریك وتهنیت جلوس وتاجگذاری محمدشاه بودند متوجه‌شده بود که‌دولت انگلستان بااقدامات وبرقراری نفوذ دولت ایران درهرات مخالف است. - از طرفی‌واضح بود که خودسری‌های حاکم‌هرات در نتیجه اقدامات و تحریکات عمال انگلیسی‌است که برخلاف مواد عهدنامه‌های منعقده‌بادولت ایران رفتار میکردند.

علاوه براینکه مأمورین انگلیسی تمام مساعی خودرا برای‌عقیم گذاردن نقشه‌های دولت ایران برای لشکر کشی بسمت مشرق بکار می‌بردند حاکم هرات رانیز ازهرحیث پشتیبانی میکردند. چنانکه مسترالیس نماینده‌دولت انگلستان درتهران طی‌نامه مورخ فوریه‌١٨٣٦ بشاهزاده کامران میرزای‌هرات نوشته متذکرشده است:«که‌دولت بریتانیای کبیر مایل است ونفوذ خود را بکار خواهدبرد که‌صلح رادرآن ناحیه‌حفظ کند.دولت بریتانیا بعلت‌مراوده وتجارت با افغانستان همواره آرزو داشته که اوضاع آنسامان مرفه وآسوده باشد. من‌بشما یادآور میشوم که‌موقع‌تبریك‌جلوس شاه تذکردادم که بایستی صلح را درقسمت مشرق ایران حفظ کند وازجنگ پرهیز نماید ودراینمورد مسئولان ایران بماوعده‌داده‌اند»[1]. چنانکه می‌بینیم عمال انگلیسی‌مایل بودند که آرامش درمشرق ایران برقرارباشد وتمام‌مساعی‌خودرا نیز بکارمی‌بردند که‌ازلشکرکشی محمدشاه بسمت‌هرات جلوگیری نمایند درصورتیکه خود انگلیسیها معترف بودند که‌هرات‌متعلق بایران است وتمام‌مأموران‌انگلیسی این نظریه‌را تأیید مینمودند،چنانکه «مستر مك‌نیل»[2] وزیرمختارانگلستان درایران در گزارش مورخ ٢٤ نوامبر ١٨٣٧ مطابق ١٦ ذیقعده ١٢٥٢ خود چنین مینویسد:

«صرف‌نظرازادعای دولت ایران‌راجع به‌تملك هرات‌اگر موضوع اختلاف را بین دو دولت مستقل فرض نمائیم اینجانب معتقد است که حق بادولت ایران‌است‌وهرات‌در

---

١ - نامه مورخ فوریه ١٨٣٦ مسترالیس به‌کامران میرزا
London. P.R.O..P. Fo. 60 T. 40

M.C. Neill - ٢

« من دولت ایران را به معاهده ایران و انگلیس متوجه ساختم و تذکر دادم که این اقدام دولت ایران منافع و امنیت امپراطوری هند انگلیس را بخطر میاندازد و باولیای ایران اخطار کردم که دولت انگلستان نمیتواند بعملیات لشکر کشی ایران بسمت افغانستان نظاره کند و در نتیجه نفوذ دولت روس بسمت هندوستان توسعه یابد . سفارت ما در تهران در مقابل نفوذ فوق العاده قوی روسها در دربار تهران وضع بدی دارد . »

یکماه بعد یعنی در ۱۵ فوریه ۱۸۳۶ در مورد اقدامات روسها در مشرق ایران مسترالیس در گزارش شماره ۱۸ خود به لرد پالمرستون چنین بیان میکند :

« دراینجا از نظریات روسها درباره خیوه صحبت میکنند و میگویند برای حفظ تجارت و اتباع روس دولت تزاری روسیه مشغول تهیه استحکامات می باشد.. من باید متأسفانه به لرد بگویم که شاه ایران باز از لشکر کشی بسمت هرات صحبت میکند . »[1]

کاپیتان هنت در کتاب جنگ ایران و انگلیس در این مورد چنین مینویسد:

« در آن اوان مأمورین انگلیسی جهد داشتند که شاه جوان ایران را بهر ترتیبی که هست از قشون کشی بهرات منصرف نمایند وسعی کنند قضایا بوسیله مذاکرات دوستانه حل و تصفیه شود ولی « کنت سیمونیچ »[2] وزیر مختار روس بپادشاه ایران توصیه کرد که تسخیر هرات که فعلا با ده هزار نفر مرد جنگی امکان پذیر می باشد بطور قطع بعدها باچندین برابر این عده هم ممکن الحصول نخواهد بود. اسناد پارلمانی که حاوی نکات مهمی راجع به دیپلوماسی روسیه است حرکات عجیب وغریب دولت روس

---

۱ - گزارش مورخ ۱۰ فوریه ۱۸۳۶ مسترالیس به لرد پالمرستون
London. P.R.O Fo. 60 T. 40

۲ - Conte Simonitch

« دولت روسیه و نماینده آن ـ دولت شاه را به قشون کشی بسمت هرات تشجیع میکنند . در گزارشات قبلی راجع به تذکرات خود بدولت ایران برای حفظ صلح نوشتم ولی اصرار روسها بالاخره منجر به جنگ خواهد شد . در آخرین مذاکره که با حضور حاج میرزا آقاسی و میرزا مسعود وزیر خارجه ایران داشتم بآنان تذکر دادم که اقدام دولت ایران به لشکر کشی افغانستان عـدم توجه دولت ایرانرا به عدم تمایل دولت انگلستان نشان خواهد داد. میرزا آقاسی تذکر داد که افغان‌ها درمعیت ترکمانـان اراضی ایرانرا غارت کرده رعایای ایرانرا باسارت برده‌اند. اطلاعات رسیده دال بر اینست که میرزا مسعود وزیر خارجه ایران پروژه دولت روسیه را پشتیبانی میکند». [1]

در تعقیب همین گزارش دوروز بعد یعنی دردهم ژانویه ١٨٣٦ مستر الیس به لرد پالمرستون از طرز رفتار مأموران دولت روس نسبت بانگلیسی ها شکایت کرده اظهار میدارد :

« نفوذ روسها دردربار ایران روزافزون است و بنظر میآید روسها ایرانرا بیك لشکر کشی بطرف شرق تشویق میکنند. منظور روسها از تعقیب این سیاست اینست که «خیوه» را تصرف کنند و تـوجه ایرانرا بسمت افغانستان معطوف سازند . » [2]

در دنبال همین گزارش در تـاریخ ١٥ ژانویه ١٨٣٦ مستر الیس به لرد پالمرستون طی گزارش مبسوطی مینویسد :

---

١ ـ گزارش مورخ ٨ ژانویه ١٨٣٦ مستر الیس به لرد پالمرستون
London P.R.O. P.Fo. 60T. 40

٢ ـ گزارش مورخ ١٠ ژانویه ١٨٣٦ مستر الیس به لرد پالمرستون
London P. .R.O. P.Fo. 60T 40

درتهران به مسترالیس اطلاع داده وی را از ورود ژنرال «لندزی»[۱] باخبر کرده است.[۲]

تلاش و کوشش نمایندگان دولت بریتانیای کبیر برای ممانعت از اجرای نقشه محمدشاه به نتیجه نرسید، این بود که برای منصرف نمودن شاه از قشون کشی به هرات ومتوجه ساختن افکار زمام داران دولت ایران بمسائل دیگر ، درصدد ایجاد شورش وانقلاب درداخلهٔ ایران برآمدند وبه تحریکاتی درنقاط مختلف ایران دست زدند : شورش «آقاخان محلاتی» را در کرمان، غوغای کتک خوردن «سیدهندی» دربوشهر، قتل وغارت ایرانیان را بدست عثمانیها درمحمره وآزار زوار ایرانی را دراماکن متبرکه دامن زدند وبرای فیصله دادن باختلاف و حل مسئله «غوریان» بطور دوستانه و اجتناب ازجنگ، «فتح محمدخان» از طرف کامران میرزا بتهران آمد وبا حضور ماك نیل پیشنهاد نمود قراردادی به مضمون زیر به امضاء برسد :

«۱ - حاکم هرات تعهد میکند که حملات خصمانه و دست اندازی بخاك ایران را ترك گفته رعایای ایران را باسیری نگرفته ونفروشد .

۲ - اگر شاهنشاه ایران قصد حمله بترکستان داشته باشد واز کامران شاه استمداد نماید مشارالیه متعهد میشود بقدر مقدور عده‌ای را به کمك بفرستد وآنها را برای حمله به ترکستان دراختیار والی خراسان گذارد واگر برای فرستادن بآذربایجان نیز مورد احتیاج باشد کامران شاه رضا میدهد که آن عده بسرحدات آذربایجان گسیل شوند .

۳ - کامران شاه تعهد می کند که مبلغی پول بعنوان خراج

---

۱ - Lindsay

۲ - نامه مورخ ۱۲۵۲ حاج میرزا آقاسی به مسترالیس

London. P. R O.P. Fo. 60 T. 41

رابخوبی‌روشن میسازد. اجمالا اقدامات «کنت‌سیمونیچ» بقدری برخلاف‌مواعید دولت‌روس بود که لردپالمرستون بالاخره در ۱۸۳۷ (۱۲۵۲ هـ . ق .) به «اورل اودرهـام»[۱] وزیـر مختار بریتانیا مقیم «سن پطرز بورگ» نوشت و بمشارالیه دستور داد که اقدامات خلاف «کنت‌سیمونیچ» را بدولت روس خاطر نشان سازد. وزیر مختار بریتانیا برطبق دستور با دولت مشارالیه وارد مـذاکـره شد و «کنت نسلرود»[۲] در جواب اظهـار داشت معلوم میشود بعضی حوادث موجبات سوءتفاهم برای «کنت سیمونیچ» فراهم کرده والا بمشارالیه دستور صادر شده است که‌شاه را درموقع ونسبت بهرموضوعی ازجنگ منصرف نماید. ولی با این وصف نه فقط «سیمونیچ» شاه را به تسخیر هرات تشویق وترغیب مینمود بلکه حاضرشد که خودنیز شخصاً دربعضی ازخدمات نظامی شرکت نماید.»[۳]

در این‌مورد مستر الیس‌در گزارش‌شماره ۳۵ مورخ ۱۶ آوریل ۱۸۳۶ به لرد پالمرستون چنین مینویسد: «اطلاعات رسیده مشعر براینست که‌همکاری نزدیك بین روسیه وایران درقضایای هرات موجود است. ازطرف حاج‌میرزا آقـاسی اطلاع داده شده روسها وعده داده‌اند درلشکر کشی هرات همکاری کرده و کمك مستقیم یا غیرمستقیم نظامی خواهند نمود.»[۴]

درتاریخ ۱۳ فوریه ۱۸۳۶ طی‌نامه‌ای لردپالمرستون «ماك نیل» راازطرف پـادشاه انگلستان مأمور دربار ایران نمود[۵] ودرتاریخ ۱۲۵۳ حاج میرزا آقاسی ضمن نامه‌ای تعیین مستر ماك نیل را بعنوان وزیرمختار انگلستـان

---

۱ - Eurle Uderham

۲ - Conte Nesselroode

۳ - کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۶—۷ ترجمه حسین سعادت نوری

۴ - گزارش شماره ۳۵ مورخ ۱۶ آوریل مستر الیس به لرد پالمرستون

London. P. R.O.P. Fo. 60 T. 40

۵ـ نامه مورخ ۲۳ فوریه لردپالمرستون London. P. R. O. P. Fo. 60 T. 42

هرات مداخلاتی نکنند بلکه موجبات انجام تعهدات
شاه کامران را فراهم نمایند .
٤ - دولت انگلیس واسطه وشاهد بین طرفین تعهدات خواهد
بود تاهر گاه هریك از طرفین تعهدات خود را نقض نمایند
طرف متخلف را باجرای تعهد خود وادار نماید . » [۱]

نمایندگان ایران پس از آنکه ازمفاد پیشنهاد نماینده هرات اطلاع حاصل نمودند مبهوت و متعجب شدند زیرا با امضاء چنین قراردادی دولت ایران در واقع تجزیه واستقلال هرات را قبول میکرد ودر نتیجه تمام اقدامات نمایندگان دولت روس بی‌نتیجه می‌ماند و بازی بنفع دولت انگلستان خاتمه می‌یافت . ولی نظر به نفوذی که دولت روس در دربار محمدشاه داشت بفکر افتاد از امضای چنین قراردادی جلوگیری بعمل آورد . ماك نیل در گزارش مورخ ۳۰ دسامبر ۱۸۳٦ به لرد پالمرستون دربارهٔ اقدامات سفیر روسیه مینویسد :

«چندروز قبل نخست وزیر در برابر بیش از ۲۰ نفر که یکی از آنان مطلب را بمن رسانید اظهار داشته که وزیر مختار روسیه تمام وسایلی را که دراختیار و قدرت داشته بکار برده است برای اینکه شاه را تحریك کرده و برای رفتن امسال بهرات وادار نماید. سیمونیچ بزعمای دولت ایران گوشزد کرده است که اگر ازاین فرصت استفاده ننمایند دولت بریتانیا تمام وسایل را فراهم خواهد کرد که از اقدامات ایران جلوگیری نماید.» [۲]

پنجاه روز بعد بازماك نیل ضمن گزارش مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ خود به لرد پالمرستون از وضع و رفتار سیمونیچ در دربار ایران شکایت کرده و اظهار میدارد اخذ نتیجه در چنین وضعی بسیار دشوار است وجای تعجب است که دربار سن پطرزبورگ تاکنون تعلیمات لازم را بتهران نداده است [۳]

---

۱ - کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۱۰ - ۱۱ ترجمه فارسی .

۲ - گزارش ۳۰ دسامبر ماك نیل به لرد پالمرستون London. P R O P. Fo . 60 T . 43

۳ - گزارش ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ ماك نیل به لرد پالمرستون
London. P.R.O.P. Fo 60 T 43

سالیانه در عید نوروز به پادشاه ایران پیشکش کنند .
۴ ـ حمایت تجاری‌را که بهرات و توابع میروند باحسن وجه تعهد نماید .
۵ ـ یکی از بستگان بلافصل کامران‌شاه و یکی‌از منسوبین نزدیك یارمحمدخان وشیرمحمدخان برای مدت دوسال بطور گروگان در مشهد اقامت گزینند و پس از انقضای آنمدت اگر امرای هرات تعهد خود را اجرا نموده و نقض عهدنکرده باشند اشخاص فوق بهرات باز فرستاده شوند و درهرصورت بیش‌از دوسال‌درمشهد مجبور بتوقف نباشند و اگر یکی از تعهدات هرات نقض گردید و موقوف‌الاجرا ماندآن‌اشخاص را تا حین‌انجام تعهدات مزبور توقیف نمایند .
۶ ـ یك نفر وکیل ازطرف کامران‌شاه در دربار شاهنشاه ایران اقامت نماید .
و اجرای تعهدات فوق از طرف کامران‌شاه منوط باجرای تعهدات ذیل از طرف ایران میباشد .
۱ ـ شاهنشاه‌ایران کامران شاه را مثل برادر خوددانسته با او بطور احترام رفتار نماید .
۲ ـ حکام ومأمورین‌دولت‌ایران‌درموضوع جانشین کامران شاه بوجه‌من‌الوجوه مداخله ننمایندومقابل‌هریك‌ازاعقاب و فرزندان وی که بجای او تعیین شود تعهدات فوق‌را اجرا کنند . شاهنشاه ایران نیز این تعهدات را معتبر بشناسد و بدون تغییر انجام نماید .
۳ ـ شاهنشاه ایران به مستملکات کامران شاه سپاهی نفرستد و از جنگ‌ودست‌اندازی و باسیر گرفتن‌اتباع‌او خودداری نمایدومأمورین شاهنشاهی‌نیز درامور داخلی

عیسی خان خال آنحضرت ومیرزا محمدتقی مستوفی فراهانی و دبیر نظام و میرزا محمدحکیم‌باشی وسایر ملازمان وخدام‌آن آستان ملتزم رکاب‌حضرت ولیعهدی شده‌عزیمت ایروان فرمودند». [۱] دراین ملاقات که در رجب ۱۲۵۲ برابر با ماه اکتبر ۱۸۳٦ انجام گرفت « نیکلا » تزار روس وعده داد که در قضایای هرات از مساعدت به محمدشاه کوتاهی نخواهد کرد. دراین مورد ماك‌نیل نماینده انگلستان درگزارش شماره ۵۲ مورخ ۱۲ دسامبر خود به لردپالمرستون‌اطلاع میدهد که «امپراطور روس در ایران بایك نفر ازوزرای ایران ونمایندگانی که اعزام میشوند ملاقات خواهد کرد.» [۲]

درسال ۱۲۵٤ میرزا حسین‌خان مقدم آجودان باشی از طرف محمدشاه مأموریت یافت که بسفارت اطریش وانگلستان وفرانسه رفته وضمن ملاقات با رؤسای دولت انگلستان در لندن مداخلات ناروا و بدرفتاریهای مستر ماك‌نیل را بسمع اولیای دولت بریتانیا برساند. آجودان باشی در ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۲۵٤ مطابق با ۱۳ سپتامبر ۱۸۳۸ ازتبریز [۳] عازم اروپا شد واز راه آسیای‌صغیر به‌اطریش‌واز آنجا به‌پاریس رفت وپس‌ازملاقات باسران‌دولت‌فرانسه وتقدیم تحف و هدایا به پادشاه فرانسه [٤] چون دولت انگلستان حاضر نشد وی رابعنوان سفیر رسمی بپذیردمانند یکنفرمسافرعادی بانگلستان‌حرکت کرد. در این مورد لردپالمرستون طی یادداشت شماره ۱۹ مورخ ۳۱ اوت ۱۸۳۸ به‌وزارت خارجه انگلستان چنین مینویسد: « شنیده شده است که حسین خان سفیر ایران برای تبریك جلوس ملکه انگلستان می‌آید. وضع موجود میان دو کشور ایجاب میکند که ملکه نباید این سفیر را بپذیرد. سفیر ایران از طریق استانبول ، وین یاپاریس مسافرت‌خواهد کرد. دربارهٔ

---

۱ ـ مرآت‌البلدان جلداول ص۵۷٤ ـ منتظم ناصری‌جلدسوم‌ص۱٦۹ ـ تاریخ نو ص ۲٦

۲ ـ گزارش شماره ۵۲ مورخ دسامبر ماک‌نیل به پالمرستون

London. P.R.O P.R. Q.P. Fo. 60 T 48

۳ ـ ناسخ‌التواریخ جلد دوم ص۷۳

٤ ـ نامه مورخ آوریل ۱۸۳۹ آجودان‌باشی به پادشاه فرانسه

Paris: Arckives du Minstère des Affaires Etranjères danier N. 1[?] - P. 23

ولی بهرصورت وسایل وتحریکات دولت انگلستان واقدامات نمایندهٔ کامران میرزا در ارادهٔ محمد شاه خللی وارد نیاورد و بالاخره در تاریخ «نوردهم ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ اعلیحضرت شهریار غازی بجانب هرات وممالک مشرق‌زمین لشکر کشیده‌از تهران روانه شدند»[۱] و دردهم اکتبر (۱۰رجب) «کاپیتان ویکوویچ»[۲] باردوی ایران آمد و رسماً اطلاع داد که مأموریت دارد ورود سپاه‌روس را باسترآباد و اشتراک مساعی آنانرا با سپاهیان‌ایران در تصرف هرات بعرض شاه برساند. دراین مورد ماک‌نیل در گزارش‌دیگری به لردپالمرستون اطلاع میدهد لشکریان ایران هرات را محاصره کرده‌اند و «کاپیتان ویکوویچ» به عملیات نظامی لشکریان ایران کمک‌میکند.[۳]

«در این اوان مأمورین‌ایران و روس برای پیشرفت منظور خودباسران وسرکردگان افاغنه بدسیسه ومواصمه مشغول بودند»[٤] راجع به ورود سپاهیان روس باسترآباد وشرکت‌آنان درجنگ در کتابها ومدارک ایرانی اشاره‌ای نشده ولی راجع بعلاقه دولت روس به مسئله هرات در «مرآت‌البلدان» چنین مسطور است:

«هم در این‌اوان توقف اعلیحضرت محمدشاه در سلطام‌نامه‌ازاعلیحضرت امپراطور روس رسید که عزیمت زیارت اوچ کلیسای ایران فرموده ونظر به قربت جوار با مملکت ایران خواهشمند ملاقات اعلیحضرت پادشاهی در آن سرحد شده‌اند. چون اعلیحضرت محمدشاه عزیمت یورش خراسان داشته حضرت ولیعهد راکه نفس نفیس سلطنت بودند ازتبریز بملاقات اعلیحضرت امپراطور روس فرموده ومحمدطاهرخان وکیل‌قزوین را از اردوبدارالخلافه فرستاد. بیست‌طاقه شال افغانی کشمیری اعلی وبنج رشته تسبیح مروارید غلطان وچهارده رأس اسب عربی وترکمنی مصحوب او ایصال تبریز داشته با محمدخان امیرنظام وحاج ملامحمود نظام‌العلماء معلم حضرت ولیعهدی و

---

۱ ـ منتظم ناصری جلد سوم‌ـص ۱٦۷

۲ ـ Captaine Wicovich

۳ ـ گزارش‌آوریل ۱۸۳۷ ماک‌نیل به لرد پالمرستون

London. P.R O.P. Fo 60 T 43

٤ ـ کتاب جنگ ایران و انگلیس ص ۱۱ و ۱۲

پادشاه ولیم چهارم [۱] وتهنیت جلوس ملکه انگلستان مأمورم ونیزسورسلوك مستر مکنیل رابایدشرح دهم تاایلچی دیگر بجای او تعیین شود اکنون که سفارت من پذیرفته نیست ، نامه شاهنشاه ایران راتسلیم کردن شایسته نباشد». [۲]

قبل ازحرکت محمدشاه بهرات انگلیسیها شجاع الملك دشمن دیرینه امیر دوست محمدخان امیر کابل راکه درهندوستان درحبس میزیست آزاد کرده مورد محبت قرارداده ومقرری برای وی تعیین نمودند . امیر دوست محمدخان ازاین عمل انگلیسیهاناراحت شده بتصور اینکه خیال دارند شجاع الملك را بامارت کابل بر گزینند نماینده ای بنام حسینعلی خان بخدمت محمد شاه فرستاده وبپادشاه ایران پیشنهاد کرد پیمان اتحادی برضد کامران میرزا منعقد نموده وپس از شکست وی قلمروش رابین خود قسمت نمایند . همین هنگام یعنی در سال ۱۲۵۲ فرستاده ای نیز بنام عزیز خان ازطرف کهن دل خان و شیر دل خان برادران دوست محمدخان که درقندهارامارت داشتند بتهران آمد وبنام امرای بارکزائی اتحادی با محمد شاه منعقد ساخت . محمد شاه نیز استقلال امرای مزبوررابرسمیت شناخت . دراین موردمستر ماك نیل در گزارش شماره ۱۰ مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ بهلرد پالمرستون اطلاع میدهد که :«دولت ایران اتحادی با دوستمحمدخان منعقد نموده و قرار است وی پسر خود را بدربار ایران بفرستد وسه هزاراسب تحویل ایران نماید . » [۳]

راجع به آمدن نماینده دوست محمدخان بایران واتحاد امرای بارکزائی قندهار ونقشه آوردن شجاع الملك از هندوستان برای امارت کابل واعزام قوا ازطرف دولت بریتانیا بسواحل جنوبی ایران واشغال جزیره خارك وسیاست دولت روسیه تزاری درآسیای مرکزی وافغانستان وایران نامه محرمانه ای بتاریخ ۱٤ اکتبر ۱۸۳۸ ازمرکز هند شرقی در لندن به فرمانفرمای کل هندوستان ارسال شده ؛ از نظراهمیت تاریخی که این نامه دارد قسمت هائی از آنرادراینجا درج مینمائیم فتوکپی نامه مزبورضمن همین مقاله منتشرمیشود .

۱ - William IV

۲ - ناسخ التواریخ جلد دوم سلطنت محمد شاه ص ۹۷

۳ - نامه شماره ۱۰ مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۳۷ ماك نیل به لرد پالمرستون
London. P.R O P. Fo. 60 T. 47

وی نباید احترامات یك نفر سفیر رابجای آورد .»[۱]

درتعقیب مسافرت آجودان باشی میرزا مسعودوزیر دول خارجه طی نامه مورخ ۷ ربیع الاول ۱۲۵۵ مطابق با ۲۲ ماه مه ۱۸۳۹ ضمن دادن تعلیمات بآجودان باشی چنین مینویسد : «انگلیسهانمیخواهند باب مراوده ودوستی را مفتوح کنند شما جدیت نمائیددرهرصورت بلندن مسافرت کنید .»[۲]

دریادداشت مورخ اول ژوئن ۱۸۳۹ که درآرشیو وزارت خارجه فرانسه مضبوط است از طرف مأموران وزارت خارجه به دوك دالماسی[۳] وزیرخارجه آندولت اطلاع داده شده که «روز دوم ژوئن حسین خان بسمت لندن حرکت میکند بی آنکه سند رسمی داشته باشد[٤] » . در این مورد ناسخ التواریخ چنین مینویسد : «مع القصه چون سفارت حسین خان دردولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد احمال و اثقال خود را در پاریس گذاشته مسیو جبرئیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن بر گرفت واز پاریس تاسرحد فرانسه که هفتاد ویك فرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی[۵] درآمد وازآنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره دور[٦] که اول خاك انگریز استدررفت وروز دیگر وارد لندن شد . سیر گوراوزلی که سفارت ایران کرده بود اورا منزل به‌نمود وچهل روزاقامت جست وروز بیست‌وسوم ربیع الثانی شرحی به‌لاردپالمرستون وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی میگذرد که بانامه دوستانه و هدیهٔ شاهانه از جانب شاهنشاه برای تعزیت

---

۱ ـ نامه شماره ۱۹ مورخ ۳۱ اوت ۱۸۳۸ لرد پالمرستون به‌وزارت امور خارجه انگلستان London. P R O P. Fo 60 T. 48

۲ ـ نامه مورخ ۷ ربیع‌الاول ۱۲۵۵ میرزا مسعود وزیر دول خارجه به حسین‌خان آجودان باشی London. P. R O.P. Fo. 60 T. 48

۳ ـ Duc de Dalmasie

٤ ـ یادداشت مورخ اول ژوئن وزارت خارجه فرانسه
Paris. A.E.P. dos. N. 19

۵ ـ Caleh

٦ ـ Douvre

مواجه گردند ممکن است وعده کمکهائیکه از طرف کنت سیمونیچ سفیر روس بشاه داده شده چنان اطمینانی برای توفیق در فتح افغانستان بوی بدهد که بورود قوای بریتانیا در خارك وقعی ننهد . این قوا بطور وضوح برای یك اقدام مهم غیر کافیست و با در نظر گرفتن تمام این ملاحظات است که مـاك نیل مجبور شده است اعزام پنجهزار نفر را به بوشهر که نصف آن انگلیسی باشد تقاضا نماید و احتمال دارد قبل از رسیدن این نامه بشما . اقدامات لازم در این زمینه بعمل آمده است . واضح است با پیاده شدن چنین قوائی در کـرانههـای ایران شاه بناچار با نیروی نظامی مقابله خواهد کرد و از همین موقع جنگ عملا میان دو دولت آغـاز خواهد شد . اگر قوای مادر داخل مملکت پیشروی کنند احتمالا تعداد کثیری از اهالی با آنان خواهند پیوست و اگر شاه بخواهد در مقابل پیشروی آنان مقاومت کند با اشکالات زیادی مواجه خواهد شد که ممکن است حتی پایتخت را تهدید کند . این اقدام و پیشروی که در ظاهر برای خلع شاه از سلطنت خواهد بود ، شاه را مجبور خواهد کرد از تنها قدرتی که بتواند چنین وضعی را نجات دهد کمك بخواهد و قطعی است که روسها نخواهند توانست از دادن کمك به متحد خود استنکاف ورزند .

حتی اگر یك جنبش انقلابـی هم قبل از رسیدن متحدین ، شاه را از سلطنت خلع کند روسها به پیشروی خود در ایالات شمالی ادامه داده واز چنین هرج ومرجی که ایجاد شده استفاده خواهند کرد طبیعتاً از طرف دیگر اختلافی میان دو دولت روس وانگلیس ایجاد خواهد شد و بـا این وضع جنگ بکلی جنبه دیگری بخود خواهد گـرفت و یك جنگ ایلاتی آسیای مرکزی بیك جنگ

خیلی محرمانه بفرمانفرمای کل‌هندوستان : ازموقعی که موافقت خودرا بااعزام قوا ازطرف حاکم بمبئی بخلیج فارس اعلام داشتیم از ورود قوا به بوشهر واشغال جزیره خارك با خبر شدیم.بطوریکه اطلاع حاصل شد هیچ نوع رضایتی از مسئولان محلی ایرانی برای پیاده شدن قوا تحصیل نشده و هیچگونه مقاومتی در برابر آنان بعمل نیامده‌است. نماینده مقیم مادر بوشهر انتظار داشت حمله‌ای به قرارگاه مرکزی قوا بشود ولی این حمله بوقوع نپیوسته و معلوم میشود اصلا پیش‌بینی‌هم نشده بود .

باوجوداین میتوان‌حدس زد که مأموران ایرانی اشغال‌سرزمینشان را بوسیلهٔ قوای بیگانه بدون نگرانی نظاره نخواهند کرد، ویالااقل شاه سیاست خودرا بااطلاع ازپیاده شدن‌قوا تغییرداده‌وتقاضاهای نماینده‌انگلستان را قبول خواهد کرد والا برای اخراج قوا از خارك ویا ممانعت ازپیاده شدن نیرو درطول ساحل حتماً اقدامی بعمل خواهد آورد .

ما تأئیدمیکنیم که اعزام قوا بما فرصتی میدهد که بشاه بفهمانیم نفع واقعی وی کجاست ولی ضمناً پوشیده نماند که اگر بدست آوردن نتیجه طولانی باشد قوای انگلستان متناسب با اجرای عملیات قطعی‌تر در ایالات جنوبی نخواهد بود . ما ازاین متعجب نیستیم.از وقتی که ماك نیل اردوی شاه را ترك گفته اعزام قوائی را بیشترازآنکه فعلا درخارك متمرکز است بشماتوصیه کرده است .

اتخاذ این تصمیم ازطرف ماك نیل‌برای این بوده است که اگر هیئت های اعزامی شما در کابل وقندهار با شکست

پنجهزار سرباز انگلیسی که در بوشهر پیاده میشود برای خلع شاه و درهم کوبیدن ومتلاشی کردن دولت ایران کافیست ولی این رفتار متناسب با منافع وحیثیت ما نیست. بنابراین ما با مفاد گزارشی که رونوشت آن ضمیمه است و از طرف ویکونت پالمرستون وزیر خارجه علیاحضرت ملکه انگلستان فرستاده شده است موافق هستیم در این نامه شما ملاحظه میکنید که دولت علیاحضرت مایل است که از طرف قوای بریتانیا هیچگونه عملیاتی در ایالات جنوبی ایران انجام نگیرد پس ما موافقیم اگر اعزام قوا از بمبئی آغاز نشده متوقف بماند و اگر قوا بخلیج فارس رسیده است دستجات قشون بی آنکه قصد پیشروی داشته باشند درساحل توقف نمایند این تعلیمات بر اساس قرائن صحیحی که تا کنون برای اطلاع ما رسیده است قرار گرفته ولی اگر شما عواملی در اختیار دارید که ما از آنها بی اطلاع هستیم ومیتواند خط مشی جدیدی را توجیه کند بر اساس آن اقدام نمائید و کمکهای لازم را مطابق درك خود برای انجام تمام عملیاتی که لازمست بنمائید. ما میل نداریم که شما قوا را از خارك خارج کنید مگر در صورتیکه مستر ماك نیل اختلافات خودرا باشاه حل کند وتمام درخواستهای وی قبول شود ورضایت کامل حاصل گردد ووی تخلیه جزیره خارك را تعهد کرده باشد. بهر ترتیب بعقیده ما عاقلانه خواهد بود با ایران بتوافق برسیم که تملك دائمی این جزیره را بما واگذار کند. این جزیره پناهگاهی برای کشتی های ما بوده تجارت انگلستان را در خلیج فارس حمایت کرده ورفت وآمد میان هندوستان وانگلستان راتسهیل خواهد کرد؛ شاید بتوانیم جزیره را بخریم وما از هیچگونه فداکاری در این زمینه مضایقه نداریم.

دول معظم دنیای متمدن مبدل خواهد شد.

بااینکه هیچگونه نگرانی بعاقبت چنین جنگی نیست، ما ترجیح میدهیم در یك وضع نامساعد از شروع جنگ اجتناب کنیم بنابراین بنظرما اشغال جنوب ایران ازطرف قوای بریتانیا راه حل خوبی نیست . اگر نقشه ما ایجاد شورشی در جنوب ایران بنفع يك مدعی تاج وتخت بود امکان داشت قوای پیشنهادی مالك نیل کافی باشد .

ولی شاه با اینکه بد راهنمائی میشود و بظاهر دراین موقع مخالف با منافع انگلستان است وی با کمك وهمکاری دولتین انگلیس وروس بسلطنت رسیده وسلطنت وی بایك قرارداد ضمنی تضمین شده که حتی رفتار ناپسند وی اجازه لغو آن قرارداد را نمیدهد . معاهدات ما باایران حاوی مواد خاص مربوط بامنیت هندوستان است شاه باید امتیازاتی را که ما برای مقاومت درمقابل حمله بسرحدات هند بوی وعده داده‌ایم جبران کند .

شاه فعلی ایران بما نشان داد که وی نه تنها به تعهدات خود احترام نمی‌گذارد، حتی باز کردن راهی را بطرف هند بنفع هر دولت مقتدری که ذائقه کشور گشائی او را نوازش میدهد فراهم میآورد . طرز رفتار وی بـا نماینده پادشاه انگلستان ورفتارخصمانه‌اش بمنزله يك اعلام رسمی دشمنی یالااقل تصمیم به قطع روابط دوستانه است ولی میان اقدامات و برانگیختن رعایای شاه برعلیه وی تفاوتی است که يك دولت نباید ازنظر دور بدارد ما حاضر نیستیم اقدامی را تـأیید کنیم که نتیجه احتمالی آن بما نشان خواهد داد که برای تقسیم امپراطوری خود دريك جنگ داخلی شرکت کردیم .

Most Secret.

To the Right Honorable
The Governor General of India
in Council.

Since we conveyed to you our approval of the Expedition which you directed the Governor of Bombay to send to the Persian Gulph, we have received intelligence of the arrival of the Troops before Bushire and their subsequent occupation of the Island of Karrak. No attempt it appears was made to obtain the consent of the Persian Authorities to the landing of the Soldiers, neither was any effort made to oppose them. But your Resident at Bushire seems to have entertained in the first instance, apprehensions of an attack upon the English Quarters in that Town, which has not taken place.

۱ـ عکس صفحه اول از نامهٔ مرکز هند شرقی به فرمانفرمای کل هندوستان

با اینکه باخط مشی ماك‌نیل که عبارتست از حمله و اشغال ایالات جنوبی ایران مخالفیم ولی با اتخاذ تدابیر لازم که تا کنون برای تأمین نفوذ و تفوق انگلستان در افغانستان بعمل آمده بانظروی موافقت داریم.
ما بانهایت تأسف اطلاع پیدا کردیم که هیئت اعزامی سرهنگ سر آلکساندر برنز Burnes در کابل با شکست مواجه شده و همچنین ماژور لیچز Leachs که در دربار قندهار نمایندگی داشت مجبور شده است شهررا ترك گوید.
چیزی که بیشتر ما را متأثر کرده اینست که یك مأمورروسی را علناً در کابل پذیرفته‌اند وسرداران قندهار معاهده‌ای با شاه منعقد نموده‌اند که مطابق آن شاه به برقراری قدرت سرداران درهرات رضایت‌داده و تحت شرایطی که سفیر روس تعهد کرده اجرای موادمعاهده‌راتقبل کرده‌است.
پرواضح‌است که این تعهد خلاف منافع بریتانیادرآسیای مرکزی است و اگرهرات بدست شاه بیفتد وری آنجا را بسرداران قندهاربدهد این شاهزادگان و همچنین امیر کابل به تحت‌الحمایگی ایران درمیآیند درحالیکه خود شاه دردست روسها برای بکار بردن درفرصت‌مناسب‌جهت تهدید مستقیم امپراطوری‌هند ابزاری بیش نیست.
یك توجه دقیق به حفظ امنیت‌هند انگلیس بدون اشاره بشهرتی که ما تاکنون درنواحی مجاور سرحدات شمال غربی‌داشتیم برقرار کردن‌قدرت‌ونفوذی‌را که‌دراین‌اواخر ازدست‌داده‌ایم اجتناب ناپذیر میکند.
ماتا کنون دراختلافات داخلی افغانستان‌شرکت‌ودخالت نکردیم ووقتی شاه شجاع‌الملک اخیراً خواست بتاج و تخت خوددست یابد وبسرعلیه رئیس فعلی‌کابل پیشروی

place, nor is positively known to have been ever contemplated

2. It is not, however, to be expected that the Persian Authorities in that Province should view without alarm the actual occupation of a portion of their territory by a foreign force:- and unless the Shah of Persia should be induced on being made acquainted with their arrival, at once to change his course of policy, and to submit to the first demands of the British Envoy, an attempt will doubtless be made, if not to - dislodge the Troops from Karrak, at least to prevent their moving to any position on the main land

3. We approved of this Expedition as affording the chance of awakening the Shah to a sense of his true interests, but we did not conceal from ourselves that should that result not be immediately produced, the force employed would be quite inadequate for any decisive operations

۲ـ بقیهٔ نامه مرکز هند شرقی به فرمانفرمای هندوستان .
(دنباله عکس شمارهٔ ۱)

کرد ما بهیچ‌یك‌ازطرفین کمك نکردیم . اکنون که تنها کوششهای ما برای ایجاد یك اتحاد با دوست‌محمدخان وبرادرانش درقندهار با شکست مواجه شد و حتـی این شاهزادگان خودرا دراختیار قدرتی‌قرارمیدهند که بهند نزدیك میشود مادرك میکنیم که این موضوع متناقض با امنیت مستملکات‌علیاحضرت ملکه است. بنابراین‌وظیفه ماست که یك‌خط مشی‌سیاسی اتخاذ کنیم که از آن راه کابل‌وقندهار را درتحت‌فرمان سلطانی که بمناسبت حق‌شناسی ووجودمنافع، متحدوفادار بریتانیای کبیر باشد ، متحد سازیم .

بنظر ما این شاهزاده شاه شجاع است و ما نظر نماینده خود را در سغدیان کـه در نامه اول ژانویه ۱۸۳۸ به فرمانفرمای‌هند نوشته تأیید میکنیم. از این نامه چنین برمیآید که برای مستقر کردن شاه شجاع درامارت‌کابل و قندهار یك کوشش جزئی لازمست . این اقدام بهترین فرصتی‌است برای‌آزاد کردن این ناحیه مهم از نفوذ ایران ومتحد خائن او. در هرصورت برای جلوگیری ازامکان یك شکست بایستی یك کوشش واقدام قطعی بعمل بیاید ووسایل‌لازم تهیه شود. بدین‌منظور باید نیروی فوق‌العاده قوی متشکل از قوای انگلیسی در سرحدات شمالغربی متمرکز گردد و رئیس پنجاب و امرای سند نیز بـاید همکاری با شما را قبول کنند .

. . . .

. . . .

اگرشاه هرات‌را ترك کند و روابط‌دوستانه با وزیرمختار بریتانیابرقرار کند و بی احترامی‌را که‌نسبت به مالك‌نیل

29 The retreat of the Shah from Herat, a renewal of friendly relations between him and the British Minister, and full reparation for the indignities of which Mr McNeill has complained, – may render these measures unnecessary but even in that case – you would do well to lose no time in attempting to recover your influence in Affghanistan, – and to establish your relations with the chiefs of that Country, upon a more satisfactory basis, than you have, hitherto, been able to obtain.

We are

East India House
London
24th October 1838

Your affectionate friends
(Signed) J. L. Lushington
" Rd. Jenkins.

[illegible]
24/38
Enclosure to
Despatch No 52

پایان نامه مرکز هند شرقی درلندن به فرمانفرمای کل هندوستان

(از اداره اسناد عمومی لندن)

بعمل آمده جبران کند اقدامات احتیاطی پیش بینی شده ضرورتی پیدا نخواهد کرد ولی با وجود این شما باید در بدست آوردن نفوذ مجدد خود در افغانستان تعجیل کنید و روابطی برروی پایه‌ای مطمئن‌تر از آنکه تا کنون داشتید با رؤسای کشور برقرار کنید. ۲۴ اکتبر ۱۸۳۸

امضاء J. L. Lushington

R.a. Jenkins

East. India House

London

London. P. R. O P. Fo. T 248/91

کامران میرزا و یار محمد خان به تحکیم برج و باروی هرات پرداخته و بیش از ۲۲ هزار سپاهی در آنشهر تجهیز کردند. پوتینجر[۱] از عمال سیاسی انگلیس بعناوین ساختگی تاجر اسب و سید علوی و پزشک خود را بهرات رساند و با کامران میرزا و یار محمد خان در تعمیر حصار هرات و دفاع از آنجا شرکت جست.

درمورد وسایل دفاعی هرات مستر الیس در گزارش شماره ۲۷ مورخ اول آوریل ۱۸۳۶ بوزارت خارجه انگلستان مینویسد: «وسایل دفاعی کامران میرزا اضافه شده ولی دلیلی در دست نیست که تصور شود بتواند در برابر حمله شاه ایران و همکاری رؤسای قندهار مقاومت کند.»[۲]

لشکریان ایران ابتدا بمحاصرهٔ قلعه غوریان که از دروازه‌های هرات محسوب میشود پرداختند دفاع از این قلعه از طرف کامران میرزا به شیر محمد خان برادر یار محمد خان واگذار شده بود. محاصرهٔ قلعه سه روز طول کشید و در تاریخ ۱۴ شعبان ۱۲۵۲ برابر با ۲۴ نوامبر ۱۸۳۶ غوریان فتح شد و «حکم پادشاهی به هدم بنیان قلعه شده قلعه را از بیخ و بن کنده اردوی همایونی بسمت هرات در حرکت آمد.»[۳]

---

۱ - Pothinger

۲ - گزارش شماره ۲۷ مورخ اول آوریل هانری الیس به لرد پالمرستون.
Lodo. P. R. O. P. Fo. bo. T .42

۳ - تاریخ نو ص ۲۶۲

اعتمادالسلطنه در کتاب مرآت‌البلدان پس از فتح غوریان چنین مینویسد:
«توضیح آنکه بعد از وصول خبر فتح غوریان بدارالخلافه نخست جان مکنیل صاحب وزیر مختار انگلیس و پس‌از او وزیرمختار دولت بهیه روس غراف سیمونیچ صاحب بهرات رفتند ودرحضرت پادشاهی اقامت گزیدند.» [۱]

محاصره هرات ده ماه بطول انجامید زیرا «حاج‌میرزا آقاسی صدراعظم درویش مآب ایران سوء تدبیر بخرج داده و شهر را از سه‌طرف در محاصره نگهداشته بود و برای این‌کار چنین دلیل میآورد:- اشخاصیکه در محاصره ناراضی و ناراحت باشند ازشهرخارج میشوند در نتیجه قوای دفاعی شهر از بین میرود.» [۲]

در مدت محاصره هرات چندین‌بار کامران‌میرزا خواست که تسلیم محمد شاه شود ولی از یکطرف نسبت بجان خود اطمینان نداشت از طرف دیگر مسترماك نیل وزیرمختارانگلیس مقیم‌تهران که باردوی محمدشاه آمده بود ومتوجه بود که کنت‌سیمونیچ وزیرمختار روسیه درتحریص‌شاه بگرفتن‌هرات یا فشاری‌مخصوص دارد، بطورمحرمانه بوسیلهٔ ایادی‌خود در هرات ازتسلیم کامران‌میرزا بپادشاه‌ایران جلوگیری میکرد ومیکوشید بهرنحوی که شده هرات را از تسلط محمدشاه مصون نگهداشته و از ورودلشکریان ایران‌بآن سامان جلوگیری کند.

عللی که بتوان برای مخالفت‌دولت بریتانیای کبیر ونمایندگان آن‌دولت برای تسلط ایران بهرات ذکر نمود بقرار زیر است:

۱ - دولت‌بریتانیای کبیرمیدانست‌تاحدی‌لشکرکشی ایران بطرف‌هرات از طرف روسها پشتیبانی میشود.

۲ - دولت انگلستان توجه داشت که نفوذ دولت‌روس پس از انعقاد

۱- منتظم ناصری جلد سوم ص ۱۷۱.

۲- تاریخ نو ص ۲٦٤.

میرزا ومحمدشاه مداخله کردوهر بارصورت‌قراردادی به‌محمدشاه تسلیم‌نمود ولی نه‌شاه‌ونه حاجی‌میرزاآقاسی حاضر نبودند پس‌از آنهمه معطلی ومحاصره هرات دست‌خالی و بی‌اخذ نتیجه ترك مخاصمه نمایند و تصمیم داشتند لااقل پولی ازدولت انگلیس دریافت دارند . ولی‌ماك‌نیل چون ازیکطرف‌میدانست محمدشاه دیگرقادر بادامه محاصره وتسخیر هرات نیست و ازطرف دیگر حاکم‌بوشهر نسبت‌بنماینده بریتانیای کبیر آزرده خاطر بود، ازطریق‌دیپلماسی بدولت ایران فشار وارد میآورد و بهیچوجه حاضر نمیشد بدرخواستهای محمدشاه ترتیب اثر دهد .

بالاخره پس ازمدتها مذاکره میان محمدشاه و ماك‌نیل،محمدشاه که از تحریکات سفیرانگلیس درهرات وتقویت وتحریص و ترغیب کامران‌میرزا از طرف عمال‌انگلیسی‌برای‌پایداری درمقابل لشکریان ایران‌کاملااطلاع‌داشت، وقعی‌به‌پیشنهادات واقدامات‌ماك‌نیل نمی‌نهاد بطوریکه‌بالاخره سفیر انگلستان بعنوان اعتراض وتهدید در تاریخ ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۵۴ مطابق ۷ ژوئن۱۸۳۸ اردوی محمدشاه راترك گفت واز راه مشهد عازم تهران گردید.

درشاهرود ازطرف‌دولت‌انگلستان‌به‌ماك‌نیل دستوررسید که وی‌اعتراض وعدم موافقت دولت خودرا باقدامات دولت ایران جدا بـاطلاع محمدشاه و اولیای دولت ایران برساند وبهمین مناسبت سرهنگ استوودارت از شاهرود باردوی محمدشاه اعزام شد که‌به‌پادشاه ایران پیغام دهد که دولت انگلستان عملیات برضد هرات را بمنزله تهدید هندوستان تلقی کرده وتذکرمیدهد که این اقدام مخالف‌موادعهدنامه مودتی است که میان دولتین ایران‌وانگلستان منعقد شده . درهمین موقع نماینده دولت انگلستان یادآوری کرد که پنج فروند کشتی انگلیسی بعنوان اعتراض بآبهای خلیج فـارس آمده وجزیره خارك نیز ازطرف قوای انگلیسی اشغال شده‌است .

ماك‌نیل درضمن ازهمانجا نامه‌ای بکامران‌میرزا فـرستاد و بوی توصیه کرد که تسلیم نشود تا اوبلندن‌برسد وازاقدامات وزحماتی کـه تاکنون در این راه متحمل شده نتیجه‌ای بگیرد .

معاهده ترکمنچای دردربار ایران فوق‌العاده زیادشده وتمام مواد این عهدنامه بنفع روسها است وهرگاه دولت‌ایران بهرعنوانی در هرناحیه‌ای ازافغانستان یا هرات مستقرشوددولت روس نیزدرهمان‌نواحی‌امتیازات سیاسی‌واقتصادی راکه برطبق‌معاهدات منعقده پس‌ازجنگ دوم ایران وروس درایران تحصیل کرده‌است دراین‌نواحی که سرراه هندوستان‌است بدست‌خواهدآورد.

۳ - بالاخره چون دولت ایران حاضر نشده است امتیازاتی را که مطابق معاهدات ترکمنچای بروسهاداده‌است بانگلیسیهانیز بدهد سیاستمداران‌دولت بریتانیای کبیر ازاولیای دولت ایران نگران وناراضی بودند.

در محرم۱۲۵٤ مطابق بـا ماه مارس ۱۸۳۸ مسترماك‌نیل بعنوان اینکه واسطه صلح بین‌کامران‌میرزا و محمدشاه شود بـاتفاق مهدیخان قره‌پاپاخ از صاحبمنصبان ایران وچهارنفرسوار داخل‌هرات شد ماك‌نیل برخلاف وعده وساطت‌صلح که داده بودبرعکس‌کامران‌میرزا را با پول ووعده به‌پایداری و ادامه جنگ تشویق کرد وحتی طرح معاهده‌ای که درآن تمام درخواستهای محمدشاه از طرف‌کامران‌میرزا مورد قبول واقع شده وباساس اختلاف واصل مطلب یعنی تسلیم‌هرات اشاره‌ای نشده بود باصلاح دید ماك‌نیل بوسیله یار- محمدخان وزیرکامران‌میرزا تهیه شد. این معاهده بوسیله سفیر انگلیس در شب۲۵ محرم ۱۲۵٤ بحضورمحمدشاه تقدیم شد ومورد قبول‌نگردید

محاصره هرات که‌دفاع آن‌ازداخل‌بوسیله«پوتین‌جر»اداره‌میشدوازخارج نیزمسترماك‌نیل‌برای شکست‌وعدم موفقیت‌لشکریان‌ایران‌ازهیچ‌اقدامی‌فرو- گذارنمی‌کرد، بطول انجامید ووضع‌محمدشاه روزبروز سخت‌تر ومشکل‌تر میشد وردواقع جنگ بین‌سیمونیچ وزیرمختار روسیه وماك‌نیل وزیر مختار انگلستان جریان‌داشت. علاوه برماك‌نیل«سرهنگ استوووارت»وابسته نظامی دولت‌انگلیس‌نیزدرایران‌دائماً دراردوی‌محمدشاه‌بودوعجیب‌تراینکه‌پوتین‌جر «همیشه بالباس‌مبدل باردوی شاه‌ایران‌رفت‌وآمد مینمود وبا کلنل‌استووارت ملاقات ومشورت میکرد وحتی بوسیله کلنل استووارت باحاجی‌میرزاآقاسی ملاقات نمود[1]». ماك‌نیل چندبار بعنوان وساطت وبرقراری‌صلح میان‌کامران

۱ــ محمود محمود ص۲٦۸

یادداشت مجلّه

مقاله‌ای که اینک از نظر خوانندگان میگذرد، تحقیقی است که بی‌گمان در نوع خود تاکنون در مطبوعات فارسی سابقه نداشته است.

بنیاد این مقاله بر تصاویریست که با کوشش و حوصلهٔ خاص نویسندهٔ دانشمند آن از روی سفرنامه‌های خارجیان که بایران آمده‌اند، فراهم آمده است و آقای دکتر غلامعلی همایون استادیار دانشکدهٔ هنرهای زیبا باجمع‌آوری آنها نه تنها کمکی به محققان تاریخ‌اجتماعی ایران کرده‌اند بلکه خودروش نوینی را نیز در پژوهش تاریخ اجتماعی نشان داده‌اند زیرا هریک از این تصویرها یکی از نکات مربوط به جامعهٔ ایرانی و یک گوشه از تاریخ اجتماعی ایران را نشان میدهد وچون بدست نقاشان زبردست و همزمان با همان احوال و اوضاع نقش شده‌اند خود اسناد معتبری برای تدوین تاریخ اجتماعی ایران میباشند.

بررسی‌های تاریخی

سپاهیان ایران در ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۵٤ عملیات خود را آغاز کردند و حصار هرات را گلوله باران نمودند و پس‌ازشش روز بمباران برج وباروهای شهر بحمله مبادرت کردند وتا کنار خندق رسیدند و بعضی هم ازخندق عبور کردند ولی بعلت مقاومت سرسختانه افاغنه و آب خندق وتلفات زیادنتوانستند داخل شهر شوندو درهمین حمله که بزرگترین حادثه محاصره ده ماهه هرات می‌باشد سرتیپ برو کلی از امیرزادگان مهاجر لهستان که در خدمت نظام ایران بود بقتل رسید.

نقشه حملات را کنت سیمونیچ وزیر مختار روسیه کشیده بود و چون دولت انگلستان از اقدامات واعمال وزیر مختار روسیه بدربار پطرزبورگ شکایت کرد، وزارت امورخارجه روسیه هم برای نشان دادن اینکه کارهای سیمونیچ بی اجازه دولت مرکزی بوده وی را احضار نمود.

سرهنگ استووارت در ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲٥٤ باردوی محمدشاه رسید.

قبل از رسیدن وی سپاهیان ایران حمله سخت دیگری‌در هشتم همان ماه بهرات کرده بودند ونزدیك بودکامران میرزا تسلیم شود ولی نظر باینکه استووارت محمدشاه را تهدیدبه جنگ نمود و روس‌ها نیز در سخت‌ترین و حساس‌ترین لحظات از کمك ومداخله وحمایت‌ایران‌دست برداشته بودند، محمدشاه ناچاردر ۱۸ جمادی‌الثانی مطابق با ۸سپتامبر۱۸۳۸ بی اخذنتیجه ازمحاصره هرات دست برداشت و کلیه تقاضا های دولت انگلستان‌راپذیرفت وباین ترتیب دولت ایران عملا از تصرف هرات چشم پوشید و انگلیسیهاآن شهر را تسخیر واشغال کرده وشروع بعملیات عمرانی نمودند.

پایان

نظری باسناد تصویری آلمانها
درباره ایران
تا اواخر سده هیجدهم میلادی

بقلم

غلامعلی همایون

دکتر در تاریخ هنر

ابتدا مقدمهٔ کوتاهی را لازم میدانیم که شمه‌ای از روابط ایران و کشور آلمان را که از قرن شانزدهم میلادی شروع گردیده است بیان کرده تاذهن خوانندگان محترم از هرجهت برای مقالات بعدی نیز روشن گردد[1] روابط آلمان باایران در قرن شانزدهم براساس سیاست ودرقرن‌هفدهم براساس‌سیاست واقتصادودوقرن‌هیجدهم براساس روابط‌علمی‌قرار گرفته که جبراً نتایج هنری ببارآورده است .

آلمانها سیاست دیرینه اروپائیان‌را که در پشت دولت عثمانی‌متحدی برای‌خودبیابند

۱ــ در اینجا مقصود از روابط ایران و آلمان خلاصه‌ای از فعالیتهای آلمانها تا اواخر قرن هیجدهم میلادی است . راجع به فعالیتهای ایرانیان در آلمان و نتایج هنری آن در مقالات بعدی صحبت خواهد شد .

این کنده کاری (تصویر ۱) که درسال ۱۵۱۴ میلادی بوسیله «هیرونومو گل زل» در «نورنبرگ» تهیه گردیده نمایشی است از جنگ چالدران که درهمان سال مابین شاه اسماعیل اول و عثمانیها در دشت چالدران روی داد. این تصویر در یکی از روزنامه های شهر نورنبرگ با شرح و بسط جنگ چالدران بچاپ رسیده است[۵]. البته این تصویر بطور تخیلی از روی اخباری که شنیده میشده تهیه گردیده است بطوریکه لباس و تجهیزات هیچکدام نشانه عثمانیها و ایرانیان نیست فقط در طرف راست و پائین تصویر سواری که در حال تیراندازی است از لحاظ لباس شباهتی به شرقیان دارد و بطوریکه از این تصویر مستفاد میشود، اینطور بنظر میرسد سوارانی که در طرف راست قرار گرفته اند ایرانیان و آنهائیکه درطرف چپ تصویر هستند نماینده عثمانیها میباشند.

کنده کاری دیگری[۶] که آنهم درنورنبرگ اما درسال ۱۵۷۹ عمل گردیده نیز مربوط بجنگهای ایران و امپراطوری عثمانی است (تصویر ۲) در طرف چپ یك شاهزاده و سردار جنگی ایران را بنام «اوزارکالدرینوس» با تمام

۵– مراجعه شود به روزنامه خبری که بوسیله پترورنر Peter Wernher منتشر میشده است:

Von der Schlacht geschehen dem Turcken von dem grossen Sophi in calimania der Provintz, nach bey Lepo dem Castel..

Nuernberg 1514

البته این متنی که اینجا ملاحظه میکنید بزبان آلمانی قدیم است واینجانب برای اینکه سندیت خود را از دست ندهد بهمان وضع نقل قول کرده‌ام.

۶– این کنده کاری در روزنامه‌ای که ناشر آن معلوم نیست تحت خبر: Tuerkische grosse

Niederlage. Wahrhaftige Beschreibung Zweien grossen Scharmuezeln und Schlachten so der gewaltig Konig in Persien dem Mustapha Bassa Turkischen Obrist abgewonnen.

Nuerenberg 1579

منتشر شده است. این خبرحاکی ازآنست که سردار ترك بنام مصطفی پاشا ازسردارپادشاه پرقدرت ایران شکست بزرگی خورده است. تعیین صحت وسقم این خبر را بعهده تاریخ‌دانها میگذاریم.

دنبال نموده و در قرن ۱٦ این متحد را دولت ایران میدانستند .

برای آلمانهاامپراطوری عثمانی دشمنی بود که نه‌تنهابرای آلمان خطری حیاتی محسوب میشد بلکه موجودیت دنیای‌مسیحیت را بخطر انداخته بود. اتحاد باایران برای بر کندن دولت عثمانی، در سرلوحه برنامه کشورآلمان قرار گرفته و هر روز این احتیاج مبرم‌تر میشد . این مسئله بطور کلی برای همه اروپائیان مهم بود چنانکه « بوسبك » سفیر انگلستان در استانبول‌در زمان سلیمان‌بزرگ مینویسد که اگرایران‌پشت جبهه ترکان عثمانی راضعیف نکرده بودآنها تا بحال بر ما مسلط‌شده بودند. در حقیقت ایران مابین ما و نابودی قرار گرفته یعنی اینکه ایران از انهدام ما جلوگیری‌میکند.[۲]

بهمین طریق «جرج‌وستون» اظهارعقیده میکند که «امپراطوری‌صوفی»[۳] یعنی امپراطوری ایران دراین زمان « افساری به‌ترکها زده و ممانعت میکند که دنیای مسیحیت بیش از این‌متحمل زیان بشود . »[٤]

دراروپای قرن شانزدهم که ترکها تاقلب‌آنجا پیشروی کرده بودندروی دولت‌ایران خیلی‌حساب میشد و بمحض‌اینکه جنگی میان ایران‌وامپراطوری عثمانی رخ میداد روزنامه‌های‌اروپائی مفصلاآنرا شرح وبسط میدادندوحتی از روی‌آن گراورهائی تهیه مینمودند .

۲ــ بوسبك Busteq سفیر انگلستان در استانبول مینویسد :

«This only the Persian stands between us and ruin. The turk would fain be upon us, but he keeps him back.»

مراجعه شود به کتاب س . ك . چیو Samuel Clagget chew بنام:

The Crescent and the Rose. Islam and England during the Renaissance.

New York 1937 - P. 251

۳ــ در اروپای قرن ۱٦ و ۱۷ و ۱۸ به پادشاهان ایران بمناسبت اشاعه صوفی‌گری در ایران و بعلت اینکه جد آنها شیخ‌صفی‌الدین بانی این مکتب بود لقب «صوفی» یا «صوفی بزرك» میدادند . این مسئله در ادبیات اروپای آنزمان نیز بسیار معمول بوده است .

٤ــ مراجعه شود به‌کتاب س . ك . چیو .

The Crescent and the Rose. Islam and England during the Renaissance.

New York 1937 - P. 251



تصویر ۲ ـ اوزارکالدرینوس سردار ایرانی و مصطفی باشا
کنده کاری ۱۵۷۹ ـ کتابخانه ملی نورنبرگ



تصویر ۳ ـ یکی از ساتراپ های قدیم ایران (عکس دست راست) ـ
کنده کاری سال ۱۹۰۶
عکس : از روی سفرنامه تکتاندر



تصویر ۱ - جنگ چالدران - کنده‌کاری از هیرونوموگل‌زل، ۱۵۱۴ میلادی - کتابخانه ملی نورنبرگ

برضد ظلم قربانی کرده‌اند آنها ضمناً تآتر مذهبی‌ما(تعزیه) را نیز بادرام‌های مذهبی اروپای قرون وسطی مقایسه نموده و شباهتی چند نیز درآنها یافته‌اند.[۸]

این مسائل باعث میشد که «ایران واطریش برضد توسعه دولت عثمانی باهم قدم برداشته»[۹] وبهمه وسائل متشبث شوند که وسیله‌ای فراهم گردد تا بتوانند بایکدیگر همکاری نمایند. این گونه کوشش برای همکاری تقریباً درآلمان زودتر از کشورهای‌دیگر اروپائی (باستثنای جمهوری ونیز)شروع شده بود.[۱۰]

قبل‌از سال ۱۵۲۳ میلادی شاه‌اسمعیل اول نامه‌ای که متن‌آن حاکی‌از همکاری دو کشور آلمـان وایران بود برای کارل‌پنجم فـرستاد. کارل پنجم امپراطورآلمان بمنظورجواب گوئی باین‌نامه‌هیئتی بسرپرستی «یوهان‌بالبی» درسال ۱۵۲۹ یعنی درهمان سالی که‌شهر وین بدست ترکان عثمانی محاصره گردیده بود بطرف ایران‌روانـه گردانید، غافل ازاینکه شاه‌اسمعیل خیلی پیش‌یعنی درسال۱۵۲٤ چشم ازجهان فروبسته بود[۱۱] واین‌هیئت نیز نتوانست

۸ــ مراجعه شود به کتاب سی . ل . چیو :
The Crescent and the Rose. Islam and England during the Renaissance.
New York 1937 - P. 229

۹ــ مراجعه شود به کتاب کیب
Islamic Society and The West.
Oxford 1957 - P. 175

۱۰ــ در حدود سال ۱۵۰۵ ازچند تاجر آلمانی‌نام‌برده‌میشود که‌نمایندههای کارخانجات و لزر، فرکر، هیرس، فوکل، و این هوف در خلیج فارس واقیانوس هند بوده‌اند.
مراجعه شود به کتاب زیکموند گونر بنام
Das Zeitalter der Entdeckungen.
Leipzig, 1912 - P. 36

۱۱ــ مراجعه شود به کتاب بارتولد بنام :
Die geographische und historische Erforschung des Orients.
Leipzig, 1913 - P. 48

جلال وجبروت در حال پرخاش یا حمله به «مصطفی‌پاشا» نشان میدهد. در طرف راست سردار بزرگ عثمانی مصطفی‌پاشا را نمایش میدهد که خونسرد اما ترش‌روی سردار ایرانی را وارانداز مینماید.

این تصویر نیز تخیلی است اما مسئله‌ای که قابل توجه است اینکه لباس هردو سردار نه بطورکامل اما قسمت اعظم آن باالباس حقیقی آنها انطباق‌دارد و این نسبت به تصویر شماره ۱ خودپیشرفتی محسوس ازنظر شناخت شرقیان محسوب میگردد.

بالای تصویر طرف چپ که سردار ایرانی را نشان میدهد بزبان آلمانی قدیم نوشته شده : Ozar Calderinus Persische. Fuerst und Kriegsobriste که فارسی آن چنین است :«اوزارکالدرینوس سردار جنگی و شاهزاده‌ایران» بالای تصویر طرف راست که سردار ترك را نشان میدهد نوشته شده است :

Mustapha Bassa dess Tuer ckischen Keysers Kriegsobrister .

که فارسی آن چنین است : « مصطفی‌پاشاسردار جنگی امپراطور ترك . »

مسئله دیگری که درروابط ایران وآلمان نقشی‌را ایفا مینموده مذهب است. اساس ضدیت مابین دنیای‌شیعه وسنت یك‌نوع نزدیکی مابین‌قدرتهای اروپائی وایران بوجود آورده بود که‌در حقیقت میتوان آنرا قرابت مابین دنیای شیعه ومسیحیت‌نامید دربعضی ازمحافل‌سیاسی ایران‌نیز اظهارتمایلی باین قرابت میگردید.[۷] سیاحان اروپائی نیز درباره نزدیکی مذهبی مابین دنیای شیعه ومسیحیت اشارتی چندنموده‌اند.

«جئوفری دوکت» که بسیار به‌مسائل مذهبی علاقمند بود وسالیان‌دراز درایران زندگی کرده‌بود، حضرت امام‌حسین‌را باحضرت‌مسیح مقایسه‌نموده وماننده‌خیلی‌دیگرازسیاحان‌اروپائی‌چون«پیترودلاواله»، «آدام‌اولئاریوس» و «پری» نتیجه میگرفت که سرانجام ترازدی حضرت امام‌حسین کاملا شبیه سرانجام حضرت مسیح بوده است چون هردو زندگی خودرا برای عدالت‌و

۷ـ مراجعه شود به کتاب گیب Islamic Society and The West.

Oxford 1957 - P. 175

آلمان رودولف دوم ازمهمانان خودپذیرائی کامل‌نمود، ومیخواست آنهارا بمعیت یك هیئت دیگر آلمانی بایران بفرستد. ولی‌اینکار بعلت گرفتاریهای مالی دولت‌آلمان تاسال ۱۶۰۶ بتعویق افتاد.

ژرژ تکتاندر سیاحتنامه‌ای برشته‌تحریر درآورد که بقطع کوچك بود. و باتصاویری‌مزین شده‌است.[۱۵] این تصاویر بـوسیله «یوهان‌فابر» هنرمند آلمانی عمل‌شده ویکی ازآنها تصویر یکی ازساتراپهای سابق ایران‌را نشان میدهد (تصویر۳).

درسال ۱۶۰۶ یك هیئتی بسرپرستی «راتیسلاو» ازپراگ بایران‌عزیمت نمود. این هیئت درسال ۱۶۰۹ بایران‌رسید وراتیسلاو مثل‌همکار قدیمی‌خود بیمار گردیده وفوت نمود اماریاست این‌هیئت بدست عضودیگری سپرده شد واو درهفتم ماه اکتبر ۱۶۰۹ شاه‌عباس بزرگ‌را دراردبیل ملاقات کرد. ازاین‌هیئت‌نمایندگی، مدرك کتبی دردست‌نیست‌ولی برروی یك‌صندوق لاکی که‌درسال ۱۶۱۰درایران‌ساخته‌شده‌وا کنون‌ازآن‌دریکی‌ازموزه‌های‌برلن نگهداری‌میشود،[۱۶] شرفیابی این هیئت بخدمت شاه‌عباس کبیر نقش‌گردیده است.

درسال ۱۶۲۱ «هینریخ‌فن‌پوزر» از راه آسیای صغیر بطرف ایران آمده وسپس به‌هندوستان رهسپار گردید. سه‌سال‌بعد دوباره پوزر ازهمین کشورها

۱۵ــ مراجعه سود به کتاب ررر تکتاندر بنام:

Iter Persicum. Kurtze doch ausfuehrliche und Warhafftige beschreibung der Persianischen Reiss: Welche von den Edlen... Stephano Kakasch von Zalokomemy angefangen...

Meissen, 1610

۱۶ــ مراجعه شود به مقاله فردریك‌ساره Friedrich Sarre بنام:

Die Lacktruhe Schah Abbas I. in der islamischen Abteilung der Statlichen Museen.

Berlin, 1937

خودرا بخاك ایران برساند. تقریباً یك نیم‌قرن اطلاعی از سیاحان آلمانی بدست نیست تااینکه درسال ۱۵۸۸ «هنز کریستف‌تویفل»[۱۲] ودوست همسفرش «ژرژ کریستف فرن‌برگ»[۱۳] خودرا از شهر استانبول برای مسافرت بشرق آماده کردند. آنها ازطریق مصر وحلب بسوی فرات آمده ودر آنجا ازبرج بابل دیدن کرده‌سپس به‌هرمزشتافتند. درهرمز ازهمدیگر جداشدند: تویفل ازطریق شیراز واصفهان بسوی قزوین پایتخت ایران رفته وازآنجا درآوریل ۱۵۹۰ بطرف دریای‌خزر رهسپار گردید وبعداً ازطریق تبریز ودریاچه‌وان به بین‌النهرین رفته‌وازآنجا بسوی اروپا عازم‌شد،و فرن‌برگ نیز سپس بایران آمده واوهم‌مانند تویفل‌سیاحتنامه‌ای ازخودباقی گذارده‌است.

درسال ۱۵۹۳ امپراطورآلمان رودولف‌دوم بوسیله سفیرایران درروسیه باشاه‌عباس بزرگ تماس حاصل کرد.[۱٤] اوبرای اینکه اطلاعات بیشتری از ایران کسب نماید هیئتی بسرپرستی اشتفان کاکاش‌به‌ایران‌فرستاد این هیئت درسال ۱٦۰۲ بایران میرسد. امارئیس هیئت یعنی اشتفان کاکاش بیمار شده وفوت مینماید. پس‌از او سپس هفت‌تن ازاعضای‌هیئت‌نمایندگی نیزفوت‌نموده ویگانه کسی‌که توانست خودرا بدربار ایران برساند «ژرژتکتاندر» بود شاه‌عباس بزرگ اراو صمیمانه پذیرائی نموده وپس‌از چندی‌اورا باهدیه‌های بسیار بهمراهی یك‌هیئت نمایندگی ایران‌بطرف‌آلمان روانه‌ساخت تکتاندر بهمراهی‌مهدی‌قلی‌بیك‌سفیرایران درسال ۱٦۰٤ واردپراگ میگردد امپراطور

۱۲ــ مراجعه شود به کتاب Christoph Teufel (Taifel) بنام :
Die Reise des Hans Christoph Freihern von Teufel etc.

Linz 1898

۱۳ــ مراجعه شود به کتاب Christoff Fernberger
Peregrinatio Montis Crynai et Terrae Sanctae Cum itineribus Babylonico... Persico.. descripta

۱۵۹۳ محل انتشار نامعلوم

۱٤ــ مراجعه شود به مقاله پروفسور والتر هنز به نام :
Deutschland und Iran in 17. Jahrhundert.

Berlin 1935

مستقل این سفرنامه درسال ۱۶۵۸ در اشلزویك آلمان منتشر گردید ودارای تصاویر متعددی‌است که هفت عدد آنها بایران‌امروزی‌مربوط‌میشود[۲۲] علاوه برتصاویر قلعه پرتغالی‌ها در هرمز ، تخت جمشید و قبر کوروش کـه برای اولین‌بار در اروپا منتشر شده‌است، تصاویرمختلف‌دیگری‌نیز زینت‌این‌کتاب گردیده که سندیت‌کامل برای‌ما‌دارند . تصویرسرلوح کتاب ابلیسکی(ستونی نوك‌تیز) را دروسط نشان‌میدهد که‌در دوطرف آن خود مندلسلو واروپائیان همراه او ویك‌نفر‌ایرانی‌و یك‌نفرروسی‌مشاهده میکردند. (تصویر٤)

درتصویر دیگری‌یك خانواده ایرانی کنار خلیج‌فارس (تصویر ٥)و در دیگری‌مناطق‌سرحدی‌بلوچستان‌و کنار دریای‌عمان باجنگلهای انبوه‌نمایش داده‌شده (تصویر٦)، در این جنگلها‌خودمندلسلو وهمراهانش درحال‌سفرنیز ملاحظه میگردند.

مندلسلو در ضیافتی دراصفهان رقص‌عده‌ای‌ازرقاصه‌های‌هندی وایرانی‌را مشاهده کرده و تصویری‌ازآن نیزتهیه‌نموده که ازلحاظ سنت هنررقص‌جالب توجه‌است (تصویر۷)

سفرنامه مندلسلو به انگلیسی وهلندی[۲۳] نیز ترجمه شده‌است. نسخه هلندی‌آن همان‌تصاویرنسخه‌اصلی‌آلمانی رادارااست البته باستثنای سرلوح سفرنامه که دراینجا طور دیگری تهیه‌شده ودر طرف‌راست‌آن تصویر یك‌مرد ایرانی ملاحظه میگردد (تصویر۸)

درسال ۱۶۸۰ «دانیل‌پارتی» درخدمت‌شرکت‌هلندی هندد‌رآمده وبه‌بندر عباس میآید . پارتی در سال ۱۶۹۸ در نورنبرگ سفرنامه مصوری منتشر

۲۲ــ مراجعه شود به سفرنامه یوهان مندلسلو Johann Mandelslo بنام:

Des... Johann Albrechts von Mandelslo Morgenlaendische Reyse-Beschreibung.

Schleswig 1658

۲۳ــ مراجعه شود به سفرنامه یوهان مندلسلو ترجمه هلندی آن بنام

Beschrijvingh van de Gedenkwaerdige Zee-en Landt....

Amsterdam 1658

به‌میهن‌خود بازگشت. پوزر درسفرنامه‌خود[۱۷] اعجاب خودرا ازپلهای‌اصفهان اظهار نموده وسپس شهرهای دیگرایران‌را توصیف کرده‌است. او گلپایگان رابعنوان«یك‌شهر باساختمانهای‌زیبا»[۱۸] وخوانساررابعنوان «یکی‌ازجذاب‌ترین‌جاهای ایران، پرازباغات باشکوه باچشمه‌های عالی‌وکانالهای خوب»[۱۹] بیان کرده ومجسم ساخته است [۲۰]

ابریشم گیلان که در قرن‌سیزدهم ناوگان ژنوائی رابدریای‌خزر کشید، باعث‌پدیدار شدن‌هیئت نمایندگی آلمان در سال ۱٦۳۷ در اصفهان گردید. علاوه بر«آدام‌اولئاریوس» که بمناسبت اهمیت سفرنامه و تصویرش او را در مقاله‌ای جداگانه‌در آینده‌معرفی خواهیم کرد «یوهان‌آلبرت مندلسلو» نیز شرح‌مسافرت این‌هیئت نمایندگی‌را برشته تحریر درآورده‌است.اولین‌نسخه این‌سفرنامه درسال۱٦٤۷ به‌پیوست سفرنامه‌اولئاریوس منتشر گردید.[۲۱] بطور

۱۷– مراجعه سود به سفرنامه همریخ فن‌پوزر H. Poser بنام:
Der beeden Koenig (Erbfuersten thuemer... Herren Heinrich von Poser... Lebens und Todesgeschiehte... Jena 1675

۱۸–مراجعه شود به کتاب آلفونس گابریل بنام :
Die Erforschung Persien.
Wien, 1952 - P. 58

۱۹– مراجعه شود به کتاب آلفونس‌گابریل بنام:
Die Erforschung Persien. Wien, 1952 - P. 58

۲۰– در سال ۱۸۱۹ در کتابخانه ملی شهر وین اوراقی از یك کتابچه یادداشت یك تاجر آلمانی پیدا شد که در سال ۱٦۲۳ در اصفهان بوده است.
مراجعه شود به‌آرشیو جغرافیائی وتاریخی‌آن‌کتابخانه وجزوه‌ای‌تحت‌عنوان:
Bruchstuecke eins Tagebuches eines Deutschen, der zu Anfang des XVII Jahrhunderts mit diplomatischen Auftraegen sich in Persien aufhielt.
Wien, 1820

۲۱– مراجعه شود به سفرنامه آدام‌اولئاریوس Adam Clearius بنام
Muskowitische oft begehrte Beschreibung der neuen Orientalischen Reisen an den Koenig von Persin: Item, ein Schreiben des J.A. Mandelslo, Worin eine ostindianische Reise ueber Oceanum enthalten.
Schleswig 1647



تصویر ٥ ـ یك خانواده ایرانی کنار خلیج فارس ١٦٥٨ ـ کنده کاری ازروت کیسر
عکس : از روی سفرنامه یوهان مندلسلو



تصویر ٤ ـ سرلوح سفرنامه یوهان مندلسلو ـ ١٦٥٨ ـ کنده کاری ازروت‌کیسر
١٦٧ × ٢٧٤ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه یوهان مندلسلو



تصویر ۷ ـ رقص اسرار آمیز ـ ۱٦٥۸ ـ کنده‌کاری ـ ۱۰٤ x ۱۳۲ میلیمتر

عکس : از روی سفرنامه مندلسلو

ffel/und machten mit dem Hauptstamme gleichsamb nur einen Zopff / und einen continuirlichen Schatten / unter welchem über zwey Tausend Mann



stehen kunten. Am Hauptstamme war eine kleine Capelle gebawet / in wel-
[illegible] In der

تصویر ٦ ــ بیشه های جنوب شرقی ایران ــ ١٦٥٨ ــ کنده کاری ازروت کیسر
عکس از روی سفرنامه یوهان مندلسلو

مینماید. [۲۴] تصاویر این سفرنامه کنده کاری است. سر لوح سفرنامه (تصویر ۹) دارای موتیف های شرقی مختلف است. پارتی ساحل بندرعباس را باقسمتی از بندر در تصویر دیگری (تصویر ۱۰) جاویدان نموده که البته از لحاظ توپوگرافی تعیین حدود ومحل آن بسیار مشکل است.

درتصویر دیگری انواع واقسام لباسهای ایرانی نشان داده شده (تصویر ۱۱) که برای مطالعه لباس آندوره بسیار جالب است و بالاخره برای اولین بار در تصویری (تصویر ۱۲) طریق بردن عروس بخانه داماد نمایش داده شده است که البته لباسها و طرز آرایش موی سر اطرافیان دارای مقداری موتیف های اروپائی است.

در سال ۱۶۸٤ عالم و پزشک نامدار آلمانی «انگلبرت کمپفر» بایران مسافرت نموده است. از کمپفر و سفرنامه‌اش در مقاله‌ای جداگانه یاد خواهیم نمود.

قبل از اتمام قرن هفدهم «فرانتز کاسپارشلینگر» باسه کشیش آلمانی از ایران دیدن کردند. هرچهار نفر از طریق جاده قدیمی تبریز - قزوین بسوی اصفهان آمده و سپس بشیراز وبندرعباس رهسپار گردیدند. شلینگر درسال ۱۷۰۷ سفرنامه مصوری در شهر نورنبرگ منتشر ساخت. [۲۵] این سفرنامه در سالهای ۱۷۰۹ و ۱۷۱٦ تجدید چاپ گردیده است. دریکی ازاین تصاویر، سمت چپ یك پادشاه ایرانی ودر وسط یك خان ودرسمت راست یك شوالیه درباری را نشان میدهد. (تصویر ۱۳) وتصویری دیگر، سمت چپ یك افسر ایرانی ودروسط یك گروهبان را نشان میدهد که هردوشمشیر وسپر در دست دارند. درسمت راست

۲٤– مراجعه شود به سفرنامه دانیل پارتی بنام

Dsfindianische und Persianische neujaehrige Kriegsdienste und Reisen; und Beschreibung was sich von 1677 bis 1685 zugetragen.

Nuerenberg, 1698

۲۵– مراجعه شود به سفرنامه شلینگر بنام

Persianische und ost-indianische Reis etc.

Nuernberg, 1709



تصویر ۸ ـ سرلوح ترجمه هلندی سفرنامه یوهان مندلسلو ، کنده‌کاری‌ـ۱۶۵۸
عکس : از روی ترجمه هلندی سفرنامه یوهان مندلسلو



تصویر ۹ ـ سرلوح سفرنامه دانیل پارتی ـ ۱۶۹۸
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی



تصویر ۱۰ ـ بندرعباس ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸ ـ ۷۵ × ۱۲۵ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی

تصویر یك تفنگچی نشان داده‌شده‌است(تصویر ۱٤)وبالاخره در دیگری،سمت چپ‌یك خانم‌ایرانی را نشان میدهد که قلیانی دردست داشته ودر وسط یك آخوند و در سمت چپ تصویر یك ورزشکار است که در حال گرفتن میل میباشد (تصویر۱۵).

آخرین سیاح آلمانی قبل از سقوط صفویه «یوهان گاتلیب ورم»است که درسال۱۷۱۷درخدمت کمپانی‌هلندی‌هند شرقی بهمراهی فرستاده کشورهلند «یوهان‌یوسو کسلر» بدربارشاه سلطان‌حسین راه‌یافت سفرنامه‌ورم[۲٦] علاوه‌بر نمایش‌هیئت‌نمایندگی‌هلندباصفهان دارای‌یك‌سرلوح جالبی‌است (تصویر۱٦)

دوسیاح مهم دیگر آلمانی را که یکی از شمال (گملین) و دیگری از جنوب(نی‌بر)، ایران‌رامشاهده نمودند بمناسبت‌اهمیت‌کاروتصاویرشان‌درمقاله دیگری معرفی مینمائیم .

یکی از اسناد بسیار مهم تاریخی ما که اصولا این مقال بیشتر بخاطر انتشارآن برشته‌تحریر درآمده‌پرتره‌ای‌است که«ملشارلوریش» ازسفیر ایران در دربار عثمانی کشیده‌است.

درسال ۹٦۳ هجری قمری‌یعنی سالهای ٥٦ ـ ۱۵۵۵ میلادی‌شاه طهماسب یکی ازنجبای ایران‌را بنام‌اسمعیل باکوکبه‌زیادی بعنوان‌سفیر روانه‌دربار عثمانی‌یعنی بجانب سلطان سلیمان‌خان‌فرستاد . دراین‌زمان حکومت‌عثمانی درکمال قدرت‌خود بوده واغلب کشورهای‌اروپائی‌در استانبول سفارت دائمی داشتند . ازاینجهت میبایست فرستاده ایران‌نیز باجلال وشکوه خاصی وارد استانبول گردد . در روزنامه ها و بروشور های آن دوره اروپا مینویسند که اسمعیل سفیرایران بایکصد سوار مجهز بآخرین ساز وبرگ و خدم وحشم بسیاروارد استانبول گردید بطوریکه‌چشمان‌تمام‌اروپائیان‌مقیم دربارعثمانی

۲٦ـ مراجعه شود به سفرنامه یوهان گاتلیب‌ورم بنام
Ost-Indien-und Persianische Reisen etc.

Dresden, Leipzig, 1737



تصویر ۱۳ ـ پادشاه ، خان و یك درباری ایرانی ـ کنده کاری ـ ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلینگر



تصویر ١٤ ـ افسر ، گروهبان و یك تفنگچی ایرانی ـ کنده کاری ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلینگر



تصویر ۱۱ ـ لباسهای ایرانی ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی



تصویر ۱۲ ـ بردن عروس ـ کنده کاری ـ ۱۶۹۸
عکس : از روی سفرنامه دانیل پارتی

خیره مانده بود و اصولا روز ورود اسمعیل بـه استانبول بیك روز نمایش تبدیل شده وهزاران نفر برای دیدن واستقبال از هیئت نمایندگی ایران از یکدیگر پیشی میجستند .

در دربار عثمانیها علاوه برسفرای اروپائی هنرمندان بسیاری از نقاط مختلف اروپا تجمع کرده بودند که اغلب مشغول تهیـه پرترههای مختلف از سلطانها ، شاهزادهها ورجال کشور عثمانی بودنـد . بدیهی است هرواقعـه تاریخی نیز که رخ میداد از آن نیز تصاویری تهیه میگردید .

یکی ازاین وقایع تاریخی ورود اسمعیل سفیر ایران به استانبول بود . ویکی ازاین هنرمندان نیز ملشارلوریش آلمانی بوده کـه دوبـار یعنی در سالهای مابین ۵۷–۱۵۵۵ و ٦٤–١٥٦٢ میلادی دردربار سلطان سلیمان خان زنـدگی میکرده است . اودرسالهای اول اقامت خود ملاقاتی باسفیر ایران نموده ورسماً اورا مدل قرار داده و از او پرترهای تهیه مینماید . این پرتره یکی ازمدارك بزرگ تاریخی مـا محسوب شده که برای اولین بار منتشر میگردد . ملشار لوریش طرحی ازآن تهیه کرده وسپس دراروپا ازروی آن برروی مس سه چهار نسخه حکاکی میشود کـه یکی از آنها در کتابخانـه موزه هنر هـای صنعتی برلین تحت شماره R.۲۷-۳۲۸۳ میباشد . (تصویـر شماره ۱۷) .

همین تصویر بانضمام تصاویرمتعدد دیگری که ذیلا دربارهٔ آنها صحبت خواهـد شد وهمـه کار ملشار لوریش است، درمجموعـهایدر کتابخانه ملی «هامبورک» موجود بوده که تاریخ ١٦٢٦ میلادی دارد [۲۷] . ضمناً مجموعه دیگری ازملشار لوریش درکابینه گراور شهر «درسدن» موجود است که شامل ۲۸ تصویر است که آکوارل ورنگی ساخته شده وتحت شماره R.۲۷-۳۲۸۰

۲۷ ــ مراجعه شود به کتاب ملشارلوریش بنام
Des Kunstreichen und weitberuhmten Melchior Loriche Wolgerissene und geschnittene Figuren zu Ross und Fuss...

Hamburg, 1626



تصویر ۱۵ ــ یك زن ایرانی ، یك روحانی و یك ورزشکار ایرانی کنده کاری‌ــ۱۷۰۹
عکس : از روی سفرنامه شلینگر



تصویر ۱۶ ــ سرلوح سفرنامه یوهان کاتلیب‌ورم حکاکی از منتزل ــ ۱۷۳۷ ،
۱۵۲ × ۱۹۲ میلیمتر
عکس : از روی سفرنامه ورم

میباشد . این مجموعه شامل بناهای شرقی و پرترههـای مردان بزرگ شرق است [۲۸] .

برگردیم سرموضوع اصلی، یعنی پرترهای که ملشار لوریش از سفیر ایران تهیه نموده است پرتره نیم‌تنه اسمعیل ، ایلچی ایران ، (تصویر ۱۷) کمی بطرف چپ متمایل ، شانهها وسینهٔ او تماماً قسمت تحتانی تصویر را ازلحاظ افقی دربرگرفته است . ازلحاظ عمودی تقریبا دوسوم تصویر شامل سر و گردن و کلاه میباشد . سر و گردن او بنظر میرسد که کمی بیشتر ازبدن بطرف چپ متمایل است . صورت قوی ومردانـه او بوسیلـه ریش و سبیل بسیار مرتبی پوشانده شده است . موهای صورت او مواج و بطوریکه ازطرف چپ صورت هویداست گوئی استادسلمانی ماهری آنرا فر زده ودرهمدیگر پیچیده است. درقسمت بالائی بینی نسبتاً بلند وعمودی او کمی برآمدگی مشاهده میگردد. گونهاش کمی تورفته واستخوانی است . اطراف حلقهٔ چشم چروکهائی بطور افقی نظر را جلب مینماید . چشمان نافـذ درشت وگیرای او بچهره ابهت بخصوصی داده وحکایت از اصل ونسب نجیب صاحب آن مینماید . دولینـه بزرگ ودایرهوار او که معمولا ازدوازده پیچ (درزمان صفویه بخصوص اوائل حکومت آنها رسم براین بوده است که دولینه را دوازده پیچ زده که هریك پیچی علامت یك امام وبطور مجموع شامل دوازده امام گردد) بهم پیوسته و دنباله آن ازپشت گردن آویزان است، چنان عمیق برسراونشسته که ازپیشانی اوجز یك حاشیه کوتاه چیز دیگری هویدا نیست برروی دولینه بطورافقی وعمودی دونوار زنجیرهای ازمستطیلهای مزین به نگینهای قیمتی ملاحظه میگردد . درهمان نقطهای کـه دونوار یکدیگر را قطع مینماید دو سنجاق بسیار زیبا نصب گشته که هریك ازآنها درناحیه کمروبالا دارای برآمدگی گوی شکلی هستند . برفراز آنها پرهائی بطرف راست متمایل شده که باآنها زیبائی مخصوصی میبخشد . نظیر این سنجاقها کـه باسنگهای قیمتی مزین

۲۸ـ مراجعه شود به کاتالوك رسمی :
Aussetllung von Meisterwerken Muhammedanischer Kunst.
München. 1910



تصویر ۱۷ ــ اسمعیل سفیر ایران در دربار عثمانی در سال ۹۶۳ هجری قمری–
حکاکی روی‌مس از روی طرح ملشارلوریش ــ ۱۵۵۶ میلادی ــ
اندازه ۲۴۰ × ۳۶۰ میلیمتر در کتابخانه موزه هنرهای صنعتی برلن

درسطرسوم لاتین که در قسمت تحتانی تصویر بچشم میخورد نوشته شده است که این‌تصویرعمل ملشارلوریش‌میباشد. ضمناً درطرف‌راست‌و بالای‌شانه اسمعیل امضای لوریش این طور بنظر میرسد که F حرف اول کلمه لاتین Fesit یعنی عمل —M ترکیب حرف M که حرف اول اسم کوچك هنرمند یعنی Melchior و L حرف اول نام فامیل او یعنی Lorich یا Lorichs است که بررویهم معنی «عمل ملشار لوریش» را میدهد.

لوریش ضمن اقامت خود دراستانبول باایرانی‌های دیگری که‌ازهمراهان سفیر بوده‌اند آشنائی پیدا کرده و بطوریکه از تصاویری که او تهیه نموده معلوم میگردد که او با ایرانیان بحث‌های مختلفی نموده و واقف گردیده که ایرانیان قبل ازحمله اعراب مذهب زردشتی داشته وزردشتی‌ها دارای معابد بلندآتش بوده‌اند.

درمجموعه‌ای که اینجانب درکتابخانه ملی درهامبورك ازملشارلوریش ملاحظه نمودم ، تعداد زیادی پرتره ازعثمانیان وتصاویری مربوط بایرانیان آن زمان بچشم‌میخورد هرآنچه مربوط بایران میشد، بازحمات‌بسیارعکس‌برداری نموده وا کنون ازنظرخوانندگان محترم میگذرد[1]

ابتدا تصویری از یك شاهزاده خانم کرد درکمال زیبائی و رعنائی بنام راضیه سلطان. طرح‌این پرتره را ملشارلوریش درسالهای‌مابین ۵۷–۱۵۵۵ در استانبول تهیه‌نموده وسپس آنرا درآلمان درسال۱۵۸۱برروی مس حك‌نموده وبعداً درسال۱۶۲۶ ازروی‌آن کنده‌کاری‌نموده‌اند. تصویرما کنده‌کاری۱۶۲۶ را نشان میدهد (تصویر۱۸)

پرتره بطریق نیم قد ونیم نیمرخ متمایل بطرف راست برداشته شده بطوریکه کمی از ابرو ومژگان و چشم راست درصورت هویداست . اصولا

---

۱ ــ اصولا در اروپا اجازه‌عکسبرداری‌کردن از اسناد ومدارك رابهر کسی نمیدهند. انسان میبایست واقعاً ازهفت‌خوان رستم‌بگذردتابتواند موافقت رئیس‌موزه ویا کتابخانه‌ای را برای عکس برداری از یك سند جلب نماید . هریك از این تصاویر که از نظر شما میگذرد با فعالیت‌های مداوم و صرف وقت بسیار و تحملات مادی شدیدی برای اینجانب توأم بوده است .

بوندودرطرف راست دولینه نیز بافرم‌های‌مختلف دیگرملاحظه میگردنـد . تعداداین سنجاق‌هابرروی کلاه‌بستگی بشخصیت شخص موردنظرداشته‌است.

درست دروسط وانتهای فوقانی دولینه چوب مخصوص کلاههـای دوره صفویه نصب گردیده که فقط قسمت تحتانی آن درتصویر ملاحظه میگردد . ازطرف راست اشعه‌ای برسرتاسرمحورعمودی تصویر چنان تابیده که‌قسمتی ازدولینه را دایره‌وار روشن نموده است ؛ همان اشعه قسمتی ازصورت وسینهٔ اسمعیل را نیز فراگرفته است . لباس شیك سفیرعبارت است از یك پیراهن ویك نیم تنه . پیراهن اوبوسیله دکمه‌ای درشت که‌بانگین قیمتی مزین‌است درزیر گلو بسته شده‌است وبرروی‌آن گل وبته‌های بسیار زیبا نقش گردیده بخصوص گل و بته درشت بیضی شکل که درست دروسط زمینهٔ جلوئی‌تصویر قـرار گرفتـه است . این موتیف درنقاشی‌های اروپای قرن شانزدهم بـکثرت ملاحظه میگردد .

برروی این‌پیراهن نیم تنه‌ای ملاحظه میگردد که قسمتی ازجلوی روی سینهٔ آن برگردانده شده وبالنتیجه دارای چین‌های عمودی درطرف راست گردیده است . این نیم تنـه یاکردی از پارچه بسیار قیمتی که بر روی آن موتیف‌های بسیار زیبا مشاهده میگردد تهیه شده است .

درقسمت تحتانی تصویر سطری بزبـان فارسی و ترجمهٔ لاتین آن نقش گردیده که سندیت این پرتره وواقعیت تاریخی آنرا مستحکم‌تر مینماید و معلوم میدارد که این پرتره‌باموافقت خود شاه سلیمان ازسفیرایران برداشته شده است . درآنجا چنین نوشته شده است :

«این شخص را اسمه اسمعیل ش طهماس ازخاك عراق‌بجانب پادشاه‌اسلام سلطان سلیمان خان ابن السلطان سلیم ش ببعض هدیه را و بطـریق ایلچی فرستاد و درتاریخ سنه ۹٦۳ »

که بزبان فارسی‌امروزی چنین مستفاد میگردد :

« این شخص را که نامش اسمعیل میباشد شاه طهماسب از خاك ایـران بعنوان سفیر باهدایائی چندبجانب سلطان‌سلیمان خان پادشاه‌عثمانی فرستاد بتاریخ ۹٦۳ هجری قمری .»



تصویر ۱۹ ـ خانمی از مغرب ایران ـ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی‌مس
در تاریخ ۱۵۷۹ که از روی‌طرح‌ملشارلوریش عمل شده‌است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعه ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ



تصویر ۱۸ ــ راضیه سلطان ــ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی‌طرح ملنسارلوریش عمل شده‌است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ

سنجاقی به آن وصل شده است. این تصویر در سال ۱۵۷۹ بر روی مس حکاکی گردیده است.

تصویر دیگری خانمی را باز ازهمان قوم درحال نواختن چنگ نشان میدهد. (تصویر ۲۰) آنچه که اینجا مهم است آنست که این تصویر نشان میدهد که نواختن این ساز بزرگ درنواحی غربی ایران رایج بوده است. آنطوریکه ازصحنه هویداست مقصود ملشارلوریش نشان دادن همان شاهزاده خانم اولی درحال چنگ زدن است واین اصلا ربطی باین مسئله ندارد که مثلا نوازنده درحضور شاه یاحکمران چنگ مینوازد وغیره. دراینجا صرفاً علاقه شخصی راضیه سلطان که هویت تاریخی آن برای ما مجهول است درنظر گرفته شده است. طرف راست تصویر کوزه های می ومیوه جات نیز بصحنه حالتی مخصوص میدهد. امضای ملشارلوریش این بار با تاریخ ۱۵۸۳ ملاحظه میگردد.

«سالومه سلطان» پرترهٔ دیگری است که ملشارلوریش تهیه نموده است. (تصویر ۲۱).

این تصویر کاملا باتصاویری که فوقاً از خانمها آوردیم متفاوت است. این گویا تصویر یك شاهزاده خانم آسوری باشد. گونه های گوشت آلود، پیشانی بلند، ابروان درهم کشیده، چشمان گیرا، بینی بلند، لبان برجسته مشخصات این چهره را که از آن صمیمیت میبارد، تعیین مینماید. مقداری از گیسوان او در جلوی سرازز یرروسری نمایان و بقیه آن درپشت سر درداخل روسری جمع گردیده است. بر روی روسری دو ردیف مروارید از بالا به پائین دور گردن آویزان شده است. گردن بندی نیززیر آن نمایان است که دروسط آن یك مدالیون تا وسط سینه را گرفته است. پیراهن و کردی او نیز باآنهای دیگر متفاوت است بطوریکه از تصاویر چنگ زن وراضیه سلطان برمیآید لباس روی آنها دارای آستین سه چهارم است؛ درصورتیکه آستین لباس سالومه سلطان بسیار کوتاه ودرانتهای آن رشته هائی ملاحظه میگردد که هنوزهم درلباسهای ملی مردم قفقاز مشاهده میشود. بررروی قسمت تحتانی تصویر Zlcmesvltane دربالا طرف چپ تصویر امضای ملشارلوریش وتاریخ ۱۵۸۱ نقش گردیده است.

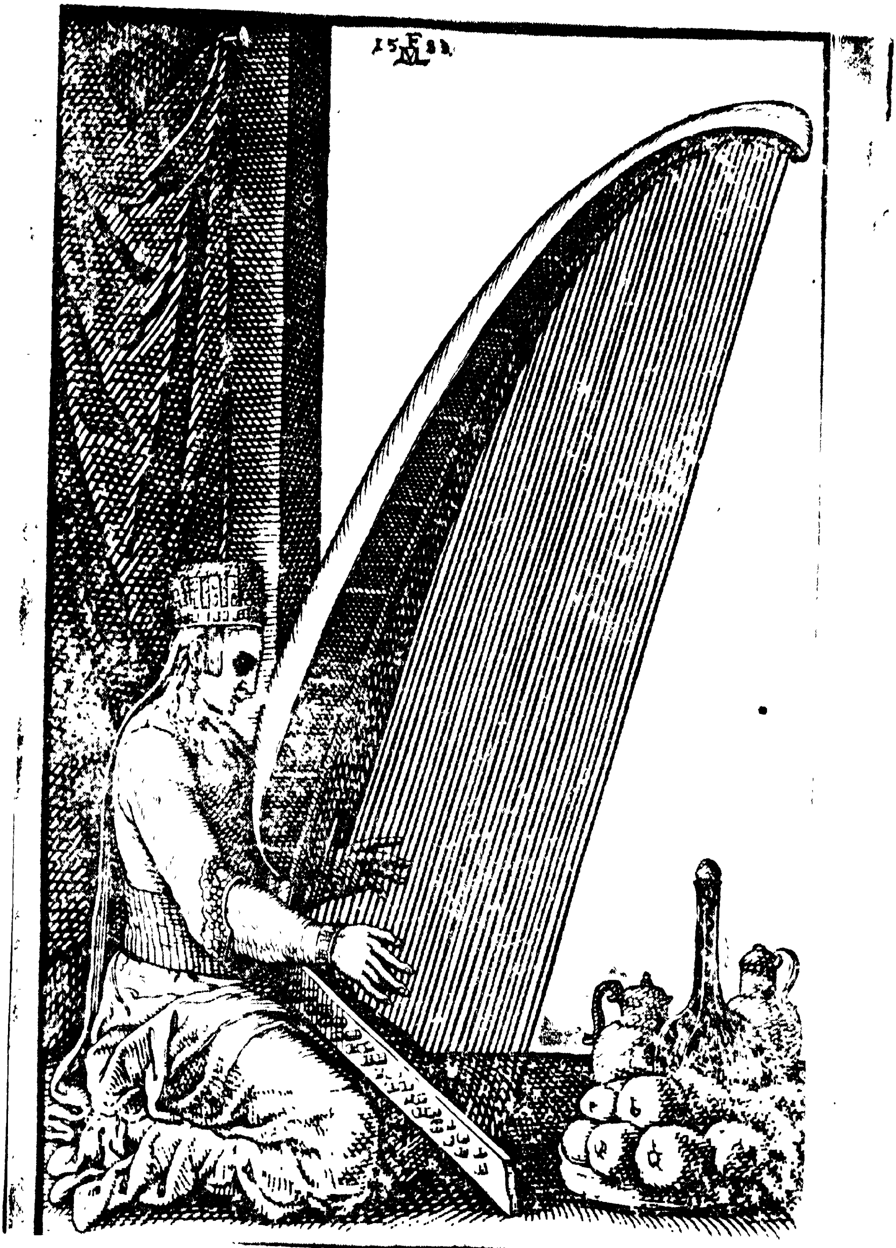
ملشارلوریش عمداً طرح را بطور نیم نیمرخ برداشته تااینکه مژگان بلند این خانم را هویدا سازد چون درآنزمان ازلحاظ تکنیك نقاشی کمی مشکل میبود که بطریق دیگری نیزآنرا نمایش دهند.

صورت کشیده و کمی استخوانی ، پیشانی بلند، ابروان خمیدهٔ پیوسته ، بینی نوك به‌پائین ، پشت لب بلند ، که گویا تبسم برآن نقش گردیده وچانه برآمده،مشخصات چهره این زن را تعیین‌مینمایند صاحب این چهره وزین ، باوقار، خوددار ومتفکراست. برویهم ملشارلوریش دراین صورت چهرهٔ زنی راطرح کرده که درعین ملاحت‌وجذابیت، شخصیت‌بزرگ‌وجاه‌ومقام اوانکار نکردنی است. برگوش اوگوشواره‌ای ملاحظه میگردد که ازلحاظ تزئینات خانمها بسیارجالب است. قسمت بالائی این گوشواره بصورت یك مدالیون بیضی شکل وقسمت تحتانی‌آن یك‌گلابی کوچك است که مسلماً ازطلای‌ناب است . گیسوان او مقداری از زیر کلاه هویداست وعموداً بر روی صورت آمده وقسمت اصلی‌آن درپشت سرجمع گردیده وبافته وازناحیه‌پشت گذشته تا بروی کمر و باسن‌آمده است . کلاه نیم استوانه او مزین به‌انواع واقسام جواهرات است بخصوص زنجیری که بصورت نیمدایره از قسمت جلو بعقب کلاه وصل شده ومزین به‌مرواریدهای فراوان‌میباشد. برروی پیراهن ساده این خانم دو ردیف سینه‌ریز و در ناحیه وسط سینه یك مدالیون مشاهده میگردد . بازوی چپ بطور افقی بطرف راست روی بدن آمده و در دست او شاخه هائی از گل پیچك است که برای بوئیدن آنها کمی ببالا آورده شده است یکی از گلهای‌این‌پیچك کاملا بازودیگری‌درحال‌غنچه نمایش‌داده‌شده است. برروی قسمت تحتانی تصویر Rvziasoldane حك شده که همان راضیه سلطان بایدباشد. درانتهای‌قسمت فوقانی طرف راست‌آن‌امضای ملشارلوریش بازبهمان طریق که فوقاً اشاره شد وتاریخ ۱۵۸۱ آورده شده است .

درتصویردیگری بازخانمی ازهمان طایفه بطریق نیم تنه وکاملا نیم رخ نقش گردیده است (تصویر۱۹) زیرتصویر واریاسیونی ازتصویرقبلی است‌با این تفاوت که درچهرهٔ این‌شخص جدیت و مصمم بودن واستحکام بیشتری هویداست بر روی کلاه نیز پری چند شاخه‌ای نقش گردیده که بوسیله



تصویر ۲۱ – سالومه سلطان – کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی طرح ملشارلوریس عمل شده است. ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس: از روی مجموعهٔ ملشارلوریس در کتابخانه ملی هامبورگ



تصویر ۲۰ ـ خانمی از مغرب ایران در حال نواختن چنگ ـ کنده کاری ۱۶۲۶
از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۸۳ که از روی طرح ملشارلوریش عمل
شده است. ۲۰۰ × ۲۹۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش در کتابخانه ملی هامبورگ



تصویر ۲۲ـ یک سوار ایرانی با یک نوع لباس ـ کنده کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۱ که از روی طرح ملسارلورس عمل شده است. ۲۰۰ × ۲۹۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملسارلورس در کتابخانه ملی هامبورگ



تصویر ۲۳ — یک جنگجوی ایرانی — کنده‌کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی نقش در تاریخ
۱۵۷۶ که از روی طرح ملشار لوریس عمل شده است ۱۹۰ × ۳۰۰ میلیمتر
عکس از روی مجموعه ملشار لوریس در کتابخانه هامبورگ



تصویر ۲۴ ـ یك جوان ایرانی ـ کنده‌کاری ۱۶۲۶ از روی حکاکی روی مس
در تاریخ ۱۵۸۲ که ازروی طرح ملشارلوریس عمل شده است. ۱۱۰ × ۲۹۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریس در کتابخانه ملی هامبورگ

بشکل هرمی‌است که آتش از آتشدانی که برفراز آن تعبیه شده بآسمان‌زبانه میکشد. در طرف راست‌بالای تصویرپس ازامضای ملشارلوریش 1A5N7N60 یعنی Anno 1576 نقش گردیده که حاکی از تاریخ‌حك کردن‌آن روی مس در۱۵۷٦ میباشد .

تصویر نیم تنه‌ای ، یك ایرانی‌سالخورده ومحترمی را بادولینه‌ی بسیار بزرگ نشان میدهد . وبالاخره باتصویر یك جنگجو و یایك ژنرال‌ایرانی، بحث مربوط به ملشارلوریش بانجام میرسد . (تصویر ۲۵)

این تصویرتمام قد ، یك ایرانی باتجهزات جنگی‌آنروز را نشان‌میدهد؛ در دست چپ سپری بزرگ دارد و دست راست درجیب پنهان نموده است . در طرف چپ قسمتی از قبضه شمشیر در کنار سپر ، و درقسمت تحتانی‌پشت سر او نوك شمشیر که بروی زمین کشیده میشود هویداست . برروی زمین طرف راست نیز یك گرز ویك آلت جنگی دیگر ملاحظه میگردد . طبق معمول امضای هنرمند با تاریخ ۱۵۷٦ دربالا طرف راست تصویر هویداست .

دریکی از کتابخانه‌های شهرنورنبرگ مجله‌ای را پیدا نمودم که درآن روزنامه‌ای بتاریخ ۱۵۷٦ میلادی موجود است [۲۹]

در این روزنامه یکی از اسرار کشف نشده تاریخ این مرز و بوم بطور مصور موجود است وآن تصویری است که حاکی از آمدن سفیر دیگری از جانب شاه طهماسب به دربار عثمانی است .

این روزنامه خبر میدهد که در تاریخ ماه مه ۱۵۷٦ (یعنی تقریباً همان سال مرگ شاه طهماسب) سفیری از ایران وارد شهر استانبول میگردد. این سفیر که نامش برده نشده با دبدبه وکوکبه بسیار آمده بطوریکه شماره همراهان این سفیر را بیش از ۲۵۰ نفر نوشته‌اند .

هنرمندآلمانی که نام او نیز برما پوشیده است تصویر شرفیابی سفیر

۲۹ــ مراجعه شود به روزنامه :

Zytung wie die Koenigliche Persische Bottschaft zu Constantinopel Friedswegen ankommen...

Nuernberg. 1576

دراین مجموعه تعدادی تصویر نیز مشاهده میگردد که ایرانیان درآنها بطور اعم نقش گردیده‌اند .

ابتدا تصویر یك جوان سوارایرانی با ابهت وجلال بسیارنشان داده‌شده است (تصویر۲۲) مرکب اوحالت بسیار دینامیکی را نشان میدهد بخصوص سروگردن ودست راست بلند کردهٔ آن که درعین حال همآهنگی موزونی را داراست .

طرف چپ تصویر برجی مخروبه است که نشان دهنده معبد زردشتیان است. برروی این برج (Anno 1581)یعنی‌سال ۱۵۸۱ وامضای ملشارلوریش نقش بسته‌است.

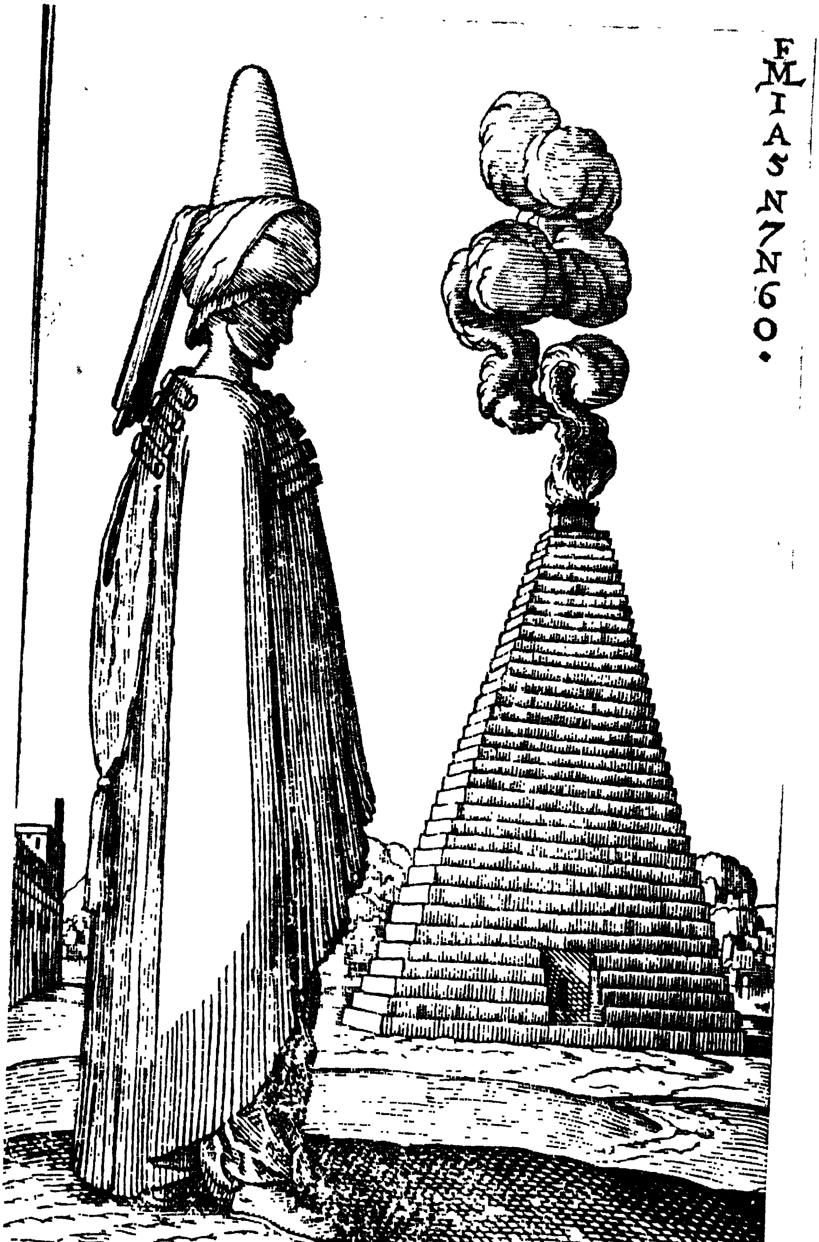
در نقش دیگری‌یك جوان ایرانی تقریباً ازپشت با حالت وژست جالبی در حال راه رفتن‌نشان داده شده‌است (تصویر۲۳) . اندام کشیده ، پای‌راست اوکه از زانو دراثر راه رفتن زاویه‌ای ایجادنموده ، دست چپ او کـه فقط انگشتان آن پیداست ، سرمغرور وبطرف راست متمایل شده ، قسمتی ازعبا که برپشت سرپرتاب شده ، وانتهای‌دولینه اوکه برپشت آویزان است ؛ همه وهمه نشانهٔ دینامیسم وحرکتی‌است که دراین‌شکل ظاهر گردیده‌است‌درطرف چپ اوابلیسکی مشاهده میگردد که گویا منظور همان معبد زردشتیان است ودر طرف راست برج استوانه‌ای ملاحظه میگردد که برروی آن کره‌ای و در وسط آن کره یك چشم نقش شده است . شاید منظور کره خورشید است . امضای ملشارلوریش دربالا سمت‌راست ملاحظه میگردد.

تصویرتمام قد دیگری یك‌جوان‌زردشتی را درمقابل معبدآتش نمایش میدهد . (تصویر ٢٤)

البته ملشارلوریش در طرحهای خود از لباسهای عصرخود برای‌نمایش ایرانیان قدیم استفاده نموده است چون او مانند همه همعصران خود اطلاع از وضع وچگونگی‌لباس ایرانیان دورهٔ هخامنشی وساسانی نـداشته است . معابدزردشتی را نیزنمیدانسته ازلحاظ معماری بچه طریق بوده‌اند چون‌آنها را ندیده وفقط‌افواهاً چیزهائی‌راجع بآنها ازایرانیانی که خوداز این‌موضوع نیزاطلاعی نداشتند شنیده بود. مثلامعبدی که دراین تصویرملاحظه میگردد



تصویر ۲۶ ـ شرفیابی سفیر ایران در دربار سلطان عثمانی درماه مه ۱۵۷۶ـ کنده کاری ۱۵۷۶
عکس : از روی روزنامه‌ای در کتابخانه ملی نورنبرگ که تاریخ ۱۵۷۶ میلادی دارد



تصویر ۲۵ ـ یك ایرانی قدیمی در مقابل معبد (آتشکده) ـ کنده کاری ۱۶۲۶
از روی حکاکی روی مس در تاریخ ۱۵۷۶ که از روی طرح ملشارلوریش
عمل شده است. ۱۶۰ × ۲۸۰ میلیمتر
عکس : از روی مجموعهٔ ملشارلوریش درکتابخانه ملی هامبورگ

مقاله

کشته شدن گاو آپیس بدست کمبوجیه

بقلم

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

«دکتر در تاریخ»

در تاریخ ایران چه بسیار رویداد هائی را می‌یابیم که مورخان و نویسندگان بیگانه، از روی غرض و دشمنی و یا باشتباه، دگرگونه جلوه داده‌اند[1] وازاین گونه است رفتار کمبوجیه شاهنشاه هخامنشی در مصر که هرودوت میگوید آرامگاه های کهن را گشود ومردگان رانظاره کرد، مجسمه خدایان رادرمعابرمصر تمسخر نمود وبرخی راشکست وبآتش سوزانید[2]، پیکر آمازیس فرعون‌مصررا از تابوت بیرون کشیدودستورداد تابآن تازیانه

۱- دربارهٔ این نکته به مقاله نفیس دانشمند محترم آقای غلامرضا دادبه در شماره پنجم سال‌سوم زیر عنوان: واژگونی‌های تاریخ (سنگ نگاره‌های شاپور ساسانی ووالرین) رجوع کنید.

۲- بند ۳۷ کتاب سوم.

ایران در دربار عثمانی را طرح کرده واین تصویر درهمان روزنامه منتشر شده‌است . (تصویر۲۶) در اینجالحظه تسلیم نامه شاه طهماسب بوسیله‌سفیر ایران به پادشاه عثمانی ملاحظه میگردد.

امیدواریم که درمقالات‌آتی بتوانیم بیشتر خوانندگان این مجله را با تاریخ تماس‌های هنری وفرهنگی ایران واروپاآشنا نمائیم .

پایان

تمامی تصاویر این مقاله از آقای دکتر غلامعلی همایون می‌باشد.

بعقیده ایشان مظهر خدایان بزرگ پتاه Phtah و آتوم Atoum واوزیریس Osiris ومورد تقدیس واحترام آنها میبود.[۶] هرودوت که با دوره رواج این عقیده همزمان بوده است درشرح پیدایش ومشخصات گاو آپیس می نویسد: «این آپیس یا اپافوس باید ازماده گاوی بدنیا آید که پس از آن دیگر قادر به حمل بچه دیگری درشکم نباشد مصریان مدعی هستند که صاعقه‌ای از آسمان براین ماده گاو فرود می آید وازاین صاعقه، آپیس درشکم او بوجود می آید. این گاو جوان را آپیس می نامند وازروی علایم زیر تشخیص میدهند: رنگ آن سیاه است ولی روی پیشانی آن لکه سفیدی سه گوش و بر پشت آن تصویر یك عقاب وجوددارد پشمهای دم آن مضاعف است وزیر زبان آن تصویر حیوانی نقش است»[۷]

مصریان قدیم ظهور این گاورا جشن میگرفتند وآنرا به معبد ممفیس برده درآنجا پرستش میکردند، اما بعداز بیست و پنج سال پرستش آنرا درآب چشمه‌یی مقدس غرق می‌نمودند و سپس جسد آنرا با احترام و تجلیل خاص مومیایی کرده ودرقبرستان مقدس سراپه اوم Sérapéum واقع درنزدیکی معبد ممفیس بخاك میسپردند[۸] وازآن پس تاظهور آپیس دیگر، عزادار میماندند.

درسال ۱۸٤۱ میلادی (۱۲۵۷ قمری = ۱۲۱۹ شمسی) تعداد بسیاری از اجساد مومیائی شده این آپیس ها توسط باستان شناس فرانسوی ماری یت Mariette درحفاریهای قبرستان سراپه اوم کشف شد[۹].

بطوریکه مورخان قدیم نوشته انداردو کشی کمبوجیه شاهنشاه هخامنشی بمصر وحبشه، مصادف بامرگ یکی از این آپیس ها بوده است ولی بعدها مصریان مغلوب از این تصادف برای خراب کردن مقام ونام ایرانیان فاتح،

---

۶ ـ نگاه کنید به کتاب تمدن مصر تألیف ا. ارمان و ، ه . رانك چاپ پاریس ص۳۲۹

۷ ـ بند ۲۸ کتاب سوم تاریخ هرودوت .

۸ ـ نگاه کنید به دائرة المعارفها زیر کلمهٔ آپیس

۹ ـ نگاه کنید به دائرة المعارفها زیر کلمهٔ Sérapéum

زدند[۳] وبالاخره گاوآپیس، خدای مصریان را باخنجر مجروح کردو آن حیوان بدان زخم در گذشت.[٤]

این مسأله که بهیچ رو با آزادگی ومنش آریائیها و شاهنشاهان ایران درست در نمی آید، بااسنادتاریخی وهم بااصول مذهبی ومعتقدات خودمصریان نیزتطبیق نمی کند؛ اماآنچه میدانیم تاچندی پیش همگان بر بنیاد نوشته های مورخان یونانی ورومی چنین می پنداشتند که کمبوجیه درباز گشت از الفانتین Eléphantine بمصر، این همه رفتار بدرا کرد و گاوآپیس مصریان راباخنجر زخمی نمود وآپیس باآن زخم در گذشت ولی خوشبختانه مدارك واسنادغیر قابل تردیدی که در کاوشهای سرزمین مصر بدست آمده است نادرست بودن نوشته های مورخان پیشین رابخوبی روشن می کند وما در این گفتار تنها بارائه اسناد ومدارکی می پردازیم که درباره نادرست بودن خبر قتل گاوآپیس بدست کمبوجیه، درست است[٥]

مصریان قدیم بتعدد خدایان اعتقاد داشتند وبرای بیشترمسائل زندگی خدایانی وبرای این خدایان مظهری قائل می بودندو گاهی نیز برای دوخدای خود مظهرواحدی میشناختند وچنان میدانستند که خدایان بزرگ بهرصورت و شکل حتی بقالب حیوانات هم متجلی وظاهر خواهند شد، چنانکه گاو آپیس

---

۳ ـ بند۱٦ همان کتاب

٤ ـ بندهای ۲۷و۲۸و۲۹ و۳۰ همان کتاب

٥ ـ دربارهٔ نسبت هائی که درویران کردن معابدوسوزاندن مجسمه خدایان ودیگر کارها به کمبوجیه داده اند نیز مدارکی بدست آمده است که نادرست بودن آنهارا روشن میکنداز جمله دو مجسمه بنام ناوفور Naophore است (ناوفور واتیکان ونا اوفور قاهره) که درزمان داریوش بزرگ درمصر ساخته شده ونوشته هائی روی آنها بخط مصری باقی مانده است وباسناد آن نوشته ها میدانیم کمبوجیه دستور داده بود بپاس معبدنیث در ممفیس، بیگانگان درآنجا ، جای نکنند وخود اوهم بمنظور بزرگداشت خدایان سائیس ، به آن معبدرفت وبپای مجسمه خدایان شراب فشانی کردوهمچنین موقوفات آن معبد رانیز پایدار نمود. (ر ك. به کتاب نخستین دوره استیلای ایرانیان بر مصر تألیف ژ . پوزنر G. Posener La premiére domination perse e Egypte par ص٥ ۱ ـ ص۱۸ ترجمه نوشته های مجسمه ناوفور واتیکان وص ۲۸ ترجمه نوشته ناوفور قاهره که درآنها کمبوجیه به عنوان حامی وپشتیبان ملل بیگانه وآباد کننده شهرها نامیده شده است) .

باشد؛ چنین خدائی بی‌تردید فقط شایستهٔ مصریان است ... از آن پس جشن مصریان قطع شد. آپیس با پای مجروح خود در معبدی که در آنجا خفته بود بر اثر جراحات خود درگذشت و کاهنان بی‌خبر از کمبوجیه آنرا دفن کردند» [۱۰]

پس از هرودوت مورخان دیگری مثل دیودور Diodor[۱۱] وسترابون[۱۲] Strabon و پلوتارك[۱۳] Plutarque و ژوستن[۱۴] Justin بنقل از هرودوت این تفصیلات را با آب وتاب بسیار در کتابهای خود ذکر کردند. از آن پس دنیا براین عقیده بود که گاو مقدس مصریان بدست کمبوجیه شاهنشاه ایران و براثر دیوانگیهای او کشته شد ومورخان و نویسندگان دراطراف این رفتار پادشاه ایران که حیوان بی‌گناهی رابدان نحومجروح کرده‌شرح وتفصیل‌ها نوشتند و در فصل سیاست مذهبی پادشاهان هخامنشی قضاوتها نمودند و بالاخره بااین اتهام ناروادامن کمبوجیه رالکه‌دارساختند تااینکه‌خوشبختانه درسال۱۸٤۱میلادی (۱۲۱۹شمسی) ماری‌یت باستان‌شناس‌فرانسوی حفاریهای خود را درقبرستان سراپه‌اوم در نزدیکی ممفیس‌آغاز کرد وقبوربسیاری از آپیس‌ها کشف شد که اجساد مومیائی شده‌آنها در داخل تابوت ها همچنان باقی بود. ازآنجمله سنگ قبر وتابوت دوآپیس بدست‌آمد که یکی درسال ششم سلطنت کمبوجیه (۵۲٤ق‌م) و دیگری در سال چهارم پادشاهی داریوش کبیر(۵۱۸ق‌م) مرده بودند. بابدست آمدن این اسناد، خط بطلان بردعاوی مورخان قدیم‌یعنی هرودوت ودیودور وسترابون وپلوتارك و ژوستن کشیده شد وبالاخره لکهٔ ننگ‌اتهامی که بناحق مدت دوهزاروچهارصد سال بردامن شاهنشاه هخامنشی‌افتاده بود، محو گردید.

---

۱۰ - بندهای ۲٦تا ۳۰ کتاب سوم

۱۱ - بند ٤٦ کتاب اول

۱۲ - کتاب هفدهم بندهای ۱ و۲۷

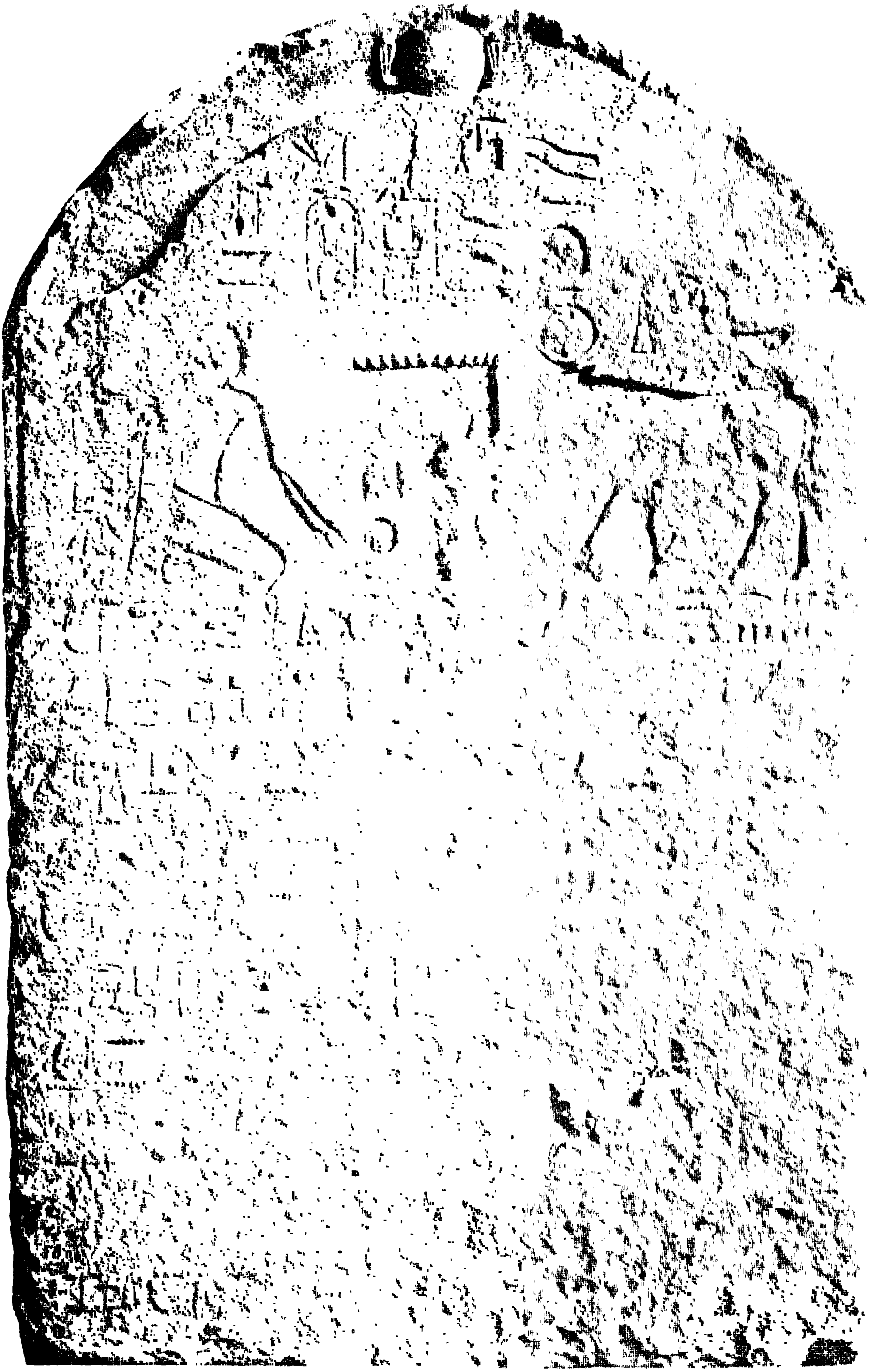
۱۳ - بند٤٤ De Iside

۱٤ - کتاب اول بند ۹

استفاده کرده، چنان شهرت دادند که آپیس بمرگ طبیعی نمرده بلکه کمبوجیه آنرا باخنجر مجروح نمود و آپیس براثر آن جراحات، چند روز بعد در گذشت.
بدین ترتیب با جعل این خبر غرض آلود لکه سیاهی بر صفحه تاریخ پادشاهی کمبوجیه افکندند که سالها باقی بود و این افسانه که بتدریج باوقایع تاریخی ترکیب گردید ورفته رفته جنبه تاریخی یافت، بدینقرار بود که بموجب تاریخ صحیح، کمبوجیه پس ازفتح مصر بجانب حبشه لشکر کشید ولی در بیابانهای بین مصر و حبشه بسیاری از سپاهیان اومردند و کمبوجه با اصرار فراوان تا حدود آبشارهای جنوبی نیل وتاقلعه الفانتین پیش رفت واز آنجا دیگر مجبور بباز گشت شد وازاین عدم توفیق ویادرحقیقت ازاین شکست سخت ناراضی وخشمناك بود مجعولات مصریان ازاینجا درشرح وقایع تاریخی اضافه میشود بدین معنی که مصریان چنین شایع کردند که باز گشت کمبوجیه به مصر مصادف باروزهائی بود که مصریان به مناسبت ظهور آپیس همه جا جشن گرفته بودند و کمبوجیه چنان تصور کرد که جشن وشادی مصریان بخاطرشکست اوست و بهمین سبب خشمگین شده گاو آپیس را با خنجر خود مجروح ساخت و آن گاو را مصریان از بیم کمبوجیه درپنهانی بخاك سپردند.

هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ قبل ازمیلاد) هم که تقریباً یکصد سال بعد از این واقعه ازمصر دیدن کرده این واقعه راازمصریان شنیده ودر کتاب خود چنین نقل نموده است:

« درموقع باز گشت کمبوجیه به ممفیس خداوند آپیس که یونانیان اپافوس مینامند برمصریان ظهور کرد و همینکه ظهور آن اعلام شد مصریان لباسهای فاخر ببر کردند و بشادی وسرور مشغول شدند. وقتی کمبوجیه مصریان را سر گرم این تظاهرات وشادیها دید یقین کرد که ناکامی های او موجب سرور وشادی آنان شده است، به روحانیون امر کرد آپیس را بنزد اوآوردند... وقتی کاهنان آپیس را بنزد کمبوجیه آوردند، وی درحال خشم خنجر بیرون کشید و خواست آنرا به شکم حیوان فرود آورد اما خنجر به ران حیوان اصابت کرد. پس وی شروع بخندیدن کرد و به کاهنان چنین گفت: ای گناهکاران، آیا خدایان هم از گوشت وخون هستند که اسلحه بر آنها کاری



شکل ۱ـ سنگنبشته آرامگاه گاو آپیس که بفرمان کمبوجیه ساخته شده است

از مطالب این کتیبه‌ها قسمتهایی در برخی از تاریخ های فارسی معاصر نقل شده است اما متن کامل وعکس آنها را برای نخستین بار بمنظور ثبت در تاریخ ایران دراینجا ازنظر خوانندگان میگذرانیم وسپس بتجزیه وتحلیل دعاوی مصریان ورد اظهارات ایشان میپردازیم .

۱ - سنگ قبر آپیس که درزمان کمبوجیه بخاك سپرده شده‌است .

این لوحه ازسنگ آهکی بارتفاع ٦٦ سانتیمتر و بعرض ٤٤ سانتیمتر وبضخامت تقریبی ۹ سانتیمتر است و بشماره ۳٥٤ در موزه لوور Louvres پاریس موجود می‌باشد.[١٥] (تصویر ۱)

متن کتیبه مزبور شامل دوقسمت متمایز و بشرح زیر است :

قسمت اول :

در زیر قرص خورشید بالداری که بالهای آن تمام هلال لوحه‌را فرا گرفته تصویر میزی که میز هدایاست حجاری شده و این نقش که در غالب کتیبه های قبور سراپه‌اوم دیده میشود ، علامت این است که کتیبه مزبور هدیه‌ایست برای خدا ، آپیس .

درهمین قسمت ، درطرف راست کتیبه ، تصویر گاوآپیس باقرص خورشید و نقش یك مار عینکی دربین دو شاخ آن ، حجاری شده و این مار عینکی همانست که در تزئینات تاج فراعنه مصر هم دیده میشود . در بالای تصویر آپیس مطالبی در سه سطر کنده شده و آن چنین است :

« آپیس آتوم که شاخ برسردارد ، تواناست زندگی کامل ببخشد.»

و در طرف چپ ، تصویر کمبوجیه دیده میشود که در مقابل آپیس زانو زده و در بالای سرش نام و عناوین او را در سه ستون ثبت نموده‌اند و بنا بررسم مصریان که نام‌پادشاهان‌را دردرون‌یك‌بیضی مینوشته‌اند، نام کمبوجیه نیز در داخل یك بیضی دیده میشود و آن عناوین بدین نحو است :

« مظهر هوروس ، پروردگار آفتاب درخشان ، شاهنشاه مصرعلیا وسفلی

---

۱٥ - کتاب پوزنر ص۳۰



شکل ۲ — سنگنبشته مصر آنست که بدستور داریوش بزرگ ساخته شده است

بازمانده، پروردگار «را» کمبوجیه خدای مهربان و سرور دو کشور (منظور دو مصر علیا وسفلاست).

قسمت دوم کتیبه :

در قسمت دوم مطالبی در ده سطر ثبت شده که اینک قسمتی از آن محو گردیده است ولی افتادگی‌ها طوری است که باستان شناسان ومتخصصین خط هیرو گلیفی توانسته اند متن کامل آنرا تنظیم نمایند واینست متن این قسمت از کتیبه:

«در سال ششم، سومین ماه از فصل شمو، روزدهم در دوران پادشاهی اعلیحضرت شاهنشاه دومصر علیا و سفلی و پسر پروردگار بزرگ «را» که او را زندگی جاودانی باد، خداوند (آپیس) باآرامشی تمام بسوی غروبگاه خود راهنمائی شد و او را در آرامگاهش و در مکانی که شاهنشاه برای او بناساخته بود، جای دادند. پس از انجام کلیهٔ مراسم که برای مومیائی کردن آن لازم بود، جامه‌های فاخر بر او پوشانیدند و کلیه زینت آلات و جواهرات گرانبهای او را باوی در آرامگاه ابدیش جای دادند و اینها همه بهمان ترتیب انجام شد که شاهنشاه کمبوجیه که جاویدان باد، فرموده بود». [۱۶]

۲ - کتیبهٔ تابوت آپیس

این تابوت از سنگ سماق خاکستری رنگ وبطرز بسیار ظریف وزیبائی ساخته شده و آن نیز در قبرستان سراپه‌اوم ممفیس بدست آمده است و تنها یك سطر روی آن حك گردیده و بدین مضمون میباشد:

«مظهر هوروس، پروردگار آفتاب درخشان، شاهنشاه دومصر علیا وسفلی وبازمانده وپسر پروردگار بزرگ «را» کمبوجیه که جاودانی باد. این بنای بزرگ را از سنگ خارا برای آرامگاه آپیس - اوزیریس برپا داشت واین تابوت از طرف او یعنی کمبوجیه که شاهنشاه دو مصر علیا وسفلی و پسر پروردگار بزرگ «را» است اهدا شد. بهره‌مندی از تمام نعم زندگی، ابدیت مطلق و کامیابی کامل، تندرستی وشادی فراوان اورا باد که پادشاه دومصر علیا و سفلاست» [۱۷]

---

۱۶ - همان کتاب ص۳۳ وص۱۷۱

۱۷ - همان کتاب ص۳۶

گلو آپیس در مصر وجود داشته است؟

دانشمندان مصرشناس در این باره کوشش بسیار نموده‌اند تا پاسخی بیابند و سرانجام خودرا باین راضی کرده‌اند که این وضع امری استثنائی بوده‌است[۲۰] ولی باتوجه به نوشته‌های هرودوت که در بارهٔ رسوم و عادات ومعتقدات مصریان ضبط نموده است این گره بسادگی باز میشده وآن چنین است که بطوری که هرودوت در شرح مختصات ومشخصات گاو آپیس نوشته وما نیز آنرا در اوایل مقاله حاضر عیناً نقل نموده‌ایم ، از شرایط لازم برای اینکه گاوی با آن علایم ظاهری همان گاو منظور و گاومقدس آپیس باشد، میبایستی که ماده گاو مادر آپیس پس اززائیدن آپیس ، دیگر قادر بحمل بچه دیگری در شکم نباشد[۲۱] و براساس این عقیده لامحاله مصریان پس ازتولد هر گاو نوزادی که دارای علائم ظاهری آپیس میبوده بایستی مدتی تأمل وصبر میکرده‌اند تا بر آنها معلوم شود مادر آن باز باردار نخواهد شد و آنگاه بتوانند بطور قاطع برخدائی آن حیوان نوزاد حکم کنند، و این مدت پانزده ماه هم که دوآپیس همزمان بوده‌اند، بیگمان درهمین انتظار گذشته است.

پوزنر مصرشناس فرانسوی نیز در کتاب نفیس خود بنام «نخستین دورهٔ استیلای ایرانیان برمصر» که بزبان فرانسوی نوشته ، درشرح کتیبه‌های قبر وتابوت آپیس زمان کمبوجیه برهمین عقیده است و می‌نویسد : « بالاخره از بررسی و مطالعات در مورد این موضوع چنین نتیجه بدست می‌آید که مفاد متون سنگنبشته‌های بخط هیروگلیفی مربوط به آرامگاه گاو آپیس را با مندرجات کتابهای هرودت ودیودور وسترابون و دیگران بهیچوجه نمیتوان با یکدیگر تطبیق داد؛ بهمین دلیل نمیتوان دعوی مورخان مزبور را همواره دانست خاصه که پادشاهی کمبوجیه آنچنان که متون این سنگنبشته‌ها نشان میدهد، برخلاف اظهارمورخان قدیم توأم با عقل ودرایت کامل بوده‌است »[۲۲]

مورخ معاصر آمریکائی « امستد » (Omstad) استاد تاریخ در دانشگاه شیکاگو نیزدر کتاب «تاریخ شاهنشاهی هخامنشی» دراین مورد چنین نوشته است :

۲۰ - تاریخ قدیم تألیف ماسپرو Maspero جلدسوم ص۶۶۸

۲۱ - هرودوت کتاب سوم بند۲۸

۲۲ - ص ۱۷۵

از مندرجات این دو کتیبه بخوبی معلوم میشود بفرمان شاهنشاه ایران آپیس را با تشریفات و مراسم ویژه بخاک سپرده‌اند و شاهنشاه ایران کمبوجیه تابوت مجلل و گرانبهائی نیز از سنگ سماق برای آپیس هدیه کرده است. با این ترتیب چگونه میتوان باور داشت که کمبوجیه آپیس را مجروح و کشته باشد و کاهنان مصری، جسد آن را پنهان از کمبوجیه، بخاک سپرده باشند.

این دعوی مصریان و همچنین، نوشتهٔ هرودوت و سایر مورخان قدیم، مبنی بر اینکه گاو مقدس مصریان بدست کمبوجیه کشته شده، از نظر اصول مذهبی و معتقدات خود مصریان هم قابل قبول نیست زیرا مصریان معتقد بودند که یک خدا در یک زمان هرگز بصورت دو حیوان تجلی نمی کرده است[۱۸] بنابراین نتیجه میگیریم هنگامی که کمبوجیه بمصر باز گشته است و مصریان بخاطر ظهور گاو آپیس جشن گرفته بودند یک گاو آپیس بیشتر وجود نداشته و اگر این گاو بوده که بدست کمبوجیه کشته شده لامحاله بایستی مدتها مصریان از داشتن خدای خود محروم می بوده‌اند ولی بموجب کتیبه قبر آپیسی که در سال چهارم سلطنت داریوش کبیر (بسال ۵۱۸ ق‌م) در گذشته و آن کتیبه اکنون در موزه لوور پاریس موجود است (شماره ۳۵۷) میدانیم این آپیس در سال پنجم پادشاهی کمبوجیه (۵۲۵ ق‌م) یعنی در حدود ۱۵ ماه قبل از مرگ آپیس اولی بدنیا آمده است[۱۹] و از اینجا معلوم میشود پس از مرگ گاو آپیس اول، مصریان ظهور آپیس دوم را جشن گرفته‌اند؛ بنا براین باید گفت در این هنگام گاو آپیس اول مرده بوده و آپیس دوم هم بطوریکه میدانیم تا سال ۵۱۸ قبل از میلاد یعنی تا هفت سال بعد زنده بوده؛ پس جشنی که مورخان بدان اشاره کرده‌اند جشن آپیس دوم بوده است و موضوع کشته شدن آن به بدست کمبوجیه نه تنها با حقیقت تاریخی تطبیق نمی کند، بلکه دعوی بی اساسی است که مصریان مغلوب از روی کینه توزی نسبت بایرانیان فاتح جعل نموده‌اند

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که با آنکه وجود دو آپیس در یک زمان مغایر با اصول مذهبی و معتقدات مصریان بوده پس چگونه مدت ۱۵ ماه

---

۱۸ ـ همان کتاب ۱۷۲

۱۹ ـ همان کتاب ص ۱۷۲

پژوهشی دربارهٔ عصر زرتشت

(بقیه از شماره ۵ سال سوم)

از

رکن الدین همایون فرخ

«این دشنام که بسیار بازگو شده که او یك گاو آپیس را کشت (یعنی کمبوجیه) دروغ است . در سال ششمش(۵۲۴ق‌م) زمانی که کمبوجی به لشکر-کشی دراتیوپی از مصر دور بود گاو مقدس مردو گاو آپیس بعدی که در سال پنجم کمبوجی زائیده‌شد تا سال چهارم داریوش زنده‌ماند .»[۲۳]

اینك بی‌مناسبت نیست که برای تکمیل مقاله توضیحاتی هم دربارهٔ کتیبه قبر آپیسی که درزمان داریوش کبیر بسال ۵۱۸ قبل‌ازمیلاد در گذشته، گفته شود : سنگ قبر این آپیس مانند سنگ آرامگاه آپیسی که درزمان کمبوجیه بخاك سپرده شده ازسنگ‌های آهکی و بارتفاع ۸۰ سانتیمتر و بعرض ۴۴ سانتیمتر و ضخامت‌درحدود ۱۰ سانتیمتر است وآن نیز در کاوشهای ماری‌یت بدست‌آمده‌واکنون‌درموزه‌لوور محفوظ میباشدولی‌متأسفانه‌این کتیبهٔ نفیس که سندمعتبروارزنده‌ای برای تاریخ ایران باستان است شکسته شده ودرحال‌حاضر ۸ قطعه‌ازآن‌موجوداست وترکیب‌متن‌این کتیبه‌هم‌مانند کتیبه زمان کمبوجیه ازدوقسمت‌تشکیل‌میشود که‌قسمت‌اول‌عینا مانند کتیبه‌زمان کمبوجیه‌است‌جز اینکه‌در این کتیبه بجای قرص بالدارخورشید، علامت‌آسمان را رسم کرده‌اند که سراسر ضلع هلالی کتیبه رادربر گرفته است وعناوین‌و القابی‌هم که برای داریوش‌ذکر نموده‌اندهمانست که‌در مورد کمبوجیه بکاررفته است .

درقسمت‌دوم، کتیبه‌شامل‌یازده‌سطراست که‌حاوی‌شرح بخاك‌سپردن‌آپیس و ساختن تابوت واهدای آن ازطرف داریوش میباشد واما آنچه در این‌سنگ-نبشته‌برمتن کتیبهٔ‌زمان کمبوجیه‌اضافه‌دیده‌میشوداین‌است که‌شاهنشاه‌داریوش گاو آپیس را هنگامی که‌زنده میبود بیش‌ازشاهان‌دیگر دوست داشت » .[۲۴]

بنابرآنچه گذشت ، جای تردید نیست که پادشاهان هخامنشی نسبت به آداب‌و رسوم ومعتقدات مذهبی مردمان کشورهای متصرفی خود بهمه جهات احترام میگذاشتند وهر گز ملل مغلوب رابترك آئین وقبول مذهب‌ایرانیان وادار نمیکردند و در تایید این موضوع شواهد تاریخی بسیار هست که در کتابهای تاریخی میتوان یافت؛مثل رفتار کوروش کبیر دربابل با ملت‌یهود که‌مقام‌او رادرنزدیهودیان بمرتبهٔ پیامبری‌رسانیدونام‌او رادر کتاب‌آسمانی‌خود ثبت کردندوهمچنین‌سیاست‌مذهبی‌داریوش کبیر باملتهای‌مغلوب .　**پایان**

---

۲۳ - ص ۱۲۳ ترجمه دکتر محمد مقدم .　۲۴ - ص۳۶تاص۴۱ کتاب پوزنر

چنانکه گفته‌ایم داد (دات) که در پارسی باستان آمده بمعنی آئین (قانون) است وواژه‌های داد وداد گستری مصطلح امروز نیز بازمانده ویادگار از آن ریشه است، پیش داد یعنی کسی که در آوردن آئین پیش قدم و پیش آهنگ بوده است- یانخستین آورندگان آئین- ومنظور از آئین، همان قوانین اجتماعی و کیش است کرپانها کسانی بودند که حل وفصل ودعاوی مردم نیز با نظر آنها انجام میگرفته وبنابر این ازنظر کیش وراه وروش آن نسبت باموراجتماعی و روابط اقتصادی مردم اظهار رأی ونظر میکرده‌اند. مطالب یشت‌ها و زبان آن روشنگر این حقیقت است که یشت‌ها، متعلق بدوران پیش از زرتشت و مربوط به آئین قبل ازاوست. بدلیل اینکه در زامیاد یشت بند ۳۱ میگوید: «فری که زمانی ازآن جم دارنده گله‌های خوب بود» ودر زامیاد یشت بند ۳۱ هم میگوید: «آن فرجم پسر ویونگهان به پیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فر راپسر خاندان آبتین فریدون گرفت» ودرزامیادیشت بند ۱۳۰ میگوید. «فروهر پاکدین، جم قوی، دارنده گله‌های فراوان‌را ازخاندان ویونگهان میستائیم» وباستناد باین بندها ملاحظه می کنیم که جم ستوده شده است لیکن در گاتاها که‌ازآن اشوزرتشت است، جم بنام گناهکار نامیده‌وخوانده‌و نفرین شده است. در بند هشتم از گاتا ها میگوید « آشکار است که جم پسر ویونگهان ازهمین گناهکاران است که برای خوشنود ساختن مردم خوردن گوشت بآنان آموخت» ودر بند ۱۲ گاتاهانیز آمده‌است «نفرین تو ای مزدا بکسانی باد که از تعلیمات خود مردم را از کردار نیك منحرف میسازند وبکسانیکه گاو را بافریاد شادمانی قربانی میکنند»

قابل قبول نیست که اشوزرتشت دریکجا جم‌را بستاید ودرجای دیگراو را نفرین کند؛ برای این تناقض‌راه حلی‌جز این نیست که قبول کنیم‌یشت‌ها که درآن ازکرپانها ستایش‌شده است متعلق به زمان‌قبل‌ازظهورزرتشت‌است

در زامیاد یشت کی‌ها نیز ستایش شده‌اند واین کی‌ها پادشاهانی‌هستند که قبل از زرتشت فرمانروائی داشته‌اند وآخرین کی‌ها کی گشتاسب است. که با زرتشت معاصر بوده است کی‌هائیکه درفروردین یشت بند ۷ وزامیاد یشت بند ۷۱ نامشان آمده وستوده شده‌اند بدین قرارند:

بنابراین چگونه ممکن است از این فلز ارزنده در آثار اشوزرتشت هیچ یاد نشده باشد واصطلاح مفرغ بکار رفته باشد ؛ شك نیست که درزمان زرتشت هنوز آهن کشف نشده و بکار نمیرفته است وبنابراین بسیار طبیعی است که در آثار زرتشت هم از آن یاد نشده باشد .

۲- عصر اشوزرتشت آغاز انقلاب کشاورزی بوده است.

«دونالدویلبر»[۱۳] مؤلف کتاب ایران درباره کشاورزی انسان نظرمیدهد که درحدود هشت هزارسال قبل بشربکشاورزی پرداخته ودرحدود ۳۵۰۰ سال پیش ازمیلاد نوشتن رافرا گرفته واز ۲۵۰۰ سال پیش ازمیلاد بفرهنگ وتمدن آشنا شده است. ویلبر درباره ساکنان ایران دردوره قبل ازتاریخ مینویسد:

«اطلاع ما درباب سکنه پیش از تاریخ ایران که آنهارا بعضی مورخان اهل قفقاز ویا خزری نام داده‌اند بسیارمحدوداست ولی برلوح سنگ تراشی مورخ ۲۵۰۰ پیش ازمیلاد (٤۵۰۰ سال پیش) که درمحل کورانگون جنوب غربی ایران پیدا شده شکل و قیافه چهل تن از آن ساکنین اولیه نمودار است .

میگویند خزریها بودند که درحدودپنجهزارسال پیش ازمیلاد زراعت را درایران رواج دادند»[۱٤]

این است نظریکی از محققان معاصر درباره عصر کشاورزی درجهان و ایران. اینك ببینیم این نظر تا چه اندازه بااسناد و شواهد تاریخی و مدارك بدست آمده تطبیق میکند.

نخست باید گفت درمورد سکنه پیش ازآریائیها ومهاجرت آنان، محققان ومورخان نظرات گوناگون ومختلف ابرازواظهار داشته‌اند. اینك ببینیم ویلبر دراینباره چه میگوید: «... از دوره ماقبل ازعهد هخامنشی اطلاع زیـادی نداریم واخبار متفرقه نادرازآن زمان بمارسیده مثلا معلوم شده که قومی بنام «کاسی Kassites»ها درحوالـی قرن هفدهم پیش از میلاد (۱۷۰۰) از سرزمین

13– Iran Past and Preset by Donald N. Wilber, New Jersey 1950

۱٤ - ایران ازنظر خاورشناسان .

۱- فروهر پاکدین کی‌قبادرا می‌ستائیم
۲- فروهر پاکدین کی‌کاووس‌را می‌ستائیم
۳- فروهر پاکدین کی‌پیشین را می‌ستائیم
۳- فروهر پاکدین کی سیاوخش را می‌ستائیم
٥- فروهر پاکدین کی اپیوه را می‌ستائیم
٦- فروهر پاکدین کی‌آرش‌را می‌ستائیم
۷- فروهر پاکدین کی ویارش را می‌ستائیم
۸- فروهر پاکدین کی‌خسرو را می‌ستائیم

چنانکه می‌بینیم طرزوروش ستودن پیشدادیها با کی‌هافرق وتفاوت‌دارد وچنانکه گفتیم کی‌ها پادشاهان وساسترها بودند که در قسمت شمـال شرقی ایران حدود بلخ سلطنت محلی‌داشته‌اند. دریشت‌ها ودراوستاروبهمرفته ازنه کرپان‌نام‌آورده‌شده‌است بدین شرح :

۱- هوشنگ ۲- تهمورث ۳- ویونگهـان ٤- جم ٥- منوچهر٦ - آبتین ۷- فریدون ۸- کرهما ۹- بندو.

بندو از کرپانهائی است که معاصر زرتشت بوده است و اشو زرتشت از مخالفت‌های او می‌نالد واورا خار سرراه خود درترویج آئین بهی می‌شمارد. این نه تن کسانی هستند که ازآنها دریشت‌ها نام برده شده است وچه بسا از زمان کیومرث که تقویم کیومرثی بنام اوست ومحاسبات نجومی دوران او را ثابت میکنند تا زمان زرتشت گروه دیگری از کرپانها فرمـانروای دینی بوده‌اند که نام‌آنها دریشت‌ها نیامده باشدباید. گفت فرمانروائی کرپانها از دوران کیومرث تازمان زرتشت پانصد سال می‌شده است.

۱ - اوستا قبل از عصر آهن سروده شده است.

دراوستااصطلاح آهن‌ازمفرغ مشخص‌نیست وچون‌ذوب‌آهن‌ازابتکارهای ایرانیان است وباستان شنـاسان باین حقیقت معترفند(هم چنانکه ذوب مس نیز ازابتکارهای ایرانیان بوده است) میدانیم که آهن پس از کشف، فلزی بسیار گرانبها بشمارمی‌آمده است وارزش آن همسنگ طلاونقره بوده است

هست که یکایك را متذکر میشویم ونشان میدهیم که همین اشتباهها موجب گمراهی‌وقلب‌حقایق تاریخی‌دوران باستان ایران گردیده‌است.

نخست‌اینکه کاشی‌ها و انشانی‌ها و میتانی‌ها ومنه‌هاهمه آریائی بوده‌اند ودر این‌حقیقت‌امروز جای هیچگونه شك‌وتردید نیست.

دوم‌اینکه چگونه بطورنا گهانی در ۹۰۰ سال‌پیش‌ازمیلادایرانیان که‌شعبه خاصی از آریائی هـا هستند، پیدا شدند؟! از کجا پیدا شدند؟! مگر گم شده بودند؟!

ایرانیان‌شعبه‌خاصی‌از آریائیها نیستند زیرا داریوش هخامنشی میگوید من‌آریائی وهخامنشی‌هستم' یعنی چه؟! آریائی‌یعنی ایرانی و همه آریائی‌ها یعنی‌قوم‌ایرانی‌نژاد ایرانی یعنی‌ساکن آرین‌ویچ - ساکنان‌آرین‌ویج آریائی خوانده می‌شده‌اند که همه از یك قوم، ولی طوایف وخانواده‌های گوناگون‌و متعدد بوده‌اند.

آرین‌ها،همه‌آریائی‌بودند وهیچ وجه‌خاصی نداشته‌اند زبان آنها ریشه واصلش‌یکی بود. ولی بـه لهجه هـای مختلف بوده است و باصطلاح امروز گویش‌های مختلف داشته است. همین اشتباه است کـه موجب گمراهی‌هـای بسیار شده است هم چنانکه سك‌ها آریائی بودند، اورارتوهـا هم آریائی بودند زیرا اوراتوها و پرثوها از طوائف وشاخه‌های سك‌هاهستند یکی‌از علل این گمراهی‌ها اینست کـه مورخان و محققان توجهی خاص بنوشته‌های آشوری دارند وهرچه راکه در نوشته‌های آشوری آمده باشدآن‌را ملاك و مأخذوسند می‌شمارند و اگر درنوشته‌های آشوری ازمطلبی‌سخن‌نرفته‌باشد آن‌رامعدوم ونادیده‌ومجهول می‌پندارند. درحالیکه این‌نظر بسیار نادرست است زیرا :

آشوریهاازمردم وسرزمین‌های شرقی‌و شمال شرقی ایران‌کاملا بی‌اطلاع بوده‌اند. اطلاعات‌آنهادرباره طوایف ساکن در نوار مرزی غربی ایران که‌با آنهادرتماس بوده‌است، بسیار ناقص‌و عامیانه بوده؛ زیرا اطلاعاتشان برمبنای گفتهٔ اسرا بوده هم چنانکه کوه دماوند را پایـان دنیا خوانده‌اند و آیا ما

لرستان روبه بابل حرکت و درآنجا بالغ بر ششصد سال حکومت کرده[۱۵] و دراین‌دوره بود که آلات مفرغی‌جای‌خودرا باآلات آهنی‌داد[۱٦] بعدازکاسی‌ها حکومت حوالی‌لرستان وشوش بدست قوم انشان افتاد ودر گوشه شمالغرب «منه Manna»ها حکومت کردند؛ هم چنین طوایف دیگر دراین‌اعصاربودند که یك نژاد نوین‌آریائی ظهور کرد. یعنی- گویا(!) درحدود ۱۵۰۰ پیش از میلاد قوم هند وآریائی از حوالی ماوراءالنهر روبسوی جنوب‌ومغرب‌فلات ایران‌روانه‌شده در مغرب‌حکومت میتانی راتحت استیلا درآوردند درحدود ۹۰۰ پیش‌ازمیلاد، ایرانیان‌که شعبه‌خاصی(!) از آریائیها هستند پیداشدند! ودرنقاط مختلف‌ایران‌سکنی جستند وبه تدریج جای‌سکنه اولیه‌را گرفتند!! خانواده‌های عمده ایرانیان عبارت‌بودنداز مادها (آذربایجانیها) و پارس‌ها و پارت‌ها وباختریان وسغدیان وسگ‌ها مادها درایران غربی مستقرشدندودر آن زمان پایتخت ایران همدان (هگمتنه) بود. پادشاه ماد هوخشتره از ٦۲۵-۵۸۵ پیش از میلاد سلطنت‌کرد ودولت آشوررا بکلی متفرق ساخت‌و آسیای صغیر را قلمرو ممالك ایران قرار داد».[۱۷] چنانکه خواهیم گفت و آشکار میکنیم در این تحقیقات و نظرات چند نکته و اشتباه

۱۵- درباره زمان کاشی‌ها این تاریخ صحیح نیست وبنابه‌اسنادی که دراختیار نویسنده هست درحدود پنج‌هزار سال قبل‌از میلاد کاشی‌ها درناحیه لرستان سکنی داشته- اند دراین‌مورد ضمن کتاب ایران پایگاه فرهنگ جهان به تفصیل سخن رانده‌ام.

۱٦- بطوریکه خوانندگان ارجمند ملاحظه میفرمایند آهن‌وسیله طایفه‌کاشی‌ها که یکی از طوایف قوم آریائی بوده‌اند درغرب ایران کشف وبکار رفته است. ودرحدود هزارو هفتصدسال پیش‌از میلاد وسیله آنها به‌بابل رفته ودرآنجا معمول گردیده. باید گفت قطعاً سه‌چهار قرن قبل‌از این تاریخ آهن درایران کشف شده بود و این زمان نمیتواند ازدوهزار سال پیش‌از میلاد کمتر باشد بنابراین چنانکه گفتیم قطعی است که اوستا قبل‌از این تاریخ سروده شده بوده است نه‌ششصد سال‌پیش‌از میلاد مسیح بجاست گفته شود که‌اختراع چرخ ارابه گذشته ازصنعت سفال‌سازی نیز ازمخترعات کاشی‌ها بوده واین بنده نویسنده درکتاب «ایران پایگاه فرهنگ‌و هنر» بااسناد ومدارك به‌اثبات‌آن توفیق یافته است.

۱۷- این قسمت ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق است‌که عیناً نقل شده است.

نزدیك به یك میلیون جمعیت داشته اند با نظر گرفتن وسائل حمل و نقل در آن روز کاروانبودن هیچگونه راه عبور حتی برای ستور، در سرزمین‌های ناشناخته بتوانند در این مدت اندك نقل مکان کنند وشهر بسازند وقوه وقدرت پیدا کنند و بادشمنی چون آشور بجنگند ؟؟

باید توجه داشت که درسه هزارسال پیش راههای شوسه و حتی کاروان رو هم وجود نداشته وحرکت احشام ولوازم زندگی بر پشت چهارپایان به صعوبت وسختی انجام میگرفته و نباید کوچ قومی را از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر باییلاق وقشلاق ایلات وعشایر مقایسه کرد اقوام وطوایف درزمان‌های گذشته از ناحیه‌ای بناحیه ای برای سکونت کوچ میکردند نه مانند عشایر وایلات برای تعلیف حشم و دام آنهم بطور موقت .

بعضی از محققان گفته اندچون تکلات پالازر از ۱۱۰۰ پیش از میلاد بآن حدود (آذربایجان) لشکر کشیده و باکاسوها (کاشی‌ها) جنگیده و نامی از مادای وپارسواش‌ها نبرده ولی شلمانذر در ۸۳۸ از آنها یاد کرده است پس کوچ آنها به سرزمین های تازه باید بین سالهای ۱۱۰۰-۸۳۸ باشد

محققان ومورخان باستناد همین نوشته‌های آشوری نظر داده‌اند که دو طایفه پارسواش (که معنی کرده‌اند پارس‌ها) وماد، ازسال ۸۳۸ تا ۷۲۲ درحدود آذربایجان و کردستان سکونت داشته‌اند وسپس به جنوب ایران (خوزستان- انشان) رفته‌اند" از جمله آقای دکتر گیرشمن در کتاب ایرانیان ترجمه آقای دکتر معین[۱۸] مینویسد: «...اگر قول منشیان آشوری را بپذیریم دراین عهد (یعنی ۸۳۸ پیش از میلاد) پارسیان درمغرب وجنوب در یاچه ارومیه استقرار داشتند ومادها در جنوب شرقی نزدیك همدان مستقر بودند درهرحال چنین نیست که این نام‌ها (پارسوا وماد) بمفاهیم نژادی وقومی بکار رفته باشد بلکه بیشتر تصور میرود که این اسامی به محوطه‌هائی که قبائل مذکور درآنجاها از نیمه قرن نهم قبل از میلاد سکونت داشتند، اطلاق شده است.

اینک درباره نظرات آقای دکتر گیرشمن که مستند بنوشته های آشوری

۱۸- ۷۶ص

باید بپذیریم که چون آشوریها کوه دماوندرا پایان‌دنیا در آن زمان و دوران خوانده‌اند بنابراین درآنطرف کوه دماوند هیچ‌آبادی وطایفه‌ای زیست نمی‌کرده و درآن روزگار غیر مسکون بوده است؟! آشوری‌ها هیچ اشاره‌ای به کشورهای شرقی ایران نکرده‌اند وازآنها هیچ اطلاعی نداشته‌اند بنابراین چون‌درآثارآشوری‌اشاره‌وذکری از کشورهای‌شرقی‌ایران نیست باید‌بگوئیم که‌درآن زمان‌شرق‌ایران مسکون نبوده‌است؟؟

برای‌اینکه‌نشان بدهیم‌تکیه کردن بنوشته‌های آشوری که‌غالباً نام‌هارا اشتباه ثبت کرده‌اند برای محققان چه گمراهی ها پیش‌میآورد، یك مورد را ذکر می کنیم.

بموجب کتیبه‌ای که از شلمانذر در دست‌است بسال ۸٤٤ پیش ازمیلاداو یك‌باربه سرزمین‌هائیکه بنوشته منشیان‌آشوری مسکن و ماوای مادها و پارسواش‌ها‌بوده‌است‌اشکر کشیده – . شلمانذردر کتیبه‌خودنا می‌ازاین دو طایفه نبرده‌است وباردیگر یعنی ٦ سال‌بعد که سال ۸۳۸ پیش از میلاد باشد برای باردوم بهمان نقاط هجوم کرده و بموجب کتیبه دوم ازاین دوطایفه یاد کرده‌است درنتیجه بعضی ازمحققان‌نتیجه مضحکی ازاین دو کتیبه گرفته‌اند بدین معنی که میگویند . دو طایفه ماد و پارسواش در حدود آذربایجان و کناره‌های‌دریاچه‌رضائیه(ارومیه)و کردستان بین سالهای ۸٤٤-۸۳۸ سکونت گزیده‌اند. بعبارت‌دیگر باستناد کتیبه نخست شلمانذر که ازآنها یادنکرده است‌میگویند چون‌شلمانذر متذکرآنها در‌سال ۸٤٤ نشده پس‌ درسال ۸٤٤ آنهادرآن‌حدود سکونت نداشته‌اند وچون دراشکر کشی سال ۸۳۸ ازآنها نامبرده‌معلوم‌است که طوایف مادوپارسواش در طی‌این٦ سال‌از نقاط‌شمالی‌تر یعنی قفقاز‌بآنجا آمده‌وسکونت گرفته‌اند!! ملاحظه بفرمائید این رأی‌ونظر چه‌اندازه سخیف و بی‌پایه است؟!

آقایان‌محققان هیچ‌تصور نکرده‌اند که کوچ وسکونت دوطایفه بزرگ که‌توانسته‌اندبا دولت‌مقتدرآشور بجنگند، چگونه ممکن است طی‌مدت‌چهار پنجسال‌عملی‌باشد؟ آخرچگونه قابل قبول‌است که دوطایفه بزرگ که حداقل

جانشینان سلطنت انشانی (انزانی) بوده‌اند.

آیا میتوان پذیرفت که **پارسها** تا سال ۷۰۰ پیش از میلاد در حدود آذربایجان و کردستان بوده‌اند، ناگهانی درسال ۶۹۲ یعنی هشت سال بعد در حدود خوزستان امروزی سلطنت تشکیل داده و باآشوریها جنگیده‌اند ؟ ،

برای رفع این اشتباه باید گفت که آقای دکتر گیرشمن توجه نکرده‌اند که **پارسواش** پارس ها نیستند و پارسواش - تلفظ آشوری - **پرثوا** یعنی پارث (پارت) است. پرثواها طایفه‌ای آریائی از سکائی‌ها بوده‌اند و سکونت پرثواها درحدود آذربایجان و کردستان صحت دارد و کشف گورهای پارتی مؤید این نظر است.[19]

از اشتباه‌های منشیان آشوری هم میتوان نمونه دیگری ارائه داد و آن اینکه **آسورهیدون** که دربرابر کمیری‌ها وسکاها ومادها قرارمی گیرد در کتیبه خود می‌نویسد که اتحاداین طوایف برهبری پادشاه‌ماد **کشان‌ریت** بوده است در حالیکه کشان‌ریت نام شخص نیست و مادها فرمانروایان خود را کشان‌ریت میخوانده‌اند. داریوش بزرگ در کتیبه‌اش می‌نویسد «..فرورتیش از مردم[20] ماد علیه من برخاست و گفت من کشان‌ریتم (یعنی پادشاه ماد) از دودمان هوخشتره».

بنابراین نمیتوان بنوشته‌های آشوری بصورت وحی منزل نگاه کرد:

بنابراین طوایف ساکن در سرزمین ماد - پرثوها - سگاها - کمیری‌ها اورارتوها، انشانی‌ها، سونگیری‌ها (سومرمجعول) همه آریائی و ایرانی بوده‌اند و صحبت از قوم خاص آریائی بنام ایرانی یك مغلطه است

دربارهٔ اینکه دونالدویلبر مینویسد: «زراعت‌راخزرهادرپنجهزارسال پیش از میلاد در ایران رایج ساختند.»، باید گفت:

خزرهاهم آریائی هستند و قوم و نژاد دیگری نبوده‌اند لیکن بنا بدلائلی

۱۹- نویسنده را درباره پارت‌ها وسکونت آنها درآذربایجان و کردستان تحقیقات مفصلی است که نشرآن را بموقع مناسبی موکول میدارد.

۲۰- داریوش هم میگوید مردم ماد- نه‌قوم ماد یعنی ساکنان ماد

است پاسخ میدهیم تامعلوم شود چگونه نوشته‌های آشوری موجب گمراهی محققان میگردد.

باید گفت دراینکه گذشتگان درباره «ماد ـ مادی-مدی» اشتباه کرده و تصور کرده‌اند که این نام قوم و نژاداست نباید تردید کرد. کما اینکه هنوز هم این اشتباه رامی کنند و مینویسند قوم ماد" حقیقت اینست که نام «ماد» یا «مادای» بمعنی میانه‌است ومیدان امروزی نیز مأخوذ از آنست.

علت اینکه آشوریها طوایف ساکن در قسمت‌های واقع درمیانه ایرانشهر را مادای خوانده‌اند اینست که چون طوائف ساکن در آن قسمت هر یك نامی جداگانه داشته‌اند ولی از یك قوم و نژاد بوده‌اند و آشوریها هم نامهای گوناگون این طوایف وخانواده‌ها را نمی‌شناختند ترجیح دادند که آنهارا بنام محل- که ایرانیها هم آنجا رامیانه(مادای)میخواندند- بنامند.

اما در مورد «پارسواش‌ها» باید گفت حقیقت اینست که پارسی‌ها هیچگاه ودرهیچ تاریخی در حدودارومیه سکونت نداشته‌اند و این یك اشتباه محض است.زیرا:

اگر قبول کنیم (بفرض محال) که پارسواش ها بگفته آشوری‌ها تاسال ۷۲۲ پیش از میلاد در حدود آذربایجان و کردستان سکونت داشته‌اند پس چگونه‌میتوان توجیه کرد که:

طبق نوشته آشوریها در سال ٦٦۹ پیش از میلاد آشوربانی پال که با پادشاه انشان (سرزمین پارس) می‌جنگد و انشانی ها شکست میخورند، از کورش اول پادشاه پارسی انشان (ایلام مجهول - جدداریوش بزرگ) گروگان می گیرد که وثیقه دوستی و وفاداری کورش اول نسبت به آشوریان باشد وباز چگونه مینوان توجیه کرد که:

اومان مینانو پادشاه انشان باسنا خریب پادشاه آشور جنگ می کند بسال ٦۹۲(بنابنوشته آشوریها)ودراین جنگ «طایفه پارسی» به کمك انشانی‌ها واردجنگ‌میشوند. وبازچگونه قابل توجیه است که:

درسنه ٦٥٥-٦۳۳ پیش ازمیلاد که «فرورتیش» پادشاه ماد پادشاه انشان رابااطاعت میآورد (؟) باید توجه داشت که پارسیها همان ساکنان انشان و

کنونی ایران و افغانستان کشت شده بوده است . آزمایش کاربن ۱٤ نشان داد که این دانه‌ها متعلق به نه‌هزار سال پیش است یعنی درحدود هفت هزارسال پیش از میلاد مسیح در منطقه مذکور کاشته شده بوده است .

با توجه باینکه سابقه کشت گندم و جو در مصر از سه هزارسال پیش‌از میلاد مسیح بالاتر نمیرود و اینکه این‌نباتات بومی مصر و بین‌النهرین‌نبوده است و بدست داشتن دانه‌های گندم و جوئی که در هفت هزار سال پیش‌در خاك ایران کشت شده بوده است ، دیگر نمیتوان در این حقیقت تردید کرد که کشت گندم و جو و در واقع ابداع زراعت و کشاورزی دانه های غذائی نخست در ایران آغاز گردیده و تاریخ‌آن باید در حدود هفت‌هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح باشد . زراعت در ایران و سابقه کهن آن را سند دیگری هم تأئید می‌کند و آن قطعه سنگ حجاری است که [۲۳] کاشف‌آن « دمرگان» بوده است و در روی آن مردی حجاری شده که بادو گاومشغول شخم زمین است و این اثر کهن‌ترین اثری است که‌درباره شخم و زراعت‌بدست آمده وآنهم متعلق به‌سرزمین ایران است ، باتوجه باین اسناد و مدارك است که میگوئیم :

ایرانیان نخستین قومی بوده‌اند که بابوجودآوردن روش کشت‌دانه‌های غذائی انقلاب کشاورزی را در جهان بوجودآوردند و عصرانقلاب کشاورزی که در تاریخ زندگی بشر نقش بزرگی را ایفاکرده است از پدیده‌های ملت آریائی ایران بوده است .

باید توجه داشت که باقبول این حقیقت که کشت وزرع گندم و جو و ارزن و ذرت‌و چاودار ازابتکارات ایرانیان‌بوده است باید پذیرفت که‌اختراع آسیا و تنور و پخت‌نان نیز از مخترعات ایرانیان بوده است .

اکنون بادردست داشتن دانه‌های گندم و جوی که در هفت‌هزارسال‌پیش کاشته‌شده بوده استدرموردتاریخ‌ظهورا‌شوزرتشت به‌بحث‌خودادامه‌میدهیم .

---

۲۳ ـ دمرگان ص ۱۷۲ تاریخ ویل دورانت‌فصل ٦ ص ۱۵۳

که خواهم گفت زراعت و کشاورزی گندم و جو در ایران در پنجهزار سال پیش از میلاد نبوده بلکه در ۹ هزار سال پیش از میلاد بوده و دیگر اینکه مبتکر آنهم خزرها نبوده‌اند.

اینك دلائل ما :

تا پیش از تحقیقات و اکتشافات اخیر چنین تصور می‌شد که زراعت گندم و جو در حدود سه هزارسال پیش ازمیلاد در مصر انجام گرفته است و دلیل آنرا بدست آمدن دانه‌های گندم در گور فراعنه دانسته‌اند که این دانه‌ها متعلق به سه هزارسال پیش از میلاد مسیح بوده‌است. خوشبختانه این نظریه غلط و اشتباه را تحقیقات جدید وازگون ساخت.

شواینفورت Schweinfurth نظر دانشمندان را به‌تحقیق خود جلب کرد وآن اینکه کشت گندم و جو و ارزن و اهلی کردن گاو و گوسفندوبز گرچه از دورترین زمان‌ها که ازآن آگاهی داریم درمصر و بین‌النهرین معمول بوده لیکن این نباتات و جانوران هیچیك بـه حالت بومی و وحشی هرگز در بین‌النهرین و مصر دیده نشده‌اند. بلکه درسرزمین‌های آسیای باختری آنها راتوان یافت [۲۱]

بنابراین بایدتوجه داشت که گندم و جو و ارزن و ذرت و گاو و گوسفند و بز، نباتات و حیوانات بومی ایران و بخصوص شمال شرقی ایران بوده‌اند وسپس برای‌استفاده بیشتر ازاین دانه‌ها طریق زراعت‌مصنوعی آنرا ابداع کرده بوده‌اندو پس‌از شیوع زراعت گندم و جو درسرزمین ایران کشت مصنوعی آن‌از این قسمت به بین‌النهرین راه یافته وازآنجا بمصررسوخ کرده وشیوع یافته بوده است. در تأئید این نظر کشف گرانقدر پرفسور لوئیز دوپری استاد دانشگاه ایالت پنسیلوانیای آمریکا رامتذکر میشویم.

در اوت‌سال ۱۹۶٤ [۲۲] پرفسور دکتر «لوئیزدوپری» موفق بکشف‌دانه‌های گندم و جو شد که بصورت مصنوعی (زراعی) در حدود بلخ و مرزهای

۲۱- تاریخ ویل‌دورانت-جلداول فصل هفتم ص۲۰۳
۲۲ - تحقیقات دکتر کارخانه والا

و به‌اصول شهری گری هم بی‌اعتناهستند ناچار ند دائم دررفت و آمدو تردد باشند و همین امر یعنی ازجائی به‌جائی شدن مغایر شهرنشینی و انجام وایجاد مرکز مدنیت بوده است در حالیکه کشاورز ناچار است در کنار وجوارزمین‌های زراعی خود سکونت کند وهمین امر سبب ایجاد آبادی وپایـه شهری گری را می‌گذارد ومردم هنگامیکه شهرنشین شدند لاعلاج برای تأمین آسایش ورفاه خود به‌ابداع واختراع می‌پردازند وفنون پدید میآید واساس فرهنگ وهنر گذاشته میشود. بنابراین زرتشت برای ارتقاء مقام انسانیت وهدایت مردم به‌شاهراه‌ترقی وپیشرفت، رواج کشاورزی را ضروری میدانسته است و اینست که درتعالیم خود پیوسته بآن تکیه کرده ومردم‌را بـه کشاورزی و توسعه واشاعه آن خوانده‌است.

آثار زرتشت نمایانگر این حقیقت است که درعصراو هنوز زراعت بطور اعم یك‌پیشه وحرفه معمولی‌ومتداول نبوده است. زیرا اگر چنین بـود لازم نمی‌آمد که‌زرتشت آنرا اینهمه توصیه و سفارش کند واز کسانیکه‌مانع‌رواج ونشرآن هستند به‌زشتی‌یاد کند. آنچه ازنوشته‌های یسنابرمیآید اینست که زرتشت برای کشاورزان و کشاورزی آئین آورده بوده است واین نکته‌بـا صراحت‌در یسنای ۵۱ یادشده‌است، آنجا که میگوید:

«گرپانها نمیخواهند که درمقابل قانون زراعت سر اطاعت فرودآورند. برای آزاری که‌ازآنان بستوران میرسد توقضاوت خودرا درحق آنان‌ظاهر ساز که‌آیا درروز رستاخیز نظربکردار و گفتارشان بخانه دروغ خواهند درآمد یاخیر.»

زرتشت میگویدچون گرپانها گوشتخواری وقربانی گاورا رواج‌داده‌اند ودرقانون کشاورزی برای شخم کردن‌زمین گاو بسیارموردنیازبوده‌است کشتن گاو منع شده‌است. وازاینجاست که گرپانها بمخالفت باآئین زرتشت‌وآئین کشاورزی اوبرآمده‌اند. برای آنکه برما مسجل‌شود که مخالفت باقانـون زراعت یعنی مخالفت باآئین‌زرتشت، اینك‌چندمورد دیگر از گاثاهامیاوریم:

در گاثاها بند۱۲ میگوید: «نفرین مزدا بکسانیکه ازتعلیمات‌خود مردم

چنانکه در صفحات پیش گذشت دونالدویلبر مؤلف کتاب ایران براساس نظرات دانشمندان معتقد بوده‌است که کشاورزی گندم و جو در حدود هشت هزارسال قبل در ایران رایج گشته است و کشف اخیر پرفسور لوئیزدوپری نیز با نظرات دانشمندان فقط هزارسال فاصله دارد و بنابراین میتوان نتیجه گرفت که گندم‌های کشف شده متعلق به‌زمانی است که کشت گندم درجهان تازه آغاز شده بوده است . با اتخاذ این نظر مسلم است در ناحیه‌ایکه این دانه‌ها بدست آمده کشاورزی نخستین باراز آنجا آغاز شده و کم کم وسیله ساکنان و کشاورزان آن ناحیه به‌نواحی دیگر رسوخ کرده و اشاعه یافته بوده است . ومیتوان دریافت یك پدیده جدید ونو که مخالفان سرسخت داشته است لااقل هزار سال بطول انجامیده تابصورت پیشه وکاری همه گیردرآمده ودربرابر دامداری که تنها پیشه‌وکار مردم قرون گذشته‌می بوده بتواند قدعلم کرده وپیروانی پیدا کنند که آنرا بر دامداری مرجح بشمرندو به آن کارو پیشه بپردازند.

از سرودهای زرتشت برای ما حقایقی روشن میشود که اینك بطرح آنها می‌پردازیم . در سرودهای زرتشت چنانکه خواهیم دید زرتشت مردم را به کشاورزی و نگاهداری گاو تبلیغ میکند وتشویق‌مردم بنگاهداری گاو را نباید برای ترویج دامداری تصور کرد بلکه سفارش از گاو و نگاهداری آن ومخالفت با کشتارآن ومنع خوردن گوشت ستوران بمنظوراستفاده ازوجود گاو برای‌شخم زدن بوده‌است.

زردشت مردم‌راتهییج‌وتشویق‌میکند که‌دربرابر وحشیان که بسرزمین‌های ایران هجوم میکرده‌اندو کشاورزی را پایمال میساخته‌اند ایستادگی‌ومبارزه کنند درحقیقت زمان زرتشت زمان انقلاب عصر کشاورزی است زمانی‌است که کشاورزی‌بر دامداری میخواسته‌غلبه کند واشوزرتشت‌پیامبر ایران‌مروج کشاورزی است و کشاورزی‌را برای پیشرفت فرهنگ‌و تمدن جهان ضروری میدانسته است. زیرا :

دامداری‌پیشه‌ای‌بوده‌است که‌ایجاب‌میکرده‌دامداران بنا به نیاز برای‌تأمین علوفه‌دامهاپیوسته‌درحرکت باشندوقهری‌است که‌دامپروران مردم‌شهری‌نیستند

دهندگان آن ناچار به کوچ دائم نبودند و باین ترتیب شهرها بوجود میآمد و مردم شهرنشین خوی شهری گری (مدنیت) می‌یافتند و باشهری گری فرهنگ و هنر پدید میآمد و راه ترقی و تکامل هموار می گشت.

باید پذیرفت که اگر در دوران زرتشت کشاورزی امری رایج می‌بود لازم نمیآمد که زرتشت اینهمه درباره آن ترویج و تبلیغ کند و آن را از اصول اساسی آئین خود قرار دهد و با مخالفان آن بمبارزه برخیزد. برای کسانیکه لجاج و عناد در تحقیق ندارند اندك توجهی بآنچه آوردیم روشنگر این حقیقت است که عصر زرتشت آغاز رواج کشاورزی بوده و با توجه به شعاری که زرتشت میدهد و می گوید: «هر کس بیشتر دانه بکارد حقیقت و فضیلت را بیشتر کاشته است»، مسلم است که آئین اورا باید آئین کشاورزی خواند.

زمان زرتشت از نظر تاریخ ـ دوره یخبندان

ارسطو تاریخی را که برای ظهور زرتشت آورده سال ٦٣٤٨ پیش از میلاد مسیح میشود و این تاریخ را مورخ دیگر یونانی ب. ادکسوس هم تأکید کرده است

هرمی فیس مورخ، تاریخ دیگری که در سال ٦٢٠٩ پیش از میلاد میشود بدست میدهد. جای تعجب و تأسف است که مورخان کنونی نظرات ارسطو و ادکسوس و هرمی فیس را که از زمان ما به عصر زرتشت حداقل دوهزار سال نزدیك بوده‌اند و قطعاً بمدارك و اسنادی دسترسی داشته‌اند که اینك در دسترس ما نیست، قبول ندارند و با نهایت بی‌پروائی ظهور زرتشت را تاششصد سال پیش از میلاد پائین میآورند؛ درحالیکه اگر زرتشت بفرض محال در ششصد سال پیش از میلاد میزیست چگونه ممکن بود ارسطو زرتشتی را که دویست سال قبل از او میزیسته در تاریخ زندگیش اینهمه اشتباه کند و یك شخصیت مشهوری را که میشناخته بجای دویست سال اورا بششهزار سال قبل ببرد»

نکته جالبتر اینکه نوشته های مذهبی زرتشتیان نیز درباره تاریخ تولد زرتشت تاریخی بدست میدهند که گفته ارسطو و دیگران را تأئید میکند بدین توضیح که:

را از کردار نیك منحرف میسازند و بکسانیکه گاو را بافریاد شادمانی قربانی میکنند. از آنان است گرهما و پیروانش که از راستی گریزانند و گرپانها و حکومت آنان که بدروغ مایلند.»

پس معلوم شد که گرپانها با کشتن گاو موافق و باقانون زراعت مخالفند. آنها مخالفان و معاندان زرتشتند و مخالفت با زرتشت بمناسبت مخالفت باقانون زراعت بوده است که زرتشت آورنده و بنیان گذار آن بوده است.

گفتیم که پیشدادیان همان گرپانها بودند که قانون و آئین برای مردم و اداره امور اجتماع میآوردند. و زرتشت نیز «داد کشاورزی» یعنی آئین کشاورزی را آورد. و آنها چون زرتشت از دودمان آنها نبود با او از در مخالفت برخاستند. اینست که زرتشت هم در آثارش آنهارا نفرین کرده و از اهورمزد مجازات بر ایشان طلب کرده است.

نکته ایکه برای ما ایرانیها از تاریخ زندگی زرتشت حائز اهمیت است اینست که برای نخستین بار در تاریخ زندگی بشر یك پیشوای ایرانی موجد و موجب انقلاب کشاورزی و در حقیقت پدید آورنده عصر کشاورزی در جهان بوده است.

نتیجه ایکه از این تحقیق برای ما حاصل است اینکه:

زمان زرتشت معاصر است با عصر انقلاب کشاورزی در جهان زیرا چنانکه گذشت و نشان دادیم آشنائی بشر با دانش کشاورزی و کاشتن گندم وجو بنا به اسناد و مدارکی که ارائه گردید نخستین بار در شمال شرقی ایران در حدود نه هزار سال پیش از این بوده است و آنچه مسلم است این پدیده در آغاز کار با پیشرفت روبرو نبود و در نقطه محدود و معدودی عمل میشده است و آثار زرتشت نمایانگر این حقیقت است.

زرتشت یکی از پایه های رسالت خودش را برای خوشبختی و سعادت بشریت ترویج کشاورزی قرارداد زیرا با رواج کشاورزی و متداول شدن آن و پدید آمدن طبقه کشاورز طبعاً و قهراً گروه کثیری که با این پیشه می‌پرداختند دریك جا سکونت می‌گزیدند و مانند دامداران و پرورش-

اختلاف دارد واختلاف ۳۲ سال برای یك تاریخ ششهزارساله بسیارجزئی وهمین امرمیتواندخود موید یك واقعیت حقیقی تاریخی باشد

کوچ آریائی‌ها به‌هند

بطوریکه ازمحاسبات‌ستاره شناسی‌براساس‌اصولی که ازودیك هابه‌دست می‌آید چنین مستفاد است که آریائیها ازپنجهزارسال پیش ازمیلاد مسیح به هندکوچ کرده‌اند واین کوچ تاسه‌هزارسال پیش ازمیلاد مسیح ادامه داشته است. آنچه مسلم است بمناسبت وجه مشترك میان بسیاری ازمطالب ودیك و اوستا کوچ آریائی‌ها به‌هند بعد ازاوستا بوده وباید گفت اوستا پیش از پنجهزارسال قبل ازمیلاد مسیح سروده شده بوده است.

اصول زبان شناسی تائید می‌کندکه زرتشت در۶ هزار سال پیش از میلاد می‌زیسته است دکتر هانك براساس اصول‌زبان شناسی تائید می کند که چون زبان گاثاها زبان زرتشت است وزبان اوستا، ما درزمانهای پارسی هخامنشی وپارتی وپهلوی وفارسی دری است. بنابراین زبان گاثاها قدیم‌تر اززبان اوستاست که‌پیش ازمردم ماد وفرمان‌روائی آنها رواج داشته‌است این زبان ازنظرتر کیب‌بندی صفتی بازبان دوران کوروش وداریوش اختلاف کلی دارد وبه‌همین نظردکترهانك عقیده دارد که چون برای تحول زبانی‌مانند گاثاها به‌زبان پارسی هخامنشی براساس واصول علم زبان شناسی لااقل ۲-۳ هزارسال وقت و گذشت زمان لازم بوده است بنابراین وبه‌استناد این نظریه علمی می‌توان گفت که زبان گاثاها زبانی است که درحدود پنجهزار سال پیش ازاین رایج بوده است:

نظریه‌هوگا: هوگا دانشمند فقید تاریخ وباستان شناسی براساس یك سلسله تحقیقاتی که بعمل آورده ثابت کرده است که «تورانیان شاخه‌ای از ایرانیان درحدود چهار هزار وپانصد سال پیش ازمیلاد مسیح دربابل حکومت مقتدری تشکیل داده بوده‌اند واین تورانی‌ها دربابل همان «دیتی‌ها» ها هستند که ازشمالی‌ترین نقاط ایران به‌بابل‌رفته بوده‌اندو آئین آنها انشعابی‌از آئین زرتشت بوده است وازاین دیتی‌هاهشت پادشاه که خود را زرتشتی میخوانده اند در آنجا فرمانروائی کرده‌اند. براساس

آثار مذهبی زرتشتی تولد زرتشت‌را روز خرداد از ماه فروردین و ۲۷۱٦ سال بعد از آخرین یخبندان میدانند.

باید گفت این تاریخ نمیتواند مجعول باشد زیرا: واقعه یخبندان یک واقعیت‌است و آزمایشهای علمی‌وقوع آنرا ثابت کرده‌و تاریخ آخرین‌یخبندان را هم‌بدست داده‌است برای‌آگاهی خوانندگان ارجمند متذکر میگردد که دکتر موریس‌راونیك استاد دانشگاه کلمبیا وسیله آزمایش های‌رادیو-ایزوتوپ وکاربن ١٤ ثابت کرد که آخرین یخبندان در یازده هزار سال (۱۱۰۰۰) پیش‌از این رخ داده ودرآنزمان یك‌طبقه یخ‌ضخیم قسمتی ازسطح کره زمین‌را درخود پوشانیده بوده‌است.

اینك ببینیم‌در آثار باستانی ومذهبی زرتشتی چه‌نشانی ازدوره یخبندان دردست است:

دراوستا درهومیشت۹ ووندیدادفرگرد۲ این موضوع بتفصیل آمده‌است وماحصل‌اینکه: درزمان‌جم اهورمزدا باو فرمان میدهد که‌چون یخبندانی سخت فراخواهدرسید، اوباید پناهگاهی‌برای حفظ‌نسل موجودات بسازد و آنهارا درپناهگاه ازسرما محفوظ بدارد. جم نیز چنین میکند. ودر همان هومیشت‌وفرگردیك و ندیداد آمده است که اهورمزدا به جم مژده پایان یخبندان‌را میدهد واعلام‌میدارد که سرزمین‌زیبای آریا درآن سال ازآب و هوای متغیر روبه‌بهبودی خواهدگذاشت آنسان که‌آنسال ده ماه زمستان‌و دوماه تابستان خواهدبود. جم‌نیز این‌مژده‌را بمردمان میدهد وبدین‌مناسبت جشنی برپامیدارد که‌چون‌این‌جشن درپایان سال‌ویخبندان وآغازسالی‌بوده که بهارداشته وسال‌نو محسوب میگردیده آن جشن‌را نوروز خوانده‌اند.

باتوجه به‌اینکه آخرین یخ‌بندان دریازده هزارسال پیش بوده وتولدا‌شتو زرتشت نیزپس‌ازگذشتن ۲۷۱٦ سال پس ازپایان یخ‌بندان رخ داده‌بوده‌است

بنابراین ازتولد زرتشت ۸۲۸۴ سال می‌گذرد وبااحتساب اینکه اکنون‌سال ۱۹٦۹ مسیحی است سال ٦۳۱٦پیش ازمیلاد به‌دست‌می‌آیدکه این رقم‌باتاریخ ذکرشده ازطرف ارسطوکه ٦۳۴۸ پیش ازمیلاد مسیح می‌شود فقط ۳۲ سال

یاد آوری

در پایان این تحقیق شایسته و بجا میداند خوانندگان ارجمند را باین نکته توجه دهد که نویسنده این اثر نظرات دانشمندان و مورخان گذشته را که درباره سینتمان زرتشت پیمبر عالیقدر و بزرگوار ایران باستان وزمان ظهور او اظهار نظر کرده‌اند بطور کلی بادقت و ممارست کامل مطالعه و بررسی کرده است و اعلام این نظر که عصر اشو زرتشت در حدود ششهزار سال پیش از میلاد مسیح بوده است، نظر نو وابداعی و نوظهور این بنده نویسنده نبوده است بلکه مورخان گذشته از پانصد سال پیش از میلاد مسیح چنین نظری را اعلام داشته اند و این نظر سابقه دیرین دارد لیکن این بنده نویسنده بطوریکه ضمن این رساله گذشت **این نظریه را برمبانی دلائل و اسناد و مدارك و قرائن عملی به ثبوت رسانیده است .**

جای تأسف و تعجب است که نویسندگان و محققان و خاورشناسان همه اقوال مورخان گذشته را دربست و بی کم و کاست می‌پذیرند و آنرا حجت می‌شمارند لیکن معلوم نیست برای چه و چرا در مورد عصر اشو زرتشت نوشته نویسندگان ودانشمندان ومحققان ومورخان دوران باستان رابهیچوجه مورد نظر وتوجه قرارنداده‌اند!! و آن را نادیده انگاشته‌اند ؟! اگر نظرات مورخان یونانی ورومی موردتأیید است پس چرادراین یك مورد بایداستثناء

محاسبات نجومی که سران مذهبی بابلی انجام داده‌اند کوچ تورانیها یعنی ایرانیان را پیش از پنجهزار وسیصد (۵۳۰۰) پیش ازمیلاددانسته‌اند وبااین نظریه نیزباید گفت پیش از ۵۳۰۰ پیش ازمیلادآئین‌اشوزرتشت‌آئین‌ایرانیان بوده است.

◇ ◇ ◇

اینك با آنچه آوردیم مشهوداست که زرتشت درحدود ششهزار سال‌پیش ازمیلاد مسیح‌میزیسته ومحققان و پژوهندگان تاریخ وفرهنگ ایران باید باین نکته توجه خاص داشته باشند زیرا زمان زرتشت از لحاظ فرهنگ و تاریخ مدنیت ایران بمناسبت آثار مخطوطی که ازاووزمان او بیادگارمانده حائز کمال اهمیت است ومیتواند منشاء واساس بسیاری از تحقیقات گرانقدر وگرانبها قرار گیرد وبسیاری‌ازپدیده‌های بشری را که مبتکر آن ایرانیها بوده‌اند، بثبوت برساند.

پلوتارخوس Plutarkhos که درسال ۴۶ میلادی تولدیافته ودر ۱۲۵ در گذشته است زمان زرتشت را پنجهزار سال پیش از جنگ ترویا ذکر کرده است.

هرمیپوس Hermippus نیز بطوریکه پلنیوس از گفته او در تاریخ طبیعی نقل می کند زمان زرتشت را پنجهزارسال پیش ازجنگ ترویا دانسته است

تئوپمپوس Theopompus به نوشته هارلز فرانسوی در کتاب «پیش گفتاری براوستا» ازاو که همزمان اسکندر بوده است نقل میکند زمان زرتشت را پنجهزار سال پیش از جنگ ترویا گفته است.

سوئیداس Suidas یونانی است ودرحدود ۹۷۰ میلادی می‌زیسته فرهنگی از او بجا مانده که بسیاری از دانشمندان از آن نقل کرده‌اند اودر کتابش از دو زرتشت یاد می کند، یکی پیامبر پارس وماد که درپنجهزار سال پیش از جنگ ترویا بوده است ودیگری زرتشت ستاره شناس و منجم که در زمان «نینوس» بوده است، در اینجالازم بیادآوری است که رصدمعروف به رصدزرتشت ازاین دانشمند و ستاره شناس شهیرایرانی است و گروهی او را با زرتشت پیمبر اشتباه گرفته و رصد او راکه تصحیحی از رصد کیومرثی است مبدأ تاریخ وزمان وعصر زرتشت پنداشته‌اند.

ولتر - دانشمند وفیلسوف شهیر فرانسوی که درباره‌ایران باستان‌نوشته‌هائی دارد زمان اشوزرتشت را به نظر پارس‌ها درحدود ششهزارسال پیش‌از کورش کبیر دانسته است.

اسپن سر H. S. Spencer که ازدانشمندان معاصر پارسی است در کتاب انگلیسی خود بنام دوران‌های زیست‌آریائی The Aryan Ecliptic Cycle که بسال ۱۹۶۵ دربمبئی چاپ ونشریافته برابر بررسی‌های نجومی که انجام

باشد » این مسأله راچگونه میتوان توجیه کرد که : مورخ ونویسندهٔ یونانی کزان توس که درحدود پانصد سال پیش از میلاد مسیح میزیسته وهم عصر کورش کبیر بوده میگوید عصر زرتشت ششهزار سال قبل از اوست ولی فلان مورخ متعصب بیگانه که درقرن بیستم زندگی میکند مدعی است که او نمی فهمد وزرتشت هم عصر داریوش کبیر بوده است ؟ »

برای اینکه خوانندگان ارجمند به نظرات مورخان باستان و محققان دیگری که با نظر اینجانب هم داستانند آشنا شوند دراینجا نظرات آنها را فهرست وار می آوریم .

کهن ترین نویسنده یونانی که از زرتشت یاد کرده اکزان توس Xantus نام دارد که در سده پنجم پیش از میلاد می زیسته ونویسندگان دیگر از گفته های او نقل کرده اند ازجمله دیوژنس لرتیو Diogenes Lartius که درحدوددویست وده بعد از میلاد میزیسته از گفته های او نقل کرده وزمان زرتشت را به نقل از اکزان توس شش هزار سال پیش از لشکر کشی خشایارشا دانسته است .

شاگردان افلاتون که بر کتاب استاد خود آلکی بیادس Alkibiades یادداشت ها وزیرنویس هائی نوشته اند ، زمان زرتشت را شش هزارسال پیش از مرگ افلاتون دانسته اند .

این شاگردان ، ارستو یا ارستاتالیس ، و اودوک سوس هرمودوروس نام دارند .

پلینوس Plinius رومی که بنام پلینوس کبیر مشهور است ودرسال ۷۹ میلادی درگذشته کتابی داردبنام تاریخ طبیعی (Naturlis historial) و دراین کتاب به نقل از گفته های شاگردان افلاتون که یاد کردیم زمان زرتشت را ششهزار سال پیش از افلاتون دانسته است .



اسناد و نامه

مجله بررسیهای تاریخی در هر شماره چند سند و نامه از
اسناد و نامه‌های تاریخی که پیش از این در جائی چاپ نشده باشد
بچاپ میرساند تا رفته رفته مدارک و اسناد پراکنده تاریخ ایران
برای استفاده پژوهندگان آماده گردد.

داده است زمان اشوزرتشت را هفتهزارویکصد و بیست و نه سال (۷۱۲۹) پیش از میلاد مسیح دانسته است (ص ۲۲۳ همان کتاب)

اردشیر خبردار که از دانشمندان پارسی است در ترجمه **گاثاها** به زبان انگلیسی درصفحات ٦٦٤ – ۷۹۰ درضمن تحقیق متذکر است که زمان زرتشت ٦۵۰۰ پیش از میلاد مسیح بوده است.

بارون بون سن Baron Bunsen ازدانشمندان آلمانی در کتاب خود بنام «جای مصر در تاریخ عمومی» زمان زرتشت را نزدیك به ٦۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح دانسته است.

پروفسور کاتراك دانشمند پارسی نیز تحت عنوان «زمان زرتشت» رساله‌ای دارد به زبان انگلیسی که با تحقیقات جامعی جز آنچه ما آورده‌ایم ثابت می کند که عصر زرتشت درحدود ٦۵۰۰ سال پیش ازمیلاد مسیح بوده است.

چند سند

دربارهٔ روابط سیاسی ایران و فرانسه در دورهٔ قاجاریه

(بقیه)

از

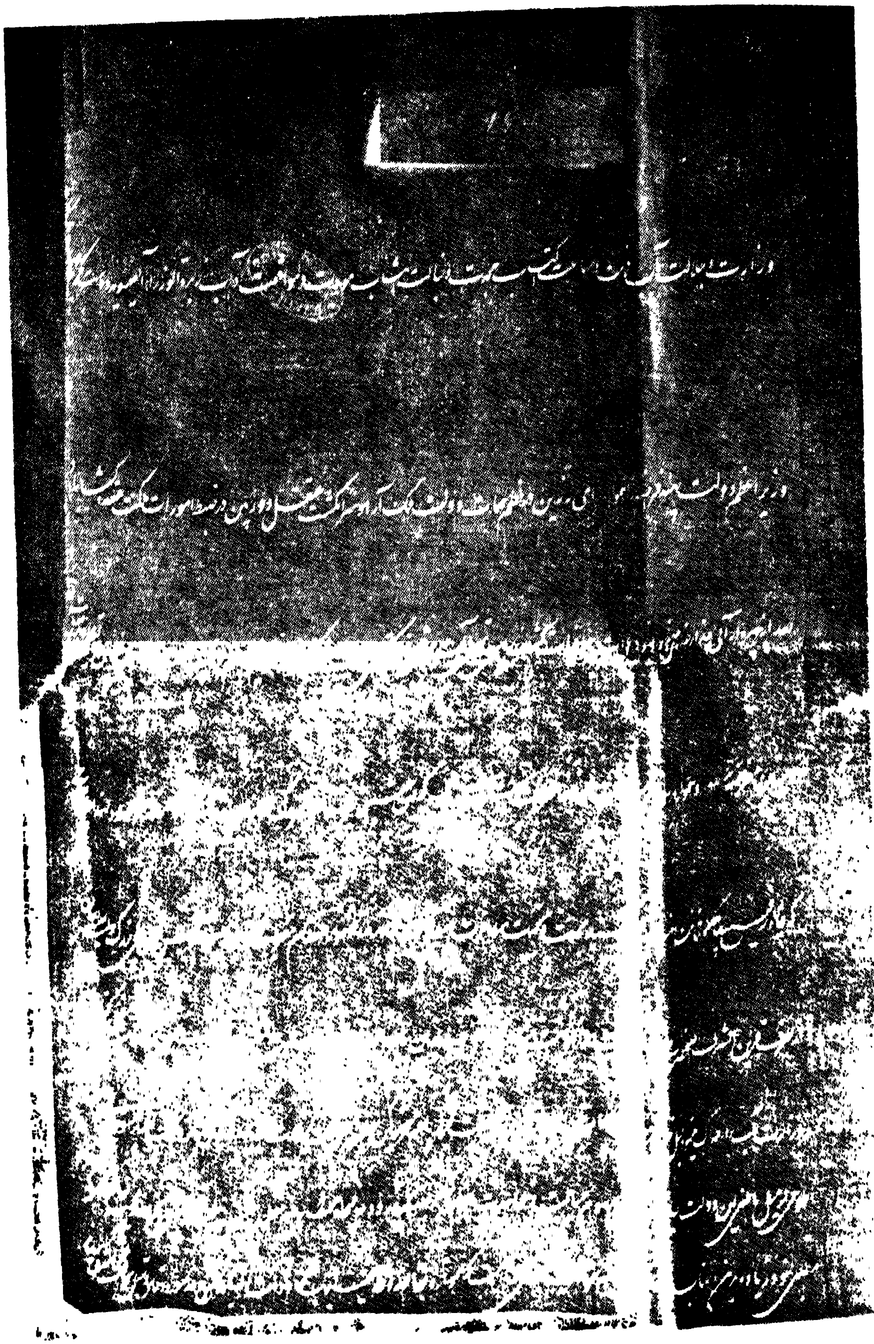
خانبابا بیانی استاد دانشگاه تهران
دکتر در تاریخ

-۱۲-

نامهٔ میرزا شفیع به دوك دوریشلیو [۱]

وزارت و جلالت مآب فخامت و مناعت اکتساب مجدت و نبالت انتساب و موافقت آداب زبدة الوزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیر اعظم دولت بهیه فرانسه را همواره رأی رزین در نظم مهمات دولت ملك آرا و سرانگشت عقل دوربین درضبط امورات مملکت عقده گشاباد . بعد از چهره آرائی عذار عذرای صفحه بزیور دعوات وافیات مکشوف رأی دوستی آیات و مشهود ضمیر یکجهتی سمات میدارد که چون از قدیم الایام مراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایران وفرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطر الفت

۱ - جلد ۱۸ ، برگ ۵۳ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه(عکس شماره ۱۲)



عکس نامه ۱۲ ـ نامهٔ میرزا شفیع به دوک دوریشلیو
برگ ۵۳ کتاب ۱۸

دستور ، ومدتی بود که این شیوه مرضیه بالمره متروك وامنای آندولت بهیه‌را ازخاطرمهجور بودلهذا دراین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخامت‌ومناعت اکتناه‌مجدت‌ونجدت‌همراه عزت‌وسعادت‌پناه زبدةالامراءالعظام مقرب‌الخاقان میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی بزرگ دولت علیه ایران از طرف قرین‌الشرف اعلیحضرت قدرقدرت‌دارا درایت‌شاهنشاه‌ظل‌الله‌عالمیان‌پناه‌روحی فداه مأمور سفارت دولت‌سنیهٔ فرانسه‌مینمود وملاقات آن‌جناب کفالت‌ووزارت‌مآب‌را ادراك مینمود ومیل خاطرمودت‌مظاهر بتجدیدرسوم‌مراوده‌ومخالطت‌قراریافته‌و بتحریر این صحیفةالموالات مبادرت ورزیده درتلوآن زبانزدکلك اظهار میشود که هرگاه اولیای‌آن دولت بهیه را اطلاعی از میل باطنی‌این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم و مشخص خواهد شد ، چون بجزاظهار محبت خاطر و دوستی باطنی و ظاهر مطلبی نبود زیاده براین اطناب نورزیده طریقه موالات مقتضی آن است که همواره بقاعده قدیمه ابواب‌مراودات را زیاده مفتوح و رموزودقایق دوستی‌و موافقت را مشروح سازند .

«درپشت‌برگ محل مهرمیرزا شفیع »

شهریار بااقتداراعظم امپراطور نیکواطوار فرانسه از جانب مرحمت جوانب اعلیحضرت ظل‌الله جهان‌پناه روحی‌فداه و کیل وقرارداد امور این ثغور وحدود را کفیل است مادام که از حضرت امپراطوری قرارداد امر ایران نشود ومصالحه این دولت علیه باسردار جماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهرچه حضرت امپراطور معظم‌الیه مصلحت داند و بنا گذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود. طریقه آن است که درین وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اکتناه عمدة‌الخوانین عظام عسگرخان ازجانب دولت ایران و عالیجاه رفیع جایگاه متانت و فطانت اکتناه نجدت و نبالت انتباه عمدة‌الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای [1] ازجانب دولت روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت امپراطور نیکو اطوار اعظم گفت وشنید نموده قرار مصالحه اصلیه برأی واراده حضرت معظم‌الیه داده شود که هریك ازدولتین ایران وروس ملك قدیم خویش را مالك بوده تداخل درممالك یکدیگر ننمایند و چون وقوع این مصالحت ووصول خبر آن نظر ببعد مسافت طول خواهد داشت ورأی واراده اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکواطوار امپراطور اعظم برآن است که نزاع وجدال فیمابین روس و ایران که هر دو دوست دولت علیه فرانسه میباشند موقوف باشد، عالیجاه مجدت و نجدت انتباه فطانت و کیاست اکتناه شهامت و بسالت انتباه خلاصة‌الاکابر المسیویه عمدة‌الاعاظم المسیحیه جنرال غاردان خان بوکالت این دولت باعالیجاه فراست و کیاست اکتناه موسی بارن‌وردبه بود، پولکونیك سفیر سردار روس قرارداد نمود که ازتاریخ حال الی مدت یکسال جنگ و دعوی ونبرد وقتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزی آیت با جماعت روسیه متروك و طریق مدارا مسلوك باشد تا بعد ازانقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحه حاصله ازپاریس رسیده خواهد بود، هروضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار بااقتدار پادشاه نیکواطوار امپراطور اعظم فرانسه دام ملکه قرارداده باشند امضای دولتین ایران وروس همان قرارداد راقبول ومعمول دارند، خلاصه حالا وقتی است که حضرت امپراطور معظم‌الیه ازعهدهٔ عهدی که با این دولت بسته برآید

---

۱ - Conte Tolstoi

-۱۳-

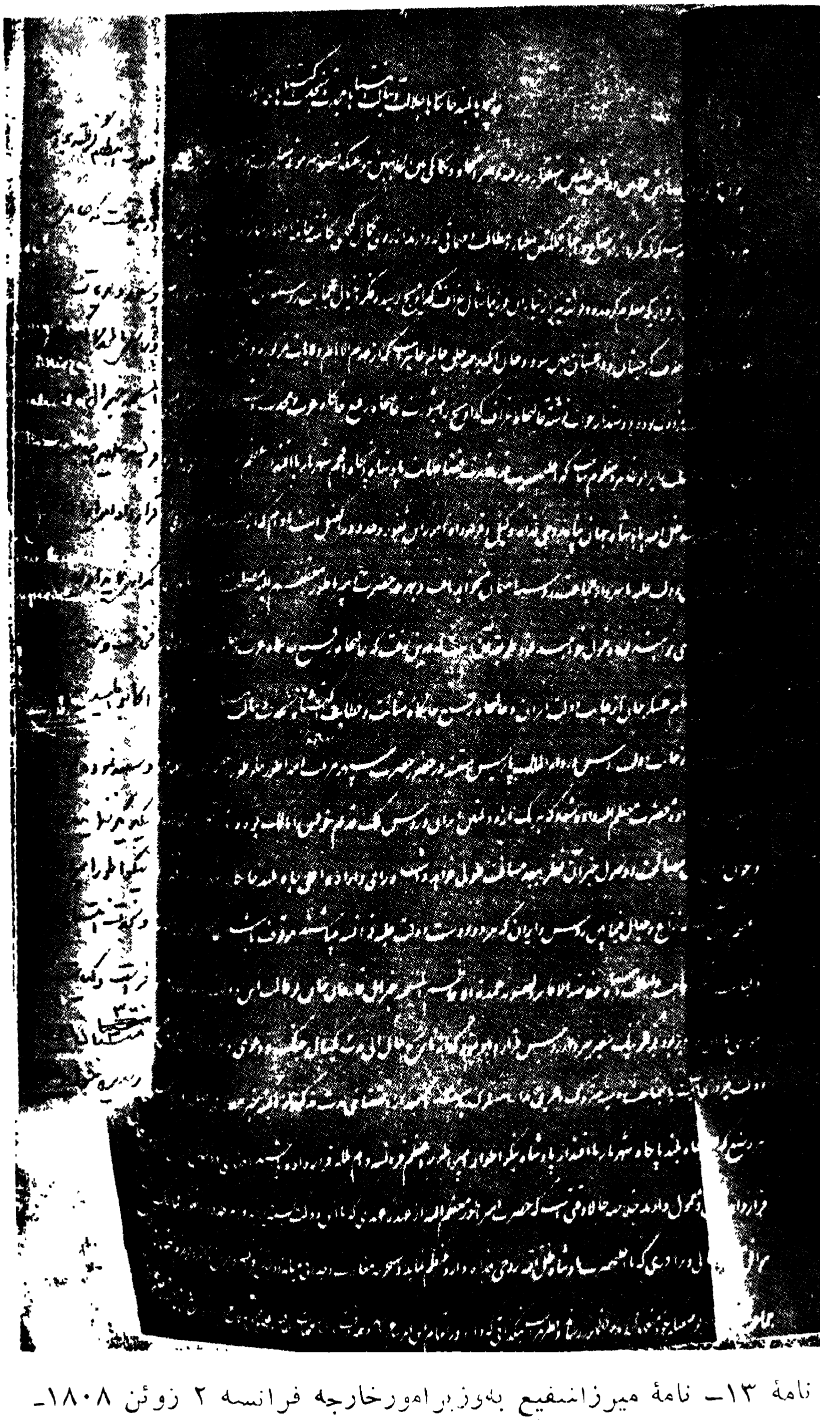
نامه میرزا شفیع به وزیر امور خارجه فرانسه [1]

عالیجاه بلند جایگاها جلالت ونبالت انتباها مجدت و نجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما

چون بنای دوستی و سازش فی‌مابین دولتین علیتین استقرارپذیرفته و امر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سر موئی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردو حضرت لازم است که یکدیگر را ازاوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند ازروی کمال یکجهتی نگاشتهٔ خامه اظهار سازند، بنابرآن دراینوقت که حامل مراسله روانه بود اظهار میشود که ازقراریکه معلوم گردیده و نوشتهٔ نیزاز نیارال فور بمارشال غراف گدایچ رسیده فکر و خیال جماعت روسیه آنست که حدود ولایات‌روس‌وایران‌بعدازمصالحه ازینطرف گرجستان وداغستان‌معین شود وحال‌آنکه برهمهٔ خلق‌عالم‌ظاهراست که‌ازقدیم‌الایام‌ولایات‌مزبوره‌داخل خاك ایران ورأس الحد ممالك ایران وروس ازآن‌طرف‌مزدوك‌بوده دوستدار جواب‌نوشتهٔ‌عالیجاه‌غراف گداویچ‌رابمشورت‌عالیجاه‌رفیع‌جایگاه‌عزت‌ومجدت دستگاه عمدةالکبراء المسیحیه جنرال غاردان‌خان‌مرقوم‌واین‌مطلب رابراو ظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدرقدرت قضامهابت پادشاه ذیجاه افخم

---

۱ - جلد ۱۷ برگ ۷۰ اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امور خارجه فرانسه (عکس ۱۳)



عکس نامهٔ ۱۳ـ نامهٔ میرزاشفیع به وزیر امورخارجه فرانسه ۲ ژوئن ۱۸۰۸ـ
برگ ۷۰ کتاب ۱۷

وامر حدود وثغور ممالك ایران را موافق قاعده یگانگی و برادری که با اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله روحی فداه دارد منتظم نماید وبهیچوجه مغایرت و جدائی میانهٔ دولتین فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه‌ازاینحدود بوضعیکه خودمتعهد گردیده بظهوررسانند و نظر بمراتب نیکذاتی که دارد دراتمام این‌امر ساعی‌باشد وهمه‌وقت باظهار مهمات واعلام حقایق حالات خودپردازد والباقی ایام فرخنده فرجام‌بکام باد.

« درپشت برگ محل مهر میرزا شفیع »

آنعالیشأن البته ازچگونگی مرارت این دوسال اینجانب درپاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالیشأن خواهش تجدید رسوم الفت و اتحاد فیمابین دولتین بهیتین را نموده است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب میباشم چرا که در ایران و درب خانه شاهنشاه جهان و جهانیان خیر خواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام و باینجهت هنوز هم مورد توبیخ وملامت اهالی ایرانمیباشم مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه فلك بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیه می‌خواهند که رفع بدنامی خود کرده درعالم‌محمود ونیك‌نام باشند اینمعنی برای آن دولت میسر نخواهد شد بجز اینکه عهد ومیثاقی که درخصوص اخراج روسیه بادولت قاهره بسته‌اند وفا نمایند که راه عرض‌واستدعائی برای این خیرخواه بدست آید. حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند آخر دوستی وآشنائی دو دولت بزرگ‌را نفعی وثمری ضرور است خلف عهد و سست پیمانی شما که عالم‌گیرشده واز ایلچیان وفرستادگان آندولت هر که اینولاشده هزار گونه سخنان دوستانه مسموع گردید یکی ازقوه بفعل نیامده. یکی مذکورساخته که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاده، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می‌آورند، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطرشما با روسیه مصالحه کرده ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایند ماهم به‌همین‌هوس موسی لاژار را تدارك کلی‌نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم. بعد ازورود آنجا بسردار وکارگذاران ایندولت تکلیف و اهتمام می‌نمود که شما قلاع را خالی کرده بروسیه وا گذارید تا من بنای متار که میان شما بگذارم. این همه معلم و مهندس که ازآن دولت درآنجا بودند باآن که کمال محبت ونوازش دربارهٔ ایشان بعمل آمده و ازمال دنیا بهیچوجه مضایقه‌نشده همینکه بنای دعوا و جنگ باروسیه شده یکجا خود را کنار کشیده‌نزدیك نیامدند. عسکرخان را با پنجاه هزار تومان تحفه و هدایا روانهٔ پاریس فرمودند سه چهارسال اورا درآنجانگاه داشته باده‌هزار تومان قرض روانه ساختند، بخلاف اینطرف که ایلچیان را باتدارك بهرنوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هرروزه عسکرخان از پاریس‌مینوشت

نامهٔ میرزا شفیع به‌سوماریپا مترجم سفارت فرانسه در بغداد [1]

عالیشأن معلی‌مکان عزت وصداقت بنیان زبدة‌الاماثل‌المسیحیه صوماریپا، باش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشته آداب سرشتهٔ آنعالیشان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شده اخبارات دور ونزدیك را که رقم‌زد کلك صداقت سلك نموده بانضمام فقراتی که درباب اتحاد این دودولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی وخاطرنشان گردید. این مطلب ظاهر و آشکار است و ضرور اظهار و تذکار نیست آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آن را امیدانم لکن چندانست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد وشد رسل ورسایل شده امادر باطن همان مراودت ویکجهتی باقیست ونقصی بهمنرسانیده. اینکه خواهش نموده بود که ازین طرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده بارسال رسل و ترسیل مراسلات مبادرت رود آنعالیشان خود مطلع است که الی حالی ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده وبهیچوجه فایده وثمری حاصل نشده می‌باید کاری کرد که مفید فایده باشد. حال مدت دو سالست که اینجانب زحمات بسیار ومرارات بیشمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت وناخوشی ازخود نمایم‌وهنوز بجائی منتهی‌نشده

---

[1] ١ ـ جلد ١٨ برگ ١٠، اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امور خارجه فرانسه (عکس ١٤)

رخنموده معلوم سازد بهتر که آن‌عالیشان که از تمامی کارها مستحضر و آگاه واز قراریکه معلوم‌شده بی‌نهایت نیك اندیش و خیرخواه است باز باینحدود آمده‌سبقتی دراظهار بعضی مراتب نمود تاتازه مطالب در صدد اظهار برآیدو درپردهٔ خفا نماند الحمدالله رب‌العالمین پرورد کارپاك خدمهٔ این‌دولت‌علیه رااز اعانت جمیع‌دول بی‌نیازی داده‌است و ابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت‌جاویدمدت گشاده البته مسموع‌آن عالیشان گردیده است که درین‌سال فیروزی‌مآل تاچه حد آثار ضعف و فتور از صدمات سپاه مقصور در احوال روسیه‌این سرحد راه‌یافته، چه قدر از آنها مقتول‌وچه قدر دستگیر شده. آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی و خیر خواهی‌بود. چنانچه آنعالیشان صلاح‌داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید. پیوسته‌مترصد اخبارات ومرجوعات‌می‌باشد.

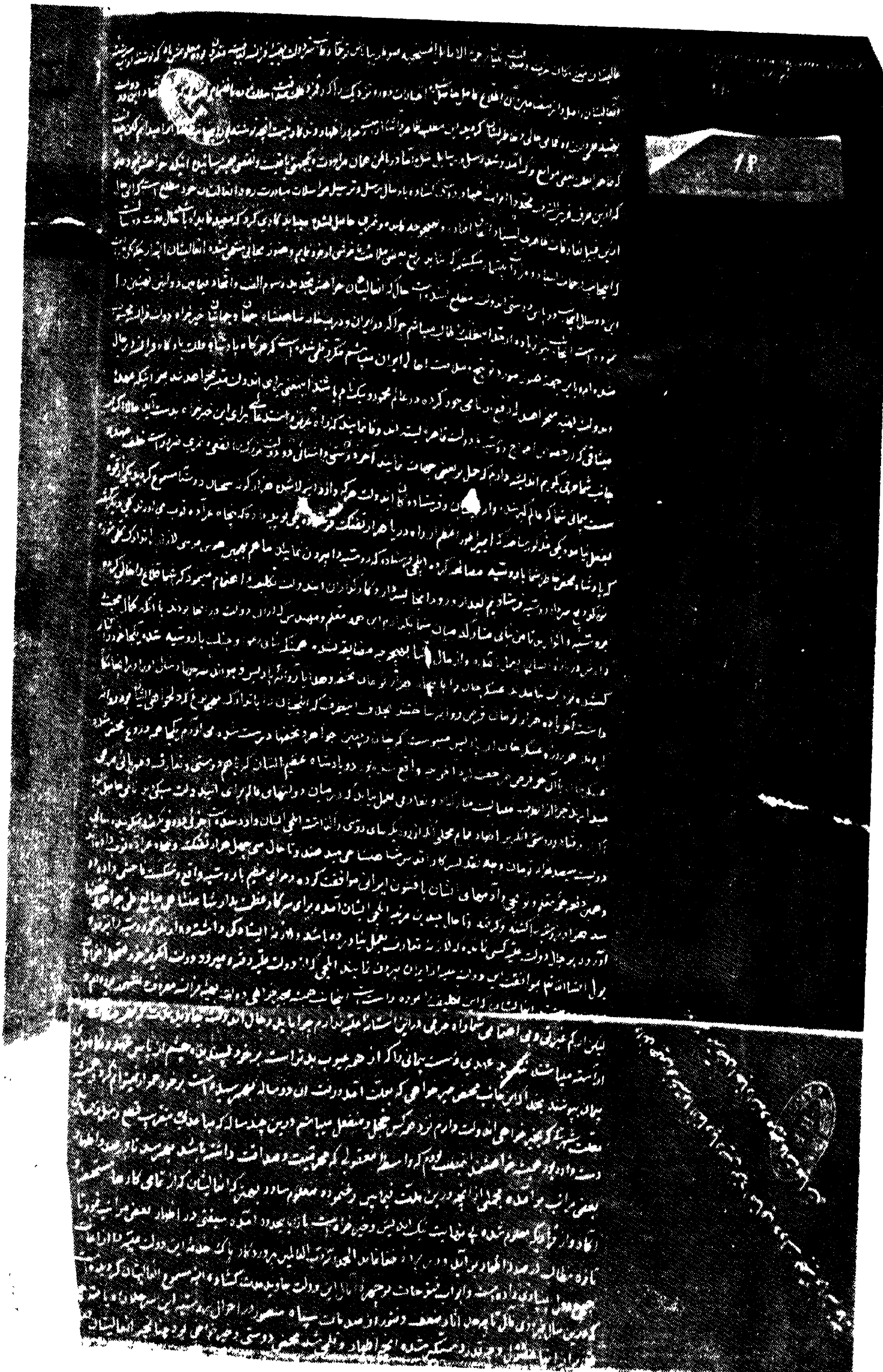
که چنان وچنین جواهر وتحفها درست شده‌میاورم یکجا همه دروغ محض شده ، عسکر خان باآن‌همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع شده بود دو پادشاه عظیم‌الشأن که باهم‌دوستی وتعارف‌ومهربانی‌مرعی‌میدارندچرا از آنطرف می‌بایست مبارکباد وتعارفی بعمل نیاید که درمیان دولت های عالم برای ایندولت سبکی‌وبدنامی حاصل شود . اگر از رفتار و دوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آن که ازروزیکه بنای دوستی‌را گذاشته ایلچی‌ایشان وارد شده است جزئی دروغی‌نگفته ونمی‌گوید وسالی دویست سیصد هزار تومان وجه نقد بسرکار اقدس شاهنشاهی میدهند و تا حال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اند وهمین دفعه همهٔ معلم وتوپچی وآدم های ایشان باقشون ایرانی موافقت کرده دعوای عظیم با روسیه واقع و شکست فاحشی داده دو سه هزار روسیه را کشته و گرفته وتا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که‌لازمهٔ‌تعارف بعمل‌نیاورده ولازمهٔ ایستادگی داشته‌و دارند که روسیه را بزور و پول انشاءالله بموافقت این دولت علیه از ایران بیرون نمایند . ایلچی که از دولت علیه رفته و میرود ، دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده و میشوند . آن عالیشان که این تکلیف را نموده راست است اینجانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم‌غیرتی‌وبی اهتمامی شما راه حرفی در این آستانهٔ علیه ندارم . چرا بایدرجال‌آن دولت جاوید مدت که بهمه صفات حسنه آراسته می‌باشند ننگ بدعهدی و سست پیمانی را که از همه‌عیوب بدتراست برخود پسندیده چشم‌ازپاس عهدو نگاهداری پیمان بپوشند بخدا که اینجانب محض خیر خو هی که بعلت‌آمد ورفت‌آن دوساله بهمرسیده‌است برخود هموار نمیتوانم کرد وهمیشه بعلت شهرتی که بخیر خواهی آندولت دارم نزدهمه کس خجل ومنفعل می باشم درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل‌ورسایل دست داده بودهمیشه‌خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی که محرمیت و صداقت داشته بهمرسد تادر صدد اظهار بعضی مراتب برآمده مجملی ازآنچه درین مدت فیمابین

نامهٔ میرزا شفیع به کنت دوشامپینیی [۱]

تحفهٔ دعائی مستجاب چون رشته های گوهر ناب و خوشهای در خوشاب رخشنده وفروزنده و هدیهٔ ثنائی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب و چشم نرگس نیمخواب زیبنده، شایسته انجمن حضور فرخنده دستور واسطهٔ نظام مناظم امور رابطه قوام مصالح جمهور که نظم سلك ملك بنوك كلك گهربارش مربوط است وقرار کار دولت بخامهٔ بیقرارش منوط . تواتر صفحات ارقامش دوحه صدارت راطراوت بخشای تقاطر سحاب اقلامش روضهٔ وزارت را نضارت افزای فکر دور بینش نور دیده بینش رای نکته دانش آرایش عذار دانش بحر جلال را گوهر تابان سپهر اقبال را اختر رخشان گلزار وفا راغنچهٔ غناج بازار وفاق راسرمایه رواج وحیددهر فرید دورفزاینده وزدایندهٔ عدل وجود دانای معانی نکته دانی بانی مبانی مهربانی موسی شامپیانی است که تاجهان است از نیل امانی دو جهانی قرین شادمانی وکامرانی باد، بعد ازشرح مراتب دعابرلوح صحیفه مدعامینگارد که دیری گذشته و عهدی منقضی گشته است که عندلیب خوشنوای خامه بر گلبن زیبای نامه منقار دستان سرائی نگشوده و شاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده درپرده ناز آسوده اند، گلشن مراودات رادر بسته است وطایر مکاتبات راپر داده، شوقمند که بمطالعه نگاشته كلك آسای انس تمامی داشت در راه انتظار باز

---

۱ - جلد ۱۷ برگ ۱۰۸ ، اسناد ومکاتبات سیاسی ایران دروزارت امورخارجه فرانسه (عکس ۱۵)



عکس نامهٔ ۱۴ – نامهٔ میرزا شفیع به مترجم سفارت فرانسه در بغداد– برگ ۱۰ کتاب ۱۸

انتباه فطانت و متانت اکتناه عمدة الاقران و الاشباه خلاصةالعیسویین میرزا یوسف مریم ژوانین که سفیری کاردان است عازم حضورآن جناب است ،درین چند سال که بخدمت کارگزاری وترجمانی اشتغال‌داشته و درکار اعلام‌اسرار دولتین بوده است و برمکنونیات ضمایر طرفین اطلاع حاصل نموده پارهٔامور را که تحریر آن مقدور نیست بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهرنظیر خواهد ساخت ، مجملا بررأی مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کارکنان دربار درکار وباراین دولت‌بیزوال فی‌الجمله مسامحه و اهمالی‌رفته باشد ازینطرف بهیچوجه من‌الوجوه دربنیان دوستی قدیم قصوری ودرأرکان یکجهتی قویم خلل وفتوری راه نیافته و نخواهد یافت ، عهدهمان عهد است و پیمان همان پیمان تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکنی است سیاق وفاق اولیاء ایندولت جاوید قرین برین وضع و همین‌آئین خواهد بود مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط موآلفت‌آن است که من بعدبرخلاف اوقات گذشته تارك‌طریقه‌فراموشکاری گشته گاه وبیگاه دوستان راسخ‌الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد. الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد یا رب‌العالمین

« درپشت برگ محل مهر میرزا شفیع »

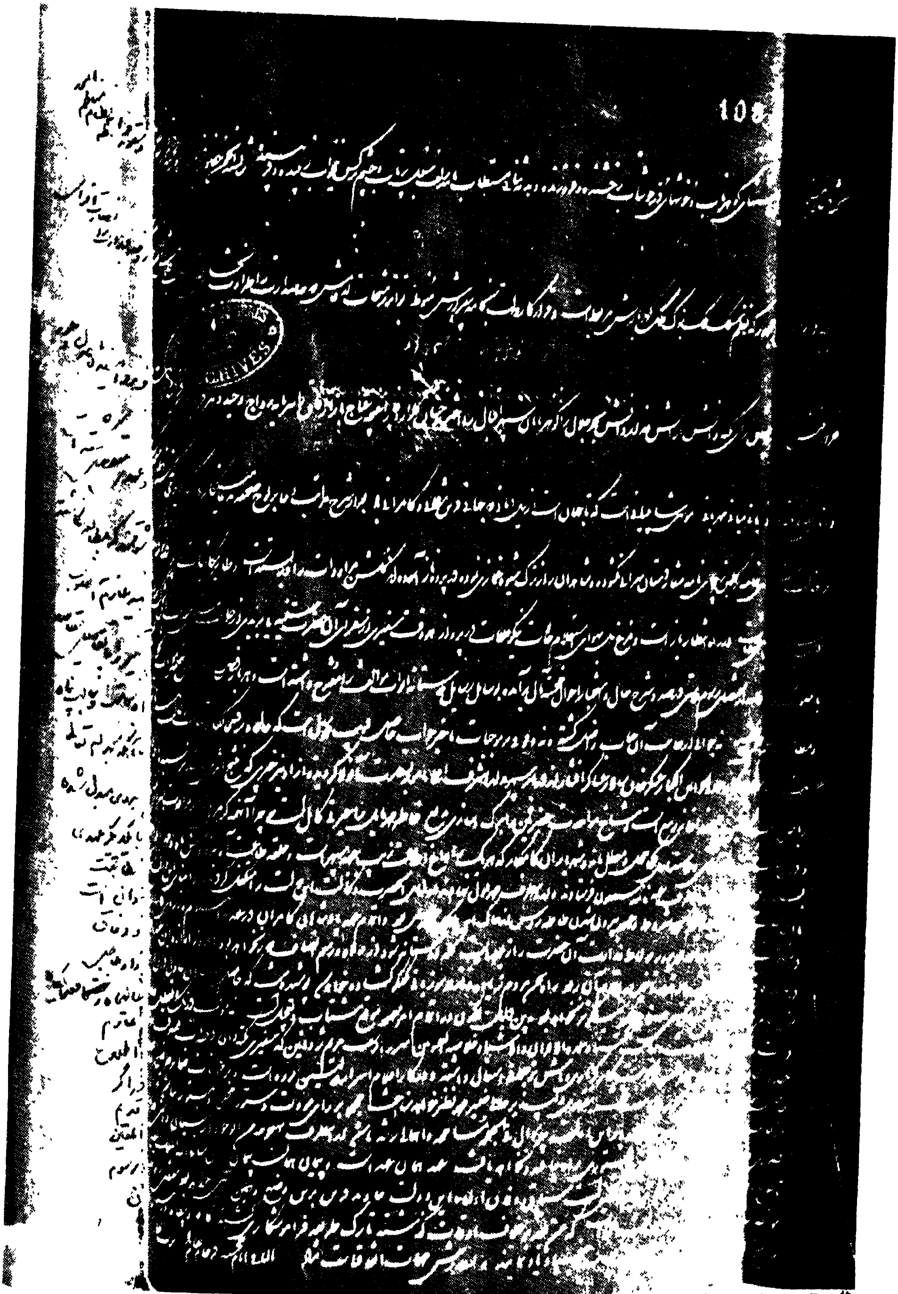
است و مرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز. هروقت سفیری از سفرای آن حضرت سنیه یا بریدی از جانب سنی‌الجوانب این شوکت بهیه عازم آنصوب باصواب شده دوستدار بمقتضای رسوم دوستی درصدد شرح حال و استخبار احوال خجسته مآل برآمده به وسایل رسایل دوستانه ابواب مؤآلفت رامفتوح داشته است و هربار فصلی در اشواق ضمیر مودت تخمیر را باتفاصیل مقاصد و مطالب بقلم یکجهتی نگاشته نه جوابی از جانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی بر موجبات تأخیر جواب. حاصل قریب دوسال است که عالیجاه رفیع جایگاه شهامت دلالت همراه ضخامت و نبالت پناه ابهت و مناعت آگاه عمدة الخوانین الکبار عسکرخان سالار عساکر افشار از دربار سپهر مدار اشرف اعلی مأمور بـه سفارت آنولا گردیده از اینرو خبری که منتج اثری باشد نرسیده تا آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین را هنوز آغاز ربیع است و شاخ مواحدت حضرتین را برگ و سازی بدیع و خاطر مهر مایل را حیرتی کامل است که چراآنهمه گرمی بازار مراودت بسردی مبدل شده و درین طرف مدت رسوم دوستی و دوستداری بکلی مهمل و معطل مانده. شهریاران کامکار که هریك را داغ اطاعت زیب جبهه سپهر است و حلقهٔ طاعت آویزه گوش ماه و مهر با یکدیگر عهدی بستند و مهری پیوستند از آنطرف عهدنامهٔ همایون فرستادند و از اینطرف مهر قبول نهادند، اولیای آنحضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای این دولت مطابقت با آن‌حضرت را مقبل. جزء اعظم این شروط و عهود بیرون شدن طایفه روس از خاك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کاردان است، درینصورت هرگاه از آن برادر مهرپرور که بساط آن حضرت را زیور است گله دوستانه شود از راه و رسم انصاف دور نخواهد بود، امروز آوازهٔ این عهد وفاق در عرصهٔ آفاق مشهور شده هرقدر تأخیر در اتمام آن برود راه سخن مردم زیاده و از هرسوزبانی بگفتگو گشاده خواهد شد. پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عادل درین‌دار عاجل منحصر بنامی نیك است و هیچ نیکنامی از وفای عهود نیکوتر نخواهد بود. بدین دلیل اکنون در اتمام امر عهود موقع شتاب و تعجیل است نه موقف درنگ وتعطیل. عالیجاه رفیعجایگاه فراست و کیاست

نامهٔ لابلانش فرانسوی به میرزا شفیع (بفارسی) [۱]

آصف‌الزمانا معتمدالسلطانا امین الدولتین ادامهماالله تعالی الی یوم القیام.
داعی نیکخواه شوکتین بهیتین کاتب سر دولت فرانسیه حالا مأمور بپایتخت ایران جنت نشان، لابلانش، که صداقت و خیر خواهی دولتین علتین را سرمایهٔ امیدواری خود ساخته باظهار این مطالب میپردازد، که درزمان میمنت اثر که درحضور حضرت قدرقدرت قبلهٔ عالم وعالمیان نامهٔ محبت علامه‌را از جانب خیرجوانب ایمپراطوراعظم رسانیدم از کلام مبارک خسروانی شنیدم که اعلی جناب نایب‌السلطنه العلیة العالیه عباس‌میرزا باعساکر ایرانیه و جناب حاجی یوسف پاشا باجنود عثمانیه باتفاق یك‌زبانی مفتح ابواب جنگ وجدال خواهند بود وخزاین فراوان وهر گونه توشه و اسباب حربیه دریغ نخواهیم کرد[کذا] تامایه دشمن‌راضعیف ومقهور وازاطراف شرقیه بزورآوری ودستیاری سپاهیان اروم و ایران قلع نمائیم، در این اوقات نیز نامهٔ دیگر اعلیحضرت ناپولئون و مژدهٔ فتوحات عساکر فرانسیه و پیغام شکستگی اروس منحوس درصحرای ایلان رسیدند وخاطر مهر تخمیر پادشاهی کمال سرور و شادمانی پذیرفت، دراردوی همایون صینقلعه فی‌تاریخ ۱۲ شهرربیع‌الثانی عالی‌حضرت سلطانی مجدداً فرموده بودند که بامداد عسکرشاهزاده اعظم اکرم خزینه و زنبورکخانه واسباب قتال ودسته‌دسته جنگیان کارآزموده رابصوب آذربایجان

---

۱ جلد ۱۷، برگهای ۴۶و۴۷،۴۸،۴۹. (عیناً بدون تغییروتبدیل عبارات درج میشود)



عکس شمارهٔ ۱۵ – نامهٔ میرزا شفیع به کنت‌دوسامپینیی – بتاریخ ژانویه ۱۸۱۰
برگ ۱۰۸ کتاب ۱۷
در پشت نامه محل مهر میرزا شفیع (لااله‌الاالله الملک المتین محمد شفیع)

عدو خیره سرو [-] پرورفرو ننشاند صلاح این‌سه دولت فرانسه‌واروم‌وایران یکی است ودشمنان و بدخواهان ایشان هم یکی است وعهود ومواثیق که این سه دولت را بیکدیگر می‌بندند بسعی تمام ازهرسه جانب نگاهداشته باید وشاید که الی یوم‌القیامه استوارو پایدار بماند وحضرت‌ناپولهون که بتوفیق‌الله تعالی وعدهٔ خود را همواره بفرجام‌خیرهمی انجامد بفیروزیها ودستبردخود طمعهٔ کارگذاران دولت اروس را مسدود ساخته و بیخ قصد تسخیر ایران را که‌صدو پنجاه‌سال سرمایه‌و آرزوی آنها بود به نیروی‌وزورمندی‌بازوی بر کند آثار صداقت و وفاداری خود را برجهان و جهانیان آشکاروهویدا فرمودند ودرخصوص اندیشه و مقصود نا محدود 'منای دولت اروسیه معلوم است که اولیای دولت ایرانیه بی‌خبرو بی‌آگاهی نبودند چون که نظر برفع ودفع آن دشمن صعب کرده خواهش عهد دوستی وپیمان یکجهتی با دولت امپراطوریه فرانسه نمودند وچون عمارت اتحاد وداد بنابر بنیاد وارادات‌داور تواناساخته است رخنه وخللی دراین دیوارنباید کرد.

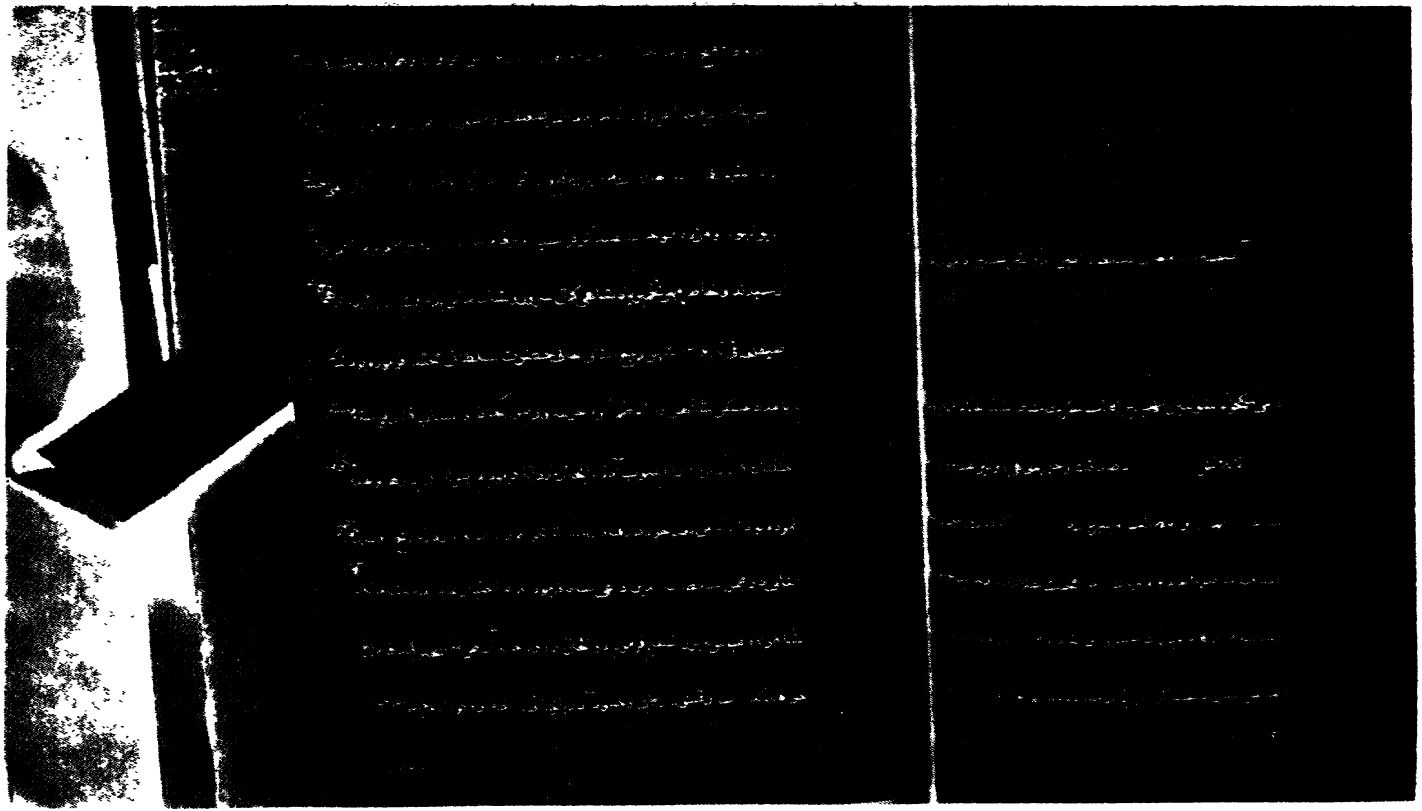
درچنین اوقات و باچنین پیوستگی امنای ایران چه حرکت نمودندآن دولت وعساکر و دلیران قزلباش در کنج آرام مانده وپای درطریقی دور از صلاح‌خودنهاده‌وقدم درجادهٔمخالف‌پیمان‌دولتین‌علیتین گذاشته‌راه‌صدق ووفا رانگرفت عساکرحضرت‌ناپلهون‌بلادوسیط‌ممالک‌اروسیه‌را کارزارظفرخویش و میدان عار و فرار عدو بداندیش را ساخته سلامت و راحت ایران را بخون ارجمندخودخریدند وازجانب دولت عثمانیه لشکر منصوره ایشان ازچنگ اروس منحوس ولایات آلاح بغدان وجزیرهٔ تندوس را پس گرفت و درمیان چندین‌فتوحات عساکرایران درمقابله‌چهارهزارنفراروس پراکنده وپریشان بیقرار وحیران که طاقت حملهٔ دستهٔ دلیران نیارند پیش نرفته بلکه دور و بمیداز معر که نشسته‌اند.

خلاصه چون مرموزهٔ ضمیر عالی حضرت قدرقدرت خسروی اینست که عقد وداد ودوستی و اتحاد وبرادری هرگز گسسته نگردد این داعی صداقت اندیش بجناب آصف‌الزمان مسئلت مینماید که برسبب درنگ وبرعلت عدم جنگ حالی ومطلع کرده جواب این مطالب مرقوم فرموده بدست این داعی

روانه فرمودیم پس ازاین بارها وعده مکرر نموده بودند که من بعد خودداری درجنگ نخواهد شد و باز درتاریخ ۳ شهر جمادی الثانی درچمن سلطانیه بدین داعی، شاه فرمودند که اختیار تمام بدست مالك رقاب شاهزادهٔ عباس میرزا تسلیم فرمودیم والحال ازرودخانه آراس بتسخیر بلاد قره داغ خواهد گذشت و قشون رکابی وجنود آذربایجان راالی دلو وحوت مرخص نفرموده باید که درمقابلهٔ اروس بمانند تا آن دشمن بدکردار از زمین ایران بالکلیه بیرون رانده شود و درهمان روز عالی حضرت پادشاهی بدین داعی اعلام فرمودند که ما آن مطالب بیهوده وازشروط ناشنوده ایوان واسویچ قهراً اعراض کردیم واخراج ودوانیدن آن رسول حیله اندیش ازپیش جناب نایب السلطنه علیه علامت بیکار خواهد گردید وآن کلام مبارك وترجمهٔ ذیقیمه که آن جناب آصف زمان بدست این داعی تسلیم نموده بودند بتعجیل تمام از خدمت جنرال سباستیانی تحریراً ارسال کردیم ، لاجرم درحین مذکور این داعی صداقت کیش توقع میداشت که دولت علیه ایران صادقة النیه وحافظة العهود ساز جنگ وجدال را بنوازد، اماتیر امیدیکه بنابر یمین وایمان وعهدو پیمان فیمابین اعلی حضرت ایمپراطور اعظم وعالی حضرت قبلهٔ عالم روادانستیم وخدنگ انتظاری که ازسخن زبان گوهرفشان سلطانی حاصل نمودیم تاحال باطل وبیهوده انداخته بهدف کامرانی نرسیدند چهارماه گذشت ازیوم قدوم این داعی بحضورامنای دولت علیه ایران و هیچ یکی ازمطالب مأموره بجای وارد نشد ووعده هائی که بارها شنیدیم بی معنی وبی اساس گردیدند ، اگرچه دائماً اولیای آن دولت بدین خیرخواه گفته اند که خواهش ومقصودات حضرت ناپولهون که معلوم ومکشوف ماشود شکی نیست که باجابت مقرون خواهد بود .

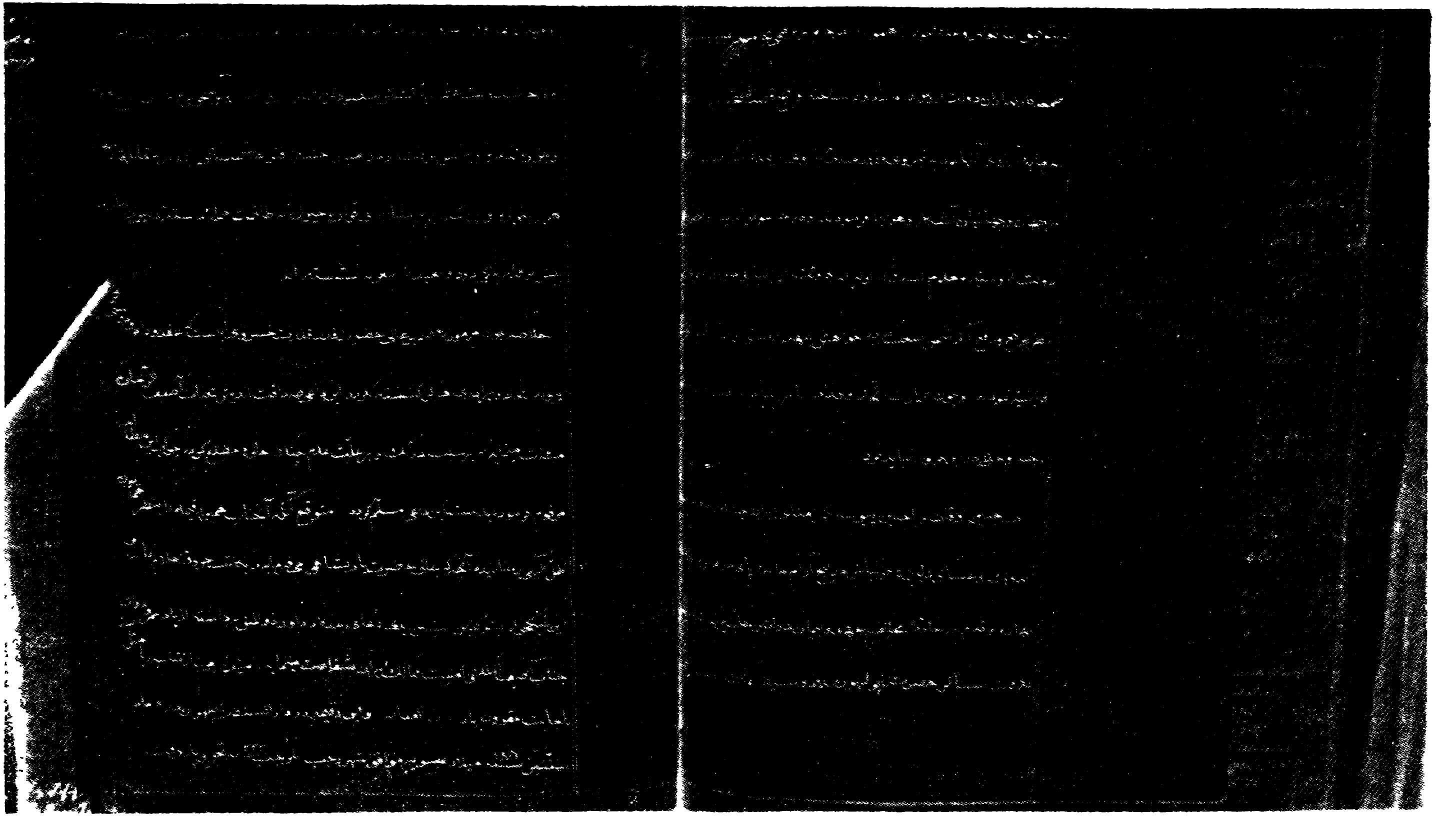
اندیشه ومظنه اعلی حضرت ناپولهون کدام میباشد ، چون شنود که درحین جان نثاری خود ودرزمان چندین خون فشانی دلیران عساکر فرانسیه بواسطه فتحعلی شاه دولت ایران فرصت راغنیمت نمیشمارد و گروه قلیل را که بی قوت وبی قرارمانده پناهی ندارند تا امروز دورازنفوذ ممالك خویش ندوانند .

کلی عالم تعجب خواهد کرد ، چون شنود که پادشاه ایران برادرمهر گستر ایمپراطور فرانسه هنگام بختمندی را نستود و آتش انتقام را در خون

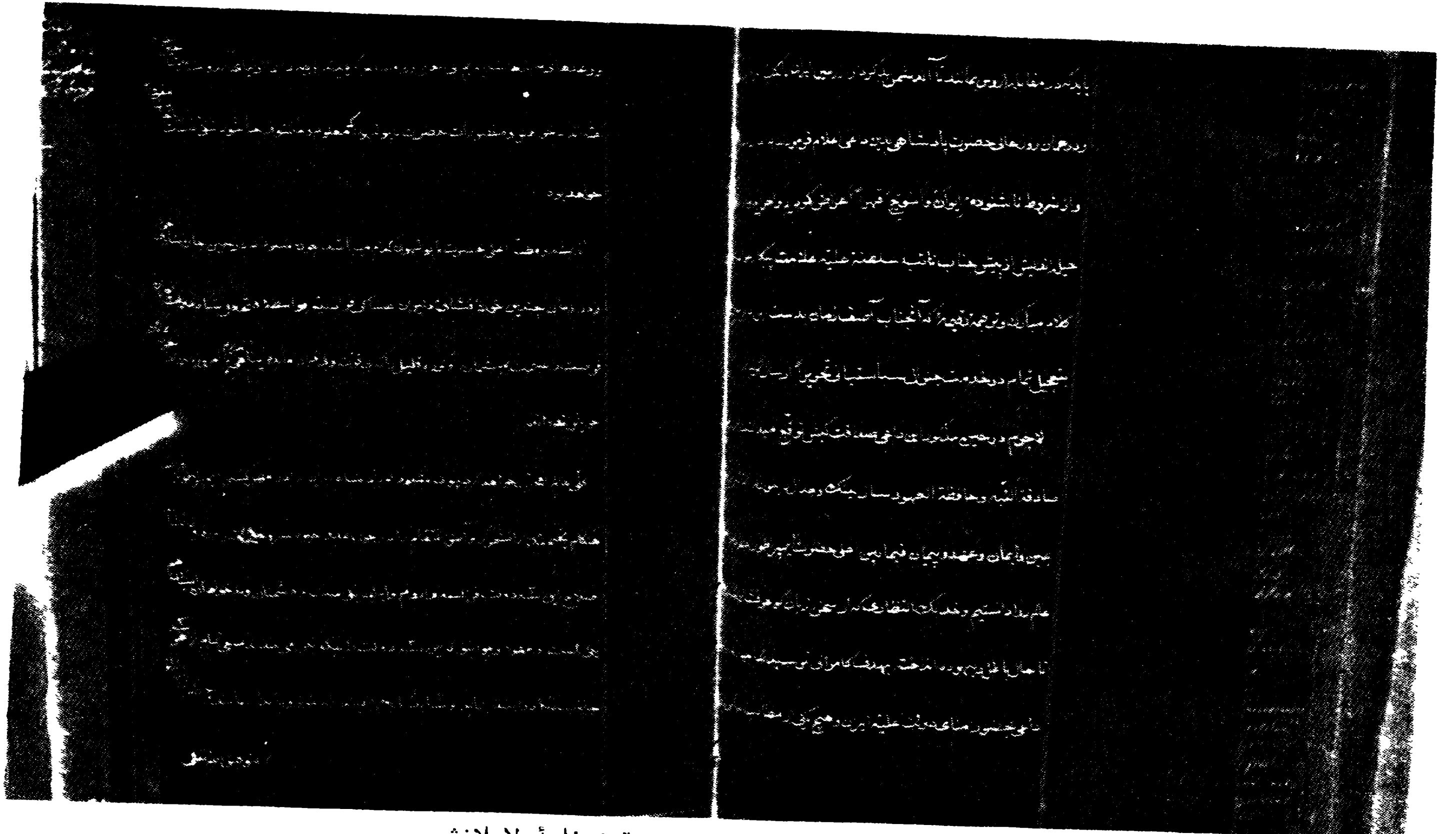


عکس نامهٔ ۱۶ قسمت اول ـ نامهٔ لابلانش بتاریخ ۸ سپتامبر ۱۸۰۷
برگ ۴۹ کتاب ۱۷

مسلم گردد . متوقع آنکه آن جناب همین رقیمه را بنظر همایون ظل اللهی رسانیده آنچه که عالی حضرت پادشاهی میفرمایند بکاتب حروف اعلام نماید و این نیکخواه شوکتین بهیتین یدی دعای بدرگاه داور ذوالمنن برداشته ازدیاد عمرودولت جناب آصف الملك وامنیت ممالك ایران شفاعت مینماید امید که چون ازشایبهٔ ریامبراست باجابت مقرون بادبرب العباد و این رقیمه دردارالسلطنه طهران در ۸ ماه ستمبر ۱۸۰۷ میلاد عیسویه موافق شهر رجب المرجب سنه ۱۲۲۲ تحریر پذیرفت .



عکس نامهٔ ۱۶ قسمت سوم – بقیهٔ نامه لابلانش
برگ ۴۷ کتاب ۱۷



عکس نامهٔ ۱۶ قسمت دوم – بقیه نامهٔ لابلانش
برگ ۴۸ کتاب ۱۷

- ۱۷ -

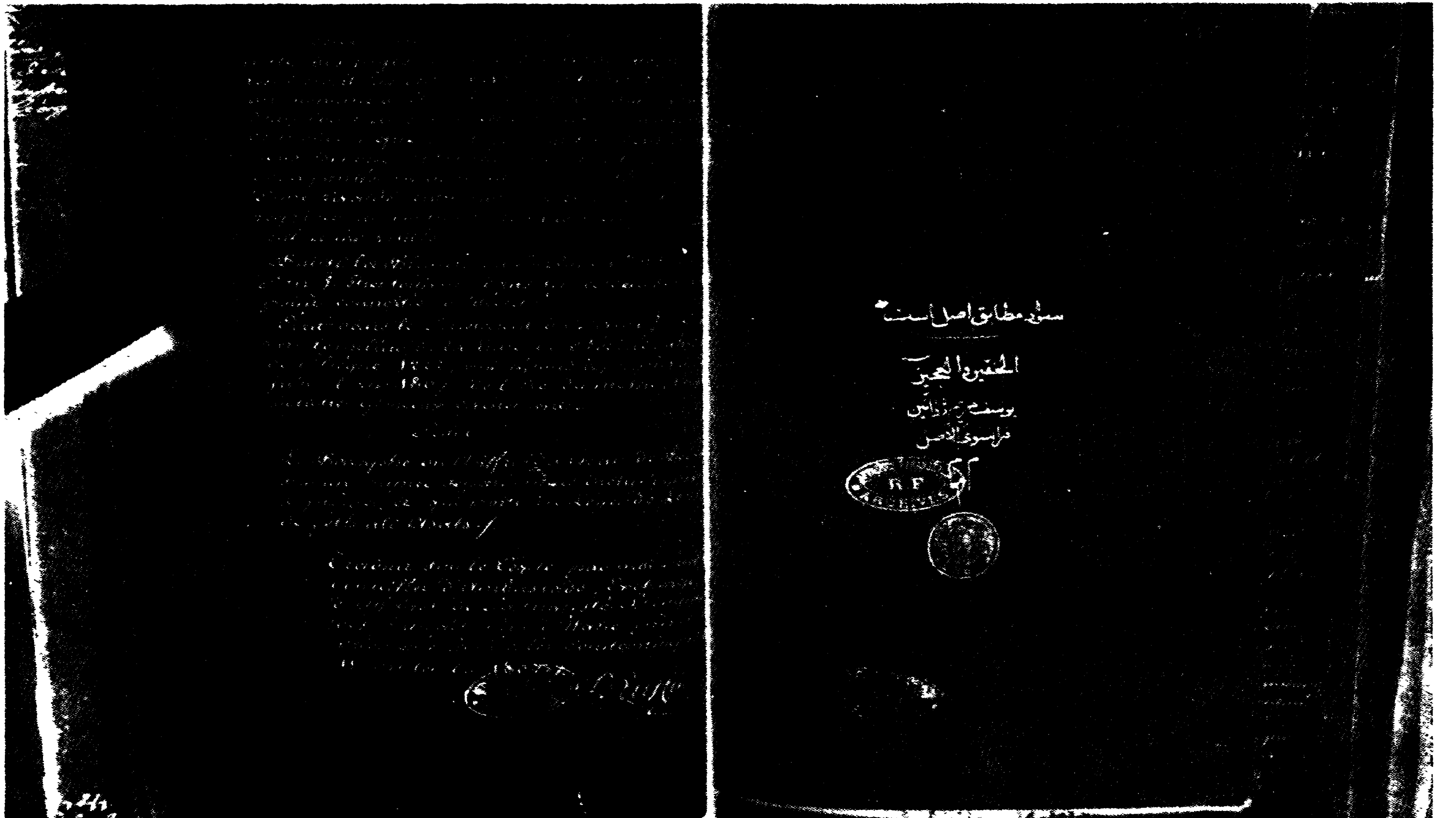
نامهٔ بوداق[1] به ناپلئون[2]

عرضه داشت بندهٔ دولتخواه بموقف عرض مقربان دربار انجم احتشام والا میرساند که اگرچه الی‌حال این بنده عقیدت خصال در ظاهـر نسبت بامنای آن دولت قاهره رابطهٔ بندگی ودولتخواهی سبقت نیافته اما همیشه در باطن طالب اینمعنی می‌بوده که حقیقت اخلاص و دولتخواهی خودرا در پیشگاه ضمیر آفتاب مظاهر والا جلوهٔ ظهور دهد، نظر باینمعنی برذمهٔ بندگی ودولتخواهی لازم است که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را به خدمت بارفعت عرض نماید لهذا پارسال یکنفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده حال در تبریز است راه و رسم جنگ فرنگی را تعلیم سواران ایران میدهد وامسال هم یکنفر ایلچی دیگر همین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده حال در دارالسلطنه طهران اقامت کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که اوبسر کرده‌گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان از خزانهٔ پادشاه انگلیس داده خود متوجه دعوا و مدافعـه قشون پادشاه روس بشود [3] و درینوقت هم ازطرف پادشاهان ایران وروس خواهشمند شده بود که باهم بنای

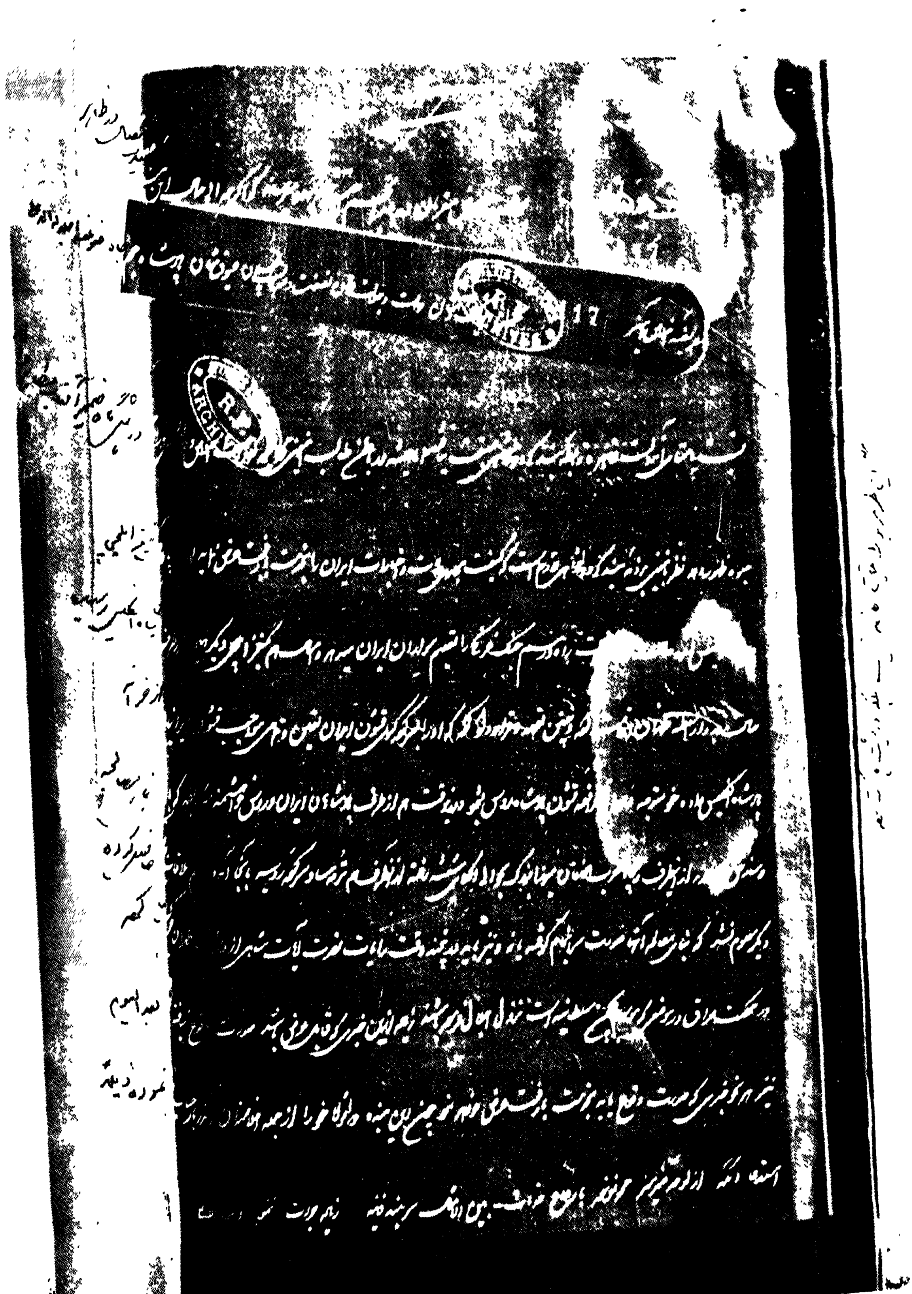
۱ـ بوداق که باتد ظاهر باید ارمنی باشد ازمامورین مخفی ناپلئون در ایران بوده است. تاریخ این نامه ۱۸۱۰ میباشد .

۲ـ جلد ۱۷، برگ ۱۱۷.

۳ـ اشاره بقراردادی است که الیس Ellis سفیر انگلیس در تاریخ ۱۲ ذی‌الحجه ۱۲۲۹ (۲۵ نوامبر ۱۸۱٤) بادربار فتحعلیشاه منعقد ساخت.



عکس نامهٔ ۱۶ قسمت چهارم ــ بقیه نامه لابلانش
برگ ۴۶ کتاب ۱۷



عکس نامه ۱۷ ـ نامهٔ بوداق درسال ۱۸۱۰
در سمت نامه مهر : عبده بوداق

مصالحه و سازش بگذارند از اینطرف عالیجاه مقرب‌الخاقان میرزا بزرگ بحوالی‌الکای شیشه رفته از آنطرف هم ترمه‌ساو[1] سر کرده روسیه تا آنجا آمده باهم ملاقات حاصل کرده دیگر معلوم‌نشد که بنای‌مصالحه آنها‌صورت سرانجام گرفته یانه ونیز باید درین چند وقت رایات نصرت آیات شاهی از دارالسلطنه طهران‌حرکت کرده درمملکت عراق درموضعی که موسوم‌بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند ، زیاده ازین خبری که قابل عرض باشد صورت وقوع نیافته، بعدالیوم نیز هر خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود، چون این بنده دولتخواه را از جملهٔ اخلاصمندان آندربار حساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیر منیر محو نفرموده بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند زیاده جرأت نموده امره‌الاعلی .

« درپشت نامه محل مهر بوداق باین عنوان (عبدهٔ بوداق) »

۱ ـ منظور ترموسوف سردار روسی است .

یادداشت مجلّه

در شماره ۳ و ٤ سال سوم گزارشی از جریان نخستین کنگرهٔ تاریخ در ایران که بهمت وزارت فرهنگ و هنر گشایش یافته بود درج گردید و در آن گزارش نام ۱۳ تن سخنرانان کنگره که هر یك در بارهٔ بستگی و ارتباط تاریخ با یکی از دانشها و مسائل زندگی به نیکوئی سخن رانده بودند، نیز یاد شد.

اکنون با اجازه وسپاسگزاری از وزارت فرهنگ و هنر در هرشماره از مجله یکی از سخنرانیها را برای آگاهی خوانندگان ارجمند مجله درج میکنیم.

بررسی های تاریخی

رابطهٔ جغرافیا با تاریخ

بقلم

کاظم ودیعی

(دکتر در جغرافیا - استاد دانشگاه)

جغرافیـا را بـا تاریخ
مناسبتی دیرین و گذشته‌ای
ممزوج است همگامی وهمپائی
این دو رشته از علوم انسانی
در پاره‌ای از موارد چنانست
که اذهان ساده غیرعلمی بعضاً
جـا و بیجا ایندو کلمه را
به ترادف و حتی به قائم‌مقامی
یکدیگر در نوشته‌ها و گفته‌های
خود بکار می‌برند. و بعهدی که
تاریخ ام‌العلوم بود - شاید که
هنوزهم بعضی‌ها بمناسبت وسعت
میدان تاریخ علوم آنرا چنین
بدانند - جغرافیـا و بویژه
قسمتهای ناحیه‌ای آن ، درآن
حل میشدو بهنگامی که تاریخ،
علم بررسی حوادث و گذران
زنـدگی نوع بشر گردید و

گاه با کمی غلو گفته میشود که سر آغاز هر علمی با تاریخ است ولکن موقوف بمکانهای جغرافیائی است. اما شاید شگفت جلوه کند اگر بگوئیم که نخستین جغرافیدانان جهان مورخان بودند و پیش کسوت آنها هرودوت[۱] بود. میدانیم که کلمه جغرافیا را نخست جامعه علمای اسکندریه‌ای رواج دادند اما خود جغرافیا دو قرن پیش از آن مورد توجه کامل هرودوت مورخ بود.

هرودوت چه کرد؟ هرودوت بعنوان یك مورخ قلمرو وقایع نگاری محلی و ناحیه‌ای را گسترد و برای اینکار بمسافرت های دور ودرازی دست زد. کار مهم هرودوت این بود که به ثبت وضبط وقایع وحوادث وجفت وجوری اسناد و مدارك اکتفا نکرد بلکه به مهد ومهبط وعرصه ومیدان و بستر جغرافیائی این وقایع شخصاً سفر کرد تا بتواند هرچه بیشتر عوامل مؤثر محیط را در آن وقایع وحوادث بررسی کند وجریان رودخانه تاریخ را در بسترهای طبیعی خویش مورد معاینه قرار دهد. هرودوت بعنوان یك مورخ کار خود را در حقیقت از جغرافیا شروع کرد او میدانست که بدون شناسائی محیط حوادث تاریخی، خود آن حوادث رها از مکان می‌شوند بهمین دلیل بهمان اندازه که بزمان توجه داشت، مکان ومناطق ونواحی جغرافیائی را کاوید. اعتقاد علمی بربط زمان‌ها و مکانها او را واداشت تا زحمت سفر به تراکیه، مصر، هلسپونت، فنیقیه، بابیلونی وغیره را تحمل کند هرودوت سعی کرد تا همه جا انسانها را در رابطه ووابسته بمحیط جغرافیائی خود در نظر گیرد بهمین دلیل از توصیفات جغرافیائی مناطق تاریخی نهراسید. چنین مورخی بی‌تردید به لحاظی جغرافیدان است.

کار هرودوت وقتی ارزش و اهمیت خود را بتمامی می‌نمایاند که می‌بینیم وی درحقیقت نخستین کسی است که بجغرافیای ناحیه‌ای Reginal Geography روی می‌آورد بی آنکه هنوز جغرافیای علمی نقطه نظرها و زوایای عمومی General وناحیه‌ای Reginal خودرا اعلام داشته باشد.

۱ـ مورخ یونانی اهل هالیکارناس (۴۲۰-۴۸۴ ق.م.) که مسافرتهای بزرگ وحوادث افسانه‌ای ومقرون بحقیقتی را که نمودار مخاصمات مصریان ومادها و پارسها بایونانیان است نگاشته و مجلدات مهمی از آن بخامه فاضل ارجمند هادی هدایتی (دکتر) بفارسی برگردانده شده‌است.

جغرافیا نیز استقلال خود را بمدد علوم جدید مسلم‌داشت، گوئی بانتقام آن روزگار عدم استقلال نوعی تحاشی و کناره گیری افراطی به‌جغرافیدانان صاحب‌قلم ورسالت دست داد که براثر آن کوشیدند حیات‌علمی‌جدیدجغرافیا را در طرد و دوری هرچه بیشتر از تاریخ بدانند؛ معهذا نه آن امتزاج و نه این اختلاف هیچیك مانع مناسبت تاریخ و جغرافی نشد و تاریخ، تاریخ و جغرافیا، جغرافیا و این‌دو در رابطهٔ باهم باقی بماندند. چرا ؟ اینك ببینیم منشاء این ارتباط چیست و حدوحصر و حدود وثغور آن کدامست ؟

جغرافیا بمشابه علم بررسی و مطالعه پدیده‌های فیزیك و بیولوژیك و انسانی سطح کره زمین و چگونگی توزیع آنها یکی از شاخه‌های دانش بشری است که در اولین قدم‌خود جوابگوی یکی از مهمترین احتیاجات‌فوق حیوانی یعنی نیاز به‌آگاهی‌و علم برموقع وموضع و سپس‌ثبت‌وضبط اماکن پیرامون است.

انسان در هرلحظه وبرای‌هرکار مایلست موقع‌ومکان وجائی که در آن قرار دارد ویا مایلست در آن‌خودیاامری را استقرار دهد آگاهی‌داشته‌باشد. خلاصه مدام میخواهد بداند کجاست‌ودیگران (اعم از افراد واشیاء) به‌نسبت او درکجا قرارگرفته و واقع‌می‌شوند. علم‌به‌کجائی در عالم جغرافیا جای بزرگی را اشغال میکند تا آنجاکه یکی‌از دو رکن اساسی به‌کجائی یعنی موقع‌و موضع‌یابی و دیگری چگونگی یعنی کیفیات آن‌موقع‌وموضع‌هاست وبدیهی است محتوی این‌دو کلمه موقع‌و موضع بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تر و تفسیرات ناشی از آن در جغرافیای امروز بمراتب پردامنه‌تر از آن پاره‌جمله‌های غیر مرتبطی‌است که بعضاً هنوز دربعض کتب درسی‌مسطورمی‌باشد.

گفته شد که تاریخ علم بررسی زندگی نوع بشر است و این زندگی و این نوع بشر بر بستری جغرافیائی غنوده‌اند. صحنهٔ زندگی و حوادث نوع انسان قلمروهای جغرافیائی است و بنابراین عرصه‌های جغرافیا در زیرپای تاریخ موردبحث ما کشیده شده، باینترتیب جغرافیا بستر تاریخ میشود. بعبارت دیگر حوادث تاریخی موقوف بمکانی‌معین و این مکان در عقدطبیعی مناطق و نواحی جغرافیائی است.

وارتباط دوعلم تاریخ وجغرافیا درآمد . ازاین زمان تاریخ بدون جغرافیای ناحیه‌ای گام برنداشت‌معهذا تاریخ وجغرافیائی که‌تا سی‌چهل سال‌اخیر بدست ما رسید پیش‌ازآنکه ازهم جدا باشند باهم بودند اینک‌بایدید علت این نزدیکی‌وگاه امتزاج طولانی چه‌بوده است؟

درقرون وسطی جغرافیای‌عمومی تقریباً محوشد وجهان درخودفرو رفت وفئودالیسم قاهرومطلق العنان وابسته بمناطق کوچك وجهانگشایان بزرگ زمین‌داران آنروز گارتوجهی جز بمسائل ناحیه‌ای جغرافیا نداشتند . آنها تشنه تسلط بر املاك وسرزمینهای مجاوربودند ولازمهٔ اینکارآگاهی واطلاع از راه‌ها و کم و کیف ثروتهای طبیعی بود، بهمین دلیل جغرافیای ناحیه‌ای درجوف‌تاریخ نظامی بهترین‌راهنمای‌آنهاست علم‌یونان‌وشیوه تاریخ‌وجغرافی‌نویسی (ناحیه‌ای) آنهابدنیای عرب واسلام منتقل شد و افتخار جغرافیدانان عرب واسلام با همهٔ ضعف وقوت‌هایشان درهمین توجه شدید به جغرافیای ناحیه‌ای‌واحیای‌آنست که‌گاه‌بصورت‌مونوگرافی‌هائی‌ازبلاد ، و گاه بصورت مسالك و ممالك و گاهی بعنوان جغرافیای تاریخی ویا تاریخی با محتویاتی نسبتا جغرافیائی بروزمی کند .

– مسعودی‌بغدادی (۹۵۷) مروج‌الذهب را نوشت وبرای‌نوشته‌های خود بسفرهای دور ودراز (درست همانکاری که هرودوت شروع کرد) دست زدوی به فلسطین ، ایران ، ارمنستان ، سوریه ، مصر، وافریقای شمالی رفت .

– محمد الادریسی مراکشی(قرن ۱۲) نزهت‌المشتاق را نوشت وبرای‌کار خود بسواحل فرانسه وانگلستان وداخله آسیا سفر کرد

– ابن بطوطه مراکشی (قرن ۱٤) بافریقای شمالی و شرقی تا نیجریه وآسیای‌غربی وهند وبالاخره چین سفر کرد

درنوشته‌ها وآثاراین‌مورخان جغرافیدان‌واین‌مسافران بزرگ‌خستگی‌ناپذیر همه‌جا مسائل جغرافیای انسانی جای اصلی وعمده ای را اشغال کرده وابن مطالب جغرافیائی همراه‌اند با تفصیلات تاریخی وسیاسی گوئی اعتقاد علمی راسخی درهمهٔ آنها وجود یافته وزنجیرشده است که انسان مورد بحث درتاریخ‌را جدا ازسرزمینشان وجدا ازمحیط‌جغرافیائیشان‌نمیتوان‌شرح کرد

لازم بتوضیح است که درهمان‌زمانها وقبل‌ازپیدایش وشکوفانی شهرهای بزرگ یونان مسائل عمومی جغرافیا مانند شکل‌زمین ویکجا نگری وکلی بینی درمسائل وقوانین‌عمومی جغرافیا موضوع بحث‌علمابوده است؛چه‌تالس[۱] Thales وحکما وعلمای میله[۲] Milet متوجه فیزیك زمین بودند ومتدرجاً ایونی‌ها جغرافیای عمومی راشناختند . اریستوت[۳] Aristot بتلخیصی ازاین مباحث دست زدومحیط علمی اسکندریه (مصر) آنرا گسترش وتوسعه داد . اراتوستن[٤] Erathoslone ازمباحثی مانندگردی زمین فراتررفت وبه‌اندازه‌گیری کره زمین پرداخت (۲۳۰ق.م) و سپس جغرافیای یونان گاه بمسائل عمومی مانند : مناطق اقلیمی ، پیوستگی دریا ها ، منشاء رودها (جغرافیای عمومی) وگاهی هم متوجه جغرافیای توصیفی ناحیه‌ای گردید .

بعنوان مثال ، پولیب[۵] Polybe واسترابون[٦] Strabon متوجه جغرافیای ناحیه‌ای وبطولمه Ptolemee (قرن دوم) متوجه جغرافیای عمومی است .

این توضیح برای‌آن‌آورده شد تا توجه رابااین مسأله بدوزیم که علمای تاریخ وجغرافیای‌جهان‌چگونه‌درمسائل ناحیه‌ای‌کارشان لازم‌وملزوم‌یکدیگر بود وچطوردرمسائل عمومی جغرافیا ازهم دور می‌شدند .

جنگها وحوادث‌سیاسی‌ونظامی زمان‌وتاریخ،جغرافیای ناحیه‌ای‌راناچار توسعه‌بخشیدند وجغرافیای‌ناحیه‌ای که باهرودوت متولدشده بودواحتیاجات تاریخ را درعالم جغرافیا اعلام داشته بود بعنوان فصل مشترك ونقطه وصل

۱ــ شهریونانی واقع درآسیای صغیر که ازقرن ۸ الی٦ق.م. تجارت مدیترانه را در دست داشت ومقروحوزه ومکتب علمی وپرورش دهنده محققان وعلمای نامداری گردید.

۲ــ ریاضی‌دان یونانی اهل میله (آخرقرن ۷ و اوایل قرن ٦ق.م.) واضع تئوری درهندسه .

۳ ــ دانشمند یونانی (۳۲۲-۳۸٤ ق.م.) که کتب ورسالات متعددی در باب منطق و سیاست وتاریخ طبیعی وفیزیك نگاشته است.

٤ــ ریاضی‌دان ومنجم وفیلسوف یونانی مکتب اسکندریه (۱۹۲ - ۲۸٤ ق.م.) که یکدرجه نصف‌النهار زمین را اندازه گیری کرد .

۵ــ مورخ یونانی (۱۲۵ــ۲۰۰ق.م) که درآثارخود به‌تبیین علمی قضایا میپردازد .

٦ــ جغرافیدان یونانی (۵۸ق.م-۲۵ب.م)

دید مورخان و جغرافی دانان را عوض کرد واینده علم را دررابطه تازه‌تری گذارد .

باتوجه به پیشرفت علوم ریاضی وفیزیك وطبیعی وعلوم انسانی تکامل علمی جغرافیا وتاریخ برما معلوم است ونیاز بتفصیل ندارد بنابراین مطلب‌را بقصد بیان برداشت ما ایرانیان ازرابطه تاریخ وجغرافیا برمیگردانیم .

گفتیم که : جغرافیای ناحیه‌ای همه جا نظر بگذشته دارد اما اسیر آن نیست جغرافیاحتی‌اسیر گذشته‌خود هم نیست. بالاخره دانستیم که‌جغرافیای ناحیه‌ای فصل مشترك ونقطه ارتباط جغرافیا وتاریخ است وبرتر از اینها جغرافیای تاریخی است که مظهر نزدیکترین نوع ارتباط ولازم وملزوم بودن دوعلم جغرافیا وتاریخ است همچنین دیدیم که علمای اعراب وجهان اسلام اکثریت قریب به اتفاق بجغرافیای ناحیه‌ای نظرداشتند و افتخارشان هم در همین است .

وما ایرانیان بدلیل اشتراکات‌فرهنگی وسیاسی ومذهبی که باآنهاداشتیم جغرافیا را ازطریق آنان [۱] درك کرده وبآن روی کردیم ماهمه جغرافیای یونان‌را ازمسیر تمدن اسلامی بین‌خود رایج کردیم، معهذاآنقسمت ازجغرافیا که جغرافیای عمومی بود چون درجامعه عرب وجهان اسلام مورد استقبال چندانی‌واقع نشد مانیز بآن بی‌توجه شدیم

ما تاریخ وجغرافیا را یکجا وبصورت‌یك علم پذیرفتیم وصدها وهزاران رساله و کتاب داریم که نه‌تاریخ صرف‌اندو ونه‌جغرافیای محض، بلکه نوعی جغرافیا وتاریخ محلی‌اند که همهٔ دانش جغرافیائی‌ما را شامل‌اند مسلمین بدلایل عدیده ازجمله شناسائی ملل تابع خلافت وراههائیکه بکعبه منتهی میشدوسفرهای‌تجارتی(بویژه ازدوره بنی‌عباس)وجهانگشائی و کنجکاویهای علمی بداینقبیل کتب نیازمند بودند ، چه شورها و تلاشها که دراینراه از سوی علمای مللاسلامی‌ابراز شده‌است بهمین دلیل مسالك وممالك‌ها نوشته

۱ - مرادبعد ازاسلام‌است وپیش‌از آن گیهانی شناخت درایران باستان بجای جغرافیا بوده است .

ومطالعه نمود، واین نقطه نظری است که یکی ازارکان مسلم علم جغرافیای انسانی امروزی است.

پس ازآن برعهد رنسانس آغازیست برای انجام مسافرت های بزرگ اکتشافی وشروع تازه‌ای جهت احیاء بیشتر وتوجه عمیق‌تر به جغرافیای ناحیه‌ای ومیدانیم که این اکتشافات چه افق‌های نووتازه‌ای درتاریخ‌وجغرافیا گشود بحدیکه حوادث سیاسی امپراطوریهای مستعمراتی جدا ازتلاشهای مستعمره‌چیان دردیگر قاره‌ها نبود. کافی است بیاد آوریم که:

- ونیزیها بعداز اعراب بمسافرتهای تازه و دور و درازدست زدند.
- مارکوپولو (قرن ۱۳) بآسیا وچین سفر کرد
- کلمب (قرن ۱۵) قارهٔ امریکای امروزی را گشود.
- واسکودوگاما (قرن ۱۵) بسفر دوردنیا اقدام کرد.
- وسپوس Vespuce [1] بنواحی شمالی امریکای شمالی سفر کرد.
- ونسان‌پنزون V. pinzen بمصب آمازون دست یافت.
- کورتز مکزیك مرکزی را گشود.
- کابوت Cabot (قرن ۱۵) به لابرادور وارض جدید سفر کرد.
- مارلان (۲۳-۱۵۱۹) بسفر دور دنیا دست زد.
- وغیره

حوادث‌فوق،تاریخ‌را باردیگر باجغرافیا دوخت ومناسبات وروابط‌تازه‌ای بین ایندوعلم برقرارشدتاآنجا که تاریخ‌امپراطوریهای بزرگ مستعمراتی از اکتشافات جغرافیائی نمی‌تواند جداباشد. یك نکته قابل تأمل است وتوجه وآن اینکه در دورهٔ اکتشافات بزرگ جغرافیا زود بزود کهنه میشد بهمین دلیل بصورت شرح سفروتاریخ اکتشافات ومونوگرافیها وغیره مدام تجدید طبع میگردید واین حجم زیاد کارآنرا رونق بیشتر داد.

تحولات وترقیاتی که درعالم نقشه کشی پدید آمد پس ازآن بسرعت‌افق

---

۱ - دریانورد ایتالیائی (قرن ۱۵ واوایل ۱۶) که مسافرتهای زیادی بدنیای جدید کرد

ناصرخسرو (۴۸۳ بمرد) - سفرنامه نوشت .
ابن جبیر (۵۴۰-۶۱۴) -سفرنامه نوشت
زکریای قزوینی (۶۰۰-۶۸۲) - آثارالبلاد نوشت
ابوالفداء (۶۷۲-۷۳۲) - تقویم البلدان نوشت
حمدالله مستوفی (۷۵۰ بمرد) نزهت القلوب را نوشت .

این فهرست میاموزد که فرهنگ جغرافیائی جهان عرب واسلام که مارا باآن وصلتی فرهنگی وسیاسی ودینی است همه جا رنگ وبوئی ناحیه ای دارد وبهمین دلیل همراهست باتاریخ اینها را براقدامات سیاحانی مانند شریف ادریسی ویاقوت حموی وابن بطوطه بیفزائید آنگاه خواهید دید که مورخان چه پایه جغرافیدان، و جغرافیدانان چه پایه مورخ بوده اند هرجا سخن از جغرافیا بوده تاریخ حاضر و ناظرو هر جا سخن از تاریخ بوده جغرافیای ناحیه ای لازم میآمده است

ما بدلیل همین پیوند ورابطه تاهمین اواخر چنان ابندو علم را مخلوط کردیم که شخصیت هردوی آنها نزدیك بمحوشدن بود آنچه در جهان علم از بابت ملازمه جغرافیای ناحیه ای وتاریخ میشده است کاملاضروری ومنطقی بوده است: اماآنچه را که ما دردوره رخوت درزمینه ادغام جغرافیا وتاریخ کرده ایم، صرف تقلید ازاستادان دوره ای خاص و محض تنبلی بوده و میباشد چه افراطهائی در این زمینه بعمل آمده که گاه وحشت زاست ، زیرا بعضاً بنام جغرافیا تاریخ نوشته وگاهی تحت عنوان تاریخ بکلی بجغرافیا پرداخته وعجب آنکه حق هیچکدام را هم ادا نکرده اند نمیتوان نامشان را برد ، آتش فرعونست وزبان میسوزاند .

باری ارتباط اصلی واساسی جغرافیا وتاریخ ازجغرافیای ناحیه ای شروع میشود وجغرافیای تاریخی زاده این ارتباط است . حوادث سیاسی وپس وپیش رویهای مرزها وجنگها وخلاصه سماله زمانی تاریخ همیشه بستر مکانی و جغرافیائی خودرا میجوید .

توفیق مورخان بزرگ گذشته وحال بیشتر ناشی ازشناسائی هائی است که درباره بستر حوادث خوددارند .

شد وتقویم‌البلدانها نگاشته آمدو سفرنامه‌ها (رحلة) برشته تحریر درآمد و همهٔ اینقبیل کتب ترکیبی‌اند ازتاریخ وجغرافیای ناحیه‌ای

باین فهرست توجه کنید :

- ابن خردادبه (نیمه دوم قرن سوم) کتاب المسالك‌والممالك را نوشت
- احمد بن طیب‌سرخسی(قرن سوم) ـ کتاب المسالك‌والممالك‌رانوشت
- ابن واضح یعقوبی (اواخر قرن سوم) ـ کتاب‌البلدان‌رانوشت
- سلام‌ترجمان(اواخر نیمه‌اول قرن‌سوم)-شرح‌سفراو بدیوارچین‌نوشته‌شد
- ابن‌الفقیه‌همدانی (اواخر قرن سوم) ـ کتاب البلدان را نوشت که گویا همان کتاب المسالك وممالك جیهانی است بادخل وتصرفاتی چند
- قدامة بن‌جعفر (۳۱۰ بمرد) ـ کتاب الخراج را درباره راهها وخراج بلاد نوشت .
- ابوزید بلخی (۲۳۵-۳۲۲) ـ صورالقلیم را نگاشت .
- جیهانی(۳۳۰ بمرد) ـ المسالك‌والممالك‌را نوشت که ابن‌فقیه‌وادریسی ازآن اقتباس کردند
- ابن فضلان (اوایل‌قرن٤) ـ شرح سفراز بغداد تا بلغارستان را نوشت و یاقوت حموی درمعجم‌البلدان آنرا نقل کرد .
- اصطخری (اواسط قرن‌چهارم) ـ کتاب‌الاقالیم و کتاب مسالك‌الممالك را نوشت که در هردو ازکار صورالاقلیم ابوزید بلخی سرمشق گرفته است
- ابودلف‌ینبوعی (اواسط قرن٤) ـ شرح سفر به‌چین وترك وهند وشرح عجایب ومعادن که یاقوت درمعجم‌البلدان ازآنها نقل کرده است

مسعودی(۳٤٦ بمرد)- مروج‌الذهب را نوشت

ابوزید سیرافی(اوایل‌قرن٤) ـ اخبارالصین والهند یا (سلسلةالتواریخ) را در باب ممالك ودریاها وانواع ماهیان دریاهای اطراف‌هند وجاوه وچین وسیلان همچنین سفرنامه سلیمان تاجررا دارد

ابن‌حوقل (نیمه دوم‌قرن٤) ـ المسالك‌والممالك رانوشت

مقدسی (اواخرقرن ٤)- احسن‌التقاسیم‌فی‌معرفةالاقالیم

از

پرفسور و. مینورسکی

پژوهشی دربارهٔ

امور نظامی و غیرنظامی فارس

(بقیه)

ترجمهٔ

حسن جوادی

دکتر در زبان و ادبیات انگلیسی

بهیچ روی نباید استقلال علوم را نفی کرد اما ادعای بی‌نیازی علوم از یکدیگر احمقانه است، چه بشر جز بدنبال یك کلی و یك حقیقت اصلی نیست.

تاریخ را باجغرافیا درزمینه‌های دیگر ملازمت وهمپائی ومناسبتی است وآن اشتراك هدفی است اخلاقی . میدانیم که کلی‌بینی جغرافیا وارتفاع مادی که جغرافیدان باید بآن متوسل شود تا محیط را یکجا و بتمامی ببیند، ویرا سرانجام بنوعی تهذیب اخلاقی می کشاند که من همیشه آنرا با ارتفاع معنوی که عرفا واخلاقیون از آنجا جنگ هفتاد و دوملت را عذر می‌نهند ، مقایسه میکنم، چه بسا امروزهم جغرافیدانان واقعی با استحاله‌ای که عکسهای هوائی و هواپیما وسفرهای فضائی وفضاپیمائیها در بینش ایشان پدیدآورده است ندای ادراك و تفاهم بین‌المللی و همبستگی جهانی نوع بشر وتقدس ویرا ازطریق سازمان ملل در میدهند[1] و یونسکو فریاد برمی کشد که جغرافیا بهترین و مناسبترین وسیله رفع تبعیض‌های موجود وتفاهم بین‌المللی است .

بی‌تردید، نیز مورخان که آئینه عبرت خودرا همیشه پیش‌رو دارند در این هدف از جغرافیدانان بیشتر می‌توانند مؤثر واقع شوند زیرا جنگ هفتاد و دو ملت را آنها بهتر ازما می‌بینند . از ایرو اشتراك مساعی آنها در این زمینه، رابطهٔ بزرگ این دوعلم را برقرار ساخته‌است

خلاصه ونتیجه آنکه جغرافیا وتاریخ در مکان (جغرافیای ناحیه‌ای) و درهدف اخلاقی وانسانی تفاهم بین‌المللی باهم دررابطه‌ای عمیق اندبی آنکه این رابطه از روشهای پژوهشی واستقلال علمی آنها بکاهد

اینك برای من یك سؤال باقی میماند که مایلم آنرا همین‌جا برای دبیران ارجمند تاریخ وجغرافیا طرح کنم وآن اینستکه : آیا در کتب درسی تاریخ و جغرافیای کنونی ما ایندو رابطه محترم داشته شده است ؟ آیا دانشجویان و دانش‌آموزان ما تاریخ را درست در بستر جغرافیائی می‌بینند وتجسم آنها ازمحیط حوادث وجریانات درست وصحیح است ؟ آیادانشجویان و دانش‌آموزان ما در آموختن جغرافیا باتاریخ همپائی دارند وزمین وزمان، یعنی جغرافیا وتاریخ را درملازمه ومرابطه باهم میدارند ؟

پایان

1 ــ رجوع کنید به نشریات یونسکو درزمینه آموزش جغرافیا براساس کنگره‌های متعدد جغرافی‌دانان در ۱۵ سال اخیر.

«و بعد از آن امیر نامدار و نوئین کامکار (۱۲) امیر بهلول بیك ... با لشکری انبوه وسپاهی درشکوه چون کوه پیش آمد.»

«و در اثر او نوئین کامکار . (۱۳) امیر سیدی قاسم بیك به آیینی که تافلك آیین کواکب را بر گردون می بندد نظیر آن مشاهده نرفته بافوجی بیکران از شجاعان و بهادران (رسید) همه چون ماهیان زره پوش وچون نهنگان درجوش وخروش.»

«دیگر امراء نامدار (۱٤) علی بیك اعمالو (اغمالو)[1] و (۱۵) امیر اعظم شاه قلی بیك عین الملك وسایر امراء با سپاهی عظیم واسباب تمام رسیدند.

«وعدد ایشان چنانچه درروزنامچه همایون ثبت است هفتهزار وسیصد و هفتاد بود، نوکر پنجهزارو هشتصدودو، ازآنجمله هزارو هفتصد وسی و یك پوشن دارو و باقی تر کش بند وهزار وهفتصدوهشتاد قلغچی.»

(ج) «وبعد از آن عساکر منقلای (مرکز) متوجه عرض گاه شدند مقدم ایشان فاتحه مصحف فتح وفیروزی غنچه گلشن عظمت وجلالت (۱٦) سلطان نورالدین الوند میرزا چون کوه آهن با جمعی بی کران ازدلیران وبهادران همه چون جوهر تیغ درفولاد تعبیه شده وچون آتش درآهن مخفی گشته . . علم سفید بایندری (را) پیش کرده پیش آمد و زانوزد و بلوازم خضوع قیام نموده اسبی مکمل پیشکش کرد، جهان نوردی که بر شهاب ثاقب مسابقت جوید وچون برق خاطف میدان عرصه همایون را بیك هوی پوید. حضرت سلطنت پناهی .. آن نورحدقهٔ پادشاهی را بعواطف نامتناهی نوازش فرمود»

«و بعدازآن امیر نامدار (۱۷) منصور بیك افشار بالشکری جرار وسپاهی بیشمار از دلیران شیرشکار پیدا شد ودرمقابل حضرت سلطانی مراسم زمین بوسی بجای آورد.»

«و براثر او امیرین اعظمین (۱۸) حمزه بیك و (۱۹) منصور بیك افشار» (؟) آمدند[2]

«و ازعقب ایشان امیر کامکار (۲۰) امیرسهراب بیك که صیت جلادت او داستان شجاعت رستم دستان را منسوخ ساخته» است، رسید.

۱ــ اغمالو و یا اعماوف اسامی هستند در اصل ترکمن که در خاور ومعمار هنوز بگوش می خورند.
۲ ــ نام این امیر شاید تکرار غلط آمیز قبلی باشد.

(۳۳) وحمزه جالیق[۱] اغلی بیك (۳٤) وحسین بیك (۳۵) واولاد نظام بیك[۲] ودیگر ایناقان ومخصوصان بدستور معهود بمحل رسیدند وعدد ایشان چنانچه در دفتر تواچی ثبت است ششهزارو هفصد وچهارده نفر بودند، دلیران جنگی سه هزارو هفتصد وشانزده: از آنجمله پانصد وهشتادوسه پوشن‌پوش، ودوهزار ونهصد و بیست وهشت ترکش‌بند، و قلغچی‌سه هزارونودوهشت.[۳]

(ه) «بعدازآن (۳٦) صدرعالی‌قدر که صدراین مقاله بزیور بعض القاب شریفش مزین گشته بموافقت‌اعیان‌دولت‌ملازمان خود راصدنفرسپاهی‌ترکش‌بند ... و صدنفر قلغچی بمعرض عرض رسانیدو بطریق معهود جهان‌نوردی که بوقت پویه بیك نظر بگرد گرد آن نتوان رسید برسم پیشکش گذرانید.»

«وبرتلواومولانا اعظم جامع فنون الفضایل و مکارم‌الشیم (۳۷) مولانا کمال‌الدین عبدالرزاق طبیب که در اصلاح مزاج و مزاولت علاج یدبیضا و خاصیت انفاس عیسی (می‌نمود) ... بمراسم موقف عرض قیام نمود وپنجاه‌نفر ترکش بند وقلغچی بمحل عرض رسانید.»

(و) «بعد ازآن وزراء و صواحب با نوا کروعساکرخود بعرضگاه آمدند. اولا آصف دوران مقتدای وزراء زمان (۳۸) شاه عمادالدین سلمان که بعلو نسب وسموحسب ازاکابر روزگار مستثنی و ممتازست ورای خرده‌دانش در مضایق امور ومصالح جمهور کالشمس‌تمیط غیاهب الدیجور بلوامع النور (است) باصدوهشتاد نفرملازمان‌بموقف عرض‌آمد: وازآن‌جمله صدوچهل‌نفر ترکش بند وباقی قلغچی» بودند. اونیزپیشکش مقررتقدیم داشت.

«بعد ازآن (۳۹) صاحب دیوان خواجه کمال‌الدین علی که .. درتحصیل مداخل و ضبط ابواب المال یدبیضاء نموده، لاجرم زمانه عنان معظمات امور بکف کفایةاو داده». باچهل‌وچهارترکش بند وصد و پنجاه قلغچی خود را منظور نظرخورشید اثر گردانید.»

۱ـ ظاهراً این عنوان همان کلمه ترکی چالیق است که بگفته Budagov (در لغت ترکی خود) بمعنی چاپك، خودرأی و بیمهار اسب ـ بنابگفته Vullers ج اول، ص۵۵۷، چالیق درفارسی نیز بکاررفته‌است بمعنی‌اسب چوبی که بچه ها سوارشوند. مینورسکی دوکلمه‌چالیق ترکی و چالیك فارسی را یکی می‌داند، درصورتیکه‌اولی اعلام ترکی‌استودومی نوعی بازی کودکانست که‌درمناطق‌مختلف ایران اسامی بخصوص دارد. (مترجم)

۲ـ درذکر اسامی این اشخاص غیر مهم مسلماً اشتباهی‌رخ داده است.

۳ ـ شاید ۱۰۵ نفر باقیمانده خادمان غیر نظامی بودند.

و بعدازآن امراء نامدار(۲۱)امیراحمدبیك و(۲۲)پیرمهاد وامرای دیگر بنوبه‌خود آمدند.

«وتماماً لشکر منقلای‌پنجهزاروششصدوشصت ودونفر بودند. سه هزارو نهصد وچهل و شش نوکـر، ونهصد وسی ودو پوشن‌دار، وسه‌هزار وچهارده ترکش‌بند وهزاروهفتصد وشانزده قلغچی»

(د)«بعدازآن ایناقان وخواص حضرت متوجه بساط‌بوسی گشتند. مقدم ایشان امیر بزرگوارعالیقدر (۲۳) اسمعیل مهردار بالشکری بیشمارازصف‌شکنان وبهادران رسید . واسبی مکمل- که تاجناح‌الفرس درآسمان برآخر مجره[1] بسته‌اندجهانگردی‌هامون نوردی بآن‌شکل‌وشمایل‌درزمان پیدانشده برسم پیشکش گذرانید »

«و برتلواوامیرین کبیرین(۲۴)امیرهدایةالله بیك‌وامیر(۲۵) عنایةالله بیك که تافرقدان برچرخ‌مینو درمسند رفعت وعلومتمکن‌اند دوبرادربااین فروشکوه درعرصه‌زمین‌برمسند جاه‌وحشمت‌ننشسته، وتاتوأمان درآسمان ازادب‌عطارد تعلم دقایق ولطایف سخنوری مینماید دو جوان بااین استعداد وسخندانی در بسیط هامون‌پیدانشده . با فوجی‌آراسته ولشکری‌پیراسته»رسیدند.

«بعد ازآن امیر و شهریار اعظم ملاذ اصحاب السیف و ارباب‌القلم(۲۶) اخی‌شهاب‌الدین شهریار که در جودة ذهن وحدة طبع و کرم ذاتی‌و مکارم اخلاقی مشهوربر آفـاق است با جمعی کثیر و جمعی‌غفیر از مردان دلاور و دلیران لشکر: یکصد وده سوار، پوشن‌پوش سی‌نفر، ترکش‌بند وقلغچی چهل نفر بمعرض‌عرض‌آمد. »

«بعدازآن(۲۷) امیرشیخ احمد ماماش‌بیك‌ودیگر(۲۸)آقاعلی‌بیك‌و(۲۹) محمد(؟)،(۳۰)ولد(؟)[2]، (۳۱)پیرعزیز بیك‌شیره‌جی(۳۲)وقرامحمد[3] شیره‌جی

۱- مجره همان‌راه‌شیری است که آنرا کهکشان نیز گویند شاید‌مقصود ازجناح الفرس شکل(لا) چهار ستاره درخشانی‌است که «فرس» یاPegasus خوانده میشوند .

۲ - جمع ۱۲۰ است

۳- این اسم را باید محمدولد پیرعزیزبیك شیره‌جی خواند ، رجوع کنید بص ۲۶ این مقاله (مترجم)

وفیوج[1] بیست و هشت ، وعمله مطبخ همایون هفتاد و دو . وفراشان صدوده ، وملازمان طویله صدوشصت وهشت ، وشبانان وشیربانان چهل وشش، وعمله کتب خانه همایون پنجاه و هشت، واهل طرب نود و هشت، وجارچیان وقوروق چیان پنجاه وشش ،[2] صناع هشتاد وشش ، ایاغچیان[3] سی‌وشش ، و امراء کرد نیز درآن میان سیصدو چهل نفر درمعرض عرض آمدند ، وقایدان شول[4] سیصد و پنجاه ، ومستحفظان قلاع وشوراع چهارصدونودوچهار.» (جمع ۱۱۸٤نفر)

«القصه از آن وقت که کوکبهٔ سلطان نیمروز از سرحد مشرق متوجه عرضگاه صحرا فوق الارض شدتاآن هنگام که ازآثارعساکرانوار جز کفتاول بقایا شفق برسطح افق نماند بدینسان لشکری بی کران چون قطار ایام ولیالی متعاقب و متوالی فوجاً بعد فوج و حزبا بعد از حزب بترتیب میگذشتند ، وهنوزنصفی تمام نشده بود ، که رأی عالم‌آرای حضرت سلیمان مکانی چنان اقتضا نمود که آن‌شب بـا بخت‌بلند خویش همنشینی نموده در بیداری موافقت فرماید وسر ببالین فرود نیاورد تا آنزمان که بقایای عساکر بشرف عرض مشرف گردد . امرعالی صادرشد که مشاعل وشموع برافروزند ، چنانچه از کثرت مشاعل وشموع ولمعات پرتواسلحه ودروع زمین‌ازآسمان روشن‌تر بود ، .. باری بهمین‌طریق‌عساکر گردون مآثرقشون قشون بعرض گاه می‌آمدند وبمواجب وظایف و آداب این مقام قیام واقدام می‌نمودند تا به‌آن وقت که کواکب را از غایهٔ تمادی شب‌آثارخواب در چشم ظاهر شد و نوبتی روزگار از عمود صبح مضراب بـر طبل فلك زد تمامت لشکر بشرف عرض مشرف شده بود . آنگاه نوبتی سلطانی‌صدای کوس شاهی در گنبد مینایی سپهرانداخت وحضرهٔ سلطنت پناهی بعدازاقامه‌فریضهٔ صبح یك‌لحظه باخویش پرداخت و یك لمحه نرگس دیدهٔ حقیقت دیده را بخواب استراحت مکحل ساخت .

---

۱ ـ بمعنی پیك است که درزمان قاجاریه (وشاید قبل‌ازآن‌هم) از کولبان می گرفتند

۲ ـ درنسخه آقای افشار نوچیان آمده است ولی قوروقچیان بیشتر با جارچیان مناسبت دارد مترجم

۳ ـ ایاغچی بمعنی ساقی است

٤ ـ مراجعه کنید به ص ۱۲ این مقاله

«و بر تلواو صاحب اعظم (۴۰) خواجه معزالدین محمد فصیح که در راست قلمی آیهٔ ودر کم طمعی بغایة است باشصت وهشت تر کش بند و بیست وشش قلغچی متوجه شد و بمراسم این موقف قیام نمود .»

«و بعد از آن دوحهٔ شجره اصالت .. (۴۱) شاه شرف الدین محمود جان که خلعت نسب عالی را بطراز فضایل ومعالی آراسته ، درعنفوان شباب بر دقایق علوم وحقایق آن اطلاع یافته ذهن نقادش در ریاض ریاضیات که نزهتگاه اذکیاست خیمه تمکین زده وطبع وقادش ازازهار اصول وفروع آن فن دامن وآستین برساخته باشصت وهشت نفر - پنجاه تر کش بند و هشتده قلغچی - متوجه شده وبمراسم قیام نمود »

«وازعقب اوصاحب اعظم نتیجهٔ اعاظم الوزراء فی الامم (۴۲) امیر علاء الدین مطهر که مقالید مصالح مملکت درنظر کفایة اوست .. باشصت نفر - بیست تر کش بند وچهل قلغچی - متوجه شد .»

«و برادراو (۴۳) چلپی سیف الدین منتشا که منشاء اوازدودمان علم وفضل است ودرین ولا داروغگی بلدهٔ طیبه کازرون مفوض باو بود با دوبست وچهل نفر- سی وهشت نفر پوشن دار ، وچهل نفر تر کش بند ، وصدو پنجاه وشش قلغچی- بمعرض عرض آمد »

«و بعد از آن امیر وصاحب اعظم انسب الصواحب فی الامم (۴۴) امیر کمال-الدین یحیی باچهل وهشت نفر- بیست وشش تر کش بند و بیست ودوقلغچی - بنظر عالی مشرف گشت »

(ز) بعدازآن سلطان ازنوکران خاص بازدید کرد « و ازبوی[1] نوکران سه هزار ودویست وسی نفر درنظر آمد ، ازآن جمله : هشصد وده پوش دار و باقی تر کش بند ، وازیساولان صد وهشتاد وهشت، و از بکاولان دویست و چهل و چهار، و قوشچیان هشتاد و شش، وپارسجیان[2] بیست وهشت، وپیادگان سیصد وهشتاد و هشت ، و عزبان[3] صد و هشتاد وچهار، و نقاره چیان پنجاه ، و رکا داران سی و چهار ، ویامجیان[4] سی وهفت ، ومشعله داران بیست وشش،

۱ـ کلمه «بوی» درمتن آقای افشار نیست . مترجم
۲ - یوزبانان
۳ـ قاصدان
۴ـ چاپاران

عسا کردایره کردار گرد آن مر کز پادشاهی ومحیطانوار الهی بر آمده بودند. ماهچه چترخورشید شعاع از کیوان گذشته و سنجق سپهر ارتفاع از آسمان تجاوز نموده از تراکم غبار راه نزول براشعه خورشید بحیثیتی بسته شد که اگرنه بوارق اسنه آبدارو شوارق سیوف گهربار بودی باصرهٔ باریك بینان را ابصار میسر نگشتی .. لمعهٔ درفش کیانی که درمذاق دشمن زهر مماتست چون آب حیوة از خلال ظلمات درخشان بود .. و از لطایف اوضاع ورغایب احوال که درآن روز همایون دست داده بود آنکه بحسب قواعد علم نجوم نیز اصغر باسعد اکبر مقارنه داشت و بنظرسلطان‌خلیل رسید که دراین‌روز که غرایب ارضی بیش‌ازعجایب سماوی‌بود ساکنان افلاك ازدریچهاء درجات فلك برسم نظارگی ازدحام نموده بایکدیگرمقارن شده‌اند.» نویسنده گوید که این «خیال دقیق وتصرف بدیع» فقط ازسروش آسمان ملهم تواند بود و در اشعارشاعران جهان چنان مطلبی‌یافت نشده است.

(ط) دعاء درحق پادشاه

« اللهم خلد ظلال معدلته ورافته علی بسط‌الارضین وابدانوار سلطنته و خلافته‌علی‌قاطبةالمسلمین‌واجعل‌رایاته مرفوعة فوق‌قبةالخضراء واحکام‌نافذة فی‌جمیع‌اصقاع الغبراء بحق‌محمدعین اعیان‌الانسان‌آله وصحبه‌صحاب الشهود والعیان»[۱]

۴- لشکر ایالتی سلطان خلیل

اکنون باید دید چه نتایجی ازرساله دوانی درمورد تشکیلات نظامی‌و مدنی آق قویونلوها می‌توان بدست‌آورد.

طبیعی‌است که‌شاهزادگان[۲] مقامی‌بلندو با اهمیت درمیان‌امراء لشکری دراین سان داشتند.

امرارا می‌توان بچند دسته تقسیم کرد: دوانی‌بعضی‌از آنهارا «امیراعظم»، وبعضی‌را «امیر کبیر» وبرخی‌را فقط «امیر» می‌خواند. دربعضی موارد عنوان

۱- در متن آقای‌افشار : « صحبه‌اصحاب‌الشهود والاعمان» است ولی مینورسکی فقط متن سطر آخراین دعارا‌داده وآن بنحوی‌است که دربالا گذشت مترجم

۲- شماره‌های (۱)، (۸) و(۱۶) ولی درمورد (۱۰) چنین نیست.

بیت

خوذ اندرخواب وپاس مملکت وتخت — حواله کرده بر بیداری بخت

(ح)یاسال[۱] کشیدن عساکر کواکب مآثر برسرراه حضرت‌سلیمان‌مکانی.

بامداد دیگر بهنگام آنکه شاه عالم پناه خورشید جوشن درخشنده شعاع درپوشید .. ولشکر آق قویلوی[۲] انوار درفضاء هوا گرد او بر آمدند حضرة سلیمان مکانی‌را امرعالی‌فرمود که‌تمامت مردم که مفصلا بشرف‌عرض مشرف شده‌اند ازسادات عظام وقضاة اسلام وائمه کرام اعلام ومشایخ وموالی واعیان واهالی وسایر عساکر گردون مآثر باآیینها وتجملات سوار شدند و درصحرا یاسال[۳] کشیده، هرجوق درمحلی‌لایق بترتیبی موافق که تواچی‌مقرر نماید بایستندتا حضرة سلطانی دیگربار آفتاب‌وار هرطایفه را بنظرالتفاوت مشرف فرماید »

« ملازمان دیوان صدارت، اخبار ارباب عمایم نمودند و تواچیان جار بعساکر منصوره رسانیدند وهریك ازمحل خوذ بآیین وتمکین سوار شدند ورایات منصوره بر منجوق عیوق افراختـه از غریو کوس و کور (یعنی طبل کوچك) که گوش‌ساکنان افلاك را کرساختند »

«حضرة سلیمان مکانی درع داودی[٤] پوشیده، از خـود مصقول سایه بر آفتاب انداخته‌وچون شهاب ثاقب‌رمح‌آتش بار بعیوق برافراخته. سلیمان‌وار برتند باد بارهٔ جهان پیمائی سوار یکرانی[٥] که بروهم دور اندیش مسابقت نماید... با جمعی‌از خلص اعیان درمیان آن میدان جولان میفرمود و تمام

---

۱ ـ در متن آقای افشار این کلمه یاساك آمده است ولی مینورسکی آنرا یاسال میداند رجوع کنید به‌حاشیه بعد . مترجم

۲ ـ بعوض آق‌قویونلو نوشته شده آق‌قویلوی که این نیز ممکن‌است درست باشد

۳ــ از ابیاتی که بعداً نقل می کند معلوم میشود که لشکریان «صف کشیده» و دوما (چنانکه باز بعداً وصف شده) دایره‌ای تشکیل دادند . مطابق گفته باربارو (ص ۲۹ این مقاله) معنی یاسال همین است .

٤ــ قرآن، سوره بیست ویك آیه ۸۰ . گفته شده است که داود درع را اختراع کرد وآنرا جانشین زره معمولی نمود رجوع کنید به قرآن سوره ۳٤ ، آیه ۱۰ .

۵ــ این کلمه باید ترکی باشد ، رجوع کنید به Radloff ج ۳ ، ص ۳۳۸ او yagran و yaran و Yagran ر Fuchs farben (رنگ روباه) معنی میکند که بروسی Nrpehb گویند .

شجره طیبه بایندری» امیر حسین بیك بایندر (۱۰) خوانده شده که متخصص «لشکرداری و تواچیگری» بوده است. درورق ۱۱[1] میخوانیم که باو دستور شده بود تا لشکر را در دشت بند امیر جای دهد. هنگامیکه فرمانی صادر میگشت تواچیان مجبور بودند آنرا باجار زدن بسپاهیان اعلان کنند (ورق ۱۴ و ۱۹) و همچنین جای بخصوص هر فوج را معین میکردند. تعداد هر دسته نیز در دفتر مخصوصی توسط تواچیان ثبت می گشت که دفتر قواچی خوانده میشد مؤلف تاریخ امینی (ورق ۱۷۷) منصب تواچیگری را «منصب رفیعی» میخواند و گوید که دیوان بخصوصی موسوم به «دیوان تواچی» وجود داشته است. هنگامیکه در زمستان ۱۴۷۸ میلادی سلطان یعقوب از کوههای بدلیس میگذشت تواچیان وسیله پاك کردن برفهای، راه را فراهم کردند. (ایضاً ورق ۵۳)

دریکی از تشبیهات خود (ص ۵ این مقاله) دوانی کلمه کفتاول را برای بقایاء شفق پس از عبور سپاه خورشید بکار میبرد. دراین مدیحه مؤلف عمدا - بقول خود - کلمات «تورانی» را برای آق‌قویونلوها بکار میبرد،[2] ولی عجیب است این اصطلاح مغولی که در زبان ادبی مغولی آن عصر نمانده بود درسال ۱۴۷۶ میلادی درایران بکار میرفت. درستاد چنگیز خان نگهبانان روز تورغاق (جمع تورغات) ونگهبانان شب کبتول (جمع کبتؤت) خوانده میشد. کلمه اخیر مأخوذ از کلمه مغولی kebte'ul بمعنی دراز کشیدن است ومعادل

---

۱ - چون متن مینورسکی دردست نبود در ترجمه شماره ورقهای متن آقای افشار داده شده است.

۲ - مثل منجوق، سنجق، بارلیق، توق. بسیاری از این نوع کلمات در شعر پوربهاء جامی آمده است. رجوع کنید به تاریخ اردوی طلائی (بآلمانی) از Hammer (۸۲-۴۸۰) که ترجمه نادرستی از آن را بدست میدهد پوربهاء در زمان ارغون میزیست [پروفسور مینورسکی پس از انتشار این مقاله درباره پوربها دومقاله دیگر نوشت که هردو در «بیست مقاله مینورسکی» از طرف دانشگاه تهران بانگلیسی چاپ شده است، اولی تحت عنوان «قصیده مغولیه پوربهاء» (۱۹۵۶) و دومی بعنوان «پوربهاو اشعار او»، براثر بحثی که درباره کلمات مغولی همین اشعار با مینورسکی شد دانشمند گرامی آقای طرخان گنجه‌ای که فعلا در دانشگاه لندن تدریس می کنند، شروع بگردآوردن لغات مغولی درفارسی کردند ولی نمیدانم که کتاب ایشان چاپ شده است یانه. مترجم]

«نوئین»[۱] باسامی امراء اضافه شده است.[۲] صفات دیگرچون نامدار، کامکار وغیره باید ازطرف دوانی اضافه‌شده باشد، باستثنای شمارهٔ (۱۱) «امیراقدم» که باید جزوء عناوین «امیردیوان» بوده باشد ومقام اورا می‌توان آجودانی پادشاه، یعنی سلطان خلیل، تعیین کرد. قابل ذکر است که در مراسم سان امیردیوان بعنوان یکی‌از اعضاء نظامیان معرفی شده است واین «دیوان» با «صدردیوان» (ص۶ این‌مقاله) ویادیوانی که مسئول‌مأمورمالی‌بوده‌است(شماره ۳۲)مربوط نیست ازتاریخ‌امینی (ورق۱۷۷)می‌دانیم که امیرعلی‌تحت‌سرپرستی عموی خود یعقوب، امیرکبیر دیوان شد و ممکنست مراد از این دیوان مرکزی[۳] باشد، درصورتی که امیرابابکر رئیس‌دیوان‌ایالتی‌فارس بوده‌است.[۴] مقام امیردیوانی که ما بیش از این چیزی دربارهاش نمی‌دانیم شاید درزمان ترکمانان بوجودآمده باشد. والله اعلم.

می‌توان گفت تواجیان[۵] افسران ستاد مرکزی بودند. رئیس آنها «دوحة

۱ـ نوئین بمغولی بمعنی «سرور وارباب‌است کلمهٔ امیرتومان» که بمعنی سپهبداست تا سال ۱۹۲۰ درایران بکاربرده‌میشد. درنامه‌ایکه قاسم‌بن جهانگیر به‌سلطان بایزید (۱۴۸۱ـ۱۵۱۲ میلادی) نوشته‌است «نویان بزرگوار» ازجمله القابی‌است که بدو می‌دهد رجوع کنند به‌فریدون‌بیک، ج‌اول، ص ۲۰۹

۲ـ شماره‌های ۸و۱۲ و۱۳

۳ـ لب‌التواریخ ورق 65a «میرزاعلی امیردیوان پادشاه‌بود»

۴ـ مؤلف تاریخ امینی (ورق . ۵۹) ذکر « امارت دیوان اغوری» را میکند که امیرمسعود شاه لیراوی درشیرازازطرف امیر اغورلو محمدبن اوزن حسن بدان منصوب شده‌بود [دراین مورد نمی‌توان کلمه مزبوررا Oghuzi خواند زیرا مؤلف درورق ۵، آنرا «اوغور» می‌نویسدورشیدالدین (چاپ Bérézine، ج I،ص۴) همین‌طور مینویسد]

۵ ـ کلمات ترکی را می‌توان بنحومتفاوتی تلفظ کرد و ممکنست این کلمه را tavaji وحتی tovaji خواند . بنظرمیرسد که‌این کلمه‌دو تلفظ متفاوت شدید وملایم (tavaji/tovaji) داشته است . درباره معنی کلمه‌بحث مفصلی توسط J. Deny درمجله آسیائی (ژوئیه۱۹۳۲) صفحات ۱۶۱ـ۱۶۰ شده است‌وآنرابا کلمهٔ dagudakti مغولی (بمعنی خارجی) مقایسه می‌کند گفته میرخوند درروضات‌الصفا (Notices et Extraits v 233) درباره‌یاسای چنگیز مؤید این‌معنی است اهمیت این شغل‌درزمان تیموری از ظفرنامه، ج اول ۲۱۶ معلوم میگردد که‌گوید تواجیگری که تالی منصب سلطنت است .

بخصوصی ازنوکران‌را بوی نوکران میخواندند . دراین کلمه مرکب بوی ترکی معنی «شاخه، خانواده ، وازیك فامیل » رامیدهد [۱] ومیتوان‌تصور کرد که این جنگجویان بدسته بایندر تعلق داشتند که قبیله خود اوزن حسن بود . درمتن‌ما (ورق ۷) بوی نوکران جدا از قشونی که تحت فرماندهی امیران بودند ذکر شده وآنها دسته مجزائی تشکیل میدادند .

لشکر ایالتی که بشیوه ترکها بقلب ودوجناح تقسیم‌میشد [۲] دارای ۲۳۰۷٦ نفر بود که ازآنها ۱۵۷٤۲ نفر جنگجو بودند ، بدین‌قرار :

	پوشن‌پوش	ترکش‌بند	خدمه	جمع
جناح راست	۲۳۹۲	۳۷۵۲	۳۹۰۰	۱۰۰٤٤
جناح چپ	۱۹۳۱	۳۷۲۱ (؟)	۱۷۱۸	۷۳۷۰
قلب	۹۳۲	۳۰۱٤	۱۷۱٦	٥٦٦۲
	٥۲٥٥	۱۰٤۸۷	۷۳۳٤	۲۳۰۷٦

دراینجا جمع جناح راست به ۱۰۰٤٤ تصحیح شده است در حالیکه مطابق گفته دوانی ۹۱٥٤ نفرمیباشد شماره ترکش بندان درجناح چپ بعد از کسر کردن تعداد دودسته از مجموع بدست‌آمده است . درضمن ازمتن‌ما معلوم میشود که ازمجموع‌قلب وجناح‌چپ به ترتیب ۳۹٤٤ و۵۸۰۲ نفرنوکر بودند.درواقع تعدادمردان‌پوشن‌پوش‌وترکش‌بنددرقلب۳۹٤٦=۳۰۱٤+۹۳۲ وبرای جناح چپ۵٦۳۲=۳۷۲۱+۱۹۳۱ بود واین‌اندکی باجمعی که‌مؤلف میدهد (۵۸۰۲) تفاوت دارد درنتیجه میتوانیم عده نوکران جناح راست‌را چنین‌حساب کنیم: ٦۱٤٤=۳۷۵۲+۲۳۹۲

بافراد این‌لشکرجنگجویانی که ایناق وبوی نوکرخوانده میشدندباید اضافه کرد ایناقان‌مصاحبان شاهزادگان بوده‌وباافرادشان درجنگها شرکت

---

۱ - این کلمه بااصطلاح مشهور ترکی boy -begi (رئیس یك بـوی) قابل مقایسه است .

۲ - به‌ترتیب منقلای (درمغولی بمعنی پیشانی وجلو) ، ساغ وسول (که درترکی بمعنی راست وچپ است)

کبتول در ترکی یاتاق میباشد یعنی نگهبانی که دراز کشیده و یا میتواند استراحت کند.[۱]

همانطور که از ورق ۷ متن معلوم میشود لشکر بقشونها تقسیم میشد. این کلمه مغولی دراعصار بعد معادل لشکر گردید، ولی درزمان تیموریان (قرون چهاردهم وپانزدهم) قشون قسمت کوچکی از لشکر بود که شامل ۵۰ تا ۱۰۰ مرد میشد[۲]. مطابق متن‌ما تعداد نفرات یک قشون را نمیتوان معین کرد، ظاهراً قشون شامل عناصر مختلفی بود واز «بوی»ها که فقط جنبه قبیله‌ای داشت متفاوت بود (رجوع کنید به ص ۱۲ این مقاله)

درجه ومنصب درلشکر سلطان خلیل بسه گروه تقسیم میشد.

۱ - پوش‌دار یا پوشن پوش. کلمه پوشن تنها بنظر نمیرسد استعمالی داشته باشد. وممکن است پوشن تحریفی ازجوشن باشد، ولی شاید پوشن (ازپوشیدن) معنی وسیع‌تری داشته و شامل انواع درعها و همچنین البسه تودوزی‌شده میگشته است (چنانکه خواهدآمد C.Zeno نیز آنرا باین معنی به‌کار میبرد). توصیفات این‌سیاح‌ازسلاحهای گوناگون لشکریان آق‌قویونلو جالب توجه است.

۲ - ترکش‌بند ها[۳] قسمت اعظم لشکر را تشکیل میدادند.

۳ - مشکل است گفت‌قلغچیان (خدمتکاران) سوار بودند یا پیاده. زنو وصف «خدمتکاران» سواره را میکند. ولی ممکن است‌مراد سپاهیانی باشند که برای مسافرتهای دور بآسیای صغیر تجهیز شده‌بودند بر روی یکی از ظروف مشهور دوره سلجوقی تصویری است که گرفتن قلعه‌ای‌را نشان میدهد که درآن درمیان سواران عده‌ای پیاده هم درحال دویدن هستند.

درمقابل قلغچیان دودسته‌اول‌رزمجویان‌را «نوکران»[٤] میخواندند طبقه

---

۱ - ترکستان بارتولد ص۳۸۳ و T'oung Pao اثر Pelliot، ۱۹۳۰، ص۳۱.

۲ - بارتولد اولغ بیک و زمان او (بروسی) ۱۹۱۸، ص ۲۸

۳ - این کلمه فارسی بامغولی قورچی (کمانکش) قابل مقایسه است که ازقوربمعنی ترکش گرفته شده است.

٤ - نوکر کلمه‌ایست مغولی که جمع آن Nokod میشود ومعنی دوست ومصاحب میدهد، مراجعه کنید به‌Vladimirtsov در Dokladi Akd. Navk ۱۹۲۹، صفحات ۸-۲۸۷. تلفظ اصل مغولی نوکر بافارسی آن فرق دارد وNokor گفته میشود

و بالاخره شولهاپرا کنده شده یا بتحلیل رفتند و فعلا محل آنها در دست لرهای ممسنی میباشد. ذکر شولها در ۱۴۷۶ خیلی عجیب بنظر میرسد و احتمال دارد امرای کرد مذکور با آنها نیز متعلق بقبایلی بودند که در کوه گیلویه استقرار یافته بودند، یعنی سرزمینی که در جنوب ختیاری واقع است وجزو ایالت فارس میباشد.

ما باید «ملازمان» امراء غیرنظامی را که در بخشهای (ه) - (و) ذکر آنها گذشت از شمار لشکریان خارج سازیم این افراد که عده‌شان ۱۱۵۲ بود (۶۸ پوشن پوش، ۵۶۳ ترکش بند و ۵۲۱ خدمتکار) شاید نگهبانانی بودند که وظیفه آنها زیاد کردن اعتبار قسمتهای مختلف واجرای قوانین درمواردی مثل گرفتن مالیات و غیره بود.

۵- قوای آق‌قویونلو

آیا آماری را که دوانی میدهد میتوان صحیح دانست، او واحدهای جداگانه‌ای را که تحت فرماندهی امراء بودند از قلم می اندازد، و در زبان شاعرانه اویك فوج هزار نفری «بیشمار چون ستارگان» وصف میگردد در منابع رسمی نیز امکان مبالغه وجود دارد. مثلا جوینی (ج ۱، ص ۴-۲۳) هنگامیکه از سپاهیان قبل از مغول حرف می‌زند، گوید:

«وهر گاه که عزیمت دشمنی کنند یادشمنی قصد ایشان کند ماهها وسالها باید تا ترتیب لشکری دهند وخزانه‌ها مالامال تا در وجه مواجب و اقطاعات ایشان بردارند وقت استیفای جرایات و رسوم بر مئین والوف فرون باشند و هنگام مقابلت و مقاتلت صفوف سر بسر حشو باشند و هیچ کدام بمیدان مبارزت بارز نشوند. هر امیر استکثار اطلاق مواجب رابنام گویند چندین مرددارم و هنگام عرض بکدیگر راتزویری بدهند تابشمار راست شود»

چنین روشی حتی در روزگار ما هم وجود دارد واینرا درموقع مطالعه متن نباید از نظر دور داشت [1]

---

۱ - شاردن (ج ۵، ص ۳۱۵) گوید وقتیکه درسال ۱۶۶۶ شاه عباس دوم از کلیه سپاهیان خود سان میدید متوحد شد که بعضاً همان مردان، اسبها وسلاحهارا ده دوازده مرتبه ازمقابل او گذرانیده‌اند.

می‌جستند وچون میتوان گفت تقریباً جزو اشراف بودند، عده زیادی خدمه دردسته خودداشتند. (یعنی اند کی کمتر از ۵۰ درصد در حالیکه در خود لشکر تعداد خدمتکاران کمی بیشتر در ۳۰ درصد بود.)[۱] بنظرمیرسد که بوی نو کران نوعی محافظان جان شاه بودند.

اینافان	۵۸۳	۲۹۲۸	۳۰۹۸	٦٦۰۹[۲]
بوی‌نو کران	۸۱۰	۲٤۲۰	—[۳]	۳۲۳۰
	۱۳۹۳	۵۳٤۸	۳۰۹۸	۹۸۳۹

اگر همه اینهارا حساب کنیم تعداد نفرات به ۳۲۹۱۵ میرسد که ۲۲٤۸۲ نفر جنگجو بودند واگرطبقاتی‌رادر بخش (ز) ذ کرشد بحساب آوریم به ۲۳٦٦۰٤ میرسد.

مشکل است ازلحاظ نژادی درباره افراد این لشکر بحث کرد. مسلماً بوی نو کران[۳] ترکمن بودندوقسمت‌اعظم جنگجویان از همین نژاد بودند. گرچه حتما عناصر دیگری نیز وجود داشته است. پدر زن سلطان خلیل امیر سهراب که فرمانده اکراد چامیشقزاك بود، باحتمال زیاد افراد قبیله خودرا همراه داشت خدمه را بیشك‌ازمیان رعایا انتخاب میکردند دوانی بطرر جداگانه ذکر ۳٤۰ امیر کرد و ۳۵۰ سر کرده قبیله شول را میکند.

شول قبیله‌ای ایرانی بود که افراد آن در قرن دهم میلادی در لرستان اقامت داشتند[٤] و در آغاز قرن دوازده اکراد و قبایل دیگر که از سوریه می‌آمدند آنها رابسوی شرق، منطقه فهلیان (شمال غرب شیراز) عقب‌راندند

۱ ـ درلشکری که بسال ۱۳٤۲ میلادی بجهزشد (حنانکه‌ازس زنونقل خواهدشد) امیران چهل درصد وحادمس‌شصت درصد بودند

۲ ـ دوانی این رقم را ٦۷۱٤ می‌دهد

۳ ـ منطقی بنظر مرسد که نوکران برای حودشان خدمه‌ای نداشته باشند.

٤ ـ ابن بطوطه، ج ۲، س ۸۸ آنهارا یك قبیله ایرانی (من الاعاجم) می‌خواند که درصحرا زندگی می کنند مراجعه کنید بمقاله منورسکی دردایرة‌المعارف اسلامی بعنوان «شولستان» در ۱۲٦۳-٦٦۱ میلادی شاهزاده سلغری موسوم به ترکان خاتون بکمك شولها و ترکمانان مظفرالدین اتابك فارس‌را برانداخت ؛ رجوع کنیدبه‌رسیدالدین‌ووصاف

که نام مرد یا مشخصات اسب او را ثبت می‌کنیم، او فقط اسم سر کرده را می‌نوشت و می‌دید که عده نفرات او درست است یا نه، آنگاه بگروه دیگری می‌پرداخت. من خدمتکار خود را برداشته واز فاصله‌ای بشمارش آنها پرداختم و برای هر پنجاه نفر یك لوبیا بجیب خود می‌انداختم. هنگامیکه جمع آوردن و شمارش سپاهیان بپایان رسید، من شمارش خود را کردم که بدین قرار است:

خرگاه	۶۰۰۰
شتر	۳۰/۰۰۰
گاری که توسط قاطر کشیده میشد	۵۰۰۰
گاری که توسط اسب کشیده میشد	۵۰۰۰
خران	۲۰۰۰
اسبهای خدمت	۲۰/۰۰۰

از رقم اخیر ۲۰۰۰ اسب برگستوان داشتند که از ورقهای کوچك و چهار گوش آهن ساخته وبوسیله رشته‌های طلا و نقره بهم وصل شده بودند و در زیر آن زرهی قرار داشت که بوسیله زنجیرهای کوچك ساخته شده وتقریباً تا روی زمین میرسید و در زیر رشته‌های طلائی چین داشت. برخی دیگر بشیوه خود ما بوسیله چرم، و بعضی بوسیله ابریشم و عده‌ای دیگر بوسیله لباس تودوزی شده‌ای پوشانده شده بودند که تیر با آنها کارگر نمیگشت. زره خود سواران بهمان نحوه‌یی است که قبلا ذکر شد.[1] آن زره‌ها را که من اول ذکرشان را کردم در «بشنه»، که بزبان ما معنی اش «پنج شهر» می‌شود، میسازند.[2]

بعد از این من چنین شمردم:

۱ـ رجوع کنید بگزارش فوق الذکر س زنو

۲ ـ آیا مراد «بش کنده است» مطابق گفته باربارو «دور اینجا دو میل است و بر روی تپه‌ای واقع است که جز صنعتگران این فن کس دیگری در آنجا ساکن نیست» آیا این همان دهکده در داغستان نیست که بترکی کوبچی و بفارسی زره گران نام داشت که هردو بیك معنی است؟ رجوع کنید به مسعودی مروج الذهب، ج۲،ص۳۹ این مردم جدا مانده در چهار دهکده کوبچی، سول قلعه، آمورها و سیره سکونت دارند، ولی مهمترین آنها همان کوبچی است که دو قسمت علیا وسفلی دارد. رجوع کنید به Dorn, Mèlanges Asiatiques ج۶، ۱۸۷۳، صفحات ۷۱۷ـ۷۴۰

خوشبختانه ما آماری در دست داریم که توسط ناظرانی باریک بین و دقیق چون سفرای ونیزی در دربار آق قویونلو جمع آوری شده است و می توانیم با گفته های دوانی مقایسه بکنیم.

اول بذکر قسمتی از گفته س زنو خواهیم پرداخت که مربوط است بلشکری که اوزن حسن در سال (؟) ۱۴۷۲ هنگامی که سپاهی بمنظور غارت عازم آسیای صغیر بود جمع آورده بود. او گوید: «جنگجویان شاه صد هزار سوار بودند. بعضی مجهز به چرمهای ضخیمی بودند که می توانستند پوشنده آنرا از هر گونه ضربه شدیدی حفظ کنند دیگران ملبس به ابریشمهای مرغوب با جلیقه های تودوزی [۱] شده بودند واینها بقدری ضخیم بود که تیر از آنها نمی گذشت. و عده ای زره ها و درعهای مذهب بتن داشتند و آنقدر وسایل مختلف دفاع و حمله با خود حمل میکردند که عمل کردن و چالاکی آنها بیننده را بحیرت می انداخت خدمتکاران [۲] آنها نیز زره های صیقلی شده آهنین بر تن و بجای سپرهای کوچکی که مردم ما بکار می برند سپرهای گردی داشتند واز تیزترین شمشیرها در جنگ استفاده میکردند. سروران مجموعاً چهل هزار تن سرباز شجاع بودند و چاکران شصت هزار نفر بودند، و در هیچ لشکری چنین سواره نظامی ندیده بودم»

«باربارو» که در اوایل تابستان ۱۴۷۴ همراه اوزن حسن بنواحی ییلاقی نزدیک سلطانیه رفته بود مینویسد: [۳] در این وقت سپاهیان فرا خوانده میشدند و تعداد اشخاص و دواب را بدین طریق معلوم میکردند. دشت بزرگی بود که دور تا دور آن اسبها را طوری قرار داده بودند که بدن یکی بسر دیگری میخورد ومحیط این دایره در حدود سی میل بود برروی اسبان مردانی سوار بودند که بعضی مسلح و بعضی بی سلاح بودند و بدین ترتیب از صبح تا غروب خورشید در آنجا ایستاده بودند [۴] یکنفر بشمارش آنها می پرداخت ولی برخلاف رسم ما

---

۱ ـ مینورسکی برای quilted doublet کلمه «را کندیا کزا کند» فارسی را که بمعنی زره است پیشنهاد می کند. رجوع کنید به حدودالعالم، چاپ مینورسکی ص ۳۷۱.

۲ ـ که همان ملغچی متن دوانی باشد

۳ ـ از Haklyyt Society ج ۴۹، (۱۸۷۳) ص ۸ ـ ۶۵ نقل شد.

۴ ـ این مراسم یا سال است که دوانی ذکر آنرا می کند.

از سربازان پیاده» را مشاهده کند. تعداد این مردان که «باشاه آمده بودند (یعنی ازفارس). ممکن بود به ده هزار برسد»، ولی گفته شده که «عده کثیری نیز درراه مانده‌اند.»[۱] کونتارینی اضافه می کند: «پس از پرسیدن از اشخاص مختلف و ازجمله آقای «جیوزافاباربارو»، درباره عده سربازان سواره‌ایکه با اعلیحضرت بودند سئوال کردم، گفته‌شد که‌متجاوز از بیست‌هزار، ویا اگر همه روایات را با هم بگیریم، در حدود ۲۵ هزار بودند» (ایضاً ص ۱۳۷)

باربارو که‌همراه‌اوزن‌حسن بگرجستان رفته بود باز میگوید(ص۹۰): «تا آنجا که من توانستم حساب کنم، او بطور کلی بین ۲۰/۰۰۰ و ۲٤/۰۰۰سوار کارآمدداردو بقیه که برای حمل اثاثیه اردو می‌آمدند درحدود ٦۰۰۰ نفر بودند.»[۲]

با درنظر گرفتن بعضی ملاحظات ومطالب مبهم، جمع تعداد نفرات لشکر اوزن حسن را می‌توان ۲۵ هزار سوار وده‌هزار پیاده حساب کرد. ولی این «لشکر ثابتی بود که او برای حفظ جان‌خود همیشه نگاه می‌داشت» وآنرا س. زنو (ص۳۷) باسم عجیب «Porta» می‌خواند.[۳]

آنطور که از گفته دوانی معلوم میشود سپاهیان محلی فارس تقریباً باندازه سپاه (خود؟) پادشاه بودند. حکمرانان دیگر چون حکمرانان بغداد ودیاربکر (اگر از حاکمان کرمان، اصفهان، قزوین و غیره حرفی نزنیم) مثلا هر کدام سپاهیان کمتری داشتند، ولی می‌توان گفت که مجموع قوای آق‌قویونلو با احتساب سوارنظام (ترک یا کرد؟) وپیاده نظام (افراد محلی) متجاوز ازیکصد هزارنفر بود واینرا س. زنو نیز تأئید می کند.

---

۱ ـ کونتارینی ص ۱۳۷. محتملا اوزن حسن برای لشکر کشی‌ایکه قرار بود درسال آینده (۱٤۷٦ میلادی ـ رجوع کنید بصفحه ۱۹۵ شماره ٦ سال سوم بررسی‌های تاریخی) به گرجستان بکند تدارکاتی فراهم می کرد.

۲ ـ چند نفرازپیادگان دردوم روئن ۱٤۷۵ عقب مانده بودند، آیاپیادگان همان سپاهیانی هستند که دوانی قلعچی می‌خواند؟ «پورتای» لشکراوزن حسن دقیقا چه بود: تمام اردو یا بعضی ازمحافظین جان او؟

۳ ـ ظاهراً این کلمه‌ازیك لغت شرقی، مثلا ازفارسی«درگاه»، ترکی «قاپو»وحتی مغولی «قاهولغا» باید ترجمه شده باشد

زنو گوید که اوزن حسن «پورتای» خودرا برای مقابله باباوغورلومحمد برد

قاطران خوب	۲۰۰۰
گله‌های احشام کوچك	۲۰/۰۰۰
گله‌های احشام بزرگ	۲۰۰۰
یوز برای شکار	۱۰۰
شاهین وشکره	۲۰۰
تازی	۳۰۰۰
تازی بزرگ	۱۰۰۰
باز	۵۰
سرباز شمشیردار	۱۵/۰۰۰
غلامان، شبانان، مکاریان شمشیردار	۲۰۰۰
کمانداران	۱۰۰۰

بدین ترتیب بطور کلی چنین میشود:

سواران خوب	۲۵/۰۰۰
پیادگان کماندار ومستخدم	۳۰۰۰
زنان طبقه اعیان و متوسط	۱۰/۰۰۰
مستخدمین زن	۵۰۰۰
فرزندان دو دسته اخیر الذکر دوازده‌ساله و کمتر از آن	۶۰۰۰
بچه‌های دیگر حدود همان سن	۵۰۰۰

« درمیان سواران ۱۰۰۰ نیزه‌دار، ۵۰۰۰ سپردار و ۱۰۰۰۰ ترکش بند بودند. بقیه عده‌ای از این و عده‌ای از سلاح دیگر داشتند.»

همراه لشکر تعدادزیادی کفاش، آهنگر، زین‌ساز، کمانگر، سورسات‌چی وحتی دوا فروش حرکت میکردند؛ باربارو وصف بسیار جالبی از حرکت «اردو» را موقع روز هنگام وشب میکند.

در دوم ژوئن ۱۴۷۵ اوزن‌حسن همراه سفیران ونیزی‌از مسافرت خود بجنوب به‌تبریز باز گشت، ولی بزودی عازم نواحی ییلاقی‌شد. در ۲۶ ژوئن Contarini، که قصدبازگشت‌باروپا را داشت، دعوت شد تا سان «عده‌زیادی

بوسیله صوفیان (شاه نعمت‌اللهٔ‌ولی وغیره) ندارد این کلمه ممکن است در اینجا بمعنی «عالیجناب» باشد. چون فرمانروایان ترکمن بتقلید از سلطان محمود غزنوی وسلجوقیان وغیره خود را «سلطان» یا «پادشاه»[1] میخواندند عنوان ساده «شاه» ممکن است بامراء ویا مأمورین عمده اطلاق میشد که با ایرانیان، یعنی سکنه محلی سروکار داشتند[2]

پ - صاحبدیوان (شماره ۳۹) مسئول مالیاتها بوده و عنوان «خواجه» را داشته است خواجه عنوانیست قدیمی وایرانی واز زمان سلاجقه «خواجه» عنوان احترام آمیزی بود برای اعضای ایرانی حکومت[3] بنظر میرسد که «صاحب» های دیگر (شماره‌های ٤١ - ٤٤) تحت نظر صاحبدیوان بودند و اشاراتی که به تسلط آنها بعلم حساب رفته است باید دلیل سروکارداشتن آنها باحسابداری (شماره ٤٠) ومنشیگری (شماره ٤٤) باشد.

ت - اگرچه حکیم شاهزاده جزو اعضای دیوان نبود، مقام مهمی داشته و بلاواسطه بعد از صدر ذکر شده است عنوان «مولانا» نشان میدهد که تحصیلات مذهبی نیز داشته است

ث - مهردار جزو ملازمان نزدیك شاهزاده بوده واین مطالب از نشستن او در مقابل شاهزاده معلوم میشود (ورق ۱۲ متن). او هم چنین عده‌ای از درباریان را بدرون آورده از نظر شاهزاده میگذرانیده است.

ج - اصطلاح ترکی ایناق معانی متفاوت محلی داشت، ولی درمتن دوانی به مفهوم اصلی آن بمعنی «ندیم» عربی بکار رفته است نظام‌الملك درسیاست نامه (چاپ شفر، ج ۱، ص۸۲) فصلی درباره ندیمان و شرایط انتخاب شدن برای این شغل خطیر دارد[4]. مخصوصا جزو ایناقان ذکر امیر هدایة‌الله (۲٤)

۱ - درباره احیاء عنوان «شاهنشاه» بوسیله آل‌بویه، رجوع کنید بکتاب مینورسکی «سلط دیالمه»، پاریس ۱۹۳۲

۲ - در باره استعمال کلمه «سلطان» بجای سروان رجوع کنید بمقاله من درمجله السنه شرقیه لندن، ج ۹، شماره ٤، بعنوان «سیورسال»

۳ - جالب است‌که فقط اعضای عمرادرایی (؟) ددوانی (شماره ٤۳) بعوض «خواجه» «چلبی» خوانده شده‌اند

٤ - سیاست نامه، چاپ مرحوم اقبال - فصل هفدهم (مترجم)

از آنچه زنو بعداً (ص۲۰) می‌گوید ظاهراً سپاهی که برای چپاول به آناطولی فرستاده شده بود شامل چهل‌هزارنفربود و عثمانیان برای مغلوب کردن آن مجبور بارسال شصت هزار سرباز شدند. در سال ۱۴۷۳ سلطان محمددوم باسپاهی‌صدهزارنفری‌قصدجنگ با اوزن حسن‌را کرد. درنبرداول که درفرات علیا واقع شد عثمانیان دوازده هزار کشته دادند، ولی درنبرد بعدی توپخانه عثمانی آق‌قویونلوها را فراری ساخت، وسه هزارنفر از آنها گرفتار گشته ودرمنازل بین راه تا قسطنطیه در دسته‌های چهل نفری کشته شدند. قسمت عمده لشکراوزن حسن تقریباً آسیبی ندیده ازمعر که بیرون رفتند و این جنگ باعث تغییر سرحدات نگردید [1] گرچه در این جنگ عده صحیح سپاهیان آق‌قویونلو را در مقابل عثمانیان نمی‌دانیم، اما بنظر می‌رسد که حتی‌بعدازحمله‌بی‌حاصل فوق‌الذکر به‌آناطولی، تحرك وچالاکی بخصوص سواره نظام‌ترکمن اوزن‌حسن‌را قادر ساخت که قوای قابل توجهی که کمتر از صدهزار نفر نبود، درغرب متمرکز سازد.

۶ - تشکیلات مدنی درفارس

امرای غیرنظامی که سلطان خلیل از ایشان سان دیده مقامات زیر را داشتند:

الف - صدر (شماره ۳۶) نماینده شرع اسلامی بود ودر رأس تشکیلات ایالتی قرارداشت. لقب «مولانا» که همراه نام اوست دلالت برمقام روحانی اومی‌کند. او مسئول دعوت شیوخ و ساداتی بود که در مراسم سان حضور داشتند وآنها را رسماً به ولی‌نعمت خود معرفی می‌نمود و در روز دوم عرض در رأس دسته‌ای از شخصیتهای مهم وهمراهان خود بحضور سلطان می‌آمد.

ب - وزیری (شماره ۳۸) که، به آصف وزیر سلیمان تشبیه شده است، محتملا تمام امور مدنی وایالتی مربوطه را اداره میکرد. عجیب است که بدارنده این مقام (وهمچنین‌شماره ۴۱) عنوان «شاه» داده‌اند (درتاریخ‌امینی ورق ۸۰ نیز چنین است) [2] که البته در این مورد رابطه‌ای با استعمال آن

---

۱ - رجوع کنید بمقاله مینورسکی بفرانسه تحت عنوان «ایران درقرن پانزدهم»، پاریس ۱۹۳۲، ص ۱۴ - ۱۳ (این‌مقاله دربیست‌مقاله مینورسکی تجدید چاپ شده‌است.)

۲ - برعکس درشماره ۷ شاه علی فقط اسم شخص است.

عبدالله خاکی شیرازی (متوفی در تبریز ۹۰۲ هجری -۷-۱٤۹٦م) در دربار آق‌قویونلوها سمت «بخشی» داشته‌است . چنانکه ازاسمش برمی‌آمد باید این شیرازی جزو مأموران مدنی بوده‌باشدوشاید مؤلف تاریخ مذکور این‌عنوان را بمعنی هندی آن‌بکار میبرد تا یك‌مقام کم‌شناخته ایرانی (وشایدهم سمت تواجیگری) را برساند [1]

۷ ـ اعلام

گذشته ازشاهزادگان ماهنوزاطلاعات‌کافی درباره بازیگران‌دیگر این دوره پرآشوب آق‌قویونلوها نداریم ودراین‌جا سعی میکنیم تاهویت‌بعضی‌از امرائی‌را که‌درسال۱٤۷٦درسان‌سپاه سلطان خلیل‌بودند، معلوم نمائیـم . این تجزیه وتحلیل مارا قادرخواهد ساخت تادرباره بعضی ازاسامی وعناوینی که بنظر عجیب می‌آید بحث کنیم ودرصورت امکان عناصر مختلف‌نژادی را در تشکیلات آق‌قویونلوها معلوم داریم بنظر میرسد که‌این‌تشکیلات بدوقسمت نظامی ومدنی تقسیم می‌شد قسمت نظامی را ترکمانان ومخلوطی از عشایر ایرانی تشکیل میدادنـد و اعضاء قسمت دیگر از میان خانواده‌های ایرانی منسوب بدیوان انتخاب میشدند.

شماره‌هایی که ذیلا ذکرمیشود مطابق شماره‌هایی است که درمتن‌عرض نامه گذاشته‌ایم.

۱ ـ سلطان علی‌میرزا که قبلا ذکر او گذشت.

۲ ـ امیر منصور پرناك . قبیله ترکمن پرناك[2] اغلب در قرون پانزده و شانزده میلادی ذکرشده است

تلفظ کلمه Pornak را میتوان‌ازاسم قریه‌ای بهمین نام که درساحل‌راست رود ارس در خانات سابق ماکو وجود دارد دانست این امیر منصور بعد از

---

۱ ـ بخشی‌ها درهند بیشتر مسئول انتصابات وترفیعات‌درارتش بودند، رجوع کنیدبه W . Irvine, The Army of the Indian Moghuls ۱۹۰۳،ص۳۷ . درزمان‌تألیف احسن‌التواریخ مؤلف درهند میزیست

۲ ـ این اسم ممکنست ازفارسی «پرناك» بمعنی برنا ، مردجوان گرفته شده‌باشد درترکی پرناك یابرناك بنظرنمی‌رسد معنی داشته باشد .

رفته است که مقامی برابر با مهردار داشته است. دوانی گوید که او «قبول بندگان حضرت یافته» واز لطف خاص او بهره‌مند بوده است (مقایسه کنید با شماره ۳۷) .

ح - یساول و بکاول جزو مقامات پائین‌تر ذکر شده اند . اولی شغلش پرده‌داری وحاجبی بوده[۱] ودومی چشنده یاچاشنی گیر[۲] بوده است؛ ولی البته بعنوان ملازمان محترم شاید کارهای دیگری نیز بآنها ارجاع میشده‌است. مثلا هنگامیکه سلطان یعقوب تصمیم بامر خطیری چون الغاء سیورغال دست‌زد، بکاولان حامل فرمان شاهی بتمام ایالات عراق و فارس اعزام شدند (رجوع کنید بتاریخ امینی ورق ٦٥ و ١٦٥) گذشته از این دوچاوشها نیز ذکر شده‌اند که در کنار ایناقان نشسته بودند (متن ورق ۱۲) وازاشاره‌ایکه در ورق (۱۰b) رفته‌است بنظرمیرسد که کار آنها خلوت کردن راه جهت عبور شاه بوده است .

خ - شغل هریك ازمستخدمین ومأمورین ازعنوان آن پیداست . شکوه وجلال حکمران فارس - یا بهتر بگوئیم نایب‌السلطنهٔ- ازتعداد زیادمنشیان (۳۰۰نفر) وبنسبت‌طبقه مختلف مأموران؛ عمله طرب ، خدمتکاران و شبانان وشیربانان وغیره پیداست: مطلب جالب‌اینکه دردربارشیراز ، لذاید معنوی نیزفراموش نگشته بود وآنجا کتابخانه‌ای باپنجاه‌کارمند داشت[۳].

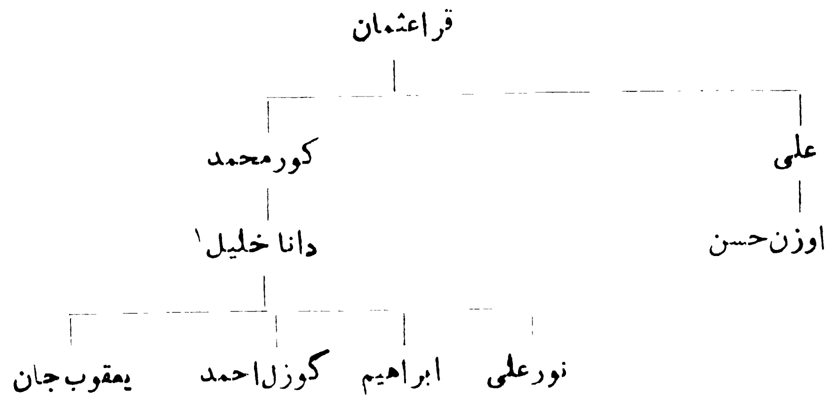
گرچه مقامات دربارایالتی از درباراوزن حسن‌تقلید شده بود ، مسلماً دربار اوزن حسن مقامات و عناوین بیشتری داشته است . بنابگفته مؤلف تاریخی عمومی بنام احسن التواریخ که بسال ۱۲۱۲هـ- ۱۷۹۷ میلادی نوشته شده (موزه بریتانیا، Or.1649- فهرست ریوج‌سوم‌ص۸۸۹) جداوشمس‌الدین

---

۱ - یساول از کلمه مغولی یاسا یعنی قانون گرفته شده است .

۲ - رجوع کنید به «فرهنگ مختصر لهجه‌های ترکی وتاتار » تألیف Budagov که بروسی نوشته شده وبسال ۱۸٦۹ نشریافته است . ج اول ص ۲٦۲

۳ - دوانی دراخلاق‌جلالی‌خود (ص۱۵) دروصف سلطان‌خلیل گوید گرچه در«عنفوان جوانی» بود هم خود را مصروف حقایق علمی و نوادر زبانی و داستانهای شاهان باتقوا میکرده است .



هم نورعلی‌وهم برادر ماجراجوی او ابراهیم، که به ایبه‌سلطان[۲] مشهور بود، درفتنه‌هایی که بعدازمرگ یعقوب (۸۹۶-۱۴۹۰) صورت گرفت‌سهم مؤثری داشتند. هنگامیکه‌در ۸۹۷ - ۱۴۹۲ ایبه‌سلطان، رستم‌بن‌مقصودبن‌اوزن‌حسن را بتخت‌نشاند، نورعلی‌سلیمان بیژن یکی‌از بهترین‌سر کرد گـان آق‌قویونلو را که از بایسنقربن‌سلطان‌یعقوب[۳] طرفداری کرده بود بقتل‌رساند، ولی‌دیری نپائید که خود نورعلی علیه رستم قیام کرد. پس‌از به‌تخت‌نشستن گوداحمد ابن‌اغورلومحمد(۹۰۲/۱۴۹۶) ایبه‌اول باو پیوست سپس برعلیه‌ش قیام کرده اورا در۱۸ربیع‌الثانی ۹۰۳-۴دسامبر ۱۴۹۷بکشت. نورعلی، محمدبن‌یوسف‌را به‌تخت‌نشاند، درحالیکه‌ایبه، مرادبن‌یعقوب راشاه خواند، ولی‌با طرفداران او اختلاف‌حاصل کرده واورا درقلعه روئین دژمحبوس ساخت. دراین‌بین الوند ابن یوسف از دیابکرو به‌ایبه‌پیوست (جهان آرا ورق ۶۶) . بالاخره ایبه در جنگی که الوند با برادرخود محمدی در شوال ۹۰۴ - مه ۱۴۹۹ کرد کشته

۱- حبیب‌السیر اسم اورا داناخلیل‌می‌نویسدولی‌ممکنست این از (Dana)ترکی بمعنی گوساله باشد و البته چنین اسامی در ترکی سابقه دارد. در باره همین شخص نگاه کنید بص۱۹۲-ج۱ بررسی‌های تاریخی شماره ۶ سال ۳ .

۲- لب‌التواریخ ورق ۶۶ از شجاعت او تعریف‌کرده او را « صاحب شأن پادشاه نشان » می‌خواند. راجع بلشکر کشی ایبه سلطان به گیلان در ۸۹۸-۱۴۹۳ رجوع کنید به لب‌التواریخ ورق ۶۵ .

۳- امیرسلیمان قبلا عم نورعلی را بقتل رسانده بود . حبیب‌السیر ج۴ . ص ۳۳۳.

بتخت‌نشستن سلطان خلیل درجنگـی با شاهزاده مرادبن جهانگیر ساوه‌ای مغلوب میشود. هنگامیکه امیرزاده الوندبن سلطان خلیل در شیراز بدرود زندگی میگوید، سلطان یعقوب، صوفی خلیل‌بیگ موصلی را داروغه فارس می‌کند.[1] ولی‌چون او بمردم ظلم کرده وبفکر «تسخیر هند» افتاد اورا باز خواندند و بجایش مظفرالدین‌منصور پرناك رابعنوان والی وحکمران بشیراز فرستادند (نگاه کنید به‌تاریخ امینی‌ورق ۱۰٦) بنظرمیرسد بعدازامیرمنصور پسرش قاسم بجای اومی‌نشیند وبنا بگفته‌مصلح‌الدین لاری درمرآت الادوار (ورق ۲۲۹نسخه موزه بریتانیا Add ۷٦٥۰) لوطیان مزدور خودرا می‌فرستد تاسید صدرالدین‌شیرازی را درخانه‌اش‌بقتل‌آورند. این‌واقعه‌درچهارم‌آوریل ۱٤۹۸بود (رجوع کنید به فارس‌نامه‌ناصری، ج۲، ص۱۳۵ ومقاله من‌بعنوان «سیورغال» ص۹۵۳) سلطان‌مراد در۷ صفر ۹۰۷-۲۳ ژوئن۱۵۰۱ تمام اموال قاسم راگرفته اورا از هستی ساقط می کند.

۳ - امیرمنصور سهراب‌بیك سرکرده اکراد چامیشقزاك بود و ازگفته دوانی‌بنظر می‌آید که زن‌برادر سلطان‌خلیل‌بوده است ولی‌تاریخ امینی(ورق ۷٤) اورا پدرزن سلطان‌خلیل میداند. درجنگی کـه طی‌آن سلطان خلیل زندگی خودرا ازدست داد، سهراب برحسب اتفاق دراردوی یعقوب‌بود وبعلت قرابت خانوادگی سعی کـرد خیانت کنـد. گفته‌اند کـه‌اصل سرکـردگان چامیشقزاك بعباسیان و یاسلجوقیان میرسد.[2] این سهراب بیگ باید همان سهراب بیگ بن شیخ حسن باشد که درشجره چامیشقزاك درشرفنامه ج ۱، ص۱٦٤ ذکرشده‌است.

٤ - نورعلی‌بیگ[3] ظاهراً ازاحفاد یکی‌ازشاخه‌های فرعی‌خانواده‌شاهی بایندری‌است :

---

۱ - این قبیله بصورت «موصلو» و «موسی‌لو» هردونوشته شده (تاریخ امینی ورق ٦٤ وغیره) ممکنست نام چند قبیله بارسمهای مشابه باهم اشتباه شده باشد.

۲- ممکنست ازشاخه سلجوقیان که در ارض روم بودند باشد (؟)

۳- اسم اصلی او بوداق بود، رجوع کنید به‌لاری، ورق ۲۳۰

ورق ٥٦)یکی مهماد بیك خازن حمزه حاجیلو و دیگری مهماد بن‌الپائوت بود. این دومی جزو یکی از طوایف قراقویونلو بوده و بعد ازمرگ سلطان خلیل بدو وفادار ماند ودر نتیجه بدست سلطان یعقوب کشته می‌شود (ایضاً ورق ۷۹). کلمه مهماد بنظر میرسد صیغه مبالغه عربیست مثل مفراح، مقوال وغیره (رجوع کنید به Wright ' Grammar ۱۹۳۳، ج یك، ۱۳۸ B) شاید فورم مهماد عامیانه محماد عربی باشد که می‌تواند صیغه مبالغه حامد وحمد باشد. اگر چنین کلمه‌ای وجود داشته باشد ممکنست علت استعمال فورم ترکی عثمانی Meequetns (که شاید ازمحماد باشد؟) را بجای محمد درمنابع فاتح بیزانس بیان کند که هنوز معمایی‌است تاریخ‌نویس بیزانسی Phranizes تاریخ قسطنطنیه‌را Meepquths می‌خواند و برای پیغمبر اسلام کلمه Mwâquea را بکار می‌برد (بنگرید به Der Islam ج۷، ۱۹۱۷، ص۳٤٥ و ج۸، ۱۹۱۸، ص۱۰۸)

۲٦ - کلمه «اخی» که به شهریار شهاب الدین شهریار اطلاق شده است اصطلاحی است مربوط به تشکیلات فتوه و بندرت در دوره ترکمانان بکار می‌رود J. Deny معتقد است که این کلمه از ترکی Aqi بمعنی قوی ماخوذ است نه از عربی «اخی». [۱] استعمال شهریار نیز بعنوان لقب عجیب است. درست است که درقصیده مشهور سعدی که بحاکم مغول فارس انکیانو (حدود ٦٦۷ - ۱۲٦۹) تقدیم کرده اورا «معین اعظم شهریار» خوانده است که معنی دیگری جز «شهریار مملکت» نمی‌تواند داشته باشد، ولی چنین معنایی بامقام شهاب‌الدین درست درنمی‌آید. این‌امیر که علاقمند بعلم‌وادب بود گویا اصل ایرانی داشته وشاید از احفاد یکی ازسلسله‌های محلی بوده باشد. [۲]

۱- مجله انجمن آسیایی، ج۱٦، ۱۹۲۰، ص ۱۸۳. مقایسه کنید با - Taeschner Futuwwa Studtien در مجله Islamica، ج٥، ص۲۹٤ که در آن به «اخی» معنی دومی نیز بمعنی سخی (؟) داده‌است.

۲- اسم شهریار بخصوص در مازندران مرسوم بوده است رجوع کنید به «نام‌نامه ایرانی» اثر ژوستی ص ٥-۱۷٤ مطابق نزهت‌القلوب ص۲۲۰ ناحیه شهریار که از کرج‌رود مشروب میشود جزو تهران (ری) می‌باشد. خوندمیر در حبیب‌السیر ج۲، ص۱۲٤ حکمران معاصر سیستان را شهریار می‌خواند. شاردن (ج٦،ص۷۹) گوید که دراصطلاح عامه شهریار را برای کلانتر شهر بکار میبردند.

شد برادر ایبه مراد را آزاد ساخته و از او در مقابل محمدی که در ۹۰۵-۱۵۰۰م کشته شد، جانبداری کرد بسال۹۰٦-۱۵۰۰م. پیمان صلحی برقرار و مطابق آن مملکت را بدو قسمت تقسیم کردند: الوند دیار بکر و آذربایجان را گرفت وفارس و اراك از آن مرادشد اما نام خاندان دانا خلیل از تواریخ بر نیفتاد: در۹۰۷/۱۵۰۱ مراد، یارعلی بن نورعلی را کشت و یعقوب‌جان بن دانا خلیل را حکمران فارس ساخت که اورا هم رقیبی بزودی از آنجا بیرون راند (جهان‌آرا ورق ۱۹٦).

۸ - امیر محمود بیك شاید همان عم اوزون‌حسن باشد که از اوایل کار او اطلاع داریم و می‌دانیم که بعداز جداشدن از اوزون‌حسن، حسن‌علی قراقویونلو را از قلعه‌ای که در آن بوسیله پدرش جهانشاه محبوس گشته بود آزاد ساخت. (بنگرید به Hinz ; Irans Aufstieg 134). چون این واقعه درحدود۸٦۱-۱٤٥۷ اتفاق افتاده بود، محمود در۸۸۱ باید پیر بوده باشد. جالب‌توجه است که متن ما فقط «زانو زدن» پسر او شاه علی را ذکر می‌کند نه‌خوداورا.

۱۰ - بدرستی معلوم نیست که آیا سرکرده تواچیان، امیرحسین باینلدر همان جلال‌الدین حسین علی‌بیك است که درزمان سلطان یعقوب پروانه‌چی و بالاخره امیردیوان تواچی گردید، یانه، (تاریخ امینی ورق ۱۲۷).

۱۱ - ابابکر بیك (ابوبکر را اکثر در دوره های بعد از مغول چنین می‌نوشتند) شاید ابوبکر موصلی (یا موسی‌لو ؟) باشد که بعد ازجلوس سلطان خلیل به‌تخت سلطنت حاکم ری بود وقلعه فیروزکوه را فتح کرد.

۱٦ - راجع بالوندبیك نگاه کنید بص ۱۹٤ شماره گذشته این مجله.

۱۷ - ۱۹- چنانکه می‌بینیم قبیله افشارمدتها قبل از صفویان درفارس مستقرشده بودند و منصوربیك افشار کوه کیلویه را مرکز خود کرده بود. او در ۹۰۳-۱٤۹۸ حمدی بن یوسف را یاری کرد تا بسلطنت رسیدو بعنوان پاداش حکومت فارس بدورسید.

۲۲ - اسم عجیب مهماد چند دفعه ذکرشده است. از جمله امیرانی که سلطان خلیل همراه پسرش الوند میرزا بفارس می‌فرستد (بگفته تاریخ امینی

طرف قاضی عیسی صدر، که مرد با اقتداری بود، باصفهان وفارس فرستاده‌شد تا اصلاحی دروضع مالیات بعمل‌آورد. هدف بر گشتن بشیوه‌ها وقوانین‌اولیه اسلامی وازمیان بردن هرنوع مالیاتها وبدعتهای چنگیزی ازقبیل تمغا و سیورغال بود (ایضاً ورق ۱۵۶ - ۱۷۱). اعمال فرستادگان قاضی عیسی باعث خشم بیحد کسانی گردید که دراین امر ذی علاقه بودند و منجر بحبس وبالاخره اعدام شیخ علی توسط منصور پرناك حاکم فارس گردید.[۱]

۴۳- نام حاکم کازرون، چلبی سیف‌الدین منتشا بگوش عجیب می‌آید. منتشا اسم امیر کردی بود که پس‌از برافتادن سلجوقیان‌حکومتی درآسیای صغیر تشکیل داد.[۲] هرمقدار کردی که همراه او بگوشهٔ جنوب غربی ترکیه (یعنی همان سرزمین Caria باستان) رفته باشند در میان عده بیشتر ترکمن دراقلیت‌بوده و کم کم از بین رفته‌اند. قلمرو این امارت که Menteshe خوانده‌می‌شود بنابه بگفته Wittek (ص۹۹) درسال ۱۴۲۴ جزوامپراطوری‌عثمانی گردید، و کاملا احتمال‌دارد که‌این امیرپکی ازاحفاد خانواده سلطنتی‌آنجا بود که اجدادش مجبور بمهاجرت شده بودند. این‌عنوان چلبی[۳] را که در

---

۱ - قاضی عیسی خودش بدست صوفی خلیل سفاك در ۱۳ ربیع اول-۲۴ ژانویه ۱۴۹۱ دراردوباد بدار آویخته شد رجوع کنید به‌جهان آرا.

۲ - رجوع کنید به مقاله Babinger در دایره‌المعارف اسلام به‌عنوان Menteche و Das Furstentum Menteche از P. Wittek استامبول۱۹۳۴ص۵۱-۵۰ بمثالهائی که دراین کتاب دوم نقل شده باید اسم باربگ شاد منتش را اضافه کرد که قلعه او (واقع درقفقاز وشاید در منطقه‌ایروان) بوسیله شاه اسمعیل محاصره شد. رجوع کنید به‌حبیب‌السیر، ج۶، ش۳۳۷ همچنین شرفنامه، ج۱، ص ۲۲۱ قطعه‌ای دارد درباره امرای کیلیس که ازمنتشا آمده‌اند (واین ممکن‌است تلبدی باشد برای یافتن اصل‌شاهزادگانی که ازکاریا آمده‌اند، والله‌اعلم).

۳- قاسم انوار دریکی از قصاید خود چلبی را بکارمی‌برد، ولی جمله بتر کی‌است: چلبی بزی اونتما. در تاریخ امینی ورق ۶۱و۷۳ چلبی بعنوان اسم شخص بکار برده شده است. علیرغم بحثهای مختلف توسط شرق شناسان روس هنوز اصل چلبی نامعلوم است. بعضی میگویند که از کلمه سامی صلام (صنم عربی) است وبرخی معتقدند که ازچلب ترکی است بمعنی خدا. رجوع کنید به‌مقاله بارتولد در دایرةالمعارف اسلام تحت عنوان Celebi شاردن (ج۸، ص۷۰) اشتقاق آنرا از Chalap میداند.

۲۷ - اسم احمد ماماش باز عجیب است. یکی از شاخه‌های بزرگ قبیله کرد بیل باس که در قسمت جنوب غربی دریاچه رضائیه سکونت دارند، مماش خوانده می‌شود [۱]

۲۸تا۳۱ - گرچه این اسم بطور مغلوطی نوشته شده است می‌توان آنرا چنین خواند: محمد ولد پیر عزیزبیك شیره‌جی. کلمه اخیر یا ممکن است از «شیره» فارسی باشد و یا از کلمه‌ای در ترکی شرقی که بمعنی میز چهار گوش وسفره آمده باشد (بنگرید به بابرنامه چاپ Ilminsky ص ۲۳۵) خیلی احتمال دارد که این عنوان درمورد متن ما بکسی اطلاق میشده که مأمور سفره و مشروبات شاه بوده است. در دربار صفویه قسمت بخصوصی بعنوان «شیره‌خانه» وجود داشت که با «شربت خانه» فرق داشت

۳٦ - مولانا علاءالدین بیهقی [۲] را سلطان خلیل پس از به‌تخت نشستن بعنوان سفیرروانه قسطنطنیه کرد. (تاریخ امینی ورق ٥٦)

۳۸- شاه عماد الدین سلمان دیلمی‌درديوان سلطان خلیل بمقام وزارت رسید وباصفهان فرستاده شد تا امورآنجارا نظمی بخشد وباعث زوال‌حاجی بیك‌بن شیخ حسن (عموزاده اوزون حسن) گردید. حاجی‌بیك ازاین جریان دلگیر گشته وبعدازمرگ سلطان خلیل سلمان را کشت (تاریخ امینی‌ورق های ٥٦ و ۸۰).

٤۱ - بعد از به‌تخت نشستن سلطان خلیل، شاه شرف‌الدین محمودجان دیلمی (بگفته تاریخ امینی ٥٦) جهت «ضبط اموال و وجوهات با قیه» روانه فارس گردید و در زمان یعقوب بوزارت ومشرفی دیوان رسیده (ایضاً ورق ۱٦۳). در سال ۱٤۸۹/۸۹٤ درمعیت برادرش امام‌الدین شیخ علی از

۱- رجوع کنید بمقاله مینورسکی در دایرة‌المعارف اسلام بعنوان ساوجبلاغ.

۲- بیهق یعنی همان ناحیه سبزوار. درحدودالعالم (ورق۱۹) (چاپ سیدجلال‌الدین طهرانی‌ص ٥٦- مترجم) آمده‌است: «سبزوار، شهر کیست خرد برراه ری وقصبهٔ روستای‌بیهق است (بیهك = بیهق).» من برای این تصحیح مدیون دوست گرامیم عباس اقبال هستم. برای نام مردان بزرگی که از بیهق برخاسته اند رجوع کنید به تاریخ بیهق، چاپ تهران ۱۳۱۷.

تاریخ ۱۴۲۳/۸۲۶ را دارد. کتیبهE مورخ شوال۸۲۶–سپتامبر۱۴۲۳ وحاکی ازرسیدن اردوی ابراهیم‌میرزا باین‌نقطه است و بوسیله کمال‌الدین ایناق که که یکی ازمصاحبان شاهزاده بود (نگاه کنید به‌ص۱۹این مقاله) امضاءشده است. کتیبه سومی‌نیزازابراهیم‌میرزا جزو شماره B نیبوهر گشته است که باءالله باقی» شروع می‌شود. اشعار نقل شده توسط دوانی باامام علی‌بن‌ابی‌طالب نسبت داده شده‌است وجملهٔ «کرم‌الله وجهه» نشان میدهد که نویسنده سنی بوده است. بعدازاین اشعار نوشته‌شده: «حرره علی‌بن‌سلطان خلیل بن‌سلطان حسن‌سنة‌تسع وستین‌وثمانمائة» (۸۶۹-۱۴۶۴) که امکان ندارد زیرا قبل‌از تسخیر فارس بوسیله اوزن‌حسن می‌باشد.

کتیبه دیگری با «هوالباقی و کل‌شی‌هالك» شروع شده سپس یك جمله فارسی می‌آید که خراب شده و بدرستی خوانا نیست: (این) . . . . خط است(؟) از کمترین بندگان، ابن حسین غلام بندگان‌حضرت پادشاه جهان‌میرزاعلی‌سنه ۸۸۱ هجری». این تاریخ (۱۴۷۶میلادی)بایددرست باشد ولی ناگفته نماند که تاریخ کتابت بدرستی معلوم نیست.

بعداز این شعری است از متنبی:

أین الاکاسرةالجبابرةالاولی کنزوا الکنوز فمابقین و باقوا[1]

پس‌از این اسم ابراهیم سلطان وتاریخ ۸۲۶ (۱۴۲۳) نوشته شده است و معلوم است که این ادامه کتیبهD می‌باشد. کتیبه C دو سطر مغلوط فارسی دارد و بعد از آن شعر نظامی از مخزن‌الاسرار آمده است که دوانی نیز آنرا نقل می کند: –

صحبت دنیا که تمنی کند با که وفا کرد که با ما کند(الخ)

بعداز این اشعارنوشته شده: «حرره علی‌بن‌سلطان‌خلیل‌بن‌سلطان‌حسن اصلح‌الله شانهم فی شهور سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه.» در خاتمه شعری است که مطابق دوانی فی‌البداهة توسط صدر علاءالدین بیهقی گفته شده قرار دارد ولی مصرع دوم‌آن عوض شده و بدین گونه است:

که بر سنگ حرفی نوشتم چنین

۱– شرح تبیان دیوان‌المتبنی، قاهره، ۱۲۸۷، ج۱، ص۴۹۶

ایران ناشناخته است ولی درآسیای صغیر به‌شاهزادگان و رهبران روحانی اطلاق می‌شود تاحدی بیان می کند .

۸- کتیبه‌های متأخر اسلامی در تخت‌جمشید

کتیبه‌هایی که دوانی ذکرمی کندهنوزموجوداست.Carsten Niebuhr[1] ازآنها نسخه برداری وسیلوستردوساسی[2] بعدازاصلاحات‌زیادبفرانسه ترجمه کرده‌است.ولی‌ازآن‌پس‌مثل‌اینست که کسی‌بآنها اعتنایی‌نکرده و بعلت‌شهرت واهمیت کتیبه های هخامنشی وساسانی دربوته فراموشی مانده‌اند. نیبوهر ممکنست‌نسخه آنهارا ازدانشمندان‌محلی بدست‌آورده‌وهنگام نسخه‌برداری مجدد اشتباهاتی رخ داده باشد .[3]

دوانی گوید که‌اول توجه‌سلطان‌خلیل معطوف کتیبه های «پادشاه‌زاده سعید شهید» ابراهیم‌میرزا شد. این شاهزاده تیموری پسر شاهرخ است که‌در ۲۶ شوال ۷۹۶-۲۵ مه۱۳۹۷[4] متولد ودر۱۴۱۴/۸۱۷بحکومت فارس منصوب شده‌است. در۴شوال۸۳۸/۳مه۱۴۳۸ ابراهیم‌میرزا دراثر«عارضه‌ای »در گذشته وبعداز اوحکومت به‌پسرش عبدالله رسیده‌است [5]

اولین‌کتیبه او (که درنیبوهر شمارهD است)نقل شعرسعدی‌است بمطلع که رادانی ازخسروان عجم-الخ . . [6] که بوسیله خود شاهزاده امضاءشده و

---

1 - Reisesbeschreibung,Kopenhagen,1778,ii,table xxvii

۲-درکتاب مشهورخود بنام Memoires sur diverses antiqués de la Perse پاریس ۱۷۹۳، ص ۱۲۵-۱۶۵ .

۳ - محمد نصیرفرصت شیرازی درآثارعجم، بمبئی ۱۳۱۴، ص۷-۱۶۶بروشن‌شدن موضوع کمکی‌نمیکند وبنظرمیرسد که نسخه‌اواز کتیبه‌های ناقص وشاید از کتاب Niebuhr بوده باشد. دربارهٔ کتیبه کوفی عضدالدوله دیلمی فرصت می‌نویسد: « فقیر در کتابی دیگر که فرانسوی‌بود ومترجمی‌آنرا برایم ترجمه‌نمود دیدم نوشته‌بود ....» این کتاب فرانسوی ممکنست ترجمه سفرنامه نیبوهر ویا کتاب سیلوستردوساسی بوده باشد.

۴ - ظفرنامه.ج۱، ص۷۱۰-

۵ -حبیب‌السیر- ج۳ص۱۹۱ و۲۰۲

۶- بوستان باب اول: پادشاه روم ودانشمند

نامهٔ آقا محمد خان قاجار

به میرزا ابوالقاسم قمی

از : استاد ابراهیم دهگان

این سند تاریخی را که حضرت استادی آقای ابراهیم دهگان از روی لطف برای درج در مجله بررسی های تاریخی فرستاده‌اند گویای واقعه ایست که در هیچیک از تاریخهای دورهٔ قاجاریه نیافته‌ایم بنا بر این چاپ این سند نکاتی از تاریخ دوره آقا محمد خان بنیادگذار سلسله قاجار را روشن میسازد . البته میبایستی این نامه نیز با دیگر نامه‌های تاریخی که در این شماره درج شده است به چاپ میرسید ، ولی چون هنگامی به دست ما رسید که مبحث نامه های تاریخی بسته شده بود ، و از طرفی اهمیت مطالب نامه ایجاب مینمود که درج آن به شماره بعد موکول نشود ، ناگزیر در اینجا به چاپ آن مبادرت میورزیم . در خاتمه بر خود واجب می‌بینیم از لطف حضرت استادی سپاسگزاری کنیم .

مقدمه:　　　　　　　　　　　　　　　　　　*بررسی های تاریخی*

مجموعه‌ای مشتمل بر یکصد نامه یا چیزی بیشتر در اختیار نگارنده است که از مرقعات رونوشت برداشته شده و یکی از آنها نامه‌ایست که اینک از نظر خوانندگان میگذرد.

در راه توضیح این نامه متذکر است که اولا نامه مورد بحث اگر چه تمام شده است ولی گویا مستدرکی هم داشته است که فعلا ملحق بنامه نیست زیرا در آخر نامه بعد از عبارت «والسلام علی تابع الهدی»، عبارت «درضمن» هم باقی است

ثانیاً ـ این نامه از طرف آقا محمد خان قاجار در پاسخ نامه میرزا ابوالقاسم قمی نوشته شده که مصرح در متن نامه است.

ثالثاً ـ نامه مورد بحث در بارهٔ مصطفی قلی خان است که یکی از هشت برادر آقا محمد خان بوده که با پادشاهی آقا محمد خان مخالفت میکرده است و سرانجام

با درنظر گرفتن این نکات باید گفت:

۱- تاریخ ۸۸۱-۱۴۷۶ که دوبار تکرار شده است تاریخ درست کتیبه علی‌میرزا و درنتیجه تاریخ سانی است که دوانی شرح آنرا میدهد.

۲ - تاریخ ۸۶۹ بغلط خوانده شده است. چون خود نیبوهر مسلماً چنین اشتباهی را در نسخه برداری از روی سنگ نمی‌کرد، باید فرض کرد که مستنسخ دیگری آنرا برایش از حافظه نقل کرده درنتیجه اشتباهی رخ داده‌است. این مطلب بوسیله متفاوت بودن مصرع دوم شعر صدر تأئید می‌شود و چون وزن شعر تغییر نکرده است می‌توان گفت یك ایرانی آنرا تغییر داده است. شاید نکته اصلی یعنی (که نه‌ساله‌ام‌می‌نویسم چنین) درزمان نیبوهر (۱۷۶۴) از بین رفته بود، درصورتیکه آن شعر بطریقی که دوانی نقل می کند مهارت شاهزاده را درخطاطی بیان می کندومصلح‌الدین لاری که معاصردوانی بوده این مطلب‌را تائیدمی کند ومی گوید: «درصغرسن نوعی می‌نوشت که لطافت آن منورانظارو موجب حیرت اوالابصاربود». [1]

۳ - غلام شاهزاده علی در ۸۸۱ یادگاری نوشته وچیزی بمتن اصلی افزوده است. ویاممکنست این‌اضافات امضاء کسی بوده‌است که نوشته‌شاهزاده را روی سنگ کنده است.

تکلمه— پرفسور هرتسفلد در نامه‌ای که بمن فرستاده (۸مارس ۱۹۳۹) می‌نویسد که مجموعهٔ کاملی از کتیبه‌های تخت‌جمشید (عکس‌ها، نقاشی‌ها، و باسمه‌ها از روی‌آنها) را دارد و امیدوار است روزی آنهارا منتشر سازد و می گوید که کتیبه‌های مذکوره نیبوهر در قصر تچر است: B وC وD در تالار جنوبی وE در تالار مرکزی است. [2]

۱— مرأت‌الادوار نسخه‌موزه بریتانیا (Add.۷۴۵۰)ورق ۲۲۹، درمدح تملق‌آمیز دیگر درباره مهارت شاهزاده درخطاطی درتذکره قاضی احمدقمی (آخرقرن شانزده)آمده است که مصرع (نه‌ساله‌ام می‌نویسم چنین) را نقل‌کرده و تاریخ ۸۸۱ را تأئید میکند. من برای‌این مطلب مدیون خانم C Edwards هستم که صاحب این تذکره‌نایاب هستند. نسخه دوم این تذکره در حیدرآباد دکن است، رجوع کنید به‌ارمغان ۱۳۱۸، شماره‌های ۵-۶ ص۳۴۴

۲- برای وصف‌کاخ تچر یا زمستانی رجوع کنید به‌شرح اجمالی آثار تخت جمشید تألیف سید محمدتقی مصطفوی صفحات ۲۰-۲۶ (مترجم)

باطل باعث خرابی ولایت وتضییع نفوس وسفك دماء مسلمانان وآنهمه رنج از مخالفت او بردیم چگونه اورا نیازردیم نفس موسوی باقوت نبوت از پی عفو گوسفندی که برخلاف رای آنجناب گامی چندبرداشت مستحق چندان جزا شد . هر که باما رنج کنـد البته جزائی درخورآن خواهیم داشت ، وازاین گذشته نیز برحسب تمنای آنجناب او را بی کفاف معاش نخواهیم گذاشت اینکه نوشته بودید عزیزبود ذلیل گشت یعزمن یشاء ویذل من یشاء چه عزت؟ وکدام ذلت ؟ ازاین بیش تظاهر عزتی باتشویش داشت وحال راحتی بی‌ذلت و عزمن قائل ومـا ارسلنا فی قریة من نبی الااخذنا اهلها بالباساء والضراء لعلهم یتضرعون زهی سعادت که اورا اکنون عبادتی باضراعت مقدور است و عزتی باقناعات میسور .

خصوص آفات مزروعات قم شرحی داده بودند وزبان خامه را بنوائی تأسف وادای تأثری زیاد گشاده ازاین سانحه خود بوضوح پیوست که ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون دراین سال که بتکلیف آنجناب درتکالیف دیوانی اهالی قم تخفیفی رفته است عوارض سمائی پدید آمد که بکوشش و تدبیر تغییر تقدیر نمیتوان داد ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیرو امابانفسهم واین قاعده دربعضی دیگر ازممالك وامصار مانند تبریز وامثال آن جاری است وگرنه پیشنهاد خاطر شهریاری جزترفیه عباد وتعمیر بلاد وآرامش عالم وآسـایش امم نبوده و نیست ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم بماکانوا یکسبون وجود ما سایه وجود مطلق وقدرت ما مستهلك درقدرت حق طلب آسایش خود درپناه سایه بامخالفت از شخص ، صورت نخواهد بست هرآنکه درسایه کردگار رفاه و آسایش حـال خود درپناه بنانه جوید ازطلب رضای خداوند جهان ناگزیراست . یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام اینکه ماراد ررسمهای سلطنت و فرمانفرمائی بتبع سلاطین قبل از بعثت اشارت کرده بودند ... هردوری مربی طوریست وهرملتی مقتضی دولت لوشاء ربك لجعل الناس امة واحده ولایزالون مختلفون. دراین اختلاف حکم ودقائق بی حساب است والیذ کروا الوا الالباب مارا با سلاطین ملل دیگر نسنجیدواگر بمصلحتی وقتی عدلی جور نماید لر نجند عسی ان تکرهو

گرفتار و بدست دژخیمان کور شده‌است. واورا بقم فرستاده‌اند و بقول نویسنده نامه که گویا حاجی ابراهیم خان باشد مأمور گردیده‌است که در آنجا بعبادت مشغول و «آخرت خود را معمور دارد».

رابعاً - نامه مزبور اگرچه فاقد تاریخ است ولی جمله «هزار و دویست سال از رحلت احمدی گذشته» که درمتن نامه نوشته شده اشاره به سال رحلت حضرت محمد است که در سال دهم هجری روی داد بنابراین تاریخ نامه ۱۲۱۰ میشود و بعلاوه دراین نامه اشاره‌ای بجهاد با کفار رفته‌است[1] که مراد از آن همان جنگ گرجستان بسال ۱۲۱۰ قمری بوده‌است.

واینک متن نامه :

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

وجود مسعود عالی جناب قدسی‌القاب شرایع و حقایق نصاب وافادت و افاضت انتساب مؤسس قوانین الفروع والاصول مرسم معالم المنقول والمعقول حاوی الاصلین جامع الفرعین مرجع المغارب و المشارق صآنه اله تعالی عن‌البوائق والطوارق ، علامت العلماء ، الافاخم ابوالفضائل والمفاخم میرزا ابوالقاسم ابقاه اله محفوظا و وایامنا ببقائه ولقائه از نوائب‌ومآرب محطوط و محفوظ ، بر رأی صواب نمایش مکشوف ومشهود باد که سعادت نامهٔ گرامی واصل وازفحاوی محبت‌مطاوی مبتهج سواد ازشوارق خاطر ارادت نائل گشت وچندانکه ضمیر منیر بتلاقی آنجناب شائق افتاد که اگر نهضت موکب جهانگشاه بمسالك غزا وجهاد ، درپیش نبود بمقتضای اشواق خاطر محبت اندیش بدریافت صحبت آنجناب عزیمت اشرف غزا تصمیم میيافت .

اشعاری ، که مقتضی مطالب که سابقا اظهار شده بود ،نموده بودند ازآن جمله یکی امر مصطفی‌قلی خان که هفت‌سال پی‌سپر خلاف ما گشت وبتوهمی

---

۱ - عین عبارت نامه چنین است « ... دراین اوقات که‌ازمنهب کفر و طغیان نکبابغی وعناد برساحت حوزهٔ اسلام است...»

پژوهشی در بارهٔ

روی کار آمدن زندیه

بقلم

سروان محمد کشمیری

(فوق لیسانس در تاریخ)

برای آنکه بتوان باسلسله‌ای بخوبی آشنا گردید نخست ضروری است که تجزیه و تحلیلی منطقی، جامع و مستند بعمل آید که در روی کار آمدن آن سلسله چه عللی سبب پیروزی یاشکست، نیرومندی یا ضعف، ترقی و یا انحطاط آن گردیده است.

متأسفانه در بارهٔ سلسله‌های پادشاهان ایران، دراین زمینه به‌پژوهشهای کمی از طرف مورخان و محققان برخورد می نمائیم و شاید علت اصلی آن را بتوان مسائلی از قبیل محدودیت منابع و مآخذ دانست، این وضع در باره زندیه بیش از سایر سلسله‌ها صدق می کند زیرا تا کنون توجه کمتری باین خاندان شده است.

شیئاوهوخیر لکم مصادقت ملت احمدی وسلاطین اسلام محمدی کافی است وهمین مصلحت را که مستلزم چندین حکمت است برجورهای عدلنمای پادشاهان کفر که اثر آن جز رفاه نفوس اماره و رفع موانع شهوات غافلین نیست مزیتی واقی دارد، هزارودویست سال از رحلت احمدی گذشته وهر قرنی قرین دولتی گشته است وجل من قال، ثم اورثنا الکتاب الذیل اصطفناهم من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم سابق بالخیرات اگر درپیرو این ملت غرا یکی از سلاطین سابق را برما سابق یابند ومحبت نمایند روا است والحمدالله الذی فضلنا علی کثر من عباده المؤمنین و اوتینا من کل شئی ان هذا لهوالفضل المبین . از آنجناب باقتضای کمال محبت و التفات گاه وبیگاه [که] باشارات ناصحانه وتکلیفات مشفقانه خاطر ما را خوشحال داشته ترغیب بر تخفیف حقوق رعایا وامثاله مینماید بمفاد من جاء بالحسنه فله عشر امثالها در این اوقات که از منهب کفر وطغیان نکبا بغی وعناد برساحت حوزهٔ اسلام است.. دراهتزاز است وبمقالید اجتهاد درمسالك وجهاد و ابواب نیل سعادت برعارض مسلمین باز است ما نیز آنجناب را از روی کمال ارادت بفوز این سعادت تکلیف مینمائیم و مامول ماهمه آنست که این مسئول بغایت مقبول افتد ونیز اگر تکالیف آنجناب برما گذشتن از حقوق سلطانی است که اگر ازرعایا بازیافت شود صرف مواجب غازیان ومجاهدین و تهیه و تدارك اسباب احتشام اسلام خواهد شد و در پذیرفتن این تکالیف اگر ثوابی باشد درمجرد قول آنجناب خواهدشد وگرنه گرفتن وجوه دیوانی را خصوصاً دراین اوقات عقابی نیست واز گذشتن آن بنفسه ثوابی نه، واقدام آنجناب درمسلك غزا قطع نظر از تکایف مستلزم اعظم مثوبات واجل حسنات خواهد بود والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله واولئك هم الفائزون، واگر آن جناب قعود ازجهاد را بمعاذیر شرعی آرند از تحریك اصحاب و طالبین ثواب وتکلیف علماء ومقلدین دین مبین که زیاده باید جاهد وساعی [باشند] در نصرت دین وخائف و هارب از قعوذ بتخلف ازمجاهدین باشند وانما یخشی الله من عباده العلماء عذری نخواهند داشت و از ایشان خطاب انفروا ثم انفروا اخفافا وثقالا و جاهدوا فی سبیل الله ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون جوابی جز ذرنا نکن مع القاعدین نخواهند شنود والسلام علی تابع الهدی درضمن ....

اراك - ابراهیم دهگان

(٤)

هدایتی چنین آمده است: خاندان زند که پس از نادر تاج و تخت ایران را قبضه کرد متعلق به یکی از قدیمی‌ترین ایالات عراق[۶] بود و در همین ناحیه سکونت داشت. قبیله زند که از نژاد کرد بود، یکی از چند قبیله‌ای محسوب میشد که هنوز نفوذ تمدن باستان و خون ایرانیت قدیم را حفظ کرده بود.[۷]» کلمه نژاد در اینجا صحیح بنظر نمی‌رسد زیرا نژاد در مبحث نژاد شناسی مفهوم بالاتر و وسیعتری را داراست و حال آنکه زندیه طایفه‌ای از یك نژاد بیشتر نبوده‌اند ولی آنچه از خلال نوشته‌ها و منابع مآخذی که در دست است مشخص می‌شود این است که این طایفه قسمتی از لرها بوده‌اند و پیری و کمازان هم در آن زمان جایگاه لرها بوده است.[۸] در پایان دوره صفویه و همزمان با سلطنت نادرشاه این طایفه که تعداد جنگجویان آن در حدود هفتصد نفر بود تحت سرپرستی شخصی بنام مهدیخان زند با عملیات چریکی و جنگهای نامنظم مرتباً مزاحم عثمانیان میگردید و درهنگامی که احساس خطر میکرد عقب نشینی نموده و بارتفاعات پناه میبرد در مجمل التواریخ چنین گوید که طایفه زند «با این جمعیت قلیل همیشه با کثرت افواج رومیه[۹] بطریق شبیخون و عراقی آویخته جمعی کثیر از آن طایفه را بوادی عدم میفرستاد و درصورت غلبه خصم خود را بکناری کشیده راه جبال در پیش میگرفت»[۱۰]

باتوجه بموارد کلی فوق بخوبی مشخص میگردد که این طایفه خصوصیات لازمه را برای سرکشی در خود مجتمع نموده بودند زیرا زندگی عشایری، جنگ و گریزهای آنان باترکان عثمانی، حرکت وفعالیت مداوم، غارت و

---

۴ — به صفحه ۱۴۶ مجمل التواریخ رجوع شود.

۵ — برای توجه شدن درموقعیت جغرافیائی پری و کمازان به فرهنگ آبادیهای ایران تألیف دکتر لطف‌الله مفخم (ص۳۸۶) و کتاب جغرافیا واسامی دهات کشور ج۲ ص۱۰۸ وص ۱۰۹ وهمچنین به فرهنگ جغرافیائی ستاد ارتش جلد ۵ استان پنجم مراجعه کنید (نام پری و کمازان).

۶ ـ غرض ازایالت عراق، عراق عجم است.

۷ — رجوع شود به کتاب تاریخ زندیه تألیف دکتر هادی هدایتی

۸ — به کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی صفحه ۳۴ مراجعه شود.

۹ ـ مقصود عثمانیان میباشد.

۱۰ — صفحه ۱۴۶ مجمل التواریخ.

دراین نوشته سعی‌میشود که باپژوهشی دقیق روشن شود که چـرا طایفه زند توانستند درایران کسب قدرت نمایند وممکنات وعلل‌آن چه بوده‌است وبرای اثبات این امرناچارهستیم اگربطورخلاصه هم شده اشاره‌ای به‌وقایع بشود.

یکم ـ زندگانی عشایری

با توجه بتمام مزایائی که برای زندگی عشایری در قرون گذشته از جانبازیها،ازخود گذشتگی‌ها،ازپاسداری مرزهاتوسط آنها، ازجنگ‌ونزاعهای بابیگانگان و .. بیان میگردد[1] وبا اینکه قسمت اعظم نیروهای نظامی رادر گذشته عشایرتشکیل میدادند نباید نادیده گرفت که همین تیره‌ها، طایفه‌ها وبمفهوم وسیعترهمین ایل‌ها وعشیره‌ها بوده‌اند که مشکلات و دشواریهـای بیشماری را برای کشور ایجاد کرده‌اند که زیان آنها از منافع آنان برای مملکت کمتر نبوده است[2] زیرا دریکی دوقرن پیش هنگامیکه مردم اروپاو آمریکا از نیروی بخار استفاده میکردند عشایرما که مردم همین مرز و بوم هستندبرای کسب قدرت بجان همدیگرمیافتادند، سر از تن یکدیگر جدا میکردند ، ازمردم بیگناه و فعال شهرهاچشم درمیآوردند، بزور ازآنها باج و خراج میگرفتند و وضع سیاسی ، اقتصـادی و اجتماعی کشـور را فلج میکردند.[3]

خاندان زند نیزیکی ازهمان طوایفی بود که در غرب ایران در دهـات پیری و کمازان[4] ازتوابع ملایرزندگی‌میکردند[5] وبدرستی‌مشخص نیست که آیا ازطوائف کردآن‌سامان‌بوده‌اند یا طوایف لر. درتاریخ‌زندیه تالیف دکتر

۱ـ به‌مقاله عشایرایران صفحه ۸۹ تا ۹۱ مجله بررسیهای تاریخی سال یکم شماره ٤ نوشته سرهنگ دکترجهانگیر قائم مقامی رجوع‌شود .

۲ـ رجوع شود به کتاب جمعیت شناسی « دموگرافی عمومی » صفحات ۳۰ الی ۳٤ تألیف‌دکترجمشیدبهنام

۳ـ بررسی دقیق مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه خاصه صفحات ۱۸، ۳۰، ۵۸، ۷۵، ۷۹، ۱٦۱، ۱٦۸، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۳٤، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۱٤ حقیقت مزبوررا آشکارمیسازد.

تجدید نظر نماید و خود را برای دادن پاسخی به شکست یعنی نیل به یك پیروزی درخشان و جبران مافات آماده نماید.[۱۳]

کشتار باباخان چاپشلو در ابتدا و سپس حملات ازبکها، هجوم ترکمنهای سرکش که گاهگاهی دامن طایفه زند را فرا میگرفت باقیمانده آنها را بسوئی راند که توانستند حکومت را بدست گیرند زیرا می‌توان اظهار داشت که:

فشار و رنج تا حدودی انسانها را به اطاعت و فرمانداری وادار خواهد کرد و اگر این فشارها از حد تعادل خارج گردد و نتواند بنابودی کامل آنها منجر شود، موجب ایجاد عصیانها، سرکشی‌ها، نافرمانی‌ها خواهد شد و این امر درمورد زندیه کاملا صدق می‌کند لذا آنهارا سرسخت، مقاوم، غیرقابل نفوذ جنگجو و ازجان گذشته بار آورد. کسانی که هجوم وحشیانه ازبکهارا که همراه با کشتار زنان و کودکان بود بچشم دیده، اشخاصی که حملات خونین ترکمانان را مشاهده کرده بودند دیگر کشتن یا کشته شدن زندگانی روزانه آنهارا تشکیل میداد و هر لحظه انتظار چنین پیش آمدهائی را داشتند.

زندگی نخستین این خاندان، فشارها و محرومیت های بعدی که بطور خلاصه بیان شد بخوبی یکی از عللی که زندیه توانستند شرایط ایجاد قدرت[۱۴] را در خود مجتمع کنند، مشخص می‌نماید.

---

۱۳ ــ کتاب فلسفه نوین تاریخ تألیف پرفسور آرنولد تاین بی ترجمه دکتر بهاءالدین پازارگاد صفحات ۵۲ تا ۵۶

۱۴ ـ درباره قدرت تعاریف زیادی شده است و شاید تعریف در این باره با زمان نیز تغییر یابد ولی در وضع کنونی تعریفی که آرنولد تاین‌بی از قدرت نموده است روشن‌تر از دیگران بنظر میرسد وی می‌گوید. «قدرت بزرگ یك نیروی مطلق سیاسی است که در قلمرو پردامنه خود بتواند همه نوع تأثیر داشته باشد ...» اما این قلمرو وسیع که تاین‌بی از آن سخن می‌گوید در جهان امروز تمام کره زمین را شامل می‌شود و اصولا چنین قدرتی وجود ندارد ولی آنچه مسلم است اگر بخواهیم خصوصیات قدرت را در زمانهای مختلف مورد بحث قرار دهیم بایکدیگر تفاوت بسیار خواهد داشت مثلا بهیچوجه نمی‌توان خصوصیات قدرت را در زمانی که انسان از سنگ برای کشتن حیوانات استفاده می‌نمود با زمان کنونی یکسان ایراد نمود. لذا مفهوم قدرت که در قسمت بالا در زمان زندیه ذکر می‌شود نمی‌توان آن را با زمانهای قبل و بعد از آن مقایسه نمود ... برای اطلاع بیشتر از قدرت و خصوصیات یك قدرت نیرومند در زمان کنونی به کتاب تاریخ سیاسی چاپ دانشکده افسری صفحات ۱۲۲ الی ۱۲۴ تألیف نگارنده رجوع شود.

چپاول اموال کاروانیان، کوچ کردن ازمحلی به‌محل دیگر ، دست وپنجه نرم کردن باناملایمات ، حتی آب وهوا و کوهستانی بودن منطقه ویابطور کلی جبر جغرافیائی [11] خواه ناخواه موجب پیدایش چنین روحی میگردید . یك روح سرکش ، یك روح طغیانی ، یك روح نافرمان واگر مختصری درپیدایش این آتش زیرخاکستر تأخیرشد بواسطه فشارزیادی بودکه ازطرف نادربااین خاندان وارد شد .

نادر بدودلیل کلی امر به‌سرکوبی این طایفه دادنخست اینکه به‌قدرت ورشادت این خاندان آگاه بودکه امکان دارد زمانی برای وی‌ناراحتیهائی ایجاد نمایند ؛ دوم عملیاتی بودکه مهدیخـان زند انجـام میداد زیرا وی باافرادش اموال مسافران وکاروانیان‌راتاراج میکرد وموجبات ناامنی‌قسمتی ازایران‌را فراهم کرده بود وبهمین دلائل بودکه نادربابا‌خان چاپشلورابرای سرکوبی‌این‌طایفه اعزام‌داشت واوباخدعه‌ونیرنگ مهدیخان‌زندوتعدادزیادی اززندیه‌راکشت [12] وپس ازگرفتن اموال آنان ، بقیه این طایفه‌را بدستور نادربدره گزکوچانیدعده‌ای‌هم‌ازافراداین‌طایفه‌پس ازاستقراردرکوهستانهای ابیورد ودره گزدراثرحملات ترکمانان وازبکها ازبین رفته وتعداد دیگری هم متواری شده بودند وبزرگان این طایفه که درآن زمـان اشخاصی مانند کریم ، شیخه ، علی ویس،محمد ، اسکندرونذرخان میباشند ازترس‌نادرشاه توانائی هیچگونه اقدامی نداشتند بطوریکه باقیمانده این جماعت که‌بعداز قتل نادربزادگاه‌خودشان‌مراجعت‌کردنداز‌حدود چهل‌خانوارتجاوزنمیکرد .

آرنولد تاین‌بی‌انگیزه‌های چندی‌را برای پیشرفت وترقی اظهارمیدارد که ازآن جمله شکست وضربه بیك‌قوم، فشارها ومحرومیت‌هارامی‌توان‌نـام برد. بعقیده تاین‌بی‌حمله ناگهانی بیك‌قوم وشکست ایشان همچنین فشارهـا ومحرومیت‌های‌وارده‌بآنهامحرکی‌قوی‌بوده وقوم شکست‌خورده‌رابرانگیخته است که درتجدید نظم وترتیب خانه خود بکوشد و در اوضاع ورسوم‌خود

۱۱ – برای آگـاهی بیشتر به‌صفحات ۲۷ تا۳۱ ازکتاب جغرافیای جهان درباره جبرجغرافیائی وتأثیرآن دراخلاق وروحیات انسانها تألیف نگارنده رجوع شود .

۱۲ – تاریخ گیتی گشای نادری تألیف محمد صادق موسوی نامی صفحه ٥

آمدیم و باتفاق اعیان‌سپاه واستدعای‌اهالی خراسان بر تخت‌شاهی بر آمدیم.»[۱۶] وی از ظلم و ستم نادری اظهار تنفر نمود و نام خود را که علیشاه گذارده بود به عادلشاه تغییر داد زیرا میخواست بمردم بفهماند که خط مشی او در پادشاهی بسط‌عدالت است در صورتی که باکشتن‌اولادنادر در همان آغاز کار همه را متوجه این امر نمود که اگر کفایت ولیاقت نادر را درخصوص صفات شایسته آن شخص ندارد خلاف آن را هم باثبات رساندزیرا همه فرزندان و نوادگان نادر را بغیراز شاهرخ‌میرزا[۱۷] که پانزده‌نفرمیشدندبقتل‌رساند. از فرزندان نادر رضاقلی‌میرزا بیست و نه‌ساله ، نصرالله میرزا بیست ساله ، امام قلی میرزا هیجده ساله ، چنگیزخان سه ساله، جهدالله خان شیرخواره ، از فرزندان‌نصرالله میرزا ، اولدوزخان هفت‌ساله ، تیمورخان پنجساله ،سهراب

۱۶ — صفحه ۲۰۱ فارسنامه ناصری

۱۷ — در اکثرمآخذ علت اینکه شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بقتل نرسید بواسطه این موضوع ذکر شده است که وی مادرش فاطمه سلطان‌بیگم‌دختر شاه‌سلطان‌حسین صفوی است وعلیقلی‌خان او را بدین منظور زنده نگاه داشت که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفتند شاهرخ میرزا راکه از نسل مستقیم نادر وهمچنین از بازماندگان صفویه است پادشاه نموده وبنام اوبتواند قدرت را دردست گیرد ، صفحه ۲۰ مجمل التواریخ دراینباره مینویسد:«. . . شاهرخ میرزاکه درآن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارک مشهد مقدس محبوس ساخته خبرقتل اورا منتشر ساختند . منظور علیقلی خان اینکه اگر در پادشاهی استقلال یابد شاهزاده را برطرف کند واگـراهالی ایران پادشاهی اورا قبول نکـردند و از اولاد خـاقان مغفور شاه سلطان حسین خـواسته بـاشند شاهرخ میرزا را برای سروری در دست داشته باشد . . . . ». حتی این موضوع در نسخ خطی که آقای عبدالحسین نوائی ازآنها درشماره پنجم سال سوم مجله یادگار صحبت نموده است تشریح شده‌است، نسخ‌خطی که مؤلف آن‌طبق آن نوشته مشخص نشده است وگویادرسال ۱۲۳۹ تحریر نسخ پایان یافته است . ولی اینموضوع ازچند نظر با عقل ومنطق درست درنمی‌آید زیرا اولا شخص بیرحم ودرنده خوئی مانند علیقلی‌خان اگر چنین تصمیمی‌داشت تمام پسران و نوه‌های نادر را ازبین نمی‌برد چون اومیدانست که اگر مردم سلطنت او را نپذیرفته و بفرض شاهرخ پادشاه شود چطور او میتواند بنام کسی که پدر وبرادرشان بدستوراو کشته شده اند قدرت را دردست گیرد. ثانیاً درآنزمان سعی میکردندکه هیچ مدعی سلطنت وجود نداشته باشد تاموجبی برای‌طغیان وسرکشی‌مردم بشود چطور میتوان قبول کردشاهزاده‌ای راکه‌هم نسبش به نادروهم به صفویه میرسد زنده نگاهدارد و بهمین دلیل‌هم بود که جزو اسامی کشته شدگان‌اسم او را هم ذکر کرده‌اند .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

دوم ـ اقدامات علی قلیخان (علیشاه یاعادلشاه)

نادرشاه با اینکه در سرکوبی دشمنان ایران و کسب افتخارات بزرگ برای کشور وجمع غنائم خدمات ارزنده‌ای انجام داد وبااینکه از نظر قوه حافظه و درك نیز شگفت‌انگیز بود[۱۵] معذالك بعلت ناراحتیهائی که خاصه دراواخر عمر گریبانگیر وی شده بود نتوانست پایه‌های حکومت خویش رابرمبنائی استوار سازد که بعداز بین رفتنش آن هرج ومرج در کشور ایجاد نشود زیرا پیروزیها، غنائم بدست آمده، جاه طلبی، عدم اطمینان به‌اشخاص، نداشتن مشاور، لشکرکشی بداغستان و صدماتی که در این سفر بااردوی وی رسید، کور کردن رضاقلی‌میرزا، اقدامات‌دولت‌عثمانی، عملیات محمدتقیخان‌شیرازی در فارس، سام‌میرزا در شروان، قاجاریه در استرآباد و عوامل دیگر باعث شد که ناراحتیهای روانی وی بیشتر شود و محیطی از وحشت و اضطراب و کشتار دسته جمعی بوجودآورد وعاقبت درشب یکشنبه یازدهم جمادی‌الثانی سال ۱۱٦۰ در فتح‌آباد نزدیك قوچان بقتل رسید و بعد از کشته شدن نادر سرداران شورشی سرنادر را نزد علیقلیخان برادر زاده نادر فرستادند و این عمل نشانه اظهار اطاعت سرداران از او بود.

علی‌قلی‌خان در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱٦۰ یعنی شانزده روز بعداز کشته‌شدن نادر بتخت سلطنت نشست و فرمانی بدین مضمون‌صادر کرد: «چون نادرشاه مذهب شیعه را واگذاشت و اهلش را ذلیل داشت و جور و اعتسافش از حد گذشت‌چنانکه‌خونخواری گشت که‌نشاطش درخونریزی بود و از سربندگان خدا و دوستان علی‌مرتضی که‌مناره‌ها ساخت پس حکم دادیم که محمدقلی‌خان افشارآن غدار راگرفته از تخت‌بتخته کشید و این عمل را خدمت‌بعموم ناس و موجب رفاه‌ملك و ملت‌دانستیم‌پس‌بدعوت امرا از سیستان بمشهدمقدس

---

۱۵ ــ جونس‌هنوی که درزمان نادرشاه برای امور بازرگانی بایران مسافرت‌نموده است کتابی تحت عنوان زندگی نادرشاه تألیف نموده که توسط‌آقای دکتراسمعیل‌دولتشاهی ترجمه گردیده است. وی‌می گوید: «در اخلاق مردانی‌مانند نادرقلی، می‌توانیم‌ظلم‌وشقاوت نرون، زیرکی هانیبال، دلیری سیپیون، نیرنگ بازی کرمول، سرانجام بدسزار، و حرص و طمع وسپازیانوس را یافت.» به‌صفحه ۳۲۰ کتاب مزبور مراجعه شود.

امر باعث گردید که در آنزمان مردم با بدبینی باو بنگرند ولی در قبال همهٔ این وقایع مردم از یاد نبرده بودند که افغانها قسمتی از ایران را اشغال نموده وچه فجایعی انجام داده بودند، قسمت دیگری توسط عثمانیها تصرف شده و روسها هم ازطرف شمال درخاك ایران پیش روی کرده بودند واین نادر بود که توانست کشور را ازچنگ بیگانگان نجات دهد. حال نادر کشته شده ورضاقلی میرزا هم کورشده بود و کوربودن او باعث گردید که عملیات اودر بارهٔ کشتن شاهزادگان صفوی تاحدی فراموش شود ولی این موضوعات سبب آن نشده بود که مردم ازفرزندان ونوادههای نادر که اکثراً هم درسنین پائین عمر بودند کینه بدل داشته باشند ودرتمام منابعی که مورد مطالعه نگارنده قرار گرفته حتی ازخلال نوشتهها هم چنین چیزی مشهود نیست.

اگر کشته شدن نادر برای افراد این خاندان نابهنگام نبود وآنها توانسته بودند قبلا اقدامات حفاظتی وامنیتی برای خود بوجود آورند مسلماً عادلشاه نمی‌توانست بآنها دسترسی پیدا نماید واگر رضاقلی میرزا بعلت نابینا بودن نمی‌توانست پادشاه شود نصراله میرزا دارای تمام شرایط بود ومی‌توانست حکومت را دردست گیرد.

حال چرا اقدامات عادلشاه را خاصه در مورد کشتن شاهزادگان نادری یکی از علل روی کار آمدن زندیه میدانیم برای اینست که این امر باعث ایجاد دگرگونی فوق‌العاده زیادی در آنزمان گردید واصولا هسته مرکزی قدرت متلاشی شد ودرنتیجه یأس ونومیدی بر سراسر ایران مستولی شد بطوریکه کریمخان توانست قد علم نماید و از موقعیت استفاده نموده و حکومت را بدست آورد.

۲- بعد از اینکه علیقلیخان موردسوءظن نادرقرار گرفت وبه سیستان تبعید گردید، عده‌ای دراطراف او گرد آمدند وروزبروز برتعداد این اشخاص افزوده میشد. در آنموقع هم مانند بسیاری از زمانها اشخاصی را که بدور علیقلیخان گردآمده بودند میتوان بچند دسته بخش نمود.

نخست اشخاصیکه موقعیت و شرایط زمانی را در نظر میگیرند چون این اشخاص اعمال بی‌رویه اواخر عمر نادر را مشاهده میکردند ومتوجه

سلطان چهارساله ، مصطفی خان پنجساله ، مرتضی قلی‌خان سه ساله ، اسدالله خان سه ساله ، اغوزخان سه‌ساله ، او کتای خان شیرخواره یك پسرهم بعداز قتل نصرالله‌میرزا درخاندان او بدنیاآمد و بیاد پدر نصرالله میرزا نامیده‌شد ولی علی‌قلی‌خان به او هم رحم نکرد وآن نوزاد را نیز بقتل رساند .

حال چرا اقدامات علیقلی‌خان را یکی از دلائلی میدانیم که باعث شد زندیه بقدرت برسند وحکومت را در دست گیرند موارد زیر است :

۱- کشتن‌شاهزادگان نادری توسط علیقلی‌خان (علیشاه یا عادلشاه) باعث شد که هسته مرکزی که بطور حتم بعد از نادر میتوانست حکومت را دردست گیرد متلاشی شود زیرا اگر بادید وسیعی بنگریم بخوبی مشهود است که شرایط ایجاد قدرت درآنزمان بخصوص در شاهزادگان نادری جمع بود وچنانچه این کشتار انجام نمی‌پذیرفت‌تاریخ ایران ازآنزمان ببعدصورت دیگری پیدا میکرد . درست است که در اواخر عمر نادرشاه با اقداماتی که او وعمال ودست نشاندگان وی بمردم رواميداشتندوحرص وولعی که‌وی برای جمع آوری پول ازخود نشان میداد باعث گردید که مردم ایران بوی بدبین شوند، درست است که رضاقلی میرزادرزمانی که‌نادردرهندوستان بودوشایعه قتل او در ایران پیچید برای اینکه کسی از خاندان صفویه زنده نباشد که بعدا ادعای حکومت نماید شاه طهماسب دوم و عباس میرزا را کشت و این

ژان گوره فرانسوی در کتاب خواجه تاجدارصفحات ۸۰ تا ۸٤ داستانی‌را دراین‌مورد نقل می کند. هرچند نوشته ژان گوره بصورت داستان‌پردازی است ولی چون این موضوع بیشتر منطقی بنظر میرسد لذا گفته های وی‌نیز نقل می‌شود . ژان گوره می نویسد که در زمانی که عادلشاه تصمیم به قتل شاهزادگان نادری گرفت شاهرخ میرزا چهارده‌ساله و از نظر وجاهت بس‌زیبا بود ودرزمانیکه علیقلی‌خان مورد خشم‌وغضب نادرشاه قرار نگرفته بود و به سیستان تبعید نشده بود دختر او ام‌النساء که فقط یکسال از شاهرخ میرزا کوچکتر بودهمبازی شاهرخ میرزا بودوبعد از کشته شدن نادر وزندانی شدن شاهزادگان دختر مجدداً همبازی دوران گذشته را دید که جوان رعنائی شده است وخواهان او گردید واصراری که دختر نزد پدرش درباره زنده نگهداشتن شاهرخ میرزا نمود باعث گردید که این جوان درآنموقع ازمرگ نجات یابد. حتی بعدهم بطور غیرمستقیم علیقلی‌خان ازشاهرخ خواست که از دخترش خواستگاری نماید ووی هم برای نجات جان خودش اینموضوع را انجام‌داد. هرچند این ازدواج هرگز سرانجام نگرفت ولی باعث رهائی یافتن این شاهزاده از مرگ شد .

آن شخص می توانست نیروی کارآزموده و منظمی تشکیل دهد و به‌هرج و مرج واغتشاش پایان دهد (چون یکی از علل مهم گردآوری افراد جنگی داشتن پول بود) بلکه می‌توانست دروضع مملکت وبطور کلی دروضع مردم ایران در آن زمان تأثیر بسزائی داشته باشد ولی علیقلی‌خان در آغاز کار با سهولت توانست این گنجینه را تصاحب نماید و بعد از دست یافتن بر آن شروع به‌اصراف وولخرجی نمود وبدون توجه به‌عواقب وخیم‌کارپولهارا باین وآن می‌بخشید وخرج میکرد بتصوراینکه هرچه بیشترپول بدهد اطرافیان او افزایش خواهند یافت و خود می تواند محبوبیت بیشتری کسب نموده و پایه‌های سلطنت خود را استوارترنماید.[۱۸]

ازپخش پولها و جواهرات بدون حساب در آن زمان دو موضوع مهم را می‌توان استنباط کردنخست اینکه‌عده‌ای‌ازسران‌طوایف که بدورعلیقلی‌خان گردآمده بودندبعلت‌فشارهای نادر وبخصوص نداشتن‌پول، دارای‌تعداد کمی افراد جنگی بودند زیراا گروضع اقتصادی اواخرعمر نادر را مورد بررسی قرار دهیم بخوبی مشاهده می‌شود که اقدامات نادر درباره جمع آوری پول و متمرکز کردن‌آنها باعث ایجاد یك حالت تورم اقتصادی شده بود و پول در گردش بمقیاس زیادی‌کاهش یافته ودرنتیجه قدرت مردم ازنظر اقتصادی رضایت بخش نبود این موضوع درباره عشایری که از مسکن و مأوای خود دور شده و بدور علیقلی‌خان مجتمع گردیده بودند محسوس‌تر بوده است و بهمین دلیل هر کدام از آنها بعلت نداشتن پول نمیتوانستندافراد زیادی را بسیج نمایند ولی بعد ازاینکه علیقلی‌خان‌بیدریغ دست‌بتاراج خزائن‌نادری زد، قسمتی‌ازاین پولها و جواهرات بدست رؤسای همین طوایف رسید وآنها مشکل عمده خود را که باعث شده بود خاموش بنشینند ونافرمانی و طغیان وگردنکشی‌را پیش‌نگیرندحل‌شده یافتند، لذا ازاطراف‌علیقلی‌خان‌پرا کنده

۱۸ــ صفحات ۲۰ و ۲۱ مجمل‌التواریخ دراین‌باره می‌نویسد: «... علیشاه تمامی‌نقود واسباب واثواب وجواهرخزانه نادری را ازکلات حمل‌ونقل مشهد مقدس‌نموده ودست‌تبذیر واسراف گشوده بی مصرف به‌وضیع‌وشریف برافشاند: نقره‌خام راببهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای‌سنگ وسفال بخرج داده ....»

بودند که دیر یا زود وی از بین خواهد رفت (مسلماً اگر نادر دارای قدرت کمتری بود زودتر از آنموقع بقتل میرسید) برای کسب محبوبیت و پیشبرد مقاصد خودشان و کسب ثروت وشهرت بعد از تبعید علیقلی‌خان بوی پیوستند.

دسته دوم اشخاصی بودند که از ترس نادر متواری شده و در اطراف علیقلی‌خان گرد آمده بودند.

بالاخره عده معدود دیگری هم بودند که تصور میکردند علیقلی‌خان که بر اقدامات نادر اظهار تنفر مینماید وجوان دلیری هم هست دارای فکر ودانش بهتری است وتنها او میتواند کشور را از وضعی که بدان دچار شده بود رهائی بخشد. ولی بعد از کشته شدن نادر همه متوجه شدند شخصی که با نهامهربانی مینمود، کسیکه مالیات دو ساله را برای کسب محبوبیت بمردم میبخشید دارای صفات بسیار بدی است زیرا وی همینکه حس کرد ارکان تخت سلطنت او تزلزل ندارد طینت خود را نشان داد وعلاوه بر کشتن شاهزادگان نادری عده‌ای از درباریان خود را براثر سوءظن یا کشت یا کور کرد تااینکه برادرش ابراهیم که بعداً خود را ابراهیم‌شاه خواند براو طغیان کرد ودر نبردی که بین دو برادر واقع شد عادلشاه گرفتار وبفرمان ابراهیم شاه نابینا گردید وعاقبت بدستور شاهرخ میرزا که درخراسان بتخت سلطنت نشسته بود گرفتار و کشته شد.

بخوبی روشن است علیقلی‌خان درابتدا بمردم یك ایدئولوژی ارائه میدهد وآن تنفر ازفشارها و رنجهائی که بمردم وارد شده و ایجاد آزادی و عدالت است. این ایده مطابق خواسته مردم است ومردم آرزومند وحتی به مفهوم بهتر نیازمند چنین ایده‌ای بودند ولی بعد مشاهده میکنند که وی نه فقط ایمان واعتقادی باین ایده نداشته وندارد بلکه خلاف آن را هم بشدت ثابت مینماید وهمین امر باعث ایجاد پراکندگی، دودستگی، متواری شدن عده‌ای، زدوخوردها ونظایر آن گردید ونتیجه کلی ضعف قدرت آنها وراهی بود که گشوده شد تا زندیه بتوانند خود نمائی نموده و کسب قدرت نمایند.

۳- گنجینه نادر در کلات قرار داشت واگر این ثروت ارزنده بعد از نادر در دست شخص لایقی قرار میگرفت وروی اصول صحیح بمصرف میرسید نه فقط

کشمکش ها وجنگ و گریزهائی که بین طوائف مختلف انجام گردید باعث آن شده بود که بمردم فشارزیادتری وارد گردد و آنها هرچه بیشتر لگد کوب شوند .

اگر اوضاع اجتماعی را دراینزمان مورد بررسی قراردهیم بخوبی مشاهده میشود که مردم دراین دوره تشنه صلح وامنیت وخواستار آرامش بوده‌اند، آنها بیادروزگار گذشته ودوران پرشکوه سلسله صفوی حسرت میخوردند پیران آنزمان داستانهائی‌را که بارنگ و جلای مخصوصی هم رنگ آمیزی مینمودند از دوران آزادی وآزادگی ، ازدوران آسایش ورفاه زمان صفویه برای فرزندانشان نقل‌میکردند.درعوض‌مردم بتمام‌این طوائف که بایکدیگر بمبارزه برخاسته بودند با بدبینی مینگریستند وآنها رااشخاصی‌فرصت‌طلب واغتشاش گر میدانستند که مخل آسایش مردم شده‌اند ومیخواهند ازهرج و مرجی که ایجاد شده است استفاده نموده و کسب قدرت وثروت نمایند،حتی کریم خان زند را هم که درآغاز ناچار بود برای استواری حکومت خویش باخشونت رفتار کند درردیف دیگران قرار میدادند .

نتیجه اینکه موجی ازعلاقه ودلبستگی مجدد بسلسله صفویه درمردم ایجاد شده‌بود. مسلماً اگرشخص لایقی ازاعقاب سلاطین صفوی وجود داشت میتوانست ازاین موضوع حداکثر بهره برداری را بنماید زیرا آن ایده‌اصلی که عده‌ای را میتوان بدور رهبری مجتمع نماید،در مردم ایجاد شده بود . نبودن چنین شخصی باعث شد که نتوان ازاین احساسات برای تشکیل حکومتی استفاده بعمل‌آید .

ازهنگام حمله افغان‌هاتاآغازحکومت کریم خان عده‌ای فرصت طلب از این‌خواسته‌مردم اطلاع‌پیدا نموده وخودرا شاهزاده صفوی ووارث تاج‌وتخت سلطنت ایران میدانستند ولی ادعای آنها بنتیجه نرسید و غائله آن رفع گردید برای آگاهی ازاین احوال شمه‌ای ازادعای این اشخاص با درنظر گرفتن حداکثر ایجاز ذکر می‌شود .

درسال ۱۱۳٤ شخصی خودرا صفی میرزا فرزند شاه سلطان حسین‌نامید ودر کرمانشاهان عده‌ای بدور اوجمع‌شدند وحتی این شخص توانست‌همدان

شدند تا شاید از هرج و مرجی که گریبانگیر مملکت شده بتوانند بهره برداری بیشتری نمایند.[۱۹]

عده دیگری هم که در آنزمان از وی پشتیبانی مینمودند برای کسب شهرت و بدست آوردن ثروت بود. آنها بعد از اینکه مقداری از جواهرات خزانه نادری را بچنگ آوردند بمقصود اصلی خویش دست یافتند و چون علیقلی‌خان طینت خود را درباره کشتن شاهزادگان نادری و اطرافیان نشان داد از ترس اینکه آنها هم ممکن است چنین سرنوشتی پیدا نمایند واز بین بروند متواری شدند.

پخش پولها و جواهرات باعث تجزیه قدرت بزرگی که میتوانست نشوونما نماید گردید و قدرتهای کوچکتر هم که ایجاد شده بود برای داشتن نیروئی بیشتر و بدست آوردن حکومت بایکدیگر به نزاع پرداختند و درنتیجه این کشمکش‌ها آنها ضعیف شدند و زندیه توانستند از این موضوع نهایت استفاده را ببرند و حکومت را دردست گیرند.

سوم ـ نبودن شخص لایقی ازاعقاب پادشاهان صفوی

از هنگام کشته شدن نادر تا روی کار آمدن کریمخان زند که توانست قدرت خود را درتمام مملکت بسط دهد دوران پرتشنجی برای ایران است، دورانی بود که هیچکس برجان، مال، وناموس خود ایمنی نداشت. کشور دستخوش هرج ومرج ودگرگونی اوضاع شده وآتش فتنه وآشوب درهمه جا شعله‌ور گردیده بود. مردم زمان صفویه که به‌راحتی وخوشی زندگی میکردند دراین دوره با حوادث واتفاقات گوناگون روبروشده بودند، هرلحظه منتظر لشکری بودند، هرلحظه انتظار میکشیدند تا زندگیشان از بین برود یا مالشان تاراج شود.

فتنه افغان و اقدامات میرویس وتصرف ایران توسط این طایفه، تجاوزات محمود واشرف افغان، تصرف استانهای شمالی وغربی کشور توسط سپاهیان روس وعثمانی، حکومت ملك محمود سیستانی درقسمتی از ایران، عملیات نادرو کشته شدن او، اقدامات بعد ازقتل نادر که مختصراشاره‌ای بدان شد،

۱۹ـ صفحه ۲۱ مجمل التواریخ

پیروزی‌سید احمد متوجه کرمان‌شد وعده دیگری خواه ناخواه ازاواطاعت کردند. وی درسال ۱۱۳۹خودرا پادشاه خواند وسکه بنام خود زد.

سپس سید احمد بقصد تصرف شیراز بدان سمت رهسپار شد ولی با بالشکریان افغان برخورد کرد. عده‌ای ازهمراهان سیداحمد کشته شدند و او بـاتعداد معدودی توانست فرار نموده ومتوجه کرمان شود وچون متوجه شد هم در کرمان عده‌ای خودرا برای دستگیری اومهیا می کنند وهم شاه طهماسب شخصی را مأمور قتل او نموده است بطرف لار رفت وبعداز مبارزه شدیدی که باافغانها کردعاقبت درقلعه حسن‌آباد داراب‌متحصن شد. سرداران افغان با ده‌هزارسپاهی دور قلعه را محاصره نمودند واین محاصره مدت‌هشت ماه بطول انجامید . وی هرروز ازقلعه بیرون میآمد وبا افغانها می‌جنگید و داد مردانگی میداد ولی عاقبت، بعلت قحطی که درقلعه ایجاد شده بودعده‌ای ازهمراهان او بـا افغانها سازش کردند وخبر بـرادر سید را که توسط نقبی میخواست بخارج ازقلعه فرار نمایدباطلاع آنها رساندند ودرنتیجه برادرش دستگیرشد. سیداحمد که گرفتاری برادررا شنید ومقاومت را بی‌فایده دید وسردار افغانی هم ضمانت جان اورا قبول نموده بود ناچار تسلیم شد واورا باصفهان نزد اشرف افغان آوردند . اشرف افغان که دلاوریهای سید احمدرا شنیده بود وازاوبیشتر ازشاه طهماسب هراس داشت ابتدا اورا احترام کرد و سپس در باغ سعادت آباد زنـدانی نمود وبعداز سه شب درکنار زاینده رود نزدیك پل‌خواجو اووبرادرش را کشتند وباین ترتیب این واقعه نیزدراواخر سال ۱۱٤۰ باتمام رسید [۲۳]

شخص دیگری بنام زینل خوردرا اسمعیل میرزا نامید و دعوی سلطنت نمود وحتی‌محمدرضا خان عبداللو قورچی‌باشی وسپهسالار وصاحب اختیار گیلان نتوانست جلو اورا بگیرد و خلخال را بتصرف خود درآورد وبـا تعدادی از لشکریان عثمانی که دراردبیل ومغان بودندجنگ کرد عثمانیها

---

۲۳ ـصفحات ٤۷۰ـ٤۸۱ـ٤۸۲ ـ ٤۸۳ مجمل‌التواریخ، صفحه ۸۰ مجمع‌التواریخ وصفحه ٦٤ تذکره آل‌داود .

راهم بتصرف درآورد. عاقبت این شخص درسال ۱۱۳۹ درحمام کشته شدوغائله اورفع گردید[۲۰]

شخص دیگری خودرا صفی میرزای ثانی فرزند شاه‌سلطان حسین نامید. این واقعه همزمان با حکومت شاه طهماسب دوم بود. این شخص درخلیل‌آباد بختیاری این ادعارا عنوان کرد وعده‌ای ازبزرگان بختیاری گفته‌های اورا باور نموده وبدور او گرد آمدند وی حتی سکه بنام شاه صفی زد ودر اندك مدتی اطرافیان اوبه بیست‌هزارنفر رسید ونواحی شوشتروکوه گیلویه وخرم‌آباد را تصرف کرد. بعدازاینکه خبراین واقعه درمشهد بشاه طهماسب میرسدوی نامه‌ای به بزرگان بختیاری مینویسد که ادعای صفی میرزا کذب محض است وبرسیدن این‌نامه این مرد دیوانه را بکشید وازمیان بردارید. بعداز رسیدن نامه مردم بختیاری وکوه‌گیلویه پس از مشورت بایکدیگر بکشتن صفی میرزا متفق و اورا بقتل رساندند. این‌واقعه درمحرم ۱۱٤۰ بوقوع پیوست.[۲۱]

شخص دیگری بنام سیدحسین خودرا برادر شاه سلطان حسین‌خواند وعده‌ای بدوراوجمع شدند وعاقبت اطرافیان اومتفرق وخوداو کشته‌شد.[۲۲]

فرد دیگری بنام میرزا سید احمد از نواده های شاه سلیمان بود. وی هنگامیکه افاغنه اصفهان‌را محاصره کرده بودند باشاه طهماسب بقزوین‌رفت وسپس ازاوجدا شد وخودرا بجنوب وجهرم رسانده عده‌ای هم بدور اوجمع شدند. افغانها ازلار وشیراز بجهرم آمدند وآن قلعه را محاصره کردند سید احمد که مردی‌شجاع‌ومتهور بود بااینکه‌شش‌ماه قلعه درمحاصره افغانهاقرار داشت مردانه با آنها به نبرد پرداخت تا عاقبت بعدازکشته شدن محمود، افغانها دست ازمحاصره برداشتند شاه‌طهماسب شاهوردیخان چگنی رابرای دفع او فرستاد ولی سید احمد براودست یافت وسپس‌اورا رها کرد. بعدازاین

۲۰ ــ عالم آرای نادری صفحه ۲۳

۲۱ ــ مجمل‌التواریخ صفحه ٤۷۹ و جهانگشا صفحه ۲۱ چاپ انجمن آثارملی

۲۲ ــ مجمل‌التواریخ صفحات ٤۷۹ ــ ٤۸۰ حواشی‌وتوضیحات‌ازآقای مدرس‌رضوی

میرسید محمد با او باحترام رفتار کرد وعلاوه برمناصب گذشته اختیارات تازه‌ای نیز به‌وی داد واوراجهت تعمیرسدرودخانه‌قم باپنجهزار نفر بدانصوب اعزام داشت. میرسید محمد باکاردانی توانست سد را تعمیر وافغانهارا که بعد از شکست ابراهیم بقم‌سرازیر شده وبجان‌و مال مردم دست‌اندازی‌مینمودند از شهر بیرون نماید وهمین امرباعث گردید که عده‌ای طرفدار پیدا نماید وسپس بمشهد مراجعت کرد.

میان شاهرخ شاه ومیرسید محمداختلافاتی بروز کرد که عاقبت‌شاهرخ بر کنار شد ودرسال۱۱۶۳ میر سید محمد بعنوان شاه سلیمان زمام اموررا بدست گرفت وسکه زد. هنوز مدتی نگذشته بود که عده‌ای بر اوشوریدند وشاهرخ را که کورنموده بودند مجدداً بعنوان پادشاه انتخاب و شاه سلیمان گرفتار ونابینا شد وبدین‌ترتیب اوهم نتوانست برای‌تشکیل حکومتی قوی گامی بردارد.[۲۷]

بعداز اینکه اتحادی بین کریم‌خان،علیمردان‌خان وابوالفتح خان‌انجام شد هرسه بر آن شدند که میرزا ابوتراب‌نامی‌را که‌مادرش‌یکی‌ازشاهزادگان صفوی بود بسلطنت انتخاب نمایند ودرنتیجه‌میرزاابوتراب که درآن هنگام بچه خردسالی بود باسم شاه اسمعیل سوم بتخت سلطنت‌نشست. بنام اوسکه زدند وخطبه خواندند باین‌ترتیب که ابوالفتح‌خان‌حاکم اصفهان،علیمردان خان عنوان وکیل‌الدوله ونایب‌السلطنه وکریم‌خان سمت سرداری‌کل عراق را داشته باشند. هنوز چهل روز از این موضوع نگذشته بود که کریم خان برای‌تصرف مناطق غربی کشور بطرف‌قزوین وهمدان‌و کرمانشاه‌عزیمت کرد. علیمردان خان از غیبت کریم‌خان‌استفاده کرد وتوانست ابوالفتح‌خان را بقتل برساند و سپس خود بطرف فارس حرکت نموده وشروع بکشتار وچپاول مردم نمود. خبر کشته شدن ابوالفتح خان واقدامات‌علیمردان خان بکریم خان رسید ووی تصمیم گرفت‌باشخصی که‌پیمان شکنی نموده‌بجنگد

۲۷ ـ برای اطلاع‌بیشتر بصفحات ۳۷ تا ۵۸ کتاب مجمع‌التواریخ تألیف‌ابوالحسن‌بن محمد امین گلستانه صفحه ۱۱ کتاب تاریخ جهانگشای نادری، صفحات ۱۳ تا ۲۹ کتاب کریمخان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی رجوع شود.

متواری شدند واین نقاط نیز بتصرف این شخص درآمد و درماسوله اقامت نمود. تعدادی ازمردم ماسوله که هم پیمان روسها بودند بتحریك روسها نیمه شب برسر او ریختند واورا کشتند وبدین ترتیب اطرافیان اوپراکنده شدند.[۲۴]

در نواحی جنوبی شخصی بنام محمد خرسوار ادعا نمود که برادر شاه سلطان حسین است وچون اغلب برخری سوار میشد وبخرید وفروش مشغول میشد بشاهزاده محمد خرسوار مشهور شده بود. تعدادی هم دور او جمع شدند تا عاقبت اشرف افغان عده‌ای را جهت سرکوبی او فرستاد. وی شکست خورد وبه هندوستان متواری شد.[۲۵]

شخص دیگری بنام سام میرزا که در زمان نادرشاه در یکی از قلاع آذربایجان زندانی بود درزمان دولت علیشاه درتبریزخروج کردولی عاقبت در جنگی که بین او وعده‌ای ازلشکریان علیشاه که برای سرکوبی‌او آمده بودند درگرفت کشته شدوفتنه‌اونیز خاموش شد[۲۶]

میرسید محمدپسر میرزا داود که‌مادرش شهربانو بیگم‌دخترشاه‌سلیمان صفوی میباشد بنام جد مادری‌خود سلیمان میرزا نامیده میشد. میرزا داود ده پسر داشت که یکی از آنها نامش‌ابوالقاسم است که‌پسراو میرزاسیداحمد است که در صفحات قبل وضع او بطور خلاصه بیان شد که عاقبت بدست افغانها کشته شد ویکی دیگراز پسرانش‌همین میرسید محمد است. میرسید محمد دراکثر سفرها همراه شاه طهماسب‌دوم بود وخواهر اورا بزنی گرفت. بعد از خلع شاه طهماسب نادر سید محمد را بمازندران وسمنان وعاقبت‌به اصفهان‌اعزام داشت. بعداز اینکه نادر از هند بازگشت سید محمد رأبمشهد خواست وتولیت آستان قدس‌را باو سپرد، برای‌اینکه وی را همیشه زیرنظر داشته باشد. علیشاه هم بعد از نادر با میرسید محمد باحترام رفتارمیکرد وهنگامی که برای نبرد با برادرش ابراهیم عازم میشد وی را با خودبردولی بعداز شکست علیشاه وگرفتاری او بدست برادرش، ابراهیم نیز بسبب نفوذ

---

۲۴ ــ صفحه ۲۴ جهانگشا چاپ انجمن آثار ملی و صفحات ۴۸۳ و۴۸۴ مجمل‌التواریخ

۲۵ ـ صفحات ۴۸۴ و۴۸۵ مجمل‌التواریخ

۲۶ ـ صفحه ۴۸۵ همان کتاب

عمر در گوشه‌انزوا بسر برد و بدین ترتیب غائله اوهم رفع گردید. [۳۰]

باتوجه بمطالب بالا بخوبی صحت نظریه‌ای که دراین باره بیان‌شد آشکار میگردد زیرا همانطوریکه اظهارشد کشمکشهائی که بعد ازنادرشاه درایران انجام میگردید باعث شد که مردم مجدداً بخاندان‌صفویه اظهار علاقه نمایند. اشخاصی‌را که‌میخواستند از این‌موضوع بهره‌برداری نمایند بدو دسته میتوان تقسیم کرد: نخست آنهائیکه بدروغ خودرا یکی ازشاهزادگان صفوی معرفی نمودند وسرانجام اظهارات کذب آنها آشکار شد وغائله‌شان رفع گردید، دسته دوم اشخاصی بودند که حقیقتاً نسبشان بصفویه میرسید آنها هم هریك بعللی که مختصراً بآن اشاره شد نتوانستند برای تشکیل حکومتی توفیق‌یابند و درنتیجه راه برای کریم‌خان زند گشوده شدووی توانست‌حکومت را بدست آورد.

چهارم ــ صفات کریم خان

۱ـ با اینکه‌درزمان شاه‌عباس کبیر بااقدامات برادران شرلی وهمراهان وی‌ارتش‌ایران مجهز بسلاح گرم شدمعذالك بعلت کمی‌برد سلاحها، دیرمسلح شدن، تك‌تیراندازی نمودن، تفنگهای‌سنگین وفتیله‌ای، سواری وشمشیر-زنی اهمیت خودرا ازدست نداده بودو کسانی میتوانستند رهبری عده‌هائی‌را بعهده گیرند که از نظربدنی قوی بوده وباصطلاح زور باز و داشته باشند. این‌وضع در زمان زندیه وحتی‌بعد ازآن هم بخوبی صدق میکند.

کریم‌خان ازاینجهت‌حائزشرایط بودوبطوریکه‌مشخص است ازنظر بدنی قوی ودرسواری وشمشیرزنی‌ونیزه‌افکنی بی‌نظیر بود وهمین توانائی‌جسمانی و مهارت دربکار بردن انواع سلاحها کافی‌بود که اورا جزوشجاعترین افراد روزگار خویش درآورد ودر نتیجه زندیه‌وعده‌های‌دیگری که بدور او گرد آمده بودند دستورات اورا ازجان ودل اطاعت‌مینمودند.

---

۳۰ ـ برای اطلاع بیشتر بصفحات ۲۴۳ تا ۲۶۹ کتاب مجمل‌التواریخ و برای اطلاع از نظریات گوناگون درباره این شخص به حواشی و توضیحات همین‌کتاب صفحات ۴۷۳ تا ۴۷۸ از آقای مدرس رضوی رجوع شود.

وعاقبت درنبردی که درنزدیکی سرچشمه‌زاینده‌رود بین کریم‌خان وعلیمردان انجام شد علیمردان خان متواری گردیدوپیروزی نصیب کریمخان شد.

اسمعیل میرزا که در این‌هنگام‌همراه‌لشکریان علیمردان خان‌بودچون شکست اورا دید بسوی کریم‌خان رفت، کریمخان بااو باحترام رفتار کرد و بعد ازاینکه باصفهان وارد شدند مجدداً او را بتخت سلطنت نشاند وخودرا وکیل‌الدوله نامید. درتاریخ گیتی گشا دراین‌باره مینویسد«... شاه اسمعیل چون علامت ادبار درناصیه احوال علیمردان خان مشاهده و آثارانکسار در ارکان تاب وتوان‌انصار واحوال او ملاحظه کرده‌روی‌توجه بجانب قول‌همایون وقدم تشبث بسوی قلب‌لشکر ظفرنمون‌آورده[۲۸] ....»اسمعیل میرزاهمین‌عمل را مجدداًتکرارمینمایدبدین‌معنی که‌درنبردی که بین کریمخان ومحمدحسن خان قاجار دراسترآباد انجام میشود ومنجربشکست کریمخان میگردد وی که همراه اردوی کریمخان بود بسوی محمدحسن‌خان که در این‌نبردپیروز شده‌بود میرود.محمد حسن‌خان بااو باحترام‌رفتار میکند ولی‌اسمعیل‌میرزا اعلام میدارد که من میدانم‌آلت دست قرار گرفته‌ام، من‌خواهان علم هستم نه پادشاهی واز آن هنگام ببعد عملا دیگرشخصی بنام شاه اسمعیل سوم عنوان پادشاهی‌ندارد[۲۹]

جوان دیگری بنام‌حسین دربغداد خود را فرزند شاه طهماسب معرفی میکرد. وی باکمك مصطفی‌خان شاملوی‌بیگدلی که در زمان نادر به‌عنوان سفارت به عثمانی رفته بود وبعد از کشته شدن نادربه بغداد روی‌آورده‌بود توانست عده‌زیادی را دورخود مجتمع نماید. اورا سلطان حسین‌میرزای‌دوم لقب دادند وبطرف ایران حرکت کرد و عاقبت در نبردیکه بین کریمخان وطرفداران‌آن شخص وقوع یافت کریمخان فاتح ووی متواری شد ولی‌عاقبت کار او مشخص نیست، دربعضی‌ازمنابع نوشته شده‌است که شاه مجهول‌النسب بقتل رسید ودر تعداد دیگر گفته شده است که اورا نابینا کرده‌اند وتاپایان

۲۸ – صفحه ۲٤ کتاب گیتی گشا تصحیح آقای سعید نفیسی

۲۹ – برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور صفحات ۱۵ تا ۳۱ رجوع شود

۳ـ با اینکه کریمخان در آغاز برای استواری حکومت خویش ناچار بود خشونت نموده ودر نتیجه تعدادی یااز بین رفتندیابدستور او کشته شدند، معذالك شخص دوراندیش وبا سیاستی بود ودر دوران خـوداز لحاظ فهم و شعوروبلند نظری واندیشه صحیح برتراز دیگران بود . مهربانیهای او بمردم، سخت نگرفتن درباره نقاطی که باید باج وخراج بپردازند، تواضع، سادگی، احترام بعلما وفضلا ، خونسردی ، ازخودگذشتگی ونظائرآن باعث شد که اورا از سایررقبا متمایزسازد ومردم که درآغاز اورا در ردیف سایرسرداران قرار میدادند بتدریج متوجه اختلاف او با سایرین شدند زیرا بامقایسه با سایرسرداران دیگر که درآنزمان بعد از دست یافتن برمنطقه‌ای ازمردم با با تازیانه پول میگرفتند، آنها را بزور بمیدانهای جنگ میکشاندند یاثروت بدست آمده را صرف جاه‌طلبی‌خودمینمودند، اقدامات کریمخان‌زند درخور تمجید وشایسته تحسین است.

پشتکار او حقیقتاً غیرقابل توصیف‌است زیرا از هریك ازرقبا وحریفان چندین بار شکست‌خورد ولی نومید ومأیوس‌نگردید و کناره نگرفت‌بلکه با نیروی بیشتری به‌نبرد حوادث رفت وهمین استقامت اودر برابرناملایمات بود که سرانجام توانست برهمه رقیبان خویش پیروزشود .

عوامل دیگری‌هم درآن هنگام بکریمخان کمك کرد کـه ازآن جمله قحطی‌وخشکسالی که سراسرمنطقه اصفهان وفارس را دربرگرفته بودمیتوان ذکر کرد. درسال ۱۱۷۲ کریمخان درشیراز بود ومحمدحسنخان قاجاربرای سرکوبی اوبطرف فارس رهسپارشد. کریمخان متوجه گردید قوای اوبمراتب ضعیف‌تر ازنیروی محمدحسنخان میباشد لذا بداخل شهر پناه برد وبرج و باروهای شهررا مستحکم نمود. سپاه قاجارمدتی شیراز را محاصره کردولی بعلت قحطی که گریبان گیر این خطه شده بودآنها هم از نظرآذوقه بااشکال مواجه شده بودند وهمین نبودن‌آذوقه و محاصره طولانی شهر باعث شد که تعداد زیادی از افغانها که در نیروی محمد حسنخان قاجار بودند به نیروی کریمخان پیوستند وعده زیاددیگری هم متواری شدند .

در این‌هنگام سرداران سرشناسی که برای بدست گرفتن حکومت یاالااقل فرمانفرمائی قلمرو خود کشور را به آتش وخون کشانده بودند عبارت بودند از کریمخان زند ، محمدحسنخان قاجار ، علیمردانخان بختیاری ، ابوالفتح خان بختیاری، آزادخان افغان، عطاخان ازبك، هاشم‌خان بیات ومحمدعلیخان تکلو که این عده ازروز قتل نادر تا سال ۱۱۷۲ که محمدحسنخان قاجار آخرین مدعی کریمخان زند بقتل میرسد سراسر ایران را دستخوش آشوب و هرج ومرج نموده بودند .

بدون شك میتوان اظهارداشت که پیدایش نادروفتوحات وی خاصه حمله او بهندوستان وبدست‌آوردن آن‌همه جواهرات گرانبها درتحریك این‌اشخاص بی‌تأثیر نبوده است وبالاخره کریمخان به نیروی شجاعت فطری که توأم با دوراندیشی وفرزانگی بود توانست برهمهٔ مدعیان غلبه‌نماید.

ازنبردهائیکه بین کریمخان ودیگران بوقوع‌پیوسته‌است بخوبی‌شجاعت و دلیری‌خان زند آشکار است . اولین نبردی که می‌توان آن را آغازکار او دانست نبرد با سپاهیان مهرعلیخان تکلو بود. با اینکه افراد او به‌سیصد نفر هم نمیرسید توانست با شجاعت بینظیری سپاه پنجهزارنفری مهرعلیخان را شکست‌داده وغنائمی هم بچنگ آورد . در هنگامیکه بقصد تصرف اصفهان بدان طرف حرکت کرده بود چنان شجاعتی درنبرد با ابوالفتح‌خان ازخود بروزداد که موجب اعجاب همگان گردید. درنبرد قمشه چنان‌نیزه برشاهرخ خان زد که بااینکه وی‌زره ضخیم‌وسینه بند جنگی‌پوشیده بود نیزه‌ازپشتش بیرون‌آمد وبا همان نیزه اورا بلند کرد وبرزمین کوبید . با شمشیر چنان برسرعبیدی بهادر اوزبك‌نواخت که‌در یك لحظه سرویکدست او از بدن‌جدا شد . یادرجنگ کمارج‌چنان با شمشیر بکمراحمدخان اوزبك کوبید که وی بدونیم شد . ازاینگونه دلاوریها ازخان زند بسیار دیده شده است وحتی دشمنان اوهم نمی‌توانستند ازتحسین وتعریف‌وی خودداری نمایند و مسلما یکی ازدلائل اصلی که او توانست رقباودشمنان خود را سر کوب‌نمایدهمین شجاعت اوست . [۳۱]

---

۳۱ - مجمل‌التواریخ‌صفحات ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۲۳۷ - ۲۹۱

پژوهشی

دربارهٔ تطور شیر و خورشید

بقلم

سرهنگ جهانگیر قائم مقامی

«دکتر در تاریخ»

دربارهٔ تاریخچه نقش شیر-و خورشید و اینکه این نقش از چه زمان و چگونه نشان رسمی دولت ایران شده است، رساله-های چندی تا کنون نوشته شده و نویسندگان آن در نوشته‌های خود کم و بیش به تاریخچه و جزئیاتی از این موضوع پرداخته‌اند[1]. اما باید دانست که با این حال هنوز تاریخچه شیر-وخورشید ایران کامل نیست و

---

۱ - این نوشته‌ها اجمالا ازاینقرارند :

تاریخچهٔ شیر و خورشید بقلم سید احمد کسروی .

درفش ایران وشیروخورشید بقلم سعید نفیسی .

تاریخچه بیرق ایران وشیروخورشید بقلم حمید نیرنوری .

پرچم وپیکرهٔ شیروخورشید بقلم دکتر نصرت‌الله بختورتاش

شیر و نقش آن در معتقدات آریائی‌ها بقلم دکتر جهانگیر قائم مقامی (در شمارهٔ سوم سال اول مجله بررسی‌های تاریخی)

بقیه پاورقی درصفحه بعد

محمدحسنخان که این تزلزل را در سپاهیان خود مشاهده کرد ناچار با عده کمی راه استرآباد را درپیش گرفت این‌واقعه نه‌فقط بسود کریمخان‌پایان یافت و دشمن سرسختی‌چون محمدحسنخان نتوانست بـاو دست یابد بلکه باعث شد عده‌ای ازسرداران که با محمدحسنخان‌همکاری مینمودند ازاوجدا شده واو را تنها باقی گذارند ، در نتیجه وی تضعیف شد تـا آنجا که مدت کوتاهی از این واقعه نگذشته بود که بقتل رسید و سرسخت‌ترین دشمن کریم‌خان زند از میان رفت .

دلائلی که بطور کلی بیان‌شد باعث گردید که کریمخان بتواندحکومتی را تشکیل دهد که غیر ازخطه خراسان که آنرا برای شاهرخ باقی گذارده بود برسایر مناطق ایران حکمفرمائی نماید .

چیست و سیر تحول آنها کدام است کاری نداریم وتنها باین نکته خواهیم پرداخت که تطور نقش ترکیبی خورشید وشیر از هنگامی که این دو تصویر با یکدیگر ترکیب‌شده چگونه بوده است و برای این گفتگو لازم است بحث خود را از هنگامی آغاز کنیم که تصویر شیر و نقش خورشید بایکدیگر ترکیب شده و بصورت یك نقش درآمده است.

از نوشته‌هائیکه دربارهٔ تاریخچهٔ شیروخورشید ایران نوشته شده چنین برمیآید که تاریخ قدمت نقش خورشید وشیر بروز گاران بسیار دورمیرسد و این نوشته‌ها، تاریخ ترکیب این دونقش را درنیمه اول سدهٔ هفتم هجری قمری تثبیت میکنند و آن بـاستناد نقشی است که روی سکهٔ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو بن کیکاوس از پادشاهان سلجوقی قونیه (۶۳۴-۶۴۲ هجری قمری) دیده میشود.[۲] (شکل ۱)

اما در کتاب «سکه‌ها ومهرها ونشانهای پادشاهان ایران» تألیف ایران‌شناس انگلیسی هـ . ل . رابینو H. L. Rabino بـه سکه‌ای ضرب ایـروان برمیخوریم که تاریخ آن ۶۱۱ هجری یعنی بیست وچند سالی پیش ازسکهٔ سلطان غیاث‌الدین کیخسرو است و برروی آن نیز تصویر شیروخورشید نقش شده‌است.[۳] (شکل ۲)



شکل ۲ ـ سکه ضرب ایروان بسال ۶۱۱ (رابینو)

۲ ـ تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم ج ۲ ص ۲۰۰ ترجمه فارسی. به کتابهای کسروی (ص ۲۱) ونیر نوری (ص ۸۷) وسعید نفیسی ص ۵۲-۵۴ و دکتر بختور تاش (ص ۲۵۸) نیز رجوع کنید.

۳ ـ رابینو تاریخ این سکه را سال ۱۱۸۰ خوانده است و اشتباه است. (ر.ك به ص ۱۵ جلد دوم کتاب او ـ سکه شمارهٔ ۳۴)

باز نکاتی از آن باقیست که پژوهش وژرف نگری دربارهٔ آن نکات لازم می‌باشد و مقالهٔ حاضر دربارهٔ یکی از این نکات یعنی تطور نقش ترکیبی شیر وخورشید است . ما در این مقاله باینکه منشاء نقش شیر ویاخورشید



شکل۱ـ عکس سکه کیخسرو بن کیکاوس بانقش شیر وخورشید

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

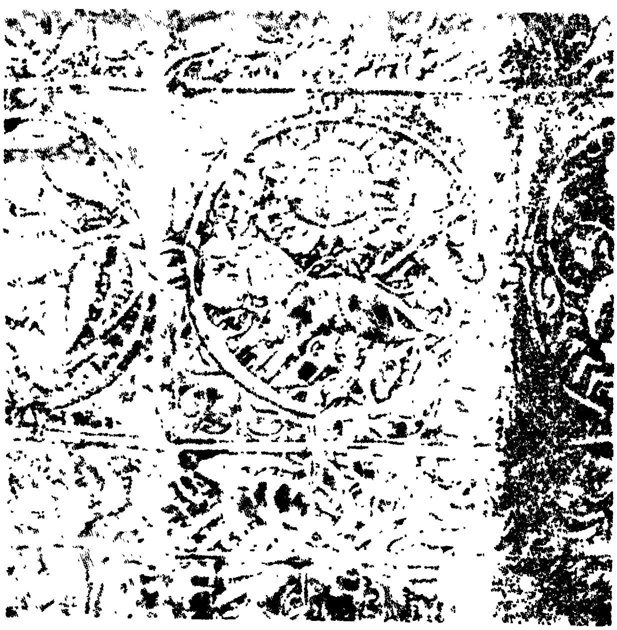
شیر وخورشید ،نقش رسمی دولت ایران ، از ابراهیم مکلا در نشریه وزارت امور خارجه شماره۲ دوره سوم ، اسفند ۱۳٤٤

تاریخچه‌ی تغییرات و تحولات درفش و علامت دولت ایران از آغاز سده‌ی سیزدهم هجری قمری تا امروز بقلم یحیی ذکاء درمجله مردم وهنرشماره۳۱ به بعد.



شکل ۳ـ تصویر سپاه ایلخانان و پرچم آنان

۴ - بر روی آفتابه‌ای برنجین متعلق بسدهٔ هفتم، نقش شیروخورشیدی را می‌بینیم (شکل ٤)



شکل ٤ ـ نقش شیروخورشید بر آفتابهٔ برنجین متعلق به‌قرن هفتم

پس ، بنابر مدارکی که تاحال موجود است ، قدمت تاریخ ترکیب دو تصویر خورشید وشیر به‌سال ٦۱۱ هجری یعنی آغازسدهٔ هفتم میرسد.

درکتابها ورساله‌های مربوط بشیروخورشید ، برای اثبات وجود ورسمیت این نقش در ایران بذکر شواهدی ازشعرهای شاعران فارسی زبان ونقاشیها وتصویرهائی که برساختمانها وروی کاشی‌هاوسنگ قبرهاثبت‌شده‌نیز اشاره گردیده است[٤] . ولی‌مادراینجا بمدارك‌ادبی‌وشعری کاری‌نداریم وبنای‌پژوهش خودرا بربررسی تصویرهائی که ازشیروخورشید درکاشی کاریها ، نقاشی‌ها ، سکه‌ها ومهرها باقیست میگذاریم وبراین بنیاد ، پنج مرحلهٔ متمایز درسیر تکامل شیروخورشید ، میتوان تشخیص داد :

مرحلهٔ یکم از زمانیست که تصویرهای خورشید وشیررا دریکجا باهم می‌بینیم واین دوره که ظاهراً تاحدود سال ۱۰۰۰ هجری قمری ادامه دارد ، مرحلهٔ ابتدائی‌تکامل‌شیروخورشید است که خورشیدوشیرراجدا ازیکدیگر نقش‌می‌کرده‌اند برای بررسی این مرحله هفت تصویر دردست داریم(تصویر های ۱ تا۷) ودراین تصویرها آنچه دیده میشود این است که شیر درهمه‌جا بحالت ایستاده نشان داده شده وجزدریك مورد (شکل شماره ۱) ، همه وقت صورت شیر بطرف چپ است وخورشید هم درهمه حال بشکل قرص تمام وبا چشم وابرو وبربالای شیرقرار دارد .

از این مدارك ، دومدرك اول ودوم همانست که پیش‌ازاین‌ازآنها گفتگو شد (تصویرهای۱و۲) واینك بمعرفی مدارك دیگر می‌پردازیم .

۱ ـ مینیاتوری که در تاریخ منظوم مغول اثر شمس‌الدین کاشانی است و دراین مینیاتور تصویر شیروخورشیدی را بر پرچم سپاه ایلخانان مغول که شهرنیشابوررا درمحاصره گرفته‌اند می‌بینیم (شکل۳)

---

٤ ـ قدیمترین نشانی که درادبیات فارسی دراین باره موجود است شعریست از سلمان ساوجی متوفی بسال ۷۷۸ هجری بدین مضمون :

خورشید نصرت است بتوفیق کردگار   طالع زشیر رأیت جمشید کامگار

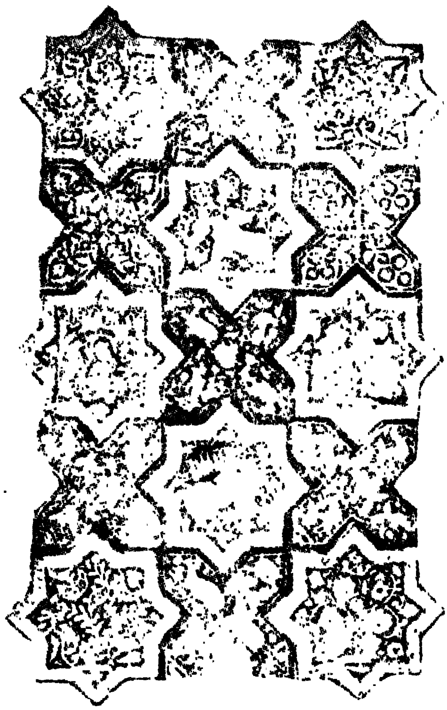
نیر نوری در بارهٔ آن در رسالهٔ خود از قول سر توماس هربرت انگلیسی می‌نویسد: «در واقع شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسمعیل بود که علامت شیر و خورشید را پذیرفت.»[۵]



شکل ٦ ـ پرچم دورهٔ صفویه به همراه هیأت سفارت محمدرضا بیگ
(از کتاب هربرت)

۵ ـ ص ۱۰٤ کتاب تاریخچه بیرق ایران و شیر و خورشید.

۳ ـ نقش شیر و خورشیدی که بر روی دیواری کاشی کاری بتاریخ ٦٦٥ هجری بوده و اینك درموزهٔ لوور پاریس است. (شکل ٥)



شکل ٥ ـ بدنه کاشی با نقش شیروخورشید وتاریخ ٦٦٥ هجری در موزهٔ لوور پاریس (ازکتاب سعید نفیسی)

۴ ـ تصویر شیر و خورشید برروی پرچمی که هیأت سفارت ایران بتاریخ ۱۱۲۷ هجری (۱۷۱۵ میلادی) با خود بفرانسه برده بود (هیأت محمد رضا بیگ درزمان لوئی چهاردهم) (شکل‌های ٦ و ۷)

دربارهٔ این دو تصویر اخیر (تصویرهای ٦ و ۷) باید بگوئیم اگرچه این تصویرها بر پرچم سفارت محمد رضا بیگ که درسال ۱۱۲۷ بفرانسه رفته است نقش بوده ولی نگارنده معتقد است که پرچم‌های مزبور متعلق بزمان شاه سلطان حسین نیست بلکه مربوط بسالهای نخست سلسلهٔ صفوی میباشد و احتمالا همان پرچم مخصوص شیخ جنید پدربزرگ شاه اسماعیل بوده است که آقای

خورشید از پشت آن طلوع کرده است ، (شکل ۸) و این تصویر میرساند که در سال ۱۰۱۰ هجری شیر و خورشید ایران در سیر تکاملی خود از حالت ابتدائی گذشته و بمرحله کاملتری رسیده بوده و بنابراین میتوان پذیرفت که یکصد



شکل ۸ ــ حسینعلی بیک سفیر ایران

این تصویر برای یادبود ورود او بهرم در ۱۶۰۱ در ایتالیا تهیه گردیده است .

(از کتاب حمید نیرنوری)

درتأیید این نظرمیگوئیم در تصویری ازحسین علی بیگ سفیر ایران که درسال ۱۰۱۰ هجری بدربار رم رفته است نقش شیری را می‌بینیم که



شکل ۷ ـ منظره دیگری از حرکت هیأت نمایندگی ایران باپرچم شیروخورشید

(از کتاب هربت)

(۸)



شکل ۱۱



شکل ۱۲



شکل ۱۳

تصویر ۱۱ ـ سکه ضرب اصفهان سال ۱۱۱۵
» ۱۲ - » » شماخی » ۱۱۱۷
» ۱۳ - » » ایروان » ۱۱۲۰



شکل ۱۴



شکل ۱۵



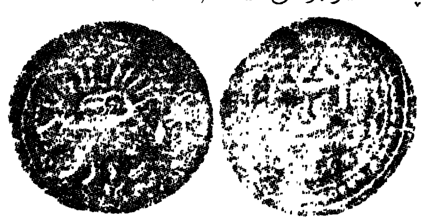
شکل ۱۶

سال بعد باز سیر قهقرائی کرده و بصورت ابتدائی درآمده باشد بویژه که در سفرنامه‌های جهانگردان اروپائی مانند تاورنیه و شاردن هم در بارهٔ سکه‌های مسین ایرانی که نقش شیروخورشید را روی آنها ضرب میکرده‌اند میخوانیم : «سکه‌های مسی ، دریک رویشان تصویرشیری است که خورشیدی پشت آن‌است و برروی‌دیگر آن نام شهری که درآنجا سکه‌زده‌شده‌است »[۶] و شاردن نیز که نخستین بار بسال ۱۰۸۲ و بار دوم در سال ۱۰۸۵ هجری بایران آمده مانندهٔ همین مطلب را چنین نوشته است :

«سکه‌مسین در یك طرف دارای هبرو گلیف ایرانیان میباشد که عبارت از شیری است که خورشیدی از پشت‌آن برمی‌آید و در روی دیگر ، تاریخ ونام محل ضرب پول نقش‌شده است »[۷]

مرحله دوم

در بارهٔ‌این‌مرحله که به‌آغاز سلسلهٔ قاجارپایان‌می‌یابد ، شانزده سکه و مهر بعنوان سند در دست‌است و مانند مرحلهٔ یکم ، شیر در همه جا بحالت ایستاده نشان داده شده و صورت‌شیر در برخی از سکه ها بطرف راست و در بعضی بطرف چپ‌است و خورشید را در همه‌جا بگونه ای می بینیم که از پشت‌شیر برمی‌آید (شکلهای ۹ تا ۲۶)



شکل ۹



شکل ۱۰

تصویر ۹ ـ سکه ضرب تبریز بتاریخ ۱۰۴۱

« ۱۰ ـ « » قندهار « ۱۰۶۸

۶ ـ سفرنامهٔ‌تاورنیه ترجمه فارسی تاورنیه ازسال ۱۰۳۷ هجری (۱۶۲۸ میلادی) تا۱۰۷۸هجری(۱۶۶۸ میلادی) شش‌بار بایران سفر کرده است.

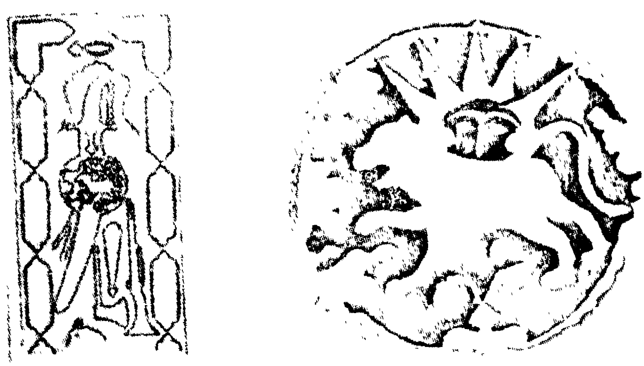
۷ ـ سیاحتنامه شاردن جلد چهارم ص ۳۸۵ ترجمه فارسی

از نادرشاه نقش مهری باقیست که شیری ایستاده را نشان میدهد و خورشیدی با قرص تمام در پشت اوست ولی اختلافی که این تصویر با سایر نقشها دارد این است که بجای چشم و ابروی خورشید، نوشته شده است« الملك الله » .
(تصویر ۲۳)



شکل ۲۳ ـ مهر نادر شاه
(از کتاب حمید نیر نوری)

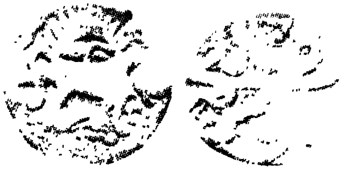
از دورهٔ زندیه نیز خوشبختانه مدرکی در بارهٔ شیر و خورشید موجود است و آن سنگ قبری است بتاریخ ۱۱۶۵ هجری که روی آن نقش شیر و خورشیدی حجاری گردیده است (تصویر ۲۴)



شکل ۲۴ ـ نقش شیروخورشید برسنك گوری بتاریخ ۱۱۶۵
(از کتاب سرهنگ دکتر بحمور باش)



شکل ۱۷



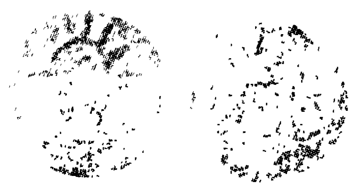
شکل ۱۸



شکل ۱۹



شکل ۲۰



شکل ۲۱



شکل ۲۲

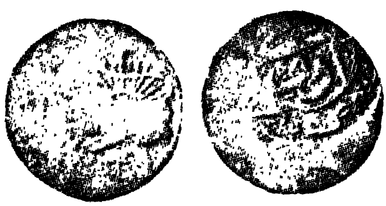
تصویر	۱۴ -	سکه	ضرب	اصفهان	سال	۱۱۲۷
«	۱۵ -	«	«	تبریز	«	۱۱۳۶
«	۱۶ -	«	،	مازندران	«	۱۱۳۸
«	۱۷ -	«	«	ایروان		بدون تاریخ
«	۱۸ -	«	«	دماوند	«	«
«	۱۹ -	«	«	قزوین		«
«	۲۰ -	«	«	یزد	«	«
«	۲۱ -	«	«	رعناش	«	«
«	۲۲ -	«	«	؟..		تاریخ ..؟

از سه سکه شیردار فتحعلیشاه یکی بدون تاریخ است و بریك روی آن نوشته «السلطان‌بن سلطان فتحعلیشاه قاجار» و برروی دیگر آن تصویر یك شیرو یك اسب را می‌بینیم که روی دو پا بلند شده‌اند و دستهای خود را برروی لوحه‌ای که درمیان آن نیز نقش یك شیرو خورشید نشسته تصویر شده است، نهاده‌اند و تاجی بالای آن لوحه، بین‌صورت دوحیوان قراردارد. پای‌شیرو اسب‌هم برروی‌نوارموج‌داری که‌روی‌آن نوشته‌شده «اسدالله‌الغالب[۸]» واقع است.



شکل ۲۶ ـ سکهٔ فتحعلیشاه که در انگلستان تهیه شده است. (رابینو)

سکه‌های دیگر فتحعلیشاه که نقش شیر دارند یکی ضرب تبریز و بتاریخ ۱۲۳۵ ودیگری ضرب ارومی بتاریخ ۱۲٤۹ است. (شکل‌های۲۷و۲۸)



شکل ۲۸



شکل ۲۷

بطوریکه درین سکه ها دیده میشود شیر بحالت‌نشسته نقش شده‌است وازنوشته‌های جهانگردان اروپائی هم که دراین زمان بایران‌آمده‌اند معلوم میشود درین زمان نقش خورشید وشیرنشسته علامت رسمی ایران بوده است چنانکه گاسپار دوروویل Gaspard Dorouville افسرفرانسوی که خودمدتی

۸ـ این‌سکه چنانکه آقای‌یحیی‌ذکاء(شماره ۳۱ مردم‌وهنر) نوشته، درانگلستان ضرب شده‌است. طرح‌این‌سکه شباهت‌بسیاربه‌نقش‌رسمی انگلستان دارد ولی‌ازاینکه‌چرا دولت‌انگلیس این طرح را مشابه نقش رسمی خود برای ایران‌برگزیده است آگاهی نداریم.

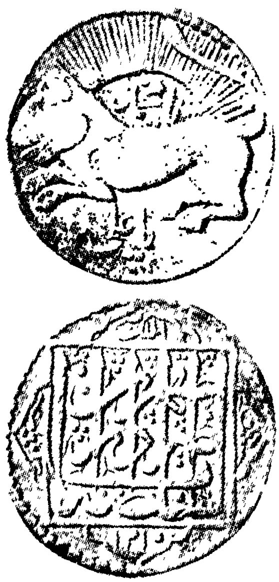
مرحله سوم

در مرحلهٔ سوم که همزمان با دوران پادشاهی آقا محمدخان قاجار و فتحعلیشاه است در حالت شیر تغییر فاحشی می بینیم باین معنی که شیر از حالت ایستاده بحالت نشسته درآمده است و چهار سکه از این دو پادشاه در دست است که این تطور را بخوبی نشان میدهد.

از این چهار سکه، یک سکه مربوط به آقامحمدخان (تصویر ۲۵) و سه سکهٔ دیگر از زمان فتحعلیشاه است. (تصویر های ۲۶ و ۲۷ و ۲۸)

۱ ـ سکه آقامحمد خان

سکه شیر و خورشیدداری که از زمان آقامحمد خان در دست است «ضرب دارالسلطنه تبریز ـ ۱۲۱۰» می‌باشد (شکل ۲۵) و در وسط آن شیری بحالت نشسته و با خورشیدی طالع است.



شکل ۲۵ ـ سکهٔ آقا محمدخان
بتاریخ ۱۲۱۰ هجری (رابینو)

در ارتش ایران سمت معلمی و فرماندهی سوار نظام را داشته است تصویری از پرچم ایران را بدست داده (شکل ۲۹) و می نویسد: «درفشهای بزرگ و کوچك ایرانیان دارای نقش کشور است که شیر خفته ایست در برابر خورشید در حال طلوع ...»[۹]

مرحلهٔ چهارم

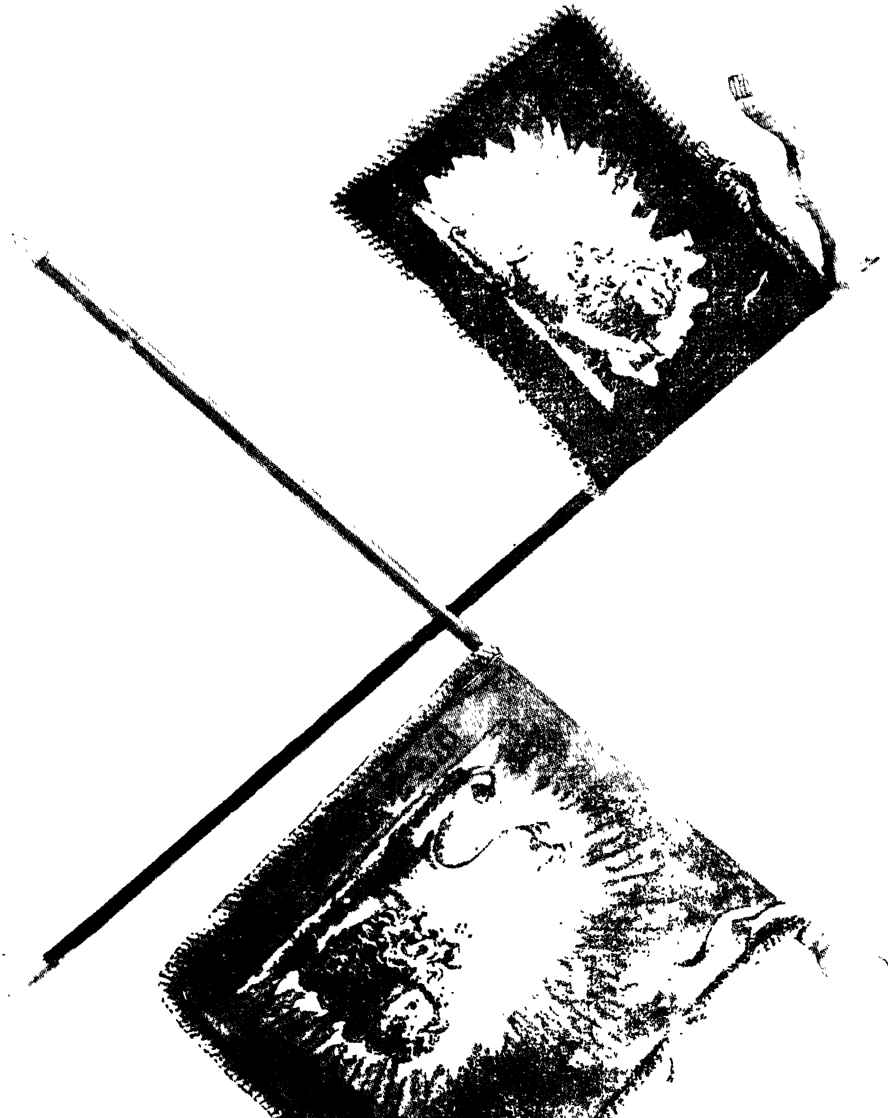
در چهارمین مرحله ازسیر تکاملی شیروخورشید که همزمان با ۱٤ سال پادشاهی محمدشاه است تغییر اساسی‌تری در نقش شیروخورشید پدید می‌آید وآن این است که اولاً تصویر شیر باز بحالت ایستاده برمی‌گردد و همه جا شیر را با شمشیری که بدست دارد می‌بینیم و خورشید نیز مانند دوره های پیش ، ازپشت شیر طلوع کرده است

درتوجیه این وضع کسروی درتاریخچه شیروخورشیدمی‌نویسد: «پیداست که درهمان زمان محمدشاه، پیروی ازدولت‌های اروپائی چنین خواسته‌اند که نشانه‌ای برای دولت ایران پدیدآورند که بروی نامه‌های دولتی وسکه‌ها ودرفشهاودردیگر جاها بکاررود ودرسایه برخورد بااروپا بچنین چیزی نیاز دیده‌اند و بهتر دانسته‌اند که همان شیروخورشید را با ذوالفقار یکی گردانند (شمشیررا بدست شیردهند) ویك نشانه پدیدآورند واینکار را کرده‌اند.»[۱۰]

اما نگارنده معتقد است که قبول این رسم تقلید از اروپائی‌ها نبوده و منظور از «برخورد با اروپا» را هم نباید برخورد دوتمدن دانست بلکه این وضع بر اثر ناراحتی های روحی محمد شاه بدید آمده است که در جنگ باافغانها باوجود آنکه هرات را درمحاصره داشت وفاتح می‌بود براثر فشار وتهدیدهای انگلیسها مجبور شد دست از هرات بردارد و به تهران باز گردد و بدینطریق‌غرور اوشکسته شد چنانکه قدیمترین نقش شیروخورشید باین صورت که ازز مان محمدشاه باقیست نقش روی مهر بست مربوط بهمین زمان یعنی بتاریخ ۱۲۵٥ که درست مقارن با بازگشت او از هرات میباشد و محمد شاه سخت متأثر و خشمناك بوده است دو دستخط هم مبنی بر احساسات

۹ - «مسافرت بایران در سالهای ۱۸۱۲ و ۱۳» جلد دوم ص ۱۱۷ - لوئی‌دوبو Louis Dubeau نیز درکتاب خود ص٤٦۲ می‌نویسدشیر ایران خفته است.

۱۰ - ص۲۸



شکل ۲۹ ـ عکس دو پرچم نظامی در دورهٔ فتحعلیشاه
(از کتاب کاسساردوروو بل)



شکل ۳۳ ـ ضرب سال ۱۲۶۰



شکل ۳٤ ـ ضرب سال ۱۲٦۱

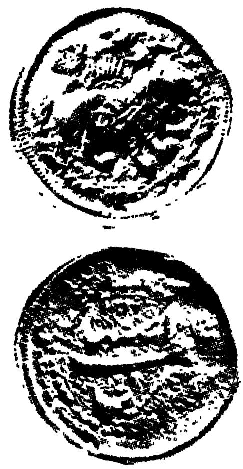


شکل ۳۵ ـ سکه بتاریخ ۱۲۶۳



شکل ۳٦ ـ مهربتاریخ ۱۲٦٤

سکه دیگری نیز دردست است (تصویر۳۷) که از پاره‌ای جهات باید آنرا مربوط بزمان محمد شاه دانست [13] ولی چون شیر روی آن شمشیر



شکل ۳۷

۱۳ ـ بطوریکه دیده میشود گرداگرد نقش شیروخورشید دراین سکه حاشیه‌ای از برگ زیتون نقش شده است و بررسی سکه‌های ایرانی بعدازاسلام نشان میدهد که تصویر برگ زیتون برای نخستین‌بار دردورهٔ محمدشاه روی سکه‌ها نقش گردیده است

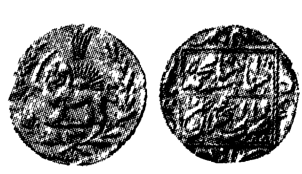
محمد شاه در شرح علت بازگشت از هرات در دست است که در یکی از آنها محمد شاه مردم را به خدمت سربازی و جانفشانی دعوت میکند و خدمت سربازی را بلندترین وبرترین خدمتها می‌شمارد[۱۱] و در دیگری میگوید: «مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر وجنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم، هرگز بخدا قسم. اسیرهای ما خاطرجمع باشند که تا جان دارم ازاین نیت برگشت نخواهم کرد وبفضل خدا همهٔ اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم ..»[۱۲]

خوب پیداست که دریك چنین‌وضع روحی‌بوده‌است که محمد شاه‌دستور داده شیرخفته را برپا دارند و شمشیری نیز بدست او دهند و این تصویررا نیز ازهمین زمان‌برمهرخود نقش کرده است. (تصویر ۳۰)



شکل ۳۰ ـ مهر محمد شاه به‌تاریخ ۱۲۵۵ هجری

ازاین دوره‌پنج نوع سکه ودومهرموجوداست که قدیمترین آنها مهریست که از آن سخن گفته شد. (تصویر ۳۰) سکه‌های دیگر و مهردوم‌اینهاهستند. (شکلهای ۳۱ تا ۲۶)



شکل ۳۱ ـ ضرب سال ۱۲۵۸

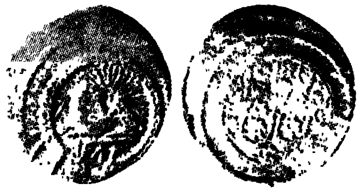


شکل ۳۲ ـ ضرب سال ۱۲۶۰

۱۱ـ ر ك به‌ص ۹۰ ـ ۹۱ ج ۲ ناسخ‌التواریخ قاجاریه چاپ نگارنده این مقاله
۱۲ ـ ناسخ‌التواریخ قاجاریه ج ۲ ص ۹۲ چاپ نگارنده



شکل ۴۱

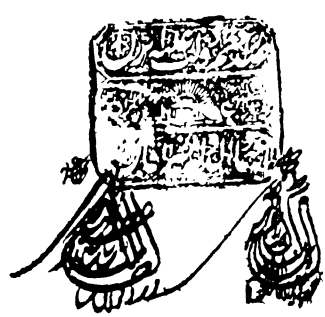


شکل ۴۲

در این سکه‌ها هم، چنانکه در بالا گفته شد شیر بحالت نشسته نقش شده است علاوه بر سکه‌های مزبور، چهار مهر نیز مربوط باین سالها موجود است که روی آنها تصویر شیر نشسته باخورشید را نقش کرده‌اند واین چهار مهر عبارتند از :

دو مهر ازمیرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری صدراعظم [15] تصویر (۴۳)، یك مهر متعلق بدیوانخانه دولتی بتاریخ ۱۲٦۷ (تصویر ٤٤) ، که پای سندیست واصل آن متعلق بسالارنده میباشد . ومهر سوم از فرخ‌خان امین‌الملك است وازروی نامه‌ای موجود در وزارت امورخارجه فرانسه عکس برداری شده است [16] (تصویر ٤٥)





شکل ۴۳ ــ دو نوع مهر میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری

---

۱۵ ــ کلیشه از کتاب سیاستگران دوره قاجار ج۱ تألیف شادروان خان‌ملك ساسانی

۱٦ ــ برگ ٤۸ جلد ۲۹ اسنادو مکاتبات سیاسی ایران

بدست ندارد ، ممکن ست متعلق بزمان فتحعلیشاه باشد ورابینو نیز تاریخ آنرا ۱۲۰۲ [۱۴] خوانده‌است وچنانچه این تاریخ درست باشد این ابهام پیش می‌آید که این سکه برخلاف سکه‌های دورهٔ فتحعلیشاه بحالت ایستاده است مگر چنین توجیه کنیم که‌این‌سکه‌وضعی‌خاص‌بین‌دودورهٔفتحعلیشاه‌ومحمدشاه میماشد ودراین‌صورت آنراخود مرحله‌ای از تکامل شیروخورشیدبایددانست

مرحلهٔ پنجم

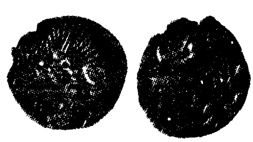
بعد ازمحمد شاه چون ناصرالدین میرزا پسرش بپادشاهی رسید بدلیلی که نمیدانیم چه بوده است ، وضع نقش شیروخورشید را بزمان فتحعلیشاه برگردانید وبرروی سکه‌های خود باز تصویر شیرنشسته را نقش کرد .

قدیمترین سکه‌ای ازناصرالدین‌شاه که نقش شیروخورشید دارد بتاریخ ۱۲۷۱ هجری قمری است که بریك روی‌آن نوشته شده « فلوس رایج ممالك ایران» وروی دیگرش‌شیری‌نشسته‌باخورشیدطالع‌ضرب‌شده‌است (تصویر ۳۸)



شکل ۳۸

وازاین‌نوع سکه ، چهارسکه دیگرنیزدردست است که عکس ومشخصات‌آنها درزیر دیده میشود (شکلهای۳۹و۴۰و۴۱و۴۲)



شکل ۳۹



شکل ۴۰

۱۴ ــ جلد دوم‌ص۱۵

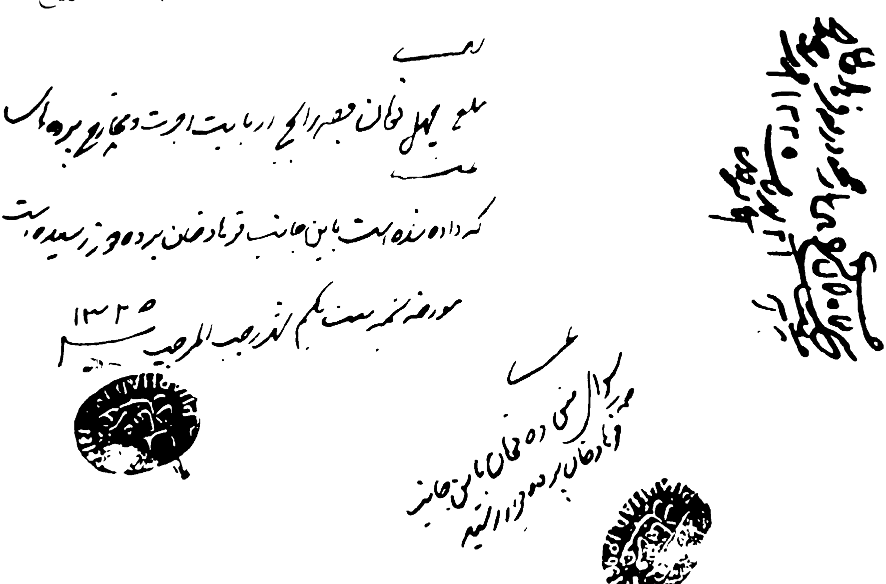
و بی‌شمشیر نگاشته می‌شد » [۱۷]

بر سخنان شادروان کسروی لازم است بیفزائیم که وضع نقش شیر و خورشید بر روی مهرها در این دوره از این بی‌ثباتی هم گذشته و کارش با بتذال کشیده بود چنانکه از این پس گذاشتن نقش شیر و خورشید بر روی مهر میان مردم عادی هم سرایت کرد و اشخاص عادی هم تصویر شیر و خورشید را بر روی مهرهای شخصی خود نقش میکردند از این نوع اکنون مهری که بنام اسماعیل بتاریخ ۱۳۰۰ قمری کنده شده و نقش شیر و خورشید ایستاده‌ای دارد در تصرف نگارنده است (تصویر ٤٦)

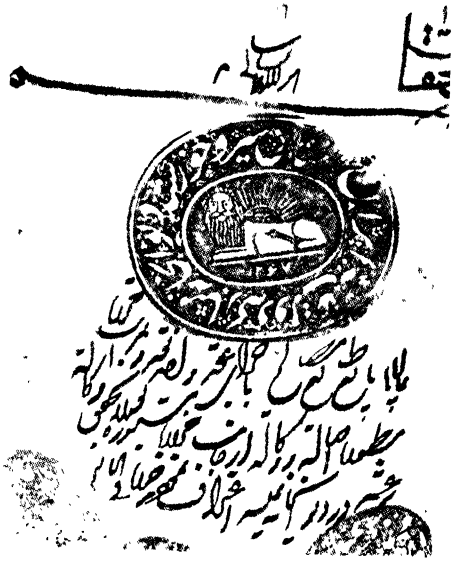


شکل ٤٦

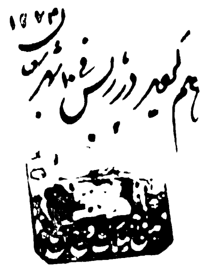
و نیز قبض رسیدی بنام فرهادخان پرده‌دوز موجود است (شکل ٤٧) که بتاریخ


که داده شده است باین جانب فرهادخان پرده‌دوز رسیده است

۱۷ - تاریخچه شیر و خورشید ص۲۷-ص۲۹ چاپ سوم



شکل ٤٤ ـ مهر دیوانخانه عدلیه



شکل ٤٥ ـ مهر فرخ‌خان امین‌الملك غفاری

مرحلهٔ ششم

بررسی تحول نقش شیروخورشید نشان میدهد که درحدود سال ۱۲۸۱ قمری بازتحولی درتصویرشیروخورشید روی داده است زیرا برای نخستین باردردورهٔ ناصرالدین شاه سکه‌ای بتاریخ ۱۲۸۱ می‌بینیم که دوباره شیررا بحالت ایستاده نقش کرده‌اند و از این پس همیشه نقش شیر را بر روی سکه‌ها بحالت ایستاده ویاشمشیری بدست می‌یابیم اما درنقش روی مهرها این وضع ثابت نمانده‌است و تصویر شیررابدوصورت نشسته‌وایستاده،هردو،نقش می‌نموده‌اند. واین‌وضع بیشتردرمهرهای‌وزارت امورخارجه وسفارتخانه‌های ایران مشهوداست وشادروان سیداحمد کسروی درتوجیه آن می‌نویسد:

«چیزیکه هست گویا برخی دولتیان می‌ترسیده‌اند که ازسرپا ایستادن شیروشمشیر بدست گرفتن آن گمان جنگجوئی بـدولت ایران رود، وآنرا باحال‌ناتوانی دولت ساز گارنمی‌دیده‌اند. ازاینرو باسیاست راه رفته بروی نامه‌های وزارت خارجه و همچنان بروی برخی سکه‌ها شیررا خوابیده و بی‌شمشیرمی‌نگاشته‌اند چنانکه همین رفتاردروزارت خارجه تاپیش اززمان رضا شاه پهلوی نگه‌داشته شده‌بود وشیرهابروی نامه‌های‌آن وزارت‌خوابیده

هیأت‌های سیاسی عادل شاهی به دربار شاه عباس صفوی

نوشته

دکتر نذیر احمد

استاد و رئیس بخش فارسی

دانشگاه اسلامی علیگر هندوستان

ترجمه

رسول پیری

فرمانروایان دکنی بیجاپور [1] گولکنده [2] و احمدنگر [3] مناسبات و روابط صمیمانه‌ای با شاهان صفوی بویژه با شاه عباس (۱۰۳۸ - ۹۹۶) داشته‌اند و به علت وجود همین پیوندهای دوستی و مودت بوده که هیأت‌ها و سفرای سیاسی بسیاری میان آنان رد و بدل شده‌است حتی در بعضی موارد فرمانروایان دکنی دست استعانت به سوی شاه عباس دراز کرده، در اختلافاتی که با سلاطین مغول داشته‌اند از وی استمداد می‌جستند

تا به تخت نشستن جهانگیر شاه در سال ۱۰۱۴ هـ فرمانروایان

---

1 — Bijapur

2 — Golcunda

3 — Ahmadnagar

رجب ۱۳۲۵ هجری میباشد و بموجب آن یکبار چهل تومان و بار دیگر ده تومان بابت اجرت و مخارج پرده دوزی دریافت داشته و در پای آن مهر خودرا که سجع «عبده فرهاد ۱۸۹۶» دارد زده و تصویر شیر و خورشید نشسته‌ای بالای نام او نقش گردیده است.

بنابر آنچه گفته شد در سیر تکاملی ترکیب نقش خورشید و شیر شش مرحله متمایز، تشخیص داده میشود و بانمونه‌هائی که از سکه‌ها بدست داده شد از این مبحث برای سکه‌شناسی نیز میتوان استفاده نمود.

پایان

را به ایلچیگری نظام شاه وملک‌عنبر وشاه قلی‌بیک (زیك)را به‌سفارت‌عادل شاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت افزادرقلم‌آورده .. ارسال داشتند

چون محمدقلی قطب شاه به جواررحمت‌الله پیوسته بود وسلطان‌محمد برادر زاده (ودامادش) برسرقطب‌شاهی تمکن‌یافته لوازم پرسش‌و مبار کباد به فعل‌آورده ایلچیان مذکور از اصفهان مرخص گشته به‌اتفاق میر خلیل و فرستادگان سلاطین‌مذکور روانه‌شدند درویش‌بیگ‌درشیرازسفرعقبی‌اختیار نموده محمدی بیك‌پسرش‌درعوض‌پدر بدین‌خدمت مأمور گشت‌اووحسین‌بیگ هردو به‌مقصد شتافتند اماشاه‌قلی‌بیگ چندروزی‌به‌جهت‌اختیارساعت‌دررفتن تأخیر نموده بودوموسم‌سفر دریا دراین‌سال گذشته نتوانست رفت . بنابر آن میرخلیل خوشنویس ایلچی ابراهیم عادل‌شاه‌ازشیراز باز گشته به‌پایه‌ی سریر اعلی‌آمد . . »

ازطرفی‌حکام‌مذکور [1] تااندازه‌ای‌خط‌مشی‌عاقلانه‌ای درپیش گرفته‌روابط خود را بادربار امپراتوران مغولی بطور کامل قطع نکرده بودند .

در این گفتار کوشش شده است که پاره‌ای از جزئیات مأموریت سفرای عادل شاه در دربارایران مورد بررسی قرار گیرد . طبق نوشته‌ی مؤلف «عالم آرای عباسی» نخستین ماموریت به شاه خلیل‌الله [2] داده شد و او بهمراه دو سفیر دیگرد کنی به ایران آمد . استرآبادی نیز بـه‌مأموریت میرخلیل‌الله اشاره می کند . [3] بنابر نوشته‌ی اوچون شاهان صفوی ووالیان دکن‌مناسبات و روابط دوستانه‌ای داشتند ، بهمین سبب شاه عباس میرخلیل‌الله را به‌ایران فرا می‌خواند و عادلشاه نیز اورا به‌عنوان وزیرمختار خودروانه دربارایران می کند . اگرچه در هیچ مأخذ و مرجع دیگری دعوت شاه عباس از میر خلیل‌الله موردتأییدواقع نشده‌است ، لکن‌صحت این‌نکته‌مسلم ومحقق‌است که

۱ــ منظورحکام دکنی‌است م .

۲ ــ منظور همان میرخلیل‌الله خوشنویس است که در اینجا نویسنده از او بانام شاه‌خلیل‌الله یاد می کند . م.

۳ ــ فتوحات عادل‌شاه ، موزه‌ی بریتانیا ــ ص ۳۶۷

دکنی از جانب او احساس خطر نموده مصمم می‌شوند سرزمین خود را از اضمحلال کامل رهائی بخشند. به همین سبب سفیرانی به دربار شاه‌عباس گسیل داشته ازوی درمورد این مسئله حیاتی یاری می خواهند. اسکندر منشی [1] مؤلف کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» در گزارش بیست‌وهفتمین سال سلطنت شاه عباس (۲۳-۱۰۲۲) به سفرای دکنی اشاره کرده چنین می‌نگارد: [2]

«... چون سلاطین عظام دکنی ازقدیم ایام ارادت و اخلاص تمام بدین دودمان ولایت نشان دارند قبل‌ازاین عادلشاه والی بیجاپور میرجلیل‌الله خوشنویس را که از سادات عظام ولایت باخرز خراسان و درحسن خط نستعلیق سرآمد زمان ونادره‌ی دوران است وبر حسب تقدیر به ولایت دکن رفته بااومی‌بود و محمدقلی قطب شاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظام شاهیه هریك ایلچیان سخندان با تحف اخلاص وتحف و هدایا و بیلاکات لایقه به درگاه جهان پناه فرستاده از تعدی لشکر جغتای کـه حسب الفرمان فرمانروای هندوستان متعرض مملکت ایشان می شده اند استغاثه نموده بودند.

چون میانه حضرات پادشاهانه دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموری همواره‌طریقه‌ی محبت و ودادوشیوه‌ی مودت واتحاد مرعی ومسلوك بوده و فیمابین حضرت اعلی ظل‌اللهی و حضرت پادشاه والا جاه، گردون بارگاه‌سلیم شاه‌فرمانفرامای ممالك هندوستان زیاده‌ازپدران فردوس‌آشیان طریقه‌ی مصادقت ودوستی و رابطه‌ی الفت‌وبرادری‌واقع‌وخصوصیات‌دوستانه وبی‌تکلفیهای برادرانه مسلوك است نخست نامه‌ای محبت‌طراز به‌آن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت رضا جوی خاطر اشرف گشته ترك مخاصمت ایشان نمود. بنابر آن در این سال حضرت اعلی حسین بیك (قبچاق) تبریزی را به رسالت قطب شاه و درویش بیك مرعشی

۱- اسکندربیك ترکمان · نویسنده و مورخ معروف دوره‌ی صفویه متولد ۹٦۸ متوفی به‌سال ۱۰٤۳، ازآثار دیگر او «کتاب ترسل من‌منشآت خواجه اسکندربیگ منشی» م

۲- عالم آرای عباسی جلد دوم - صفحه ۸٦٦



نقشه‌ی ولایات دکن ـ نقل از کتاب چاند بی‌بی

(ازجناب آقای دکتر شهریار نقوی که این نقشه رادراختیار من قرارداده‌اند سپاسگزارم. مترجم)

میرخلیل‌الله همراه دیگرسفرای دکنی ازدربار قطب‌شاه و نظام‌شاه به‌ایران آمدند تاشاه‌عباس امپراتور مغولی را وادار کنند که از الحاق سرزمینهای آنان به‌قلمرو خود، خودداری‌نماید خوشبختانه نامه‌ای را که ابراهیم‌عادل شاه توسط میرخلیل‌الله به شاه عباس نوشته، در مجموعه‌ای بنام «مجموعه‌ی مکاتیب زمان سلاطین صفویه» درکتابخانه آصفیه حیدرآباد بدست آمده است. این مجموعه که چند سالی پیش از۱۰۳۸ هجری تألیف شده، فرمانها ومکاتیب رسمی شاهان صفویه ونامه‌هائی راکه حکام و فرامانروایان و اعیان و اشراف استانهای مختلف تا پایان سلطنت شاه‌عباس اول به سلاطین صفوی نوشته‌اند در بردارد.

نامه مذکورسند معتبری است که مشکل مناسبات دکن ومغول‌رازروشن می‌سازد ونظر به‌اهمیتی که‌دارد لازم است که مفاد قسمتی ازآن ارائه‌شود:

نامه‌ای است از جانب بنده‌ی مخلص ابراهیم به اعلیحضرت شاه عباس کبیر.[1] پدران من پیوسته چشم‌امیدبه‌درگاه اجدادآن‌اعلیحضرت داشته، رشته‌های دوستی ومودت میان‌آنان برقرار بوده‌است من‌نیز بسهم خود جز به احیاء آن روابط و تحکیم آن قیود مودت نخواهم نکوشید

اقالیم دکن‌بخشی ازقلمرو امپراتوری صفوی محسوب بوده. اسامی‌همچون استانهای‌عراق، فارس وآذربایجان به‌شمار می‌آید لذا پیوسته اسامی شاهنشاهان صفوی درمجالس وعظ و خطابه برفراز منبرها خوانده شده ودر آینده نیز خوانده خواهدشد.[2] «زینت منابر باسم اسامی‌آن سلسله علیه بوده وهست وخواهد بود».

---

۱ ـ خوانندگان‌گرامی توجه داشته باشندکه آنچه دراینجا ازنظرآنها میگذرد ترجمه‌ای‌است ازمتن ترجمه انگلیسی نامه‌ی مذکور ومسلماًطرزانشاء ونگارش وجمله‌بندی متن اصلی آن باآن‌چه دراینجا ملاحظه می‌فرمایند فرق دارد. مترجم

۲ ـ از متن اصلی



شاه عباس و خان عالم سفیر هند
کاربسنداس نقاش هندی که باخان عالم به ایران آمده بود
ازکتاب «مینیاتور سازی ایرانی واسلامی» والترشولتس

پدران ما با حمایت و پشتیبانی اجداد آن اعلیحضرت به حکمرانی این سرزمینها منصوب بوده‌اند. بنابراین وظیفه ماست که تحت الطاف و توجهات آن اعلیحضرت را این سرزمینها حکمرانی کنیم و از آنها در مقابل تجاوز اجنبی دفاع نموده در ابراز مراتب بندگی و انجام وظایف محوله همچون دیگر حکام و گماشتگان قصور و کوتاهی ننمائیم:

« ارث و استحقاق بندگی و خدمتکاری آن درگاه را بر ذمهٔ خود از فرایض ضمن اوجب میداند و خودرا یکی از منصبداران درگاه دانسته درحفظ و حراست این ولایت که فی‌الحقیقت آن شاهنشاه بطریق عاریت به‌این بنده سپرده‌اند بجان وجنان کوشیده.»[1]

چندی پیش والی آگره[2] و لاهور وفات یافت و پسرش جانشین او گردید، مدام پیامهائی به‌جانب ما فرستاده که باارسال سفرائی مرگ پدرش را تسلیت و تاجگذاری وی‌را تهنیت گوئیم ولی ماپاسخ دادیم که خداوندگار این اقالیم همانا اعلیحضرت (شاه‌عباس) می‌باشند وما ازجانب بندگان ایشان برآنها حکومت می‌کنیم لذا جادارد بلافاصله سفیری جهت مشاوره در مورد مراتب فوق‌الذکر ازجانب آن اعلیحضرت فرستاده شود، چون مابدون کسب اجازه از آن درگاه فرستادن سفیر به‌دربار مغول را صحیح نمیدانیم اگر عاجلا آن اعلیحضرت سفیری انتخاب واعزام فرمایند مابا حضوروی درموارد مذکور مذاکره کرده در صورت اتخاذ تصمیم به‌اعزام سفیر در انجام آن کوتاهی نخواهیم کرد این

۱ــ از متن اصلی

۲ ــ Agra

اعلیحضرت زندگی آرام وصلح‌آمیزی دارند. از این‌رو استدعای مااین است که آن اعلیحضرت دراین‌موقع مارا بلادفاع نگذارند. واین عمل فقط درسایه‌ی سلوك سفیر آن اعلیحضرت دردربار مغولی امکان‌پذیر است.

در اینجا از پیش کشیدن مسائل و مطالبی که موجب ملال ذات مبارك و تصدیع خاطر آن اعلیحضرت می‌شود خودداری نموده، درفرصت مقتضی آن‌چه را که باید به‌عرض اعلیحضرت برسد، توسط سفیر ویژه ما، میرخلیل‌الله که مدتها درخدمت آن‌اعلیحضرت بوده‌است، معروض خواهد شد.

امید است که دراسرع‌وقت جواب مساعد دریافت نمائیم.

حال ما براساس اطلاعات موجود ومذکور در این نامه به‌بررسی نکاتی چند می‌پردازیم:

۱ - این موضوع که حکام دکنی دست نشاندگان شاهان‌صفوی بوده‌اند حقیقت ندارد، ازطرفی این نکته نیز که سرزمین‌های آنان بخشی ازقلمرو وسیع امپراتوری صفویه بوده و استانی همچون استانهای خراسان، عراق، آذربایجان به شمار می‌آمده صحیح نیست. خود شاهان صفوی هم چنین نظری ابراز نکرده‌اند. شاه عباس در نامه‌ای که اخیراً بدست آمده است [۱] عادل شاه را به عنوان یك حاکم ووالی مستقل موردخطاب قرارداده که چند سطری ازنامه‌ی مزبور در اینجا ذکر می‌گردد:

تحفه دعائی که مسبحان ملاء اعلی به خطائیر «أدعونی استجب‌لکم» به مداومت اهتمام نمایند و هدیهٔ ثنائی که عندلیبان شاخسار محبت و ولا در گلشن «نسبح بحمدك و نقدس لك» به هزار دستان نغمه پرداز کردند، نثار مجلس عالی ومحفل متعالی حضرت سلطنت وحشمت‌پناه

۱- جمیع المراسلات نوشته‌ی ابوالقاسم - نسخه خطی در موزه‌ی بریتانیا. مخزن کتب خطی - ف/۲٤٦ب

پاسخ پادشاه مغول‌را گـران افتاده، وی را بیش‌از پیش خشمگین نموده‌است لذا بدون مآل‌اندیشی‌مصمم گردیده که سرزمینهای مارا به‌قلمرو خود منضم وملحق‌نماید «بندگان در جواب مرقوم نمودیم که مالك ولایات دکن آن پادشاه کامکار ذوی‌الاقتدار کشورستان‌است، و ما نگه‌دار و صوبه‌دار ایشانیم و از درگاه چون یکی ازغازیان عظام... به‌تهنیت و تعزیت فـرستاده‌اند، بغیراز اجازه‌آن درگاه، ایلچی بدانصوب فرستادن موجب‌سهوو خطاست چندروزی صبر نمایند تاعریضه‌ای مشتمل‌براین مضمون به‌پایه‌ی سریرفرستیم تابهرنوع که‌رضا صادرشود عمل‌نمائیم بعدازاطلاع براین‌معنی‌تمرد وتجبر به‌حرکت آورده مبالغه وابرام درفرستادن ایلچی نمودند بندگان درجواب مرقوم نمودیم که‌اگر دراین‌امر بسی جدوجهد می‌نمایند مناسب آن‌است که چون در این ایام ایلچی از درگاه به‌آن صوب فرستاده‌اند .. و کتابتی محبت‌آمیز به‌مومی‌الیه مرقوم شده که‌بزودی به‌این صوب آید ..بعد ازوصول‌ایلچی مذکور به‌مشاور واستصواب آن‌عمل‌نموده ایلچی روانه‌خواهیم‌نمود تادرآن‌درگاه مؤاخذه‌ومصادره بربندگان‌نشود. استماع‌این‌معنی‌باعث ازدیادغرور گشته، حالی کمال جرأت نموده جهت تصرف این‌ولایات‌متوجه گردید. »[۱]

اگر چه ما آماده‌ایم که باتمام قوا از قلمرو خود دفاع نمائیم‌و به‌پادشاه‌مغول‌اجازه‌ندهیم‌حتی‌یك‌انگشت ازخاك مارا اشغال کند،ولی‌باوجوداین‌جادارد که‌آن‌اعلیحضرت گامی‌فراتر نهاده‌دراین‌مسئله‌حیاتی مارا یاری‌فرمایند از طرفی‌مدتهاست‌سکنه‌ی‌این‌مناطق‌درظل‌حمایت اجدادآن

۱ــ ازمتن اصلی‌نامه.



اكبر شاه (١٦٠٥ ـ ١٥٥٦)

شوکت و نصفت دستگاه ، معدلت انتباه ، عمدة السلاطین العظام، زبدة الخواقین الفخام، نهال چمن سلطنت و اقبال، چراغ انجمن نصفت و اجلال ، ناظم مناظم عالم مداری ، صالح مصالح ذوی الاقتداری ، . . . السلطان العادل ظل الله ، شجاع السلطنه، والحشمة والعظمة والابهة والنصفة و المعدلة و المحبة و المودة و العز و الاقبال عادلشاه لازال ظلال سلطنة فی سلسلة الشهور والمرور الدهور الخ .

وانگهی محمد قلی قطب شاه[۱] نیز در همان هنگام نامه ای[۲] توسط سفیر خویش ارسال داشته که با توجه به مفاد آن می‌توان تا اندازه ای به چگونگی واختلاف لحن آن با نامه مورد بحث پی‌برد وی می‌نویسد :

دین پناها ، سلاطین امیدگاها ، چون احوال خیرمآل این حدود چنانکه از ایلچیان آن درگاه خلایق پناه و مترددین آن ممالك محروسه به مسامع عالیه رسیده خواهد بود ، چند سال است که [بواسطهٔ] اهل طغیان وفساد نهایت تشویش واختلال دارد استدعامیرود که توجهات خاطر ملکوت ناظر بیشتر متفقد احوال این محبان به اخلاص باشد که از اندك توجه آن دین ودنیا پناه امید است که انشاء الله تعالی و تقدس . . بلیات مذکوره به احسن وجهی مرتفع گردد .

۲ - نکته دیگر اینکه می‌بینیم در نامه مورد بحث عادل شاه از ذکر نام اکبرشاه وجهانگیرشاه چشم‌پوشی می‌کند و باعنوان کردن پادشاه مغول و یا والی آگره ولاهور موضوع را فیصله می‌بخشد .

حال آنکه درهیچ زمانی حکومت حکام دکنی بیجاپور به‌عنوان حکام مستقل مورد تایید قرار نگرفته است بلکه والیانی که از جانب عادل شاه

---

۱ - متوفی به‌سال ۱۰۲۰ ه .

۲ - مجموعه‌ی مکاتیب سلاطین صفوی ، کتابخانه آصفیه صفحات ٤ - ۹ - ۱۱



جهانگیرشاه پسر بزرگ اکبرشاه درسال ١٦٠٥ بسلطنت رسید

بر بیجاپور حکومت می‌کردند علی‌الاطلاق موسوم به حکام عادل خانی بودند وجهانگیر شاه از آنان با عنوان « دنیاداران دکن» یاد می‌کند.[۱]

بدین ترتیب تا سال ۱۰۱۷ هجری دولت روم دردربار امپراتوران مغولی هند سفیر نداشت وسفیر مورد نظر عادل که به آن اشاره کرده همان شخص ماوراءالنهری است ولی منظورعادل‌شاه از پیش کشیدن احترامات بی‌موردی که ذکر کرده این بوده که جهانگیرشاه رادرنظر شاه عباس بدجلوه‌داده، احساسات شاه عباس را علیه وی برانگیزد.

واما سفیری که عادل شاه درخواست کرده بود ازجانب شاه عباس برای عرض تسلیت وتهنیت[۲] روانه دربارمغول گردد شخصی جز یادگارعلی‌سلطان طالش[۳] نمی‌باشد وهمانطوریکه درعالم آرای عباسی به آن اشاره شده وی سه سال پس از مرگ اکبرشاه و تاجگذاری جهانگیرشاه، در سال ۱۰۱۷ عازم هند گردیده است. با توجه به‌اینکه نامه ی عادل شاه به‌تاریخ ۱۰۱۸ مورخ می‌باشد این‌نکته مسلم میگردد که عادل از مناسبات سیاسی‌شاه‌عباس وجهانگیرشاه مطلع بوده است سایر مطالبی که درنامه‌ی مذکور درمورد توقف شخص یاد شده[٤] در آگره و طرز رفتاری که با او شده است اتقان سند مزبور را تأیید نمی‌کند.

طبق نوشته‌ی‌عالم‌آرای عباسی یادگارعلی به‌این منظورعازم هندگردید که اولا مرگ اکبرشاه را تسلیت وتاجگذاری جهانگیر شاه را شادباش و تبریك بگوید، ثانیاً مراحم شاه عباس را به وی ابلاغ کند. به نظرمی‌رسد که او[٥] در اواخر سال ۱۰۱۷ هجری ویا اوائل سال ۱۰۱۸ حرکت کرده باشد. ولی بنا به نوشته‌ی خود جهانگیرشاه‌سفیریاد شده درآغازسال۱۰۲۰ به دربار او وارد گردیده است.

۱ــ تزوك ص۸٤

۲ــ تسلیت مرگ اکبرشاه و تهنیت جگذاری پسرش جهانگیرشاه ــ م.

۳ــ سلطان طالش نام خانوادگی یادگار علی است، وی یکی از خاندانهای متنفذ قزلباش بوده و در زمان سلطنت شاه تهماسب حکومت بغداد را داشته است ــ عالم‌آرای عباسی جلد۲، ص ۷۸۳

٤ــ مرد ماوراءالنهری .م. ٥ــ یادگار علی.م

گورکانی ووارث افسرصاحبقرانی بدین دیاررسید ، یکی از محرمان .. تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان [1] و تسخیر ولایت شروان در میان بود ... درلوازم این امرخطیر تأخیر وتقصیر واقع شد .. لاجرم دراین ایام خجسته فرجام ... ازآن طرف خاطرجمع گشته به دارالسلطنه‌اصفهان نزول‌اجلال واقع شد . امارت شعار راسخ الاعتقاد کمال‌الدین یادگار علی را که ابا عن جد از زمره‌ی بندگان یکجهت وصوفیان صافی طویت این دودمان است روانه‌ی درگاه معلی ... نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش .. و ادای لوازم پرسش وتعزیت رخصت مراجعت‌یافته ازاخبارمسرت‌آثار ذات ملائکه صفات ... بهجت افزای خاطر مخلص خیر - خواه گردد .

بااین وصف جای هیچگونه ابهام وتردیدی باقی نمی‌ماند که سفیری را که عادلشاه در نامه‌ی خود (به سال ۱۰۱۸ هـ .) به آن اشاره کرده است ، بدون شك شخصی جز یادگارعلی نیست . لذا با توجه به دلائل روشنی که دردست است توقف او درآگره‌درسال ۱۰۱۸ صحت نداشته وی حداکثر يك سال بعد ازنوشته شدن نامه‌ی عادل شاه به دربار جهانگیرشاه رسیده‌است . همان طور که اشاره شد هم و کوشش عادل دراین‌نامه مصروف این شده است که نظر مساعد پادشاه صفوی را نسبت به خویش جلب نماید و بدینوسیله توطئه‌ای را علیه رژیم امپراتورتیموری پی‌ریزی کند . علیرغم نوشته‌ی عادل شاه بنا به دلایل زیر جهانگیر با سفیر ایرانی به‌گرمی و نیکی [2] رفتار نموده است :

الف - دربیستم ماه محرم ۱۰۲۰ هجری در اولین بارعام ، یادگار علی

۱- درمتن اصلی مقاله ، آذربائی جان -م

۲- تـزوك، ص ۹۳

به این ترتیب علت تأخیر ورود یادگارعلی که درحدود دوسال می‌شود (اززمانی که ازدربارشاه عباس حرکت کرده تاموقعی که به‌دربارجهانگیرشاه رسیده‌است) بدرستی معلوم نیست ، ازطرفی کسی‌نیزنمی‌تواند منکرنوشته‌ی خود جهانگیرشاه باشدکه دراین مورد نوشته است :[۱]

بیست و چهارم محرم (۱۰۲۰ هـ .) که هژدهم‌فروردین روز شرف باشد یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی وتهنیت جلوس می‌آمده بود سعادت ملازمت دریافت و سوغاتیکه شاه عباس برادرم فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید .. بعداز گذرانیدن سوغات درهمین روزخلعت فاخره وسی هزار روپیه که به حساب ولایت هزارتومان بوده باشد به او مرحمت نمودم و کتابتی مبنی برتهنیت وپرسش‌تعزیت والد بزرگوارم گذرانید ، چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش ازبیش نموده درمراعات ادب و یگانگی دقیقه‌ای فروگذاشت ننموده خوش آمد که کتابت به جنس داخل گردد .

سپس جهانگیرشاه متن‌کامل نامه‌ی شاه عباس را نقل می‌کندکه درآن دلیل اعزام سفیر وعلل تأخیر شاه عباس درارسال پیام شادباش بیان گردیده است . بخشی از نامه‌ی مزبور را که جهانگیر شاه نقل نموده ، به شرح زیر است :[۲]

از دیر باز آئین وداد و روش اتحاد که بین آباء و اجداد انعقاد یافته و به تازگی میانه‌ی این مخلص محبت گزین وآن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چنین[۳](؟) مژده‌ی جلوس آن جانشین‌مسند

۱ ــ تزوك ، ص‍ـ۹۳
۲ ــ ایضاً ، ص ۹٤
۳ ــ چــون این؟ ــم.

سپاهی علیه جهانگیر گسیل نماید ، ولی تأثیر عمده‌ی دیگری که داشت این بود که نظر اورا نسبت به فرمانروایان دکن معطوف ساخت .

نامه‌ای درعالم آرا نقل شده است که در آن پادشاه مغول به شاه عباس اطمینان داده است که موضوع لشکر کشی به‌سرزمینهای دکن منتفی است . پاره‌ای‌از نامه‌هائی که‌شاه‌عباس به‌جهانگیر شاه‌نوشته‌وازوی‌درمورد‌فرمانروایان دکن درخواستهائی کرده است ، اکنون موجود ودردسترس ماست .

۱ - چند سطر از نامه‌ای که نصرالله فلسفی نقل نموده ومعتقداست که نامه‌ی مذکوررا خود شاه عباس بادستخط خویش برای جهانگیر نوشته ذیلا نقل می‌شود : [۱]

... به‌جهت خاطر ما به‌حکام ذوی‌الاحترام آن‌ولایت، خصوصاً عالیجاه محمد قلی قطب شاه که اورا بااین صداقت آئین اخلاص دیگریست ، پیوسته خاطرمحبت ذخائرمتوجه انجام وانتظام احوال اوست ، درمقام‌عنایت وشفقت درآمده‌جرائم ایشان باستارعفو واغماض‌پوشیده آید ، که هر آینه‌این معنی موجب آسایش عباد وآرامش بلاد واسترضای خاطرمخلص صادق‌الولا خواهد بود و چون غرض سفارش حکام مذکوراست یقین که درجه‌ی قبول خواهد یافت ...

۲ - چند سطرازنامه‌ای که شاه عباس‌درتصرف گرجستان نوشته‌وبازهم توسط نصراللّه‌فلسفی نقل گردیده است: [۲]

... برضمیر آفتاب نظیر مخفی نماند که سابقاً به واسطه‌ی نسبت محبتی که به مخلص جانی دارند ، کم خدمتی اهل دکن‌را استدعا نموده بود ومجدداً التماس می‌نماید که به‌جهت خاطراین‌خیراندیش تقصیرات‌وزلات ایشان‌را به عفو واغماض مقرون فرمایند و اگر من‌بعد

۱ - زندگانی شاه‌عباس، تألیف نصرالله فلسفی ، ج ٤ — ص ١١٤
۲- ایضاً ، ص ١١٤

افتخار حضوریافته یك جبه وسه یا سی‌هزار روپیه معادل هزارتومان دریافت می‌دارد [1]

ب ـ درسال هفتم سلطنت جهانگیر شاه (محرم ۱۰۲۱) به یادگار علی پانزده هزار روپیه پرداخت می‌شود.

ج ـ درمراسم هشتمین تاجگذاری [2] نوزدهم فروردین (شانزدهم صفر) ۱۰۲۲ هـ. جهانگیر شاه مهر یکهزار تولا موسوم به کوکب طالع را به یادگارعلی اهداء می کند.

د ـ در بیستم شهریور همان سال به یادگار علی اجازه داده می‌شود به اتفاق خان عالم به ایران برگردد و در این موقع علاوه برارمغانهای قبلی هدایائی را که خود جهانگیرشاه به‌شرح‌زیر [3] بیان‌نموده ، به‌وی پیشکش می‌شود :

«به‌یادگارعلی اسب بازین‌مرصع و کمرشمشیرمرصع وچارقب طلادوزی وکلفی وباپروجیفه وسی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل‌هزار روپیه بوده باشد.»

معذالك بااین وصف به‌درستی مشخص ومعلوم نیست که چه کسی نامه‌ی شاه عباس را به‌دربارمغول برده‌است ، مسلماً حامل نامه یادگارعلی‌نمیتواند باشد چونکه اواندکی قبل از ورود سفرای دکن به اصفهان ، عزیمت نموده بود. درسال ۱۰۲۲ فرستاده وی به‌نام محمدحسین‌چلبی [4] از دربارجهانگیر به ایران اعزام‌گردیده است. طبق قرار او می بایست برای خرید اجناس قیمتی از طریق ایران به استانبول می‌رفت ، ظاهراً شخص یاد شده نامه و هدایائی ازدربار جهانگیر برای شاه عباس‌آورده است.

اگرچه نامه‌ی عادل شاه آن اندازه درشاه عباس مؤثر واقع نشد که او

۱ـ تزوك ، ص ۱۰۰
۲ـ تزوك ـ ص ۱۱٦
۳ـ همان کتاب ص۱۲۱
٤ـ تزوك ـ ص ۱٤۲

وبعد از آن رخصت یافته روانه‌ی دکن شود، وسلاطین مذکوررا زیاده از اول رضا جوئی واخلاص گزینی و برخدمات آن نهال چمن آرای دولت واقبال تحریص وترغیب نماید. مرجو آن‌است که پیوسته شیوه‌ی مرضیه‌ی عنایت‌والتفات به‌سلاطین‌مذکور دارند که دنیای‌مستعار را درنظر اولوالابصار خصوصاً پادشاهان ذوی‌الاقتدار آن قدرواعتبار نیست که بعداز اطاعت‌زیردستان‌درمقام‌رفاهیت نباشند. هرچند طبع سلیم آن برادرجانی که به‌صفات مستحسنه آراسته‌است وبه‌رفاه حال‌عباداللّه راغب‌ودرین مورد محتاج سفارش نیست، غایتش ازفرط محبت‌هرچه ازمقوله‌ی خوبیها به‌خاطرمی‌رسد می‌خواهد که مذکور محفل ارم تزیین سازد. ترصد آنکه بعدازتقبیل بساط گردون‌مناط رخصت‌مشارالیه‌مبذول فرمایند، تابه‌زودی روانه‌ی دکن گردد.

۵ – نامه‌ی دیگری که شاه عباس ارسال نموده درجمیع المراسلات نوشته‌ی ابوالقاسم حیدرموجوداست. نظربه‌اهمیتی که‌نامه‌ی مذکورداراست لذا مفاد آن نیزذیلا نقل می‌شود:

سلاطین دکن خراج گذاران سلسله‌ی علیه بوده وبااین دودمان نیز مدت‌مدیدی است که روابط صمیمانه‌دارند. آنان حداکثر سعی خود را بمنظور ابقای مناسبات خود بـا این بنده (شاه‌عباس) مبذول داشته و از زمان تاجگذاری آن‌اعلیحضرت تاکنون‌طی مکاتبات مختلف وفاداری ومراتب اخلاص خودرا اظهار کرده‌اند. بااتکاء به‌همین روابط دوستانه بوده که یکبار بنا به‌تقاضای من آن‌اعلیحضرت ازسر تقصیرات آنان گذشته وازقرارمعلوم آن اعلیحضرت باسلاطین مذکور درکمال عطوفت‌رفتار نموده‌اند. فرمانروایان یاد شده پیوسته اطاعت و

امری که منافی رضای همایون آن دودمان صاحبقران بوده باشد سر زند ، تنبیه و تأدیب ایشان‌را رجوع به این خیرخواه نمایند تا عالمیان بر صفحه‌ی روزگار تذکار این آثار می‌نموده باشند که فی‌مابین پادشاهان، محبت به‌مرتبه‌ای بوده که به‌مجرد نامه‌وپیغامی از گناهان بزرگ وتسخیر بلاد عظیمه میگذشته‌اند ، همواره به تأئیدات غیبی مؤید باشند »

۳ ـ مؤلف «انفع الاخبار» به‌نامه‌ای دیگر اشاره می‌کند که توسط شاه‌قلی به جهانگیر فرستاده شده ، وبازهم در آن شاه عباس خواستار گردیده‌است که به‌حکام دکن اجازه داده شود که‌اقالیم آنها در تصرفشان مانده وهمچنان ثناگوی وی باشند . به‌نظر می‌رسد که حامل نامه‌ی یاد شده همان شاه‌خلیل باشد که بهمراه فرستاده‌ی بیجاپوری گسیل شده وسفر خودرا یکسال به‌تعویق انداخت . (۲٤-۱۰۲۳)

٤ ـ همچنین نامه‌ی دیگری دردست است که شاه‌عباس توسط «قاسم‌بیگ» برای ابراز حق شناسی وقدردانی ازجهانگیر شاه درسال ۱۰۲۹ فرستاده‌است وتمامی آن توسط نصرالله فلسفی نقل گردیده . اینك چند سطری از متن اصلی نامه‌ی مذکور:

نامه‌ی شاه‌عباس به‌شاه‌سلیم درباره‌ی ملوك دکن

... لهذا چون مسموع شد که بنابرسفارش این‌محب صادق‌البال تقصیرات سلاطین دکن به‌عفو مقرون ساخته مورد توجه و التفات فرموده‌اند ، ایلچیان ایشان‌را که‌در این جانب آمده بودند مرخص گردانیده ، رفعت پناه اخلاص شعار «قاسم‌بیگ» سپهسالار مازندران‌را که غلام و ازغلام زادگان قدیم‌الخدمت این دودمانست ، فرستادیم که به وسیله‌ی این صحیفه‌ی محبت‌طراز به‌سعادت ملازمت مستسعد گردیده حقایق حالات این جای‌را به‌عرض مقدس رساند

بودند. در مورد بیجاپور شاه‌قلی‌بیگ برای اینکار نامزد شده بود. اما وی به خاطر فرارسیدن لحظه سعد سفر خود را به تعویق انداخت، و درنتیجه سفر او به‌سال بعد موکول گردید، در صورتیکه آن دو فرستاده‌ی دیگر به همراه گماشتگان ایرانی به سفر خود ادامه‌دادند. خلیل‌الله به اصفهان می‌رود، ومؤلف‌عالم‌آرادر شرح وقایع سال۱۰۲۹ یعنی‌سال‌سی وچهارسلطنت شاه‌عباس گزارش بازگشت اورا شرح میدهد:

فرستادگان دکنی که قبلا به دربار [1] آمده بودند به همراه گماشتگان ایرانی اجازه مرخصی یافتند. میر خلیل‌الله خوشنویس سفیر ابراهیم عادلشاه به همراه طبیب‌بیگ، قاضی بیگ، سپه سالار مازندران به همراه شیخ‌محمد خاتون‌به دربار گلکنده، درویش بیگ که عازم دربار نظام‌شاه بود به علت فوت‌ناگهانیش‌درشیراز، پسرش محمدی بیگ به جای پدر عهده دار مأموریت پدر گردید.

بنا به دلایل‌زیر مطلب فوق نادرست می نماید:

۱ – درویش‌بیگ به‌سال ۲۳-۱۰۲۲ درسر راه خود به دربارنظام‌شاه‌در شیراز وفات نمود وطبق معمول شغل او به فرزندش «محمدی بیگ» محول گردید. این‌مطلب‌توسط اسکندرمنشی‌در گزارش بیست‌وهفتمین‌سال‌سلطنت شاه‌عباس نقل شده وبازهم در گزارش سی‌و چهارمین سال سلطنت پادشاه‌یاد شده دوباره‌تکرار گردیده‌است‌و این‌امر با حقیقت وفق‌نمی‌دهد. حقیقت‌مطلب این‌است که محمدی بیگ دوبار به دربار نظام‌شاه اعزام شده یکبار پس از مرگ پدرش درسال ۲۳-۱۰۲۲ وباردیگر درسال۳۰-۱۰۲۹ هجری درنامه‌ای که نظام‌شاه توسط «حبش‌خان» ارسال‌نموده‌است به مأموریت اخیرمحمدی بیگ اشاره گردیده‌است. از طرفی دیگر بنا به نوشته‌ی عالم آرا «حبش خان» به عنوان سفیر نظام‌شاه درسال ۳۲-۱۰۳۱ وارد اصفهان گردیده بدین ترتیب باتوجه به‌این موضوع حضور محمدی بیگ به‌سال ۱۰۳۱ در پایتخت

۱ – منظور دربار صفویه است. م.

فرمانبرداری خود را از آن اعلیحضرت نشان داده حاضرند تا طریقه‌ی اخلاص و بندگی در پیش بگیرند. امید است که آن شاهنشاه غبار بدخواهی آنان را با آب رحمت و بخشودگی از آینه قلب خویش بزدایند تا این مطلب سند و مدرکی باشد برای جهانیان تا بدانند که مراتب دوستی و مودت مابین دو پادشاه معاصر تا این درجه به‌اوج کمال رسیده بود که بنا به پیشنهاد یکی از آنان، آن دیگری از فکر الحاق و انضمام مناطق هم‌جوار صرفنظر میکرد.[۱]
البته برای آن اعلیحضرت اهمیتی نخواهد داشت که آیا آنان به عنوان خراج گذار باقی بمانند و یا شخص معینی برای حکومت تمامی این سرزمینها معین شود. اما اگر به آنان اجازه داده شود که متصرفات خود را همچنان در تصاحب خویش داشته باشند، این عمل موجب خیراندیشی ایشان و باعث مزید امتنان من خواهد بود. از طرفی علو طبع آن اعلیحضرت به‌حدی است که به سختی نیاز به‌تصرف این مناطق کوچك و نا قابل پیدا می کنند، از سوی دیگر اگر چنانچه میل به‌توسعه سرزمینهای وسیع آن امپراتوری داشته باشند این بنده خیر خواه آماده است که نصف و یا حتی بیشتر متصرفات خود را جدا نماید. آرزوی من این است که سلاطین یاد شده و اقالیم آنها دست نخورده به‌حال خود باقی بمانند.[۲]

همان‌طور که در عالم‌آرا آمده است، شاه خلیل در سال ۲۳-۱۰۲۲ به همراه قاصدهای دکنی عازم دربارهای تعیین شده گردید، به‌عنوان یك اقدام خیرخواهانه هر یك از فرستادگان دکن با یك مأمور مخفی ایرانی همراه

۱ــ ترجمه از متن انگلیسی. م.

۲ ــ این قسمت توسط آقای نقدی نقل‌شده‌است و نگارنده از بخش تاریخ دانشگاه اسلامی علیگر کمال امتنان را دارد که اجازه داده شد که از میکروفیلم آن استفاده شود.

۱۰۲۳-۲۴ اشاره نمی کند وشایداوهمان‌شخصی‌باشد که نامه برای جهانگیر آورد این موضوع عقیده مربوط به ورود شاه قلی بیگ به هند و باز گشت میرخلیل به بیجاپور را قبل ازسال ۱۰۲۹-۳۰ تأیید می کند ، همان طور که در عالم‌آرا یاد شده است ، او همراه شخص دیگری بنام طبیب بیگ به‌ایران بر گشته است .

۳- محمد خاتون درحدود سال ۱۰۲۵-۲۶ همراه حسین بیگ تبریزی به‌ایران اعزام شده بودواحتمال زیاددارد که‌شاید میرخلیل به‌همراه‌فرستاده‌ی ایرانی شاه حسین به‌ایران بر گشته باشد. همچنین کاملا امکان پذیراست که شاه خلیل درحدود تاریخ ورود محمد خاتون به‌ایران‌آمده باشد .

۴- نامه‌ای که ابراهیم عادل شاه توسط شاه‌خلیل برای‌شاه عباس‌فرستاده با عنوان زیرضبط شده است :

« کتابت پادشاه بعد از آمدن میرخلیل خوشنویس »

نظر به‌اینکه این نامه بعد ازنامه‌ی‌نخستین ، دومین‌نامه ایست که به‌سال ۱۰۱۸ فرستاده شده است وهمچنین نام‌حامل‌آن یعنی میرخلیل درآن‌مشخص است بنا براین جای هیچگونه شبهه و تردیدی باقی نمی‌ماند که میرخلیل برای باردوم به‌ایران اعزام شده باشد.

خود نامه ازنقطه نظرتاریخی حائز اهمیت نیست. عادل شاه پس ازذکر صفات و القاب‌عالی شاه ایران ، تبریکات وتحیات خود را به‌خاطرپیروزیهائی که نصیب شاه عباس گشته و آوازه‌ی آن از حدود مرزها گذشته بود معروض میدارد، آن گاه ازشاه عباس می‌خواهد که پیوسته اخبار پیروزیها وفتوحات خود را برای او ارسال نماید وبه‌عنوان ابراز رضامندی و حسن نیت شاه خلیل‌الله را که قبلا به‌جهت خدمت درپیشگاه شاه عباس امتیازاتی را دارا بوده است روانه دربارصفوی می کند واینك‌آن نامه :

جهت یاد کرد سیادت و نقابت دستگاه ، هدایت‌ونجابت
انتباه دانای کار آگاه شاه خلیل‌الله در بندگی فرستاده
شد تابندگان خودرا من‌بعدفراموش‌نفرمایندوبه‌وسیله‌ی

نظام‌شاه محرز و بلاتردید است . بنابراین این‌نکته کاملا مسلم می‌شود که در موقع اعزام سفیران ایران به دربار حکام‌دکن ، محمدی‌بیگ به‌عنوان سفیر ایران در دربار نظام‌شاه برای بار دوم منصوب بوده‌است ، در این مأموریت بود که سال بعداو به‌اتفاق حبش‌خان به ایران مراجعت کرد . (سال‌سی‌وپنجم سلطنت‌شاه عباس) .

این‌موضوع نیز درعالم آرا تصریح شده است که محمدی بیگ به اتفاق «حسین‌بیگ تبریزی» شروع به مسافرت کرد وشخص‌اخیرالذکر می‌بایست سه‌سال پیش رفته وهمراه «شیخ‌خاتون» سفیر قطب‌شاه در سی و دومین سال سلطنت شاه‌عباس (۲۸-۱۰۲۷هجری) برگشته‌باشد ، واین مطلب چقدرتعجب آوراست که حسین‌بیك پس‌از سه سال اقامت درگل‌کنده درسال ۲۸- ۱۰۲۷ به‌ایران برگردد در صورتیکه محمدی‌بیگ‌سفیر ایران در دربار نظام‌شاه که باوی آغازسفر کرده‌بود تاسال ۱۰۲۹ هجری درایران بوده است .

۳- درسال ۲۳-۱۰۲۲ میرخلیل همراه شاه قلی بیگ سفیرایـران در دربارعادل شاه بود ، ولی در موقع بازگشت به‌بیجاپور همسفرمیرخلیل یك نفرایرانی دیگربود که «طبیب بیگ» نام داشت.این موضوع نشان میدهد که شاه قلی‌می‌باید پس‌ازاتمام‌مأموریت‌خویش‌دربیجاپور به‌ایران برگشته‌باشد و این موضوعی است که اسکندرمنشی‌آن راضبط نکرده است.

ازبررسی نکات فوق چنین استنباط می‌شود که میرخلیل دوبار به‌ایران اعزام شده است ، نخست درسال ۱۰۱۸ هجری و بار دوم درسال ۱۰۲۷ .

نکات زیرمأموریت دوم میرخلیل را محقق می‌سازد :

۱- وی در سی وچهارمین سال سلطنت شاه‌عباس به‌ایران بازگشته‌است، صحت این نکته فقط درصورتی امکان پذیر است که تصورشود میـرخلیل برای دومین بار به‌ایران رفته باشد. زیرا صحیح نیست سفیری پس ازانقضای دوره‌ی سفارتش اقامت خود را شش تاهفت سال به‌تأخیر بیندازد.

۲- تردید درمورد دومین مأموریت میـرخلیل ازاین جا حاصل می‌شود که‌اسکندر منشی به‌عللی به بازگشت میرخلیل و شاه قلی بیگ در سـال

آئین نوروزی و میرنوروزی

از

فضل الله حقیقی

از دوران ماقبل تاریخ و ایامی نزدیک به ۱۲ هزار سال پرستیدن آفتاب و ستارگان و اجرام دیگر فلکی اساس اعتقاد وایمان ساکنان آسیای غربی بوده است. مردم آن ایام بسبب احتیاج و ترس، اعتقاد خاصی بتأثیر این عوامل درامور کلی وجزئی جهان پیدا کرده بودند وآن چنان بستاره شناسی و نجوم پای بند شدند که هیچ کار زندگی را، از امر زراعت و زناشوئی وداد وستد تانوشیدن دارو ومسافرت وجنگ وصلح، بدون مشورت منجم انجام نمیدادند. منجمان راهنمای مردم شده و بآنان که ازغرش رعد وبرق وابر وباد به دل غارها

تقریر اوشاید در مجلس شریف و محفل منیف نام دولت
خواهان بلند گـردد و خواطر به این تسلی بایست که
کاردان مومی الیه از قدیم‌الخدمتان آن درگاهست.

اکنون چند کلمه‌ای پیرامون تاریخ مأموریت دوم. طبق نوشته‌ی «هفت قلم»، شاه خلیل درسال ۱۰۲۷ که کتاب عادل شاه موسوم به «کتاب نورس» را تهیه می کرد در بیجـاپور بوده است و اوآن کتاب را به‌سلطان ارمغـان نموده وطی مراسم پرشکوه ملقب به «پادشاه قلم» می‌شود. تاریخ و جزئیات مراسم را هفت قلم درتذکره‌ی خود نقل کرده است. از اینجا کاملا می‌توان پی برد که شاه خلیل پس ازسال ۱۰۲۷ هجری به‌ایران رفته وشاید درحدود سال ۳۳-۱۰۳۲ هجری به‌بیجاپور مراجعت کرده باشـد.

پایان

تا هشتصد سال پیش ازتولد عیسی مسیح یك قالب دوازده هزارسالی و شش دوره ۱۵۰۸ سالی قمری متصل بهم داشته‌اند[1]. این دوره‌های نجومی براساس محاسبهٔ دایرهٔ نیمروز (نصف‌النهار سیستان) قرار داشت. انتخاب این نقطهٔ حساس معرف عمق اطلاع ایرانیان چهل‌وپنج قرن پیش دردانشهای ریاضی، جغرافیا ونجوم، ونمایشگر شایستگی ممتازه آنها در بوجود آوردن قدیمترین اثر علمی وفنی بشر محسوب میگردد وچون دانش نجوم که باجغرافیای ریاضی مربوط است نمیتواند بدون پیش‌بینی دقیق خسوف و کسوف خود را به‌ترقی و کمال برساند منجمان ایرانی آن ایام درتقویم هائی که تدوین نموده‌اند و بعضی از آن‌ها در دست است، دقیقاً هنگام گرفتن خورشید وماه را تعیین و اعلام داشته‌اند.

یکی از مهمترین و اساسی ترین تقویم های اولیهٔ ایرانیان تقویم نوروزی شهریاری است که از نظر دقت و جامعیت در میان تمام تقویم های ملل کهنه و تازهٔ جهان بی‌مانند است. اهمیت این تقویم که ماخذ ادوار نجومی ودانش سالماری (یاباصطلاح اروپائیان کرونولوژی و دستگاه تطبیق وقایع باتاریخ دقیق آنها) درنزد ایرانیان بود، بوضعی است که تا تغییر محسوسی در اوضاع منظومهٔ شمسی حادث نگردد صحت ودقت مطالب تقویم تردید ناپذیراست.

سه هزار وششصد ونود وسه سال پیش زردشت ریاضی دان و فیلسوف و شاعر ومنجم واصلاح کننده خط مذهبی دین دبیره درسن چهل وسه سالگی رصد جدیدی طرح نهادو برخلاف منجمان گذشته که اول صبح را ماخذ دورهٔ ۱۵۰۷ سالهٔ خورشیدی ثابت قرار داده بودند ساعت ۲۲ ظهررا وقت تحویل سال باافق نیمروز تعیین نمود. زردشت بر اساس این اصلاح، تقویم ها و تاریخ‌های پیش از خودرا تصحیح و کبیسه نمود وچند دورهٔ نجومی تازه بنا نهاد. بی‌سبب نبود یونانیان بهنگام تجلیل ازافلاطون درباغ آکادمی شهر آتن دانشمند خودرا تجلی تازه‌ای ازشخصیت ممتازه زردشت خوانده بودند.

۱ــ تقویم نوروزی‌شهریاری، ذ. بهروز ص۳۲

وشکاف‌سنگ‌هاپناه می‌جستند چنین گفته بودند:«ستارگان‌وآفتاب وعوامل کهکشانی‌هر کدام‌قدرتی‌مطلق‌اند باید به‌پرستش‌آنها پرداخت تا ازخیرات آنها برخوردار وازآسیب آنها درامان بود.» براساس این‌اعتقاد ومقدس‌شدن آسمان هزاران خداوند بی‌مرگ وناظر ومؤثر برکار جهان پدید آمد و از این میان تقدیس آفتاب بسبب روشنائی و گرمای جان بخش او زودتر از دیگر اجرام منظومهٔ فلکی‌آغاز گردید . لیکن از ۳۷۵۰سال قبل که مذاهب الهامی انتشار یافت[1] پیامبران توحید ، خداوندان قدیم را درهم شکستندو نیروهای آسمانی یك‌کاسه درواحدی نامرئی متجلی گردید .

منجمان ایرانی پس از اختراع خط ریاضی (عدد نویسی) وازهشت‌هزار سال قبل[2] بسبب همان معتقدات نجومی که داشتند رقم هفت (هیت) را ازآن جهت که باهفت گوهر آسمانی‌مناسبت دارد ، مقدس خواندند . سولگیریان که از ایران به شوش وجنوب بین‌النهرین رفته بودند بپرستش ستارگان هفتگانه آسمان پرداختند وعبادت گاهی‌هفت‌طبقه‌برای‌آنها ساختند . بدنبال آنان ساکنان بابل وهند (مردم‌غرب‌خوزستان بزرگ)[3] بتقلید سونگیریان عبادتگاهی بزرگ برای پرستش هفت گوهران آسمانی بنیاد نهادند و امر تقدیس ستارگان آنچنان درذهن مردم جای گرفت که بعد ازپیدایش مذاهب الهامی‌همچنان‌دراذهان عمومی ودرکالبد آیین‌های توحید باقی‌ماند. تقدیس ستارگان درآیین ابراهیم وسوگندهای موجود در قرآن بآفتاب وماه وروز وشب وآسمان وزمین نموداری از این افکارقدیمی وتعلق خاطر مردم‌بدانها میباشد .

منجمان ایرانی برای دقت در امر تقویم نویسی و پیشگوئی وقایع و راهنمائی‌های روزمرهٔ مردم ومأخذ قراردادن تمام محاسبات نجومی خویش

۱ــ احتجاج‌طبرسی‌قرن‌پنجم، حکمت‌الاشراق سهروردی‌قرن۶ ، ارشادالقاصد قرن۶

۲ــ درباره‌پیدایش خطدرایران حفریات‌سیلك‌کاشان (توسط گیرشمن) و تحقیقات‌اخیر کامرون درباره ترجمه‌بیستون .

۳ـ بصره ونواحی‌خوزستان بنام هندموسوم بودمسعودی التنبیه والاشراف ص۳۰۹ ، طبرسی‌جلد۳ص۹۰ وتقویم وتاریخ ذ. بهروز وسیروپدی ص ۳۰۸

جالب نظر است در ٤٨٠٧ سال پیش از رصد زردشت یعنی هشتهزار و پانصد سال قبل بامداد روز سه‌شنبه اول فروردین نوروز ثابت و نوروز گردنده دریك زمان آغاز گردیده و باهم منطبق بوده‌اند و یم (جم وجمشید) منجم و پادشاه پیشدادی فرزند تهمورس که برقراری نوروز را بدو نسبت میدهند مبدأ دورهٔ نجومی خود را آخرین روز یخ بندان و سرمای آنی و مرگبار شمال تعیین نموده و برمبنای افق نیمروز اولین روز زندگی بعدازواقعهٔ مزبور را نوروز یا روز هرمزد و روز خدا خوانده است . دراین روز جم از دماوند تا بابل باچرخی که جن وشیاطین حمل میکردند سفر نموده است دراین روز مردم بهم شکر میدادند وشکر تاآمدن جم شناخته نشده بود [1]

نخستین نوروز خورشیدی که مأخذ رصد زردشت و دسته همکاران او قرار گرفته وازآن اطلاع صحیحی دردست است نوروز سال ۳٦۹۳ تقویم شهریاری و مربوط بسال چهل و سوم زندگی این دانشمند بزرگ و پیامبر آریائی برمحاسبهٔ رصد نیمروز است [2] . درآن سال تحویل مرکز آفتاب بافق نیمروز ظهر سه‌شنبه نهم خرداد روز صورت گرفته است . بسبب فاصلهٔ کوتاهی که بین

بقیه ازصفحه مقابل

بدین ترتیب منجمان از محاسبه کبیسه غافل ماندند و با آنکه در سال ۳۹۲ هجری اسلامی ودرسلطنت محمود غزنوی نوروز در اول فروردین قرار گرفت آنرا نادیده انگاشتند وبه‌سبب همین غفلت درسال ٤٦٧ هجری وسلطنت ملکشاه سلجوقی نوروز به‌سیزدهم اسفند وگل ولای زمستان افتاد پادشاه و وزیرش نظام الملك عبدالرحمن خازنی را درشهر مرو باصلاح ووضع تاریخ و تقویم ایران مأمور نمودند وسه سال بعدهشت نفر منجم ایرانی باشرکت عمرخیام نیشابوری، حکیم لوکری، ابوالمظفر اسفرازی ومیمون نجیب واسطی و.... باصلاح تقویم ایرانی پرداختند وسرانجام تقویم متداول امروزی را بنام پادشاه وقت تقویم جلالی خوانده رایج ساختند با اینحال درتقویم متداول امروزی تحویل سال دربرج حمل صورت نمیگیرد ودرپایان حوت (اسفند) انجام می‌پذیرد بدین ترتیب ایرانی‌ها هر ۱۲۰ سال یکماه بهدر میدادند خطط مقریزی جلد۱ ص ۲۷٤، مسعودی التنبیه ص ۳٤۷—۲۱۵، ابوریحان آثارالباقیه ص ٤٤، کیاکوشیار المدخل ص ۸ چاپ برلن .

۱ — آثارلباقیه ،ص ۲۲۰

۲— شرح تذکره بیرجندی بر تذکره خواجه نصیر ورق ۲۰۳ خطی کتابخانه شخصی ذ.بهروزاستنساخ درکشمیر ۱۰۰۳ه

علاوه براداوار نجومی نامبرده شده ، ایرانیان یك دورهٔ نجومی دوازده سالهٔ حیوانی نیز داشته‌اند که از دوره های اساسی دستگاه سالماری ایران محسوب میگردید.[۱] در این دورهٔ نجومی منجمان ایرانی بمنظور دقت و جلوگیری ازاشتباه اعداد وارقام، بهر یك از سالهای دوازده گانه خود نام جانوری داده بودند که جالب توجه است :

۱ـ سال اول هزاره‌های دوازده گانه

۲ـ سال اول تاریخ پیشدادی

۳ـ سال اول تاریخ شهریاری

٤ـ وسال اول نوبه‌های نجومی ۱۲۰ سالی و ۸٤ سالی جملگی بانام سال اول حیوانی یعنی سال موش آغازمیگردیده واین کیفیت نیزخود معرف قدرت فکر و دقت نظر منجمان ایرانی محسوب می گردد که بااین اقدامات خود بنیان اولیه دانشهای بشری را گذارده‌اند .

قدیمترین نوشته واثری که ازاین دورهٔ نجومی دوازده سالهٔ حیوانی بدست آمده تقویمی است که دوهزاروهشتصد سال پیش آنرا نوشته‌اند ودرآغازسدهٔ بیستم میلادی درمغرب چین بدست آمده است . بموجب این تقویم ، ایرانیان دونوع نوروز داشته‌اند . نوروزثابت خورشیدی براساس دورهٔ نجومی ۱۵۰۷ سالی ۳٦۰ روزی ونوروز گردنده برمأخذ دورهٔ نجومی ۱۵۰۸ ساله قمری و ایندوتاریخ بااختلاف ناچیزی باهم معادل بوده‌اند .[۲]

---

۱ ــ مجله هوخت ، شماره ۹

۲ ــ تقویم نوروزی شهریاری، س ۳۲ ذ بهروز. محتاج بتذکر است دردوره ۱۵۰۸ سالی گردنده منجمان ایرانی تفاضل این ۵روزو٤۸ دقیقه و۵۱ ثانیه رادرمحاسبه شش روز منظور و هرچهارسال یك روز وهر ۱۲۰ سال یا ۱۱٦ سال ۳۱ روزی یا ۳۰ روزی یکماه بدورهٔ نجومی اضافه میکردند واین ماه را اندرگاه (کبیسه) میگفتند. دردوران حکومت اسلامی بعلت عدم رعایت کبیسه واینکه مالیات را درنوروزمیدادند دهقانان شکایت بمتوکل عباسی کردند و خلیفه عباسی از موبد موبدان رسم دیرین ایرانیان را پرسید ودستور داد تاتقویم رااصلاح کنند بحتری شاعرعرب گوید «نوروزبوضع اولش برگشت وازسرگردانی نجات یافت». باقتل متوکل فرامین او بلااقدام ماند و معتضد به تقلید رومیان سال راکبیسه کرد و شکایت دهقانان ایرانی باقی ماند .

بقیه درصفحه مقابل

غذا ومیوه باشراب وموسیقی ورقص ترتیب داده بشادمانی میپرداختند. زیرا ازدوران کهن ایرانیان عقیده داشتند این جان عاریت گوهری است که خداوند برای آزمایش راستی ودرستی جوهر آدمی در کالبد انسان بامانت نهاده است. بهنگام بازدادن امانت می باید شادمان بود واز اندوه و بیقراری که نشانهٔ نادرستی ومایه شادمانی اهریمن میگردد دوری گزید محمد مولوی عارف نامی که خود وهمراهانش رقص کنان بادف ومی جنازهٔ پدررا بگورستان رسانید ساٸقهٔ همین عقیده وسنت کهن ایرانی بوده است که اکنون بصورت ساده تری در بعضی روستاهای ارسبان و کردستان وقفقاز رواج دارد و گستردن خوان ونهادن دوست کامی (قالب وقدح چینی یاورشوومس) درمجالس سوگواری نشانه‌ای ازهمان عقیدهٔ چندین هزارساله است ومردم امروزی دلیل نهادن قدحهای خالی ازشراب را در کنار جزوات قران نمیدانند

اصولا انتخاب آغاز سال تقویمی و تاریخی دراولین روز فروردین وانتخاب دوعید نوروزومهرگان دردو نقطه انقلاب زمستانی وتابستانی وتعیین رنگ پرچم ایرانی ازقوس وقزح که ازبهترین آثار تجلی زندگی وزیبائی طبیعتند معرف ذوق سرشار وزنده دلی وجهان بینی خاص ایرانی است که درمیان ملتهای جهان بیمانند است.

دربارهٔ نوروز ونوروژ ونك روژ ونوك روژ [1] وسنت‌های وابسته بدان تاچند سال قبل منابعی قدیمتر از ایام ساسانیان که به دست نویسندگان مسلمان نوشته شده بودوجود نداشت لیکن پیدا شدن بایگانی‌های دولتی اشکانیان برروی چوب توز و چرم نبشته در کوه مغ تاجیکستان وبرسفال نبشته‌ها که درخرابهٔ شهرنسا (در ۱۸ کیلومتری شمال غرب اشك آباد یاعشق آباد) بدست آمده ازترجمه و کشف رمز بعضی قسمت‌های آن معلوم گردید نوروز دردوران شاهنشاهی ارشاکیان و ایامی قدیمتراز دوهرارسال پیش درآغاز بهاران بوده وماههای دوازده گانه سال همین نام‌های متداول امروزی منتها باشیوهٔ تلفظ زمان خود بوده است. [2]

۱ــ در سراسر بلوچستان و کردستان روز را روژ تلفظ میکنند . چنانکه در سقز کردستان کوه نك روژ دارند .

۲ ـ گاه شماری درایران قدیم ، تقی زاده ص ۳: تیرو (تیر) آبایج (آبان) اسپندارمت(اسفند)

آغاز سال خورشیدی (ساعت ۱۲ ظهر سه‌شنبه) و آغاز سال قمری (ساعت ۱۲ شب چهارشنبه) بوجود آمد ایرانیان درفاصلهٔ چند ساعتی میان این دوسال بآتش افروزی وپایکوبی پرداختند وبعدها براساس همین کیفیت خاص همه عصرهای سه‌شنبه منتهی به چهارشنبه آخرسال را بنام چهارشنبه سور وسرور متداول ساختند واین چهارشنبهٔ‌سوری متداول امروزی ماریشه‌ای ۳۶۹۳ ساله دارد.

از طرفی چون در نخستین سال رصد زردشت روز سیزدهم فروردین (تیرروز ازسال موش و برمحاسبهٔ حمل حقیقی) با روز سیزدهم ماه قمری همان سال‌منطبق گردید و آفتاب وماه درمقابل یکدیگر قرار گرفتند منجمان این روزخاص استثنائی را نحس خواندند که آفتاب وماه باستقبال هم آمدند. از اینرو دستور دادند تامردم از خانه‌ها خارج شده بصحرا روند و نحوست چنین روزرا دربیابان بدر کنند دراروپا وآمریکا وافریقای شمالی براساس محاسبهٔ ماههای قمری‌متغیر، تشریفات این روز در بهار صورت می‌گیرد و عیسویان باانجام عید پاك (بخارج وبدر) آمیخته بابعضی تشریفات مذهبی این سنت مشترك ایرانی‌آریائی را برگزار میکنند[۱].

همزمان باانتشارآیین نجومی، ایرانیان غمگینی و ناامیدی راپدیده‌ای ناشایست ودشمن زندگی میدانستند وعقیده داشتند شادی وامید، هیجان و حرکت ببار میآورد و همچنین هیجان و حرکت سبب نیرومندی و زندگی بهتر وفردای درخشان‌ترمیگردد.

میترا وزردشت آنچنان این‌راز شگفت‌زندگی را درکالبد مردم ایران دمیده بودند وآنقدر جشن‌وسرور بوجودآمده بودکه ایرانیان‌حتی‌درمرگ عزیزان خودشیون وزاری نمیکردندومجالس‌سوگواری برپانمیداشتندبلکه بشادمانی‌روان ازدست رفته‌مجلس‌جشنی‌ترتیب‌میدادند وچون‌سپیدی‌رارنگ خداوند میدانستند، برای مبارزه بااهریمن پلیدی که غبارتاریکی برجان‌ها میافکند جملگی لباس‌سپید می‌پوشیدند وهفت‌خوان سپیدرنگ‌ازهمه گونه

۱- Dictionaire Etymologique ص ۵۳۰

دانشمند ممتاز ایرانی سده چهارم هجری ابوریحان بیرونی که بیش‌از یکصدوسی‌ویك کتاب‌ورساله‌تألیف‌نموده‌است و بزبانهای سریانی‌وسانسکریت وپهلوی آشنائی لازم‌داشته در کتاب‌آثارالباقیه برنامه‌پذیرائی‌نوروزویژگان را بدین‌ترتیب اعلام نموده‌است:

روزاول فروردین هرسال‌شاهنشاه به‌عامه‌مردم بارمیداد وبآنان‌میفرمود خدمتگزار ونیکخواه آنان است.

روزدوم فروردین دهقانان و خدمتگزاران آتشکده‌ها بحضور شاهنشاه میآمدند.

روزسوم‌فروردین‌اسواران‌ومؤبدان بحضورشاهنشاه بارمی‌یافتند.

روز چهارم فروردین اعضاء خاندان سلطنت و رجال مهم کشوری و فرماندهان ارتش شرفیاب می گردیدند.

روز پنجم فروردین شاهنشاه بفرزندان ونزدیکان ومحارم اجازهٔ دیدار وپذیرائی نوروزی میداد

روزششم فروردین‌هرسال ندیمان ومشاوران‌سیاسی بحضور می‌آمدند و شاهنشاه ازاین تاریخ تا مهرروز (شانزدهم فروردین) به جشن‌های خصوصی خود می‌پرداخت فقط درنوروزویژگان وجشن‌مهرگان شاهنشاه در حضور مهمانان شراب مینوشید وبحاضران اجازهٔ شراب‌نوشی‌میداد بهنگام نوروز ایرانیان‌زردشتی بمناسبت‌نمازمشهوریتااهو که بیست‌ویك کلمه واولین‌دستورو کلام‌زردشت‌است ۲۱روزجشن‌می گرفتند (رهانمودن ۲۱تیر بمناسبت‌همین‌نماز وسنت‌قدیمی‌چندهزارساله است) همچنانکه رهانمودن صد ویك‌تیر بمناسبت نام اهورامزدامی‌باشد که‌ایرانیان‌ضمن‌نماز فروزگان اهورامزدامیخواندند.[۱]

چون همه ساعت‌نداشتند اگرتحویل سال درشب صورت میگرفت، آنرا با آتش افروزی بر فراز کاخ و بر بلندی کوهها و برج و باروها اعلام مینمودند و اگر تحویل سال در روز صورت میگرفت ـ همچنانکه امروز در

۱ـ هوخت، سال۱۳۳۷ ومهره استوانه‌ای شکل نقش‌دار موزه ایران باستان که تنه سه‌درخت‌را نقرنموده وبرهردرخت هفت‌شاخه کنده‌است وتمام۲۱شاخه سه‌تنه درخت دربالای نقش بهم متصل میگردد.

ایرانیان ازقدیمترین ایام برای هفتروز هفته‌هفت‌نام ایرانی داشته‌اند بدین‌ترتیب: مهر- ماه- بهرام- تیر- برجیس - ناهید- کیوان.[۱] ماه قمری‌چهار هفته‌وقریب۲۸روزبوده‌است. هرسال۳۶۰روزی را بردوازده ماه‌سی‌روزی‌قسمت میکردند وسی‌نام‌غیرتکراری‌برای سی‌روزماه داشتند همچنانکه درسالنامه‌های امروزی زردشتیان نیزسی‌نام غیرتکراری برای‌سی‌روزماه وجود دارد

آریاهای مهاجم درابتدا سال‌رابدوفصل زمستانی وتابستانی‌قسمت کرده بودند . زمستان‌یازیم که‌در‌بادی‌امرو نزدآریاهای‌سرمازده وبتاریکی‌فرورفته ده‌ماه بودبه‌هفت‌ماه تقلیل یافت‌وباجشن مهرگان آغازمیگردید. پنج‌ماه‌بقیه سال راهلین یاتابستان میخواندند که باآمدن‌نوروز مشخص‌میگشت.بتدریج که مهاجمان‌آریائی‌درمحیط‌های مختلف جغرافیائی‌وباآب‌وهواهای‌مختلف دمسازشدند فصلهای سال نیزتغییریافت وسالهای دوفصلی وچهارفصلی وشش فصلی‌مورد آزمایش قرارگرفت سرانجام سال‌چهار فصلی وهار (بهار) هلین (تابستان) پاتیز(پائیز) وزیم(زمستان)انتخاب ومتداول گشت‌وسال‌خورشیدی ثابت ونوروزثابت‌مورد قبول مردم ودولتیان قرارگرفت[۲] وایرانیان نخستین ملت‌جهان شناخته شدند که بنیان علم نجوم را نهادند

نیاکان گرپانی[۳] ما (کیانیان) از پنجهزار وپانصد سال قبل‌آیین نوروز را بدو بخش مجزاتقسیم‌کرده بودند: نوروز خردك یاهمگان که‌ازاولین‌روز فروردین تابیست ویکم‌ادامه داشت و نوروز ویژگان که باحضور شاهنشاه، شاهزادگان ، روحانیان، دانشمندان، فرماندگان‌ارتش وبزرگان کشور روز اول فروردین تامهر روز (شانزدهم فروردین) برگزارمیگردید[٤].

۱ـ تقویم نوروزی شهریاری، ذ . بهروز ص ۱۲

۲ـ المبتدء بعلم‌النجوم خطی کتابخانه مجلس شورا نوشته ابوالحیر خمار بنقل از رساله اسکندرافردوس از علمای اسکندریه .

۳ ـ زردشت درقسمت ۸ گاتها کیانیان راگرپان خوانده‌است.

٤ـ در دستگاه کرونولوژی واحکام نجوم ایران سه‌گونه نوروز داشته‌ایم (نوروز شهرباری + نوروزیزدگردی + نوروزبهیزگی) تقویم نوروزی ذ. بهروزص ۲۷، وغیراز نوروز بزرگ درخرداد روز (ششم فروردین)باعیاد دیگرهم نوروزمیگفتند مانند سروش روز درهفدهم فروردین و نوروز نهرها در ۱۹ اسفند (آثارالباقیه بیرونی چاپ لیپزیك ص ۲۱۵ و ۲۳۰)

از پایان این برنامه زن و مرد و بچه بکوی و برزن میرفتند و هر کرا از خودی و بیگانه می‌یافتند بدو آب میپاشیدند. گذاشتن جام شکر بر سفرهٔ نوروزی رسمی کهن است جام آب نماینده آناهیت و فرشته آب و باران بود. انار علامت باروری و برکت و شمع نمودار روشنائی حیات و پایدار بودن چراغ زندگی و تخم مرغ نشانه نژاد و تخمهٔ آدمی است. ایرانیان نوروز را جشن آفرینش نژاد و تخمه خود میدانستند و این جشن و عقیده هنوز هم در بعضی روستاهای یوگسلاوی در ۲۲ آوریل انجام می گیرد.

رسم براین بود ازچهارشنبه در کوچه‌ها و بلندی کوه‌ها آتش می‌افروختند. هر شخصی هفت بوته گیاه خشك برآتش مینهاد و به پایکوبی در اطراف آن می‌پرداخت زیرا برمبنای عقیده‌ی دیرین، ایرانیان را عقیده براین بود که آتش عفونت هوا و سردی و سستی زمستان را میبرد و احساس آتش هیجان و حرکت میآورد و هر فردی آتش را با گذاردن هفت بوته خشك زنده نگاه میداشت. سر انجام دوشیزه‌ای خاکستر آتش را به بیرون منزل برده کنار دیواری میریخت، هنگام مراجعت دختر را با تشریفات و تصنیف‌های خوش بمنزل راه میدادند. این چهارشنبه آخر سال همان چهارشنبه خاکستر روز قبل از تعمید کاتولیکها میباشد که در سوئد با تشریفات خاص تولد یوحنا و غسل دادن مسیح در ۲۴ ژوئن انجام می گیرد.

اصولا ازهشت‌هزارسال قبل‌واز آغاز انتشار آیین مزدائی گذاردن‌هفت گل و گیاه و یا هفت میوه تازه و خشك و یا گذاردن هفت شاخه ازدرختان میوه‌دار برسفرهٔ نوروز (هفت سین) نشانه احترام به‌هفت امشسپنتان (پاکان بیمرگ) و یاران‌صمیمی اهورامزدا بوده است که خیر و برکت و خوبی بجهان پراکنده می‌سازند. ازاین سبب نام شش تای آن‌ها برشش ماه گذارده شده است. درآغاز سپنته مئی‌نو (یا خرد مقدس) سر دستهٔ آنان بود. در بعضی نستانها اهورامزدا و یا سروش ایزد بهرام را بعنوان اولین امشسپنتت و رهبر آنان‌می شناختند و بطور کلی این هفت یاران صمیمی اهورامزدا بدین شرح بوده‌اند:

تاجیکستان و ماوراء النهر رسم است. با دف و کرنا از مکان بلندی آمدن نوروز را مژده میدادند ویا مردی سوار بر الاغ شده رقص کنان و باآهنگی خوش آمدن نوروز را خبر میداد و مردم قند و پول و سبزی بر سرش میریختند.[۱] حمزه بن حسن اصفهانی کتابی داشته مربوط باشعار وآهنگهای نوروز و مهرگان که مورداستفاده واقع گردیده است.

قبل از آمدن نوروز خردک مردم از ده روز مانده بپایان اسفند ضمن برگزاری جشن فروردگان بدان عقیده که ارواح پاك ایزدی وپدران و مادران آنها از آسمان بپائین آمده میهمان اهل زمینند و وضع زندگی مردم پائین وبستگان را بازدید میکنند و درخانه و اثاث منزل داخل می‌شوند تا اگر خانه روشن و پاکیزه و مردمش آسوده و شکم سیر و سلامت باشند شادمان میشوند از این سبب ایرانیان وهندیان در این روزها در بام‌خانه‌های خود غذا برای مردگان خویش میگذاشتند و چوب و دانه هـای خوشبو سوزانده ، مستمندان را دستگیری مینمودند و این تشریفات تا اولین روز فروردین پایان می‌یافت. (گاه شماری درایران قدیم)

درسفرهٔ نوروزی روستا نشینان و دهقانان ایرانی وبه نسبت تمکن‌مالی صاحبخانه اززمانهای قدیم شمع وقند وشیر وسبزه نورس و یا شاخه‌ای از چوب عود و مجمر آتش وجود داشت تا عود را بهنگام تحویل بر روی‌آتش مجمر بسوزانند . معمولا هفت نوع سبزه وساقه و هفت جور شیرینی و نقل و خشکبار وهفت نوع میوه بیاد ۲۱ کلمه نماز یتااهو میگذاشتند. گاهی کاسهٔ پرآب که گیاه اویشم وسیب وانار و چند سکه طلا ونقره وچند قطره گلاب برآب کاسه می‌ریختند وآینه وعسل ونان وکماج درسفرهٔ نوروزی پولداران دیده می‌شد . با آغاز سال جدید سالمندترین فرد خانواده بپا میخاست و قاشقی عسل یا قطعهٔ قندی بردهان یکایك افراد خانواده میگذارد وبا هدیه دادن‌یك برگ‌سبز و یا یك سکه پول آمدن نوروز را شادباش‌میگفت. بعد تمام خانواده بپا میخاستند و نماز تندرستی (یتااهو) میخواندند و از اهورا-مزدا خداوند خود دیرزیستن وفراخی روزی وشادکامی‌آرزو میکردند. پس

۱ــ تاریخ‌سنی ملوك‌الارض نوشته‌حمزه اصفهانی ، سده چهارم هجری مصری ص۳۲

به‌سی‌وپنج جشن ملی‌ایرانیان محدودومتروك شود ، وجشنهای قربان وغدیر جایگزین آن‌ها گردد . با این‌حال چون نوروز باحیات‌ملی مردم‌ایران بستگی تاریخی دارد کشاورزان و دهقانان ایرانی به زنده نگاه‌داشتن آیین های آن همت گماشتند .

قیام ابومسلم و بابك خرم‌دین ودیگر آزادمردان ایرانی‌علیه‌تسلط‌اجنبیان سبب گردید تا جشن‌های نوروز ومهرگان بطور رسمی‌در دربارشاهنشاهان و استانداران متداول گردد . سامانیان وغزنویان بتشویق وزیران ایرانی‌خود در این راه اقدام نمودند و شاعران‌و خطابه سرایان را به‌شادباش گوئی در نوروز و مهرگان‌واداشتند و چون درسال ۲۰۸ هـ المستعین خلیفهٔ عباسی فرمان‌داد تشریفات‌آیین نوروزدر بغدادموقوف گردد،ایرانیان بقدری به‌شحنهٔ بغداد و خودی و بیگانه آب‌پاشیدند که یارای‌حرکت‌ار رئیس شهربانی‌بغداد سلب گردید و خلیفه مجبور به‌لغودستورخود گشت .[1]

قدیمترین سندتاریخ‌اسلامی که بتفصیل‌در بارهٔ نوروز و تشریفات وابسته بدان اطلاعات سودمند بما میدهد کتاب « المحاسن‌والاضداد»نوشته «جاحظ» دانشمند ایرانی‌ومسلمان‌سده سوم هجری‌است جاحظ نزدیك به‌هزارویکصد سال قبل بنقل از کتاب « الاعیادوالنواریز » نوشته علی بن مهدی اصفهانی مشهور به‌الکسروی که تا سال ۲۸۹هجری زنده بوده ضمن توصیف‌نوروزها از نوروزخوزستان به‌هنگام‌رسیدن‌درخت خرما (درخت آسوریك) ونوروز شمال و نوروزعامه ونوروز پادشاهان نام میبرد .[2]

جاحظ گوید نخستین مردی که ابتکارنوروزی کرد،کاخ پادشاهی‌ساخت و تشریفات سلطنت‌برقرار نمود ، استخراج طلا و نقره وآهن را ضمن حمایت ازکارهای صنعتی معمول داشت[3] ، کیاخسروا پرویز جهان (نگهبان جهان)بود که بآبادی ایرانشهر و کشور ایران پرداخت و چون‌نوروز آغاز برقراری‌نظام

۱ــ نسخه خطی تاریخ امم ، مجلس شورا ص ۲۹

۲ــ محاسن‌والاضداد چاپ مصرج ۲

۳ــ این‌دودمان همان کیانیان هستند که زردشت در گاتها بخش هشت آنها را گرپان خوانده‌است آنان ۵۵۰۰ سال قبل بنیان شاهنشاهی ایران را در سراسر خراسان شمالی و کناره‌های شمالی دریای خزر نهادند .

۱- اهورمزدا بمعنی بزرگترین دانای هستی و آفریننده فکر که روز اول ماه مهر بنام اوست و درخت‌مقدس مورد بدوتعلق دارد.
۲- اشه‌وهیشته (اردی‌بهشت) بمعنی‌بهترین پاکی ونگهبان‌آتش که‌نامش را برروز بیست وهفتم هرماه‌گذارده‌اند و گل مرزنگوش بدوتعلق دارد
۳- هئورتاته (خرداد) بمعنی تندرستی وخرمی که نامش بـرروز سی‌ام هرماه‌گذارده شده و گل سوسن ازاو بـاقیمانده است.
٤- امرەتات (امرداد) که روز اول هرماه بغیر ازماه مهر بنام اوست و گل چمبك (زنبق) بدو تعلق دارد
۵- خشسیه وئیریه (شهریور) بمعنی نیروی آسمانی درراه نگهبانی و حمایت ازشاهنشاه که روز بیست‌وهشتم هرماه بنام‌اوست و گل و گیاه اسپرغم (ریحان) از اوست.
٦- وهومنه (بهمن فرزند اهورامزدا) بمعنی نیروی اندیشهٔ پاك وحامی برزگران و دام‌ها که روزبیست‌ونهم هرماه بنام اوست و گل یاسمن سفیدبدو تعلق دارد .
۷- سپنته ارمئی‌تی(اسفند) بمعنی لطف‌ومحبت وحامی سرسبز کنندگان که روز ۲۹ هرماه بنام او و گل بید مشك بیادبود اوست.

بلاتردید اطلاق نام هفت سین وهفت شین در سفرهٔ نوروزی از دوران حکومت اسلام وعرب، درایران متداول گردیده است زیرا هیچ موجبی‌برای مقدس بودن حرف‌سین عرب‌ها ویا حرف شین در نزد ایرانیان آریائی وجود ندارد و عناصریکه درخوان نوروزی گذاشته میشدبشرحی که مرقوم گردید چیزهای‌دیگر بوده ونام دیگر داشته است. مقدس بودن هفت بسبب انتصاب به‌هفت مقدسان جاوید ویا شباهت به‌هفت‌گوهران آسمانی هنوز هم در دور افتاده‌ترین خانواده‌های‌ایران سبب فرجام خوب شناخته شده است دربعضی دهات گیلان سفرهٔ هفت‌سین‌را بالای سفرهٔ عقد میگذارند وآنرا مایه شگون و نیکبختی نوعروس میدانند.

استیلای عرب‌های مسلمان وتعصبات شدیدآن‌ها در اشاعه شریعت تازه وامحاء معتقدات مردم‌تسلیم شده‌سبب گردید تاجشن نورز ومهرگان ونزدیك

گیاهان رنگ شده کلمات ابزود ، ابزاید ، ابزون ، برواد ، فراهید را نوشته بودند که بمعنی روئیدن ، زیاد شدن ، غذا ، شادمانی وشکیبائی بود. هفت نوع شیرینی سپید رنگ وهفت درهم و دینار تازه ضرب و مقداری اسپند و یك جوزهندی پوست گرفته بچشم میخورد . در طرف دیگر سینی چندجام طلا ونقره ازشیرتازه ، شیرخرما ، شیرنارگیل گذاشته بودند . پیك نوروزی سینی را درمیان دودست شاهنشاه برزمین نهاده یکایك آنهارا از درون سینی برمیداشت وبرای تندرستی وجاودانی شاهنشاه و کشوردعامیکرد . [۱]

شاهنشاه از شیرتازه و پنیرتازه مختصری میل میفرمود و مابقی را به حاضران درجلسه مرحمت میفرمود . خوردن شیرتازه وپنیرتازه سنتی بود که تمام شاهنشاهان ساسانی بدان عمل مینمودند . پادشاه نگاه کردن بسبزهٔ جو ونارنج را بفال نیك میگرفت وسعی مینمود بهنگام جشن های نوروزی درهیچ کاربد وفکر بدشرکت نکنند مبادا مورد بیمهری یردان قرار گیرد و میمنت نوروزی ازاودوری نماید

درتمام روزهای جشن یك کوزه نقره که قلاده‌ای ازیاقوت سبز وزبرجد وزنجیری ازطلا بر گردن داشت وآنرا محرمانه و دورازچشم مردم آب نموده بودند، بنزد شاهنشاه میآوردند شاه ضمن خوردن مقداری از آب کوزه میفرمود ابن خوشبخت کننده را بخود پذیرفتم پس ازآن بفرمان شاهنشاه بقیهٔ آب کوزه را برای دختران آسیابان وکارگران میبردند شاهنشاه ساسانی درهریك ازروزهای جشن نوروزی یك بازسپید بآسمان پروازمیداد ومربی تیراندازی شاه در اولین روز فروردین تیر و کمانی ممتاز تقدیم میداشت و پادشاه ترنجی باو مرحمت میفرمود [۲]

هنگام باریابی پیك نوروزی رامشگران سرود بهاری سرودهائی که نام فرزندان شاه ویا هنگام آمدن باران رابیاد میآورد ، سرودهای سئوال وجواب منظوم ، سرود آفرین ، سرود خسروانی ، سرود مازرستان و سرود پهلوی میخواندند . سرود پهلبد رایج ترین سرودها درتشریفات نوروزی کاخ نوشیروان

۱ــ المحاسن والاضداد ص ۲۷۷ - ۲۷٤

۲ــ المحاسن والاضداد ،ج۲

جامعه ایرانی و سلطنت و توفیق اوست بدین مناسبت ایرانیان دراین روز بشادمانی پرداختند. بیوراسپ تورانی، این پادشاه قانون گذار را در کوه دنباوند (دماوند) زندانی نموده بهلاکت رسانید لیکن افریدون امردبیاری برادران آریائی ایرانی خود شتافته بیوراسپ را دستگیرو بهلاکت‌رسانید و ایرانیان (خراسانیان) بشادمانی پیروزی بر تورانیان اجنبی، جشن مهرگان را برپا ساختند [1]

جاحظ باستناد کتاب جشن‌ها و نوروزها گوید بهنگام نوروز شاهنشاه ایران با لباسهای پرشکوه ازابریشم برتخت‌سلطنت می‌نشست مردی گشاده‌رو و خوش‌بیان که بخوش قدم بودن مشهور بود و اورا پیك نوروزی‌میخواندند، سحرگاهان بردرب‌خانه‌شاه آمده بانتظار میماند. بامدادان همینکه‌شاهنشاه بتالار پذیرائی وارد میگردید پیك نوروزی در حالیکه سینی نقرهٔ زیبائی بردست داشت بردرگاه شاهنشاه ظاهر میگردید و درود گویان اجازهٔ ورود می‌طلبید شاه میپرسید: «هان کیستی، از کجا آمده‌ای، با چه چیز آمده‌ای، همراهانت کیانند، و کی ترا باین جارهنمون شد؟» پیك نوروزی پاسخ‌میداد: «از نزد مردم فرخنده آمده‌ام. قصد دیدار نیك‌بختان دارم. براهنمائی مردم پیروز باینجا آمده‌ام. نامم خجسته است و با خود سال نوین را برای شاهنشاه بزرگ، همراه تندرستی‌ونیکبختی‌آورده‌ام.» بدنبال این‌توضیحات دلنشین‌شاهنشاه اجازه میفرمودند تابه‌تالارکاخ وارد گردد.

در دست پیك‌نوروزی و در داخل سینی نقره هفت قطعه نان کوچك که هر کدام‌را جداگانه باآرد گندم، ارزن، نخود، وکاورس و جو و برنج‌پخته بودند قرار داشت. هفت‌شاخه از سبزهٔ گیاهان نانها و هفت دانه از هرنان در کنار سینی بچشم میخورد. در میان سینی هفت شاخه از چوب هفت درخت که از دیدن شکل و یا شنیدن نام آن‌ها فال نیك و برکت می‌جستند مانند زیتون و گلابی و سیب و انگور و انار و انجیر و به هر کدام بـاندازه یك تـا سه گره وجود داشت که نام یکی از هفت استان ایران دورهٔ ساسانی بترتیب اهمیت بر آنها نوشته شده بود در کنارسینی بخط پهلوی و بادانه

۱ المحاسن والاصداد مجلد ۲، چاپ مصر

(شانزدهم فروردین) آنها را از زمین بر نمیداشتند[1].

جشن نوروز بهنگام شاهنشاهی انوشیروان ساسانی با شکوه فراوان برگزارمیگردید. مارسلیوس بازرگان رومی که شاهد برگزاری جشن بوده درسفرنامهٔ خودمینویسد: «در اولین روزجشن زنان و دختران پایتخت با لباس‌های حریرآبی وسبز ومردان با جامه‌های نودوخته درصحن حیاط کاخ شاهنشاه که آنرا وهوشت اخو یا بهترین جهان مینامیدند[2] جمع شدند طبقات ممتاز بتدریج وارد کاخ شده بتالارسلطنتی راهنمائی گردیدند. تالارسلطنتی (که بزبان عربی طاق کسری نامیده میشود) صدمتر دراز او پنجاه متر پهنا و چهل متر بلندی دارد ویکصد وبیست ستون مرمرین نقش برجسته برزینت آن افزوده است. دیوارهایش را بانقاشی های برجسته از مناظر طبیعت آراسته‌اند. معمولا رسم براین است بهنگام نوروز درفش کاویان را که چرم پیش بند کاوه آهنگر است وبا جواهرات زینتش کرده‌اند بر پیشانی خارجی کاخ آویزان میکنند. این پرچم بعنوان نمودار غلبهٔ حق و بهنگام جنگ پیشاپیش ارتش‌ها و یا بوقت تاجگذاری و هنگام نوروز بربالای کاخ آویزان میگردد وعامه مردم از مشاهده ناگهانی پرچم کاویانی در میبابند واقعهٔ مهمی درپیش است وجارچیان بلاوصله مردم پایتخت را از کیفیت واقعه آگاه میساختند.

درداخل تالارسلطنتی انوشیروان که ششهزارمتر مساحت دارد، فرش زمینه سفید یکقطعه‌ای مزین بجواهرات هفت‌رنگ بر کف تالار گسترده شده است این فرش که منظرهٔ بهار وطبیعت رامینمایاند درختانش را بازمردسبز وشکوفهٔ درختان را با زبرجد و عقیق‌سفید و صورتی و یاقوت سرخ مجسم ساخته‌اند. قندیل‌ها و شمعدان‌های طلا و مجسمه‌های جواهرنشان و مجسمهٔ شتری ازنقرهٔ خام واسبی ازطلای سرخ با زین و برگ جواهرنشان برزینت تالارشاهنشاهی ایران افزوده است.

درانتهای تالارپردهٔ مرواریددوزی باابریشم آبی‌رنگ و آویزهای گرد

۱- محاسن جلد ۲ چاپ مصر

۲- وهوشت‌اخو همان است که بعدها بهشت شده‌است مجله هوخت ۱۳۳۹،

بود. پهلبد مردی آهنگ‌ساز و خواننده از مردم بلخ بوده که در ساختن اشعار و آهنگ‌های خاص نوروز شهریاری مهارتی بسزا داشت. او ضمن خواندن سرودها از روزهای پرشکوه شاهنشاهی و از پیروزیهای پادشاه و از افتخاراتی که بکشور و ملت بخشیده است یاد میکرد. سرودهای او مهر و عطوفت شهریاری را جلب مینمود و شاه را بخدمات جنگ‌آوران و مرزبانان و خادمان شاه وملت متوجه نموده بخشودگی گناهکاران و زندانیان را یادآور میگردید. پس از انجام برنامه پیك نوروزی بشرحیکه در نوروزنامه عمرخیام آمده است، مؤبد موبدان بحضور شاهنشاه بارمییافت؛ باجامی زرین از می خوشگوار ومقداری درهم ودینار خسروانی در کنار ظرفی از خوید (گندم و جوسبز نشده) دریك سینی همراه شمشیر و تیر و کمان وانگشتر ودوات و قلم واسبی عالی نژاد که غلامی چابك رفتار بهمراه میآورد. مؤبد موبدان ضمن ستایش شهریار داد گستر پادشاه رابراستکرداری وعمر فراوان یادآور وشادباش میگفت. پس ازوی شاهزادگان، فرماندهان ارتش، نجیب‌زادگان، و رؤسای خانواده‌های ممتاز بحضور شاهنشاه میرسیدند و ضمن شادباش گوئی هر کدام هدیه‌ای را که خود دوستش میداشتند به شاهنشاه تقدیم میکردند. شهریارایران بعضی از آنهارا برای خود نگاه میداشت ومابقی را بخدمتگزاران حاضر درجلسه مرحمت میفرمود. عموم مردمیکه بحضورشهریارایران بار مییافتند درطول اجرای برنامهٔ نوروزی مراقبت مینمودند بهیچ روی خاطر شاه آزرده نگردد. خبرهای ناخوشایند وضروری مانند خبرهای سیاسی و نظامی ودرگذشت عزیزان وبستگان را ضمن آهنگ موسیقی و باتدبیر خاص باستحضار شاهنشاه میرسانیدند تا ناراحتی وهیجان سخت بر شاهنشاه دست ندهد.

جاحظ بنقل از کتاب کسروی گوید از ۲۵ روز مانده بآغاز فروردین خدمتگزاران دربار دوازده بذر سودمند گندم، جو، برنج، عدس، باقلا، ارزن، ذرت، لوبیا، نخود، کنجد، ماش وکاوس را برروی ۱۲ ستون خشتی کوتاه میکاشتند و از روز ششم فروردین (روز تولد زردشت و آفرینش آدمی) که نوروزویژهٔ شاهنشاهی آغاز میگردید باآواز خوش وترنم آن‌ها را می چیدند و بعنوان شگون ومیمنت بر کف اطاق‌های کاخ میریختند وتامهرروز

باغ جمع گردیده بودند، به‌شادمانی‌وسرور آوردند.»[۱]

میر نوروزی

یکی از سنت‌های جالب و کهن آیین نوروز که‌تاسال۱۳۱۲ خورشیدی درروستاهای بجنورد و کردستان ایران‌وعراق و بختیاری‌متداول بودانتخاب فرمانروای نوروز واقدامات سودمند ومسرت بخش او بوده است. از دوران شاهنشاهی هخامنشیان رسم‌براین بود کلانتران و کدخدایان روستاها که مردمی درستکار ومنتخب مردم بودند ازچند روزمانده به‌نوروز شخص بـا کفایت ومطلعی را ازطبقات پائین اجتماع ومعمولا ازمردم طبقهٔ ۳ واز کسبهٔ جزء مانند کفش دوز و کارگر حمام وامثال‌آن، بعنوان امیرو فرمانروای نوروز انتخاب مینمودند واورا در پنج‌روز اول سال فرمانروای مطلق مردم میساختند واستانداران وفرمانداران ازنظر متابعت باخواست‌مردم، در این پنج روز خودرا از پادشاهی‌وحکومت مخلوع دانسته‌نام سلطنت رابا جمیع مزایای‌آن از فرمانروائی مطلق واطاعت عمال‌لشکری‌و کشوری بدو واگذار میکردند. فرمانروای نوروز با اطمینان از عدم بازخواست ومواخذهٔ بعدی فرمانروایان واقعی، احکام‌عزل ونصب وتوقیف وجریمه ومصادره اموال‌صادر مینمود وتوسط داروغه ها و عمالی که خود از میان مردم عادی شهر وده انتخاب مینمود، بمرحلهٔ اجراء میگذاشت

درسال ۱۳۱۰ خورشیدی در مهاباد کردستان مشاهده نمودم بدستور میر نوروزی درتمام پنج روز اول فروردین تعطیل عمومی اعلام گردیده در تمام کوی‌وبرزن ها وسائل موسیقی‌ورقص‌و شادمانی‌بر پا گشت. عامه مردم مکلف بودند درجشن‌وسرور نوروزی شرکت کنند هدف و برنامه کار میر نوروزی آن بود که مشکلات یکسالهٔ مردم را در این پنج روزفیصله دهدو عقده های روحی آنان را برطرف سازد. بدینمنظور پادشاه یا میر نوروز بامسخره مخصوص خود که بلهجهٔ محلی او را «ویش کرن» Wish Karn میگفتند همراه جمع کثیری اززن ومردوبچه‌درشهرمهاباد بگردش‌پرداخت.

۱ ــ سفرنامه چاپی

وزربفت آویزان است . یك صندلی برای مهین دستور (نخست‌وزیر) گذارده‌اند وصندلیهای دیگر برای مؤبد مؤبدان ، وزرای دربار ، هیئت‌دولت ، ارتشبدها و فرماندهان طراز اول مرزبانی ، شهربانی وشهرداری ونمایندگان ملت‌های چین ، ترك ، و هند ، مصر و مردم روس و عرب و . . دانشمندان ایرانی ورومی که دردانشگاه گندی‌شاپور درس میدهند با لباس‌های صنفی آمده بودند گذارده شده بود

درمیان تالارمیز بزرگی باميوه وشيرينی وآشاميدنی قرار داده بودند. ستاره شناسان درگوشهٔ تالار مشغول محاسبهٔ نجومی واستخراج واعلام‌تحویل وآغاز سال‌نوهستند ،بمحض اشارهٔ آنان پرده دارسلطنتی‌برده‌مرواریدنشان را باآرامش تمام بازنمودوبا صدای بلند اعلام داشت‌زبان ها را نگاهدارید زیرا اکنون دربرابر شاهنشاه ایران زمین‌هستید . تمام مردمی که در تالار سلام ایستاده بودند تعظیم نمودند انوشیروان برتخت جواهرنشانی ازعاج که با یاقوت‌سرخ پوشیده شده بودجلوس نموده بود مقتدرترین مرد جهان لباسش نیم تنهٔ‌شال سفید وشلوارش ازحریرآسمانی‌رنگ‌وتاجش‌باماه‌وگوئی مرواریدنشان وگردن‌بند وحمايل وبازوبند مرصع بهمراه بود گرزی‌بوزن ۹۱ من از طلای ناب بازنجیر طلائی ارسقف تالار وبر كنارتخت‌آویران‌بود. پس از تعظیم ممتد حاضران موبدموبدان بحصور شاهنشاه‌رفت واظهارداشت انوشك بوی‌اکامك‌رسی(جاويدان‌بمانی‌وکامیاب گردی) رهبر روحانیت کشور ضمن ستایش شهریار دادگستر نوروزرا شادباش گفت. انوشیروان در پاسخ فرمود یزدان را ستایش میکنیم که بما توانائی‌داد تاامن وآرامش‌رادرسراسر کشور برقرار سازیم وآسایش ورفاه عمومی‌را همراه با توسعه عدل‌و داد در سراسر کشور عملی کنیم نوروز رابشماو همهٔ مردم ایران‌شادباش‌میگوئیم ونیك بختی‌و بهبود وضع همگان را ازخداوند بزرگ خواستاریم . پس‌از اجرای برنامه مزبور ، شاهنشاه اجازه فرمودندتا حاضران درشادمانی‌نوروز شرکت کنند. با خواندن سرود پهلوی پرده داربردهٔ‌سلطنتی را جمع نمود. شاهنشاه مراجعت فرمودند ورامشگران حاضران تالارومردمی‌را که‌درصحن

دستجمعی مردم رفع توهین از شاکی بعمل آمد. در روز پنجم فرمانروائی او ندانستم بچه سبب امیر شخصی را جلب نمود و مأموران میر نوروزی متهم را الخت نموده وادار کردند چهار دست و پا راه برود. بدهکار محترمی منکر بدهی خود گردید و حاضر بتراضی نشد. میر نوروز او را نزد قاضی شهر فرستاد و چون در آنجا نیز کار فیصله نیافت فرمانروای نوروز طرفین دعوا را همراه مأموران خود نزد امام جماعت شهر فرستاد تا بر طبق دستور خداوند و آیین اسلام با آنان رفتار گردد. بدین ترتیب حل اختلافات محترمان شهر با امام شهر بود. عامهٔ مردم قسم خوردن را ننگ میدانستند و زیر بار این خفت نمیرفتند.

خواجه علاءالدین عطاملك جوینی وزیر هلاکو خان در جلد اول کتاب تاریخ جهانگشای جوینی در صفحات ۷۹ – ۷۸ در بیان تصرف خوارزم بدست مغولان گوید: «در آنوقت خوارزم از سلطان خالی بود. از اعیان شهر خمار نام ترکی بود از اقربای ترکان خاتون آنجا بوده است چون در آن سواد اعظیم و مجمع بنی آدم هیچ سرور معین نبود که در نزول حادثات امور کفایت جمهور باو مراجعت نمایند و بواسطه او با ستیز روز گار ممانعت کنند بحکم نسبت و قرابت خمار را باسم سلطنت موسوم کردند و پادشاه نوروزی از او بر ساختند و ایشان غافل از آنچ در جهان چه فتنه و آشوب است و خاص و عام خلایق از دست زمانه در چه لگد کوب.»

دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود در شرح احوال میرزا علاءالدوله فرزند بایسنقر و نوادهٔ شاهرخ تیموری گوید: «القصه نصیب جام علاءالدوله همیشه از خم فلك دردی درد بود، و بعد از وفات .. باز بدستور سابق در دست فرزند متهور ذلیل گشت و چندروزی چون پادشاهان نوروز (و در نسخه مرحوم دکتر غنی چون میر نوروز) در هنگام نوروز آن سال در دار السلطنه هرات حکومتی شکسته بسته نمود.»[۱]

طی مکتوبی که چهل و دو سال قبل میرزا یوسف خان حکیم باشی مقیم بجنورد در پاسخ استفسار شادروان محمد قزوینی بمعظم له اعلام داشته بود: «بهنگام نوروز سال ۱۳۰۲ خورشیدی برای معالجه بیماری به بجنورد رفته بودم. در آنجا مشاهده کردم شخصی را با لباس فاخر بر اسب سفید بلند قامتی نشانیده چتری برسرش

۱ – تذکره هفت اقلیم ص ٤١٦

دلقك امیریك کدوی میان تهی ازمیان بدو نیم کرده بانقاشی و رنگ آمیزی مانند ماسکی برصورتی گذارده به مسخرگی وخنداندن مردم پرداخت لیکن فرمانروای نوروز در پنج روزفرمانروائی خود بهیچ عنوان نمی‌خندیدزیرا مورد بازخواست متابعان قرارمیگرفت از آن جهت که دستوراتش بمرحلهٔ اجراء نمیامد وحل مشکلات مردم درپنج روز حکومت اوانجام نمی‌پذیرفت. بر اساس اقدامات میرنوروزی پاداش هیچ ظلمی بیش ازیکسال طول نمی کشید اختلافات ودعاوی مردم در پنج روز حکمروائی او فیصله مییافت .

اطلاع یافتم سال گذشته درچنین روزها درمهاباد امیر نوروز بمدیونی تکلیف نمود تاچهارصدتومان بدهی خود را درسه نوبت بپردازد وبا آنکه بدهکار قبول کرده بود درمدت یکسال بتعهدخودعمل ننمود درنوروزسال ۱۳۱۰ خورشیدی طلبکار مجددا بنزد امیر نوروزآمده شکایت کرد . پادشاه نوروز دستورداد تا بدهکار را جلب کنند ودو برابر بدهی او را از وی وصول نموده بطلبکار تحویل نمایند . مأموران وداروغگان فرمانروای نوروز دستور پادشاه خودرا عمل کردندوهشتصد تومان از نقدینه واموال و دامهای بدهکارراتصرف نموده بطلبکار تسلیم نمودند طبق صورت محرمانه ایکه کدخدایان و کلانتران بمیر نوروزی تسلیم نموده بودند امیر دریکی ازپنج روزحکمروائی خود بعلامت غضب لباس قرمزرنگ برتن نمود مالکان وبازرگانان از شنیدن کیفیت واقعه ازترس ازخانه‌های خود بیرون نیامدند . میرنوروز دستور داد تا اموال ودارائی یکی از بازرگانان را که درسال گذشته بسبب مخفی نمودن خوار وبار از راه گران فروشی ثروتی بدست آورده بود تاراج کنند، ومأموران امیر باهمراهی مردم بیدرنگ دستور فرمانروای خودرا عمل کردند میرنوروز بیکنفر از مالکان پیغام داد بشکرانهٔ ثروتیکه درسال گذشته بدست آورده است سیصد تومان بفرستدوچون دریافت داشت تمام آنرا بمستمندان مهاباد تقسیم نمود . یکنفر ازساکنان این شهر ازظلم واهانتی که درسال گذشته بر او شده بود، به امیر نوروزشکایت کرد امیر ظلم کننده را احضار نمود وپالانی بر پشتش نهاده و مجبورش کرد تاچهار دست وپا راه برود . بدین ترتیب وباخندیدن و استهزاء

مصر رایج بود و مردم ودولتیان دراین جشن شرکت مینمودند. درشب نوروز مردم بهم آب میپاشیدند وتخم ماکیان بهم پرتاب میکردند و باتازیانه چرمی ببدن همدیگرمی‌زدند . و بعد مغریزی گوید در روز نوروز امیری بنام امیرنوروز سواره ظاهرمیشود وبا اوجمع کثیری همراهند و برمردم حکمروائی میکنند و فرامینی به طنز و مسخره باعیان واکابر نوشته مبالغ بزرگی مطالبه میکنند البته مقدار قلیلی باو میدهند . مردم در محلی که خلیفه آنها را می‌بینند با موسیقی وآواز شادی‌میکنند ... بعدهاامیر برقوق این‌رسمها را موقوف کرد.

بدین ترتیب برنامه سودمند و مسرت بخش میر نوروزی مطابق کیفیات اخلاقی و روحی مردم هر ناحیه تا سال ۱۳۱۱ خورشیدی رایج بود و از آن تاریخ بسبب اجرای برنامه نظام نوین دادگستری ورفتن ضابطان دستگاه مزبور (ژاندارم ها) بهمهٔ روستاهای کشور این‌سنت دیرین‌ملی متروك گردید. درفروردین‌ماه ۱۳۴۷ وزارت‌پست وتلگراف‌وتلفن تمبرمیر نوروزی راچاپ‌وانتشارداد لیکن اشتباهاً حاجی فیروز دوره گرد را بعوض میر نوروزی معرفی‌نمود. این‌حاجی‌فیروز که لباس سرخ رنگ‌میپوشد وصورتش‌را برنگ زمستان سیاه نموده بادف‌زدن وتصنیف خوانی در کوچه‌ها آمدن نوروز را بشارت میدهد، همان‌جوان خوش میمنت پیك نوروزی‌زمان اشکانیان‌وایامی قدیمتراز آنست که‌در دربارپادشاهان بدان‌ترتیب‌ودر روستاها برچارپائی سوارشده آمدن‌نوروز را در کوچه‌های روستا مژده میداد ومردم پول ونقل وسبزی‌برسرش میریختند وممکن است ازسیاهان‌بومی‌جنوب‌ایران باشد که به اربابان‌آریائی ومهاجم‌خود درسیستان‌وشوش وسرزمین‌سونکیرها باین کیفیت شادباش میگوید و ربطی به پادشاه یا امیرنوروزی باآن‌همه قراول ویساول وشاطر وچتردار واردوی سواره وپیاده ندارد که دستورحبس وتبعید ومصادره اموال وعزل‌ونصب مأموران وحل‌وفصل سریع دعاوی مردم را میداده است .

پایان

گرفته بودند وچند شاطر وفراش بتقلید حکام محلی چوب بدست درطرفین ودر عقبش روان بودند. چند نفر هم چوب‌های بلند در دست داشتند که برسر هر چوبی کله مردهٔ حیوانی از گاو وشکارهای صحرائی آویزان کرده بودند و درپشت سر امیر نوروزی حرکت مینمودند. بدان علامت که پادشاه از جنگی فاتحانه مراجعت نموده سرهای دشمنان را بهمراه میاورد، جمعی سواره بدنبال امیر نوروز روان بودند وخلق بسیاری از زن ومرد وبچه با هلهله وشادی وساز ودهل بدنبال کاروان حرکت مینمودند.

میر نوروزی ضمن حکمروائی با اقتدار خود ببعضی مالکان و بازرگانان فرمان میداد تافلان مقدار پول ویاغله ودام جهت سیورسات ارسال دارند. پس از چانه زدن‌ها ورفت وآمدهای مأموران امیر سرانجام بمبلغی توافق میگردید واعیان وبازرگانان از روی میل ورضا و بسبب میمنت نوروزی دستورات فرمانروای نوروز را اطاعت مینمودند وی مقداری از ثروت بدست آمده را برئیس ایل یا فرمانروای واقعی تسلیم میکرد، مقداری را بمردم مستمند واندکی برای خود میگرفت»[1] بوضعی که درمحلی تحقیق نمودم مقام میر نوروزی بفردی که در گذشته امتحان شایستگی ولیاقت داده بود ودر خانوادهٔ او موروثی گشت و عنوان میر نوروزی در دوران حکومت اسلامی در شعر و ادب فارسی بکاررفت. شاعر شیرین سخن شیراز حافظ در غزلی که مطلع آن اینست: «ز کوی یار میآید نسیم باد نوروزی» فرماید:

سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی

برقراری تشریفات میر نوروزی درمصر وهند وعثمانی که مسلمانان شیعه برآن حکمروائی میکردند همچنان متداول بود علاوه بر عطاء ملك جوینی و دولتشاه سمرقندی در کتاب المواعظ والاعتبار بذکرالخطط والاثار معروف به کتاب خطط مقریزی درصفحات ۳۰ و۳۹۰ درمجلد دوم گوید در دوران خلفای فاطمی مصر وتامدتها پس از انقراض ایشان نوروز بمانند عیدی بزرگ ملی درسراسر

---

۱ ــ مجله یادگار سال اول شماره ۳ ص ۱۳



پیام مجلّه

مجلّه بررسی‌های تاریخی مقالات و نوشته‌های تحقیقی و مستدل تاریخی مربوط به ایران را که

مستند به مدارک باشد با امتنان و سپاسگزاری از همکاری نویسندگان محترم می‌پذیرد

مسئولیت مندرجات و مطالب مقالات مجلّه با نویسندگان مقالات است.

چون مطالب مقالات عقاید شخصی نویسندگان است مجلّه بررسیهای تاریخی در قبال

عقاید نویسندگان مسئولیتی نخواهد داشت

مقالاتی که بدفتر مجلّه میرسد مسترد نمی‌شود

مجلّه در چاپ و یا رد مقالاتی که بدفتر مجلّه میرسد آزاد است

در ترتیب تقدّم و تأخّر مقالات جز رعایت وضع مجلّه و مشکلات چاپخانه‌ای علّتی وجود ندارد

دانشگاه شاپورگرد

بقلم

امام شوشتری

ایرانیان میگفتند :

هرزمان پیکره شاپور اول در آستانه غارتنگ جوکان بار دیگر برپا شد، روزگار پیشرفت ووالائی ایران فرا رسیده است .

خدای بزرگ را سپاس کــه بفرمان شاهنشاه آریامهر پیشوای دادگستر و دانشپرور ملت ایران ، پیکره شاپور اول پس از سالیان دراز فرو افتادگی بپا خاسته و روزگار پیشرفت و والایی در کشور ما بار دیگر آغاز شده است .



یکی شارسان نام شاپور گرد

پی افکند و پردخت و آژور کرد

فردوسی

اردشیر بابکان درزمان زندگی خودرشتهٔ شاهنشاهی ایران را به پسرش شاپور واگذار کرد و رضاشاه بزرگ نیزچنین فرموده است.

شاپوردرسال ۲۴۰ میلادی رشته شاهنشاهی را بفرمان پدر بدست گرفت اما چون درآن زمان میهن ما گرفتار پیکار با امپراتوری پیمان شکن روم بود، شاهنشاه شاپور، آیین تاجگذاری را به پس افکند وهنگامیکه ارتش دلیرایران زیرفرماندهی بزرگ ارتشتاران شاهنشاه شاپورتوانست امپراتوری روم را بزانو درآورد و مرزهای میهن را ایمن سازد، در مهرماه ۲۴۳ میلادی تاجگذاری کرد.

شاهنشاه آریامهر نیزتاهنگامیکه میهن ما گرفتار آسیبهای جنگ جهانی دوم بودو آشوبهای پدید آمده ازدر آمدن بیگانگان بکشور هنوززدوده نگردیده بود بادردست داشتن رشته شاهنشاهی، تاجگذاری نکردند و پس از آنکه کشوررا ایمن وآباد ومردم را آسوده و آزادفرمودند، آیین فرخنده تاجگذاری با شکوهی که شایستهٔ چنین آیین فرخنده‌ای است انجام گرفت.

شاپورچنانکه دراین کتاب خواهید دید، پس ازسر کوفتن دشمنان وآباد کردن ویرانیها با فروختن کانونهای دانش و فرهنگ کمربست تا ایران را بزرگترین کانون علمی جهان کرد، ونمونهٔ درخشان آن کانونها همین دانشگاه شاپور گرد است که تاریخ آنرا دراین کتاب خواهید خواند.

شاهنشاه بزرگ ما نیزدر گسترش فرهنگ ودانش درایران بـر شـاپور پیشی گرفته‌اندو بفرمان والای شاهانه بزودی بیسوادی ازاین کشورریشه کن خواهد شد و کانونهای بزرگ دانشی از گونهٔ دانشگاهها و دانشخانه‌ها و پژوهشخانه‌هادرهرجای ایران بنیادنهاده شده است وزودخواهدشدتا کشورما بفرمان خجسته شاهانه مانند باستان زمان یکی ازکانونهای فروزان دانش و فرهنگ جهانی گردد ازاین رومجله بررسیهای تاریخی مفتخراست این کتاب ارزنده تحقیقی را که دانشمند ارجمند آن باختیارمجله نهاده‌اند، به پیشگاه خدایگان شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران پیشکش نماید.

یادداشت مجله

کتابی که دانشمند معظم آقای امام شوشتری بنام - دانشگاه شاپور گرد - دربارهٔ تاریخ بنیادگزاری دانشگاه «جندی شاپور «درخوزستان نوشته‌اند در همان حال که تاریخ بنیاد نهادن این کانون بزرگ فرهنگی را نشان میدهد و بنیادگذار آن دانشگاه را میشناساند، بازگو کنندهٔ تلاشهاو کوششهای بزرگ‌ارجداری است که شهریاران نامدار ایران در پیش بردن فرهنگ‌و تمدن انسانی بکاربسته‌اند.

درمیان چهره های تابناک شاهان بزرگ‌ما، شاپورنخست(۲۴۰-۲۷۹ م) پوراردشیر بابکان-چنانکه خواننده گرامی مجله بررسیهای تاریخی درلابلای این کتاب‌خواهددید، ازشهریارانی‌است که نه تنها درجهانداری وجهانگیری بسیاروالا بوده بلکه بدانش و فرهنگ و گستردن آن تاآنجا دلبستگی داشته و کوشش کرده است که اورا درتاریخها حکیم وفرزانه نامیده‌اند.

از شگفتیهای زمانه است که خدای بزرگ‌میان ویژگیهای آن شهریار نامدار وشهریاربزرگ ما شاهنشاه آریامهر مانندگیهای ویژه‌ای پدید آورده که همگی درخور ژرف نگری است.

شاپور فرزند برومند اردشیر بابکان بنیان‌گذار دودمان بزرگ‌ساسانی است و پدر اوبمیهن ما که در سراشیب پاره پاره شدن بود یگانگی بخشیده و دودمان شاهنشاهی نوینی برای راه بردن این کشور بنیاد نهاده است تا با دستی نیرومند کشور را از گزند دشمنان ایمن دارد.

شاهنشاه‌آریامهر نیزفرزند برومند رضا شاه بزرگ بنیادگذار دودمان شاهنشاهی پهلوی است که میهن ما را ازخطرپاره پاره شدن وآفت خانخانی رهایی بخشیده، وپس ازسالها پراکندگی یگانه ساخته است.

باید گفت: در نگارش تاریخ ایران چه در زمانهای گذشته مانند آنچه یونانیان باستان یا مسیحیان نسطوری در باره این کشور نوشته اند و چه آنهائی را که در سده‌های هیجدهم تا بیستم میلادی در اروپا درزمینه تاریخ ما نگاشته اند، غرض ورزیهایی فراوان بر راستیها سایه افکنده است.

افسوس که بسیاری از نویسندگان تاریخ آموزشگاهی ما، گفته‌های اینگونه کسان‌را بی پژوهشگری و سنجشگاری کلیشه‌وار تکرارمیکنند و در شکم کتابها نباشته میسازند و آنهاچنان دل بسته‌اند که مقدسان بسخنان قدیسان وامامان دل‌میبسته‌اند، در حالیکه بسیاری از سخنانی که در بارهٔ کشورما گفته‌شده، آمیخته به‌تعصب مذهبی یا سرشته بغرضهای سیاسی بوده است.

از اینرو بنظرمیرسد: کنون را باید خودمان برپایه روشهای دانشی در همهٔ اسناد تاریخ ایران جستجو و پژوهش کنیم و آنها را در ترازوی خرد و دانش بسنجیم و آنچه رااز این سنجشگریها بدست آمد بی تعصب و خودخواهی بپذیریم

من یقین دارم اگر بکوشیم باصل اسناد تاریخی دست یابیم و آنها را ژرف بینانه بررسی کنیم و بااسناددیگر بسنجیم، بسیاری از لکه‌هائی که از خامه‌های آلوده بر رخسارهٔ تاریخ ایران افتاده است، زدوده خواهد شد و ارزش سهمی که ایرانیان درپیشبرد فرهنگ و تمدن انسانی داشته‌اند هویدا خواهد گردید.

چنین کاری بجوانان‌ما دلگرمی خواهد داد درراه پیشرفت دادن به دانش وفرهنگ کنونی جهان بکوشند تاباملتهای پیشرفتهٔ امروز همگام گردند و میهن خودرا بار دیگر کانون فروزانی ازدانش و هنر و فرهنگ سازند.

نوشتن این رساله گامی کوچک در راه چنین آرمانی بزرگ است، امید است همین گام با همهٔ کوتاهی که دارد، دراندیشهٔ پژوهندگان جوان تکانی پدید آورد وایشان را در راه پژوهشگری در همهٔ زمینه‌های دانشی و هنری برانگیزاند. ما دراین گفتگو که درسه بخش جدا، نوشته میشود، ازتاریخچه ونام شهر شاپور گرد که بنادرست آنرا جندی‌شاپور گفته‌اند و از دانشگاه بزرگ شاپورگرد وسرانجام از دانشهائی که در زمان ساسانیان دراین دانشگاه آموخته میشد، سخن خواهیم گفت. بیاری خدای توانا.

تهران بهمن ماه ۱۳۴۷

سرسخن نویسنده

ایران از سده های بسیار دور ، یکی از خاستگاههای بزرگ تمدن و فرهنگ آدمیان بوده و ایرانیان درپیش بردن و گسترش بخشمدن بفرهنگ انسانی بزرگترین سهم را دارند

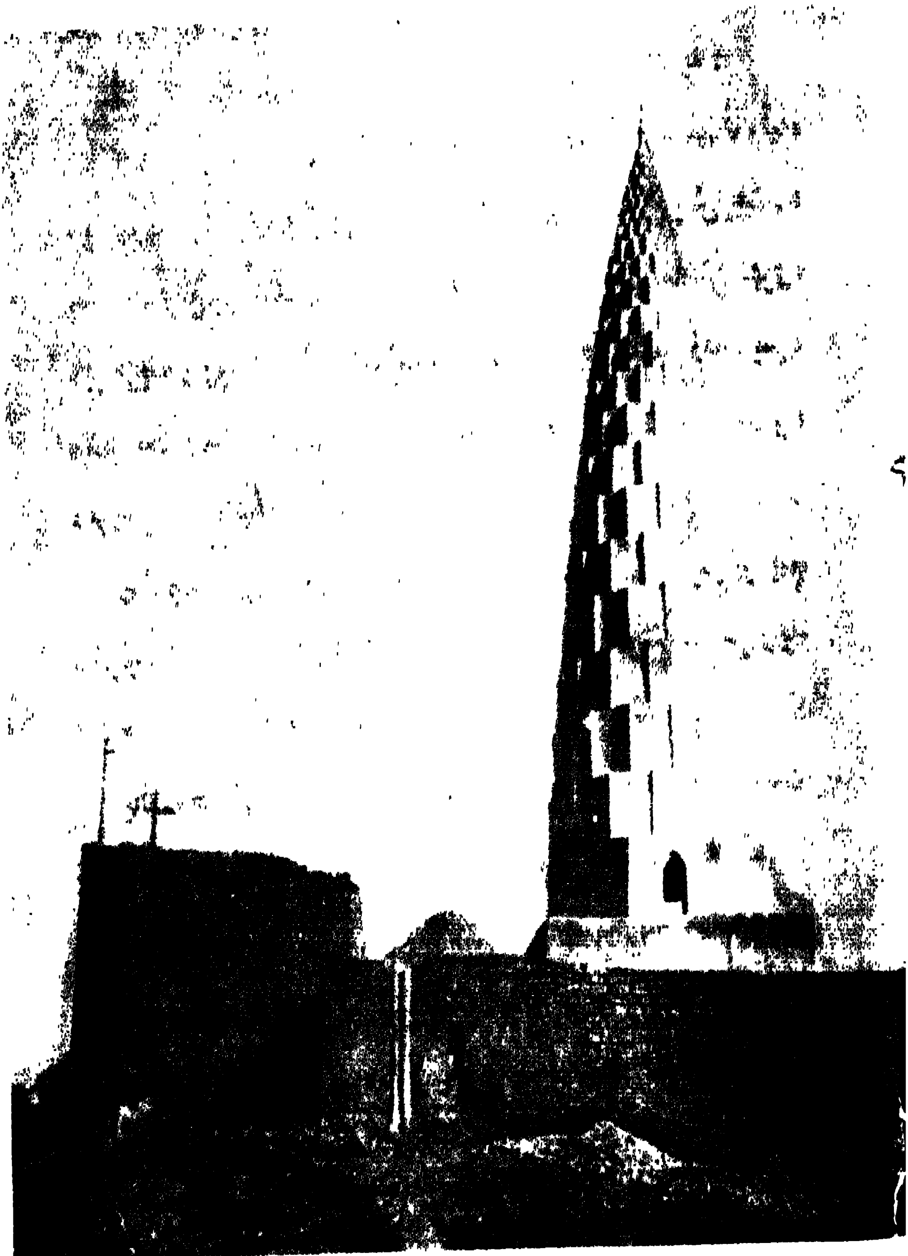
اگر نگوئیم نخستین و باستانی‌ترین مایه‌های اصلی تمدن آدمی مانند : خط و دین وفلسفه و کشورداری و بسیاری ازهنرهای زیبا در این سرزمین روییده است، باری باید بپذیریم که ایران اگر رویشگاه نخستین این پایه‌های تمدن نبوده ، هر آینه پرورشگاه آنها بوده است و از گذرگاه ایران فرهنگ وتمدن انسانی یکبار ازراه آسیای کوچك باروپا سرازیرشده[1] وباردیگرپس ازبرافتادن دولت ساسانی وریخته شدن تمدن وفرهنگ ایرانی درقالب زبان عربی ازراه این زبان باروپا رفته است

با افسوس خواری باید گفت : در تاریخهایی که برای جوانان ما نگاشته‌اند و بیشتر برپایهٔ داوریهای اروپائیان در سده های اخیر دربارهٔ سرزمین مانگاشته شده، جستارها وداوریها بگونه‌ای وانمود میگردد که جوان ایرانی پس از خواندن آنها چنین خواهد پنداشت که هیچگاه کانون فروزانی ازدانش وفرهنگ وهنر درمیهن اونبوده ونیاکان او از تمدن بشری والاتر از شعروشاعری آنهم پس‌ازاسلام، سهمی دارا نبوده‌اند وپیشینهٔ آنچه دانش وهنر هست یا ازآن یونان باستان است یاآفریدهٔ مغزهای سده های سوم وچهارم هجری در روزگار اسلامی

دراین کتابها که برپایهٔ کتابهای اروپائی نوشته شده حتی سهم ایرانیان درپدیدآوردن تمدن مشهوربه تمدن عصراسلامی - تمدنی که در اروپا بغلط ونارو بنام - تمدن عربی - شناخته‌شده‌است ، چنانکه بایدروشن نگردیده و برای زدودن آن بدفهمی از اروپا نیز هیچ کوششی نگردیده است .

---

۱ ـ نگاه کنید به‌شرح حال افلاتون و فیثاغورث وبهره برداری آنها ازدانشهای شرقی



شکل شماره ۱ـ مقبرهٔ شاه ابوالقاسم در دیه شاه‌آباد خوزستان که برخی آنرا آرامگاه یعقوب لیث دانسته‌اند .

بخش یکم : شهر شاپورگرد

آ- جندی ساپور چه نامی است ؟

در باره نام این‌شهر سخنانی در کتابهای تاریخ و جغرافیای‌عصر اسلامی گفته شده است که نویسنده کوتاه شده آنها را در کتاب تاریخ جغرافیایی خوزستان صفحه ۲۲۵/۲۶ یاد کرده‌ام .

این‌شهر درمیانه شوشتر و دزفول درجایی نهاده‌بوده است که امروزدیهی بنام شاه آباد در آنجا برپاست و آرامگاه یعقوب لیث[1] که در سال ۲۶۵ هجری دراین شهر در گذشته‌است نیزدرآنجا بوده . در دیه شاه‌آباد‌هم‌اکنون ساختمانی بنام «شاه‌ابوالقاسم» هست که گمان میرود آرامگاه این‌سردارنامی ایرانی بوده‌باشد .

تاریخ نویسان نوشته‌اند : چون یعقوب در اندیشه تجدیـد شاهنشاهی ساسانیان بود ازآن جهت‌به پیروی از شهریاران نخستین این‌خاندان ، مرکز ویش‌را درآنجا قرار داد و سرانجام‌درهمانجا در گذشت و بخاک‌سپرده‌شد .

آنچه از رویهمرفته گفته‌های تاریخ‌نویسـان بدست میآید ، آنست کـه دراین شهر شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲٤۰م)وشاپوردوم (۳۷۹-۳۱۰م) بنا- هائی ساخته اند .

باید یادآوری کرد دربرخی کتابهای تاریخ‌کارهای شاپور اول و شاپور دوم ، درپاره‌ای‌از جاها بیکدیگر درآمیخته است وازاینجا است که برخی از نویسندگان بنای این شهر را بشاپوراول و برخی بشاپوردوم نسبت‌داده‌اند.

لیکن آنچه ازسنجش این‌روایتهـا دریافت میشود ، آنست که پیش از

---

۱ ــ بنشریه ایرانشناسی شماره یکم‌فروردین ۱۳٤۷ گفتارسخنی درباره یعقوب‌لیث وآرامگاه او در خوزستان که بخامه نویسنده نوشته‌شده است ، نگریسته شود .

«جندی‌ساپور شهری بس آباد و مهم و باستانی بوده و در روزگار قدیم پایتخت»
«این کشور «خوزستان» و جایگاه پادشاه بوده است. لیکن در این ایام رو بخرابی»
«نهاده و دراثر چیرگی» کردان (لران) جور و فساد در آن رواج یافته است. با»
«وجود اینها شکر بسیار از آن برخیزد و گویند تمام شکرهای کوهستان «ماد»»
«وخراسان از آنجاست و مردمش پیرو سنت‌اند و دارای دو جوی است و دیه‌های»
«بسیار آباد و شالیزارها. و نیکوییها و ارزانی و اسباب آسایش در آنجا»
«فراوان است.»

ازسخن ابوحنیفه که نوشته یاقوت آنرا تأیید میکند و روایت طبری بشرحی که درآینده آورده خواهد شد، دو نکته بدست می‌آید:

نخست آنکه مردم آنجا نام شهر خودشانرا «نیلاب» میگفته‌اند و در قدیم «نیلاط» مینامیده‌اند پس نام این شهر پیش از آنکه شاپور اول در آنجا ساختمانهای تازه‌ای برپا کند یا بگفته تاریخ‌نویسان (شهرنوی) بسازد و نام قدیم آنرا عوض کند «نیلاد = نیلاط» بوده و این کار بگمان نزدیك بیقین در سال ۲۶۳ میلادی انجام گرفته است

واژه نیلاب ازدوجزء «نیل» بمعنی رنگ ویژه‌ای که برای رنگ آمیزی از گیاه کتم می‌گیرند، و «آب» ساخته شده است

کاشتن گیاه کتم و گرفتن رنگ نیل از آن دردنیای قدیم مشهور بوده و ارزش بسیار داشته است. حاصل نیل درسده‌های میانه یکی از صادرات مهم ایران بوده ویك گونه «وسمه» که از برگ گیاه نیل گرفته می‌شده است، تا کشور چین فرستاده می‌شد.

کشت کتم وصنعت نیلسازی از خیلی قدیم در خوزستان روان بوده و گرفتن نیل از گیاه کتم تا پنجاه سال پیش در دزفول رواج داشت وحوضچه‌های نیلسازی در کناررود دز زیر پیر معروف به «رودبند» تا سی سال پیش دیده میشد.

ازدیگر سو، چون میدانیم که شهر دزفول دراثر ویران شدن تدریجی شهر نیلاب در کنار رود دز درپناه قلعه نزدیك پل، پدید آمده است و «محله قلعه» دردزفول یادگاری ازاین کوچیدن است، می‌توانیم بپذیریم که صنعت نیلسازی از آن شهر همراه مردم آن، بشهر دزفول جابجا گردیده است.

پادشاهی شاپور اول پور اردشیر، درسال ۲۴۰ میلادی (بروایت‌مشهور) در محل‌این‌شهر، بازیك آبادی وجود داشته است و این شهریار گروهی را که از کاپادوکیه در آسیای کوچك بایران کوچانیده بود، در آنجا نشیمن داده و در کنار آبادی قدیم برایشان خانه‌ساخته‌است.

ابوحنیفه دینوری در کتاب‌الاخبارالطوال، در این‌زمینه گوید:

«چون شاپور پور اردشیر بخاك روم لشکر کشید، کشورهـای، قالوقیه»
«(کلیکیه) وقبدوقیه (کاپادوکیه) را بگشاد و در خاك روم پیش رفت.»
«سپس به‌عراق بازگشت و بخوزستان رفت تا جایی را برای ساختن شهری»
«برگزینند و رومیانی را که همراه آورده بود درآنجـا نشیمن دهد. پس»
«شهر «جندی‌سابور» را پی افکند. نـام‌این‌شهر بخوزی «نیلاط» است و»
«مردمش آنرا، نیلاب، گویند.»[1]

دراینجاپیش‌ازاینکه‌درباره‌نام جندی‌سابور به‌گفت‌وگو وبررسی‌درآییم، برای‌اینکه روایت ابوحنیفه دینوری‌کامل شود، ترجمهٔ نوشتهٔ مقدسی و یاقوت حموی را بر آن میفزاییم

یاقوت حموی در معجم‌البلدان‌واژه«نیلاب» را با «نون» ضبط کرده‌است. از اینجا می‌فهمیم نوشتن این واژه دربرخی نسخه بـدلها به «ب» غلطی از نساخان کتابهـا است.

افسوس که این اشتباه کتابتی بکمك افسانه مردی بنام «بیل» شنافته و انگیزه گمراهی برخی از پژوهندگان در زمینه تشخیص نـام این شهر پیش از روزگار ساسانیان گردیده است.

یاقوت گفته است:

«نیلاب نام شهر جندی‌سابور است ودرقدیم آنرا نیلاط میگفته‌اند»[2]

مقدسی‌درصفحه ۴۷ کتاب«احسن‌التقاسیم» این‌شهرراز «امصار» مرکزها شمرده‌است‌ونیز درصفحه ۲۵۷ از دلگشاترین‌جاهای‌ایران‌شمرده است ودرصفحه ۲۵۹ بداشتن دونهر بزرگ ستوده سپس در صفحه ۴۰۹ براینها افزوده است:

۱ـ الاخبارالطوال ص ۴۹

۲ـ معجم‌البلدان ج ۸ ص ۳۰۵

حمدالله مستوفی که بیشك روایت خود را از یك روایت باستانی‌تری برداشته است گوید: «شاپور بن اردشیر بابکان آنرا ساخت و شاپور ذوالاکتاف در آن عمارت بسیار کرد. [۱]

ب ـ نام شهر نیلاب درعصر ساسانی چه بوده ؟

خوشبختانه نام اصلی شهر نیلاب را در عصر ساسانی حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی که سرچشمه گفته او کتاب خداینامك است، برایمان نگهداشته است .

فردوسی درضمن بیان سرگذشت وکارهای شاپور اول گوید:

یکی شارسان نام شاپور گرد ... برآورد وپردخت و آژور کرد

وچون این نام را محمدبور جریر طبری بشرحی که خواهیم آورد، نیز برای شهر نیلاب یادمیکند، پس تردیدی باقی نمیماند که شاپوراول درنزدیك شهر نیلاب قدیم، شهر تازه‌ای ساخته واین شهر را «شاپور گرد» نامیده است و نام رسمی ودرست شهر نیلاب قدیم درعصر ساسانی همین واژه بوده است که فردوسی وطبری آنرا یاد کرده‌اند و«جندی سابور ـ گندهٔشاپور» نام عامیانه‌ایست که مردم از زمان شاپوردوم بعلتی که درپایین گفته خواهدشد، بشهر نیلاب یاشاپور گرد روزگار شاپور اول داده‌اند.

اکنون باز روایتهائی را که درباره شهر شاپور گرد و جنگهای شاپور اول ودوم آمده است دنبال میکنیم تا رشته مطلب گسسته نشود و نتیجه‌ای که از این بحث باید گرفته شود ، در پایان بدست آید .

استاد عباس مهرین (شوشتری) در کتاب کارنامه ایرانیان ضمن شرح جنگهای روم و ایران در زمان شاپور دوم که در آنها ژولین امپراطور روم تا حدود تیسپون پیش رانده است، و ویرانکاریها و وحشیگریهای بسیاری در عراق کرده و چنین پنداشته بود ، که تواند از راه خوزستان بفارس بتازد ، گفته است :

شاپور دوم دفاع ازعراق را به برخی فرماندهان سپرد و خود باسپاه زبده

---

۱ ـ نزهة القلوب ص ۱۳۲

از سخن ابوحنیفه آشکارا فهمیده میشود که مردم آن شهر تا سالهای دراز پس از دیگر کردن نام نیلاب در عصر شاپور اول، باز شهر خود را بهمان نام باستانی آن میخوانده‌اند.

بدیهی‌است نام باستانی در گفت‌وگوهای توده مردم تا سده سوم هجری روان مانده بوده‌است نه در اسناد دولتی و نامه‌نگاریها. از اینرو است که دینوری گوید: «.. و مردمش آنرا نیلاب گویند».

این نکته یك امر طبیعی و برخاسته از عادت گزینی مغزها بیك نام است. منصور و جانشینان او هرچه کوشیدند نام «بغداد» فراموش و دارالسلام» بجای آن روان شود هرگز نشد. درهمین تهران خودمان هنوز مردم کوچه نامهای «چاله‌هرز» و «سرقبر آقا» و «چراغ گاز» را بیش از نامهای رسمی و دولتی این جاها بکار میبرند.

از دیگر سو، ساختن بناهای تازه درنزدیك یك آبادی کهن یا بر روی خرابه های آن درروزگاران گذشته کاری رایج بوده است و در تاریخ جغرافیائی، گواههای فراوان دارد. اگر روزی درخرابه‌های شهر نیلاب کاوشی کرده شود، بیگمان آثار بسیاری از زیر زمین بیرون خواهد آمد و نشان خواهدداد که درآنجا خیلی پیش از عصر ساسانی، آبادیهایی بوده‌است. بویژه که این سرزمین در خوزستان، جایی بسیار پرآب است و خاکی حاصلخیز دارد و خاکش برعکس خوزستان جنوبی، آمیخته بشوره نیست.

ابن‌فقیه همدانی این ناحیه را بجمله «حسن‌الابان»[1] پرآب و یا نیکو آب ستوده‌است. حتی ابن‌خردادبه وحمدالله مستوفی نام رود دزرا که بستر اصلی آن نزدیك بیك فرسنگ از شهر نیلاب دور است «آب جندی‌سابور» یاد کرده‌اند.[2]

نکته دوم که از روایت ابوحنیفه دینوری بدست میآید و روایتهای دیگر که درآینده باز بآنها اشاره خواهدشد، سخن او را تا یید میکنند، آنست که شاپور اول ملقب به «نبرده» که اعراب اورا «سابورالجنود» می‌نامیده‌اند، اسیران رومی را درشهر نیلاب نشیمن داده و برای نشیمن آنان درآن سرزمین شهری پدید آورده است.

۱ــ البلدان ص ۲۱

۲ــ المسالك ص ۱۷٦، نزهة‌القلوب ص ۱۳۲

در این‌زمان بخش جنوبی عراق و خوزستان در بالای خلیج فارس ،زیر مردابهای دهانه گسترده رودهای فرات ودجله و کرخه وکارون و تاب نهفته بود و بخش پایین رودکارون را ازبس به‌شاخه‌های بسیار بهربهرمیشد ، رود سدره (صدراهه) میخوانده‌اند. درآن‌زمان نشدنی بود سپاه بزرگی بتوانداز میان اینهمه مرداب وجویبار بگذرد. پس ناچار بایستی ژولین این راه را که گفتیم پیش گیرد . حدس زده میشود بستن یا تعمیر پل دزفول که در کتابها آنرا بشاپور دوم نسبت داده‌اند ، نیز در این زمان انجام گرفته باشد .

جمله‌ای که حمدالله مستوفی‌آورده بدینگونه: «شاپورذوالاکتاف درآن عمارت‌بسیار کرد» میتواند نشانه دیگری بردرستی این مطلب باشد.

باید این نکته را نیز بیاد گرفت که در باستان زمان ، لشکرگاههای بزرگ بچهره شهری در میآمد و در پیرامون هرلشکرگاه گروه بسیاری صنعتگر و پیله‌ور وکارگر و مردم چاکرپیشه وزنان هرجائی فراهم‌میامدند و لشکرگاه چهره شهری را داشت که از انبوه جمعیت موج میزد . از اینرو بارها شده است که مردم‌شهری را که زمانی در نزدیك‌آن لشکرگاه بزرگی فراهم بوده است ، بنام آن لشکر خوانده‌اند و نام کهن آن شهر رفته فراموش شده است .

به‌ازاندیوشاپور چه نامی است ؟

پیش ازآنکه نظرخودرا درباره چهره‌فارسی جزء اول‌نام «جندی‌سابور» ومعنی‌آن بیان کنیم باید یادآوری کنیم که شکل «به‌ازاندیوشابور» که‌حمزه بورحسن اصفهانی‌آنرا شکل فارسی «جندی‌سابور» گفته است، درست نیست. حمزه گفته :

« به‌ازاندیوشابور » شهری از شهرهای خوزستان استو این همانست که چون نام‌آنرا عربی کرده‌آنرا «جندی‌سابور» گفته‌اند . برآمدن آن در زبان فارسی اینست : «اندیو» یعنی انتاکیه و «به»یعنی خیر . پس معنی‌آن میشود: بهتر از انتاکیه . ساختمان این شهرمانند سفره شترنگ است و هشت‌خیابان در هشت خیابان شهر را میبرد . »[1]

---

۱ — سنی ملوك الارض ص ۳۵-۳٤

ایران در نقطه امنی پس نشسته بود تا در زمان مناسب ضربت مرگبار را بر نیروی تجاوز کار ژولین فرود آورد .

روایت ابوحنیفه درباره جنگهای شاپور دوم این سخن را استوار میکند. زمانی که ژولین بپای دیوار تیسپون رسید ، چون از گشادن شهر ناامید شد ، بفرمانده پادگان شهر پیغام داد از بارو بیرون آید و در پهنه دشت با ژولین به بخت آزمایی بپردازد. فرمانده در پاسخ این پیغام میگوید : وظیفه من نگهبانی از شهر است . بزودی خودشاپور خواهد رسید و تو هرچه توانی با او بخت آزمایی کن[1] . ژولین که پنداشته بود تاآنجا که رسیده ارتش ایران را از پا درآورده است باشتباه خود پی برد و برای نجات خویش و سپاه روم با سرعت آغاز به پس روی کرد .

این جنگ درسال ۳۳۷ میلادی رخ داده است و درنتیجه مهارت شاپور در جنگ آوری و فرماندهی، نیروی تجاوزکار روم که تا پشت دروازه‌های تیسپون به‌پیش تاخته بود، تباه شد و پیمان صلحی میان ایران و روم بسته گردید که دولت ایران را نیرومندترین کشور جهان کرد .

توجه به نقشه جنگی ژولین که میخواسته است پس ازگشادن تیسپون بخوزستان بیاید وازآن راه بفارس بتازد، ما را باین نکته رهنمون شده‌است که شاپور دوم با سپاه زبده خود در خوزستان چشم براه اونشسته بوده و می‌پاییده است تا در فرصت مناسب ضربه را برسپاه روم فرود آورد.

من یقین پیدا کرده‌ام که لشکرگاه شاپوردوم در این زمان نزدیك شهر شاپور گرد عصر ساسانی و نیلاب پیش ازآن زمان قرار داشته است .

دلیل این باورآنست که هرسپاهی که در آن زمان میخواست از عراق بفارس برود ، ناچار بوده است از کنار این شهر بگذرد . حتی تا عصرعباسی، راه برید رومیان عراق وفارس چنانکه در کتب المسالك آن عصر بگسترد گی طول آن راه ، چاپارخانه بچاپارخانه، یادشده‌از[2] کنار این شهر میگذشته است.

---

۱ ــ کارنامه ایرانیان ج ص ۸۰

۲ ــ ابن خردادبه ص ٤۲ و ۱۷۱

چنانکه می بینید خود حمزه نیز آنچه را در باره بر آمدن نام «به از اندیوشاپور» گفته است بشکل یك اجتهاد شخصی بیان میکند و آنرا بهیچ دلیلی متکی نکرده است .

آنچه مسلم است جمله «به از اندیوشاپور» از دیدگاه قاعده‌های زبان‌شناسی نمیتواند بچهره «جندی‌سابور» در آید . پس باید دید این جمله چیست و از کجا آمده؟ آیا نامی ساختگی است؟ یا آنکه پیشینه‌ای دارد و در شناخت پیشینه آن پژوهش بایسته نگردیده است؟

این دشواری را محمد پور جریر طبری که کتاب تاریخ ارزنده خویش را پنجاه سال پس از کتاب حمزه تمام کرده است، برایمان روشن ساخته .طبری آنجا که درباره پادشاهی شاپور اول سخن میگوید از جمله گفته‌ست:

« پس آن ناحیه را شهرستانی کرد و آنرا «بهاز اندیوسابور» نامید و معنی جمله بهتر از انتا کیه است و شهرسابور همانست که آنرا جندی‌سابور میخوانند.»

بخش اول سخن طبری آشکارا نشان میدهد که شاپور اول شهرستان تازه‌ای در آن سرزمین سازمان داده و آن شهرستان را «به از اندیوشاپور» نامیده است . از اینجا پیدا است که آن سرزمین تا پیش از پادشاهی سابور از دیدگاه بخش‌بندی کشوری یا پیرو شهرستان شوشتر بوده است ، یا شهرستان «مناذر صغری»؛ که در عصر ساسانی هردو بسیار آباد ان بوده‌اند و متأسفانه ماهنوز شکل درست نام فارسی مناذر را نمیدانیم .

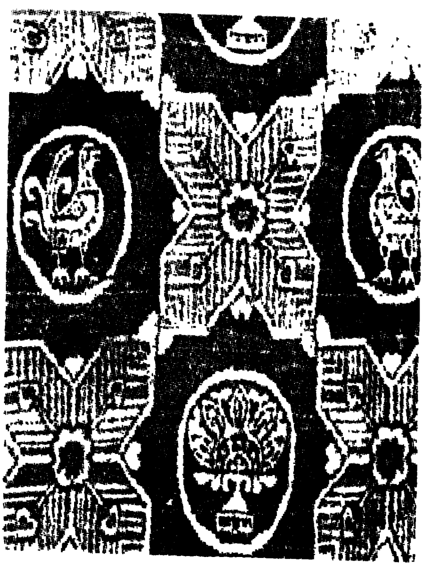
بخش اخیر عبارت طبری نشان میدهد که شهر مرکز این شهرستان یا بزبان قدیم «شارسان» آن ، «شاپور» نام داشته است و این نام بیشك سبك‌شده لغت «شاپور گرد» است که فردوسی آنرا برایمان نگه داشته است . بویژه که طبری لغت «گرد» را ترجمه کرده و بجای آن «مدینة سابور» آورده است .

طبری در پشت سخن خویش افزوده‌است که مردم اهواز آنرا «نیلاو» نامند این سخن دلیلی است که گفته ابوحنیفه دینوری همزمان طبری و یاقوت حموی را که در قرن ششم هجری میزیسته است استوار میدارد .

درخوزستان صدای «ب» در خیلی از واژه‌ها بصدای «و» عوض میشود . هنوز شب را «شو» وتب را «تو» وآب را «او» وآباد را «اووا» میگویند: پس



شکل ۲ـ تخت قیصر ، مشرف به‌رود کارون در شوشتر



شکل ۳ـ نمونهٔ نقش پارچه دیبای شوشتری

بوده گواهی است، که نشان‌میدهد این‌واژه در نام شهرها میامده‌است. اکنون به‌بینیم واژه« گنده» دراینجا بچه معنی است؛ واژه « گند» درفارسی ازجمله بمعنی لشکر بزرگ و کشن بکار میرفته ودر فارسی امروزه لغت« گندآور» و « گندسالار» بمعنی‌دلیرولشکر کش‌وفرمانده که از همین معنی ساخته‌شده بازمانده است.

ارتور کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان گفته است [۱] : واحدهای بزرگ سپاه‌را در روزگار ساسانی « گند» میگفته‌اند وفرماندهی آنها با گندسالاران بود.

واژه « گند» بـزبان عربی درآمیخته و بشکل «جند» عربی شده‌است. فیروزآبادی در فرهنگ قاموس‌المحیط زیراین واژه آورده است « لشکر. همراهان. شهر. وگروهی ازمردم که برای‌کاری فراهم‌آمده‌اند». چنان که ملاحظه میشودمعنی کلمه درعربی درست همان‌معنی‌آن درفارسی است.

واژه گند بمعنی لشکر باافزودن پسوند (ه) نا ملفوظ بمعنی لشکر گاه بکاررفته پس‌نام گنده‌شاپور رویهمرفته‌معنی لشکر گاه شاپور را دارد وبنظر ما این نامی‌بوده که توده مردم‌به‌شهر نیلاب قدیم وشاپور کرد روزگار شاپور اول ساسانی داده‌اند؛ همچنانکه دردنباله روایت طبری دلیل آنـرا آشکارا نـگریسته‌اید.

دراین زمینه بازدر برخی‌روایات‌نشانه‌هایی‌دروست است که‌اکنون‌میتوان آنها راتوجیه کرد.

علی‌پور حسین‌مسعودی در کتاب‌التنبیه والاشراف، که آنرا بسال ۳۴۵ هجری نوشته‌است درپادشاهی بهرام‌پور هرمزد نوشته است:

«چهارم بهرام‌پورهرمزد سه‌سال وسه‌ماه پادشاهی کرد ومانی و گروهی‌از پیروان اورا کشت واین‌کار درشاپورفارس‌انجام گرفته‌است.» [۲]

نـگاشته شدن کلمه «فارس» بعـد از نام«شاپور» در این روایت باید بقلم

---

۱ – کریستن سن، ص ۲۳۷، ترجمه رشیدیاسمی.

۲ – التنبیه والاشراف ص ۸۸

لغت «نیلاو» مسلماً شکل خوزی نام «نیلاب» است که دینوری و یاقوت هر دو آنرا ضبط کرده‌اند.

ج - جندی سابور از چه‌واژه فارسی بر آمده و معنی آن چیست؟

پیش از هرسخنی بایدیادآوری کنم که حرف (ی) درآخر جزء اول این کلمه صدای الف مقصوره است نه (ی) نسبت درعربی یا (ی) درفارسی. یعنی حرف «د» پیش ازآن زبردار است نه‌زیردار ، پس نبایدآنرا بصدای «ی»فارسی اشتباه کرد.

همچنین بایدیادآوری کرد که‌صدای «ه» ناملفوظ درفارسی که نشانهٔ زبر در حرف آخر واژه‌ها است ، در واژه‌های عربی‌شده بشکل‌صدای‌الف‌مقصوره درمیاید و برای‌این تبدیل در واژه‌های عربی‌شده چندان مثال فراوان‌است ، که میتوان این تبدیل رایکی‌از قاعده‌های عربی کردن واژه‌های‌فارسی‌بشمار آورد[1].

با اینحال زبانی ندارد اگر دو واژه‌را بعنوان مثال یاد کنیم : نهر تیره نام نهری ونیزنام شهری در کناره همین نهر بوده درباخترخوزستان که نام آن در اخبارآشوب پیشوای زنگیان (صاحب‌الزنج) بسیار برده شده است. شکل‌نام این نهرونیز شهر کناره‌آن‌در کتابهای‌عربی‌همه‌جابشکل «نهر تیری» یاد شده یعنی صدای (ه) نـاملفوظ آخر نام فارسی ، در عربی بصدای الف مقصوره تبدیل گردیده است.

واژه «کوته»فارسی‌بمعنی قصیر درعربی است . این‌لفظ نیز از قدیم وارد زبان عربی شده وبشکل «کوتی» در عربی بکار برده شده‌است[2]:

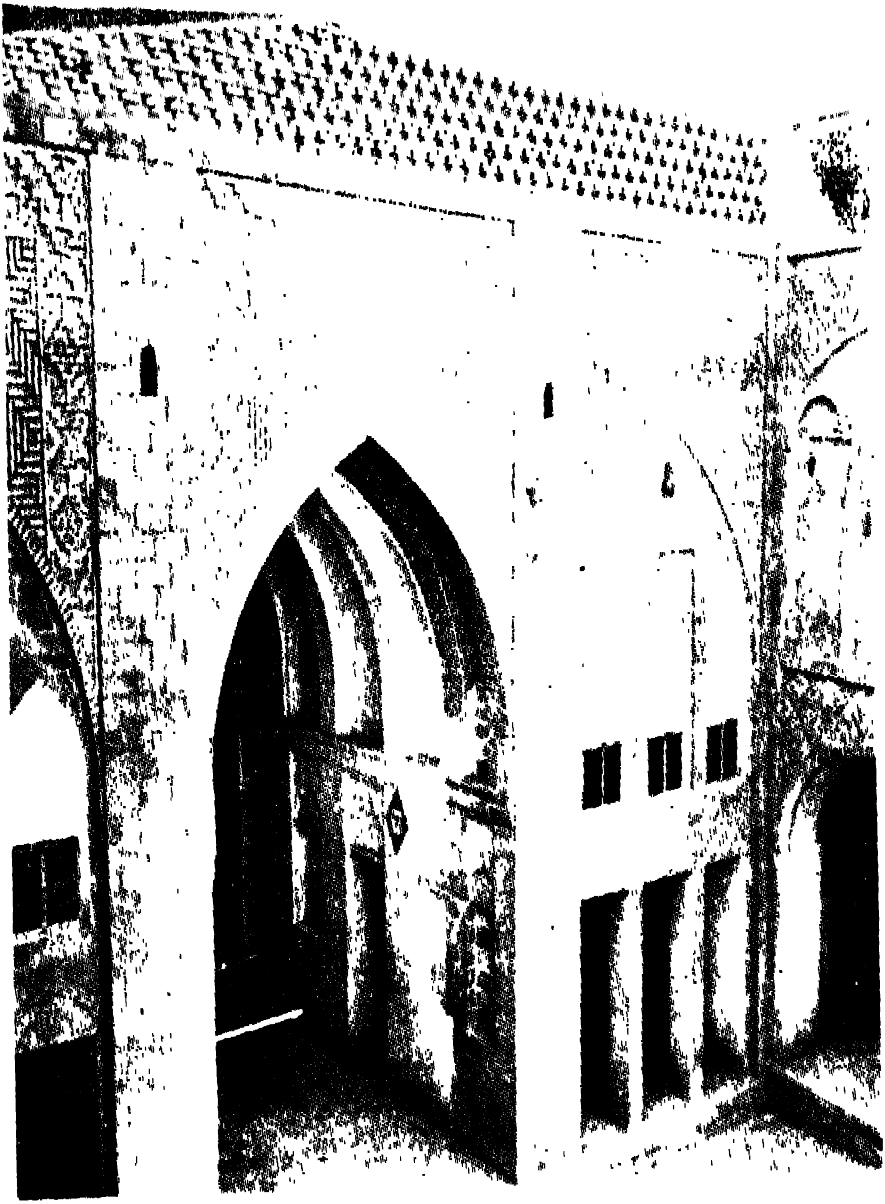
طبق این قاعده شکل فارسی‌واژه «جندی سابور» درعربی «گنده‌شاپور» در فارسی است.

نام‌شهر «گندگان»دردشت‌بارین فارس که در ۱۲ فرسنگی‌شهر توز(توج)

---

۱ - عبارت طبری چنین است : وکورالناحیة کورة وسماها - بهازندیوساب‍ور - وتاویل ذلك‌خیر من انتاکیه و مدینة سابور هی‌اللتی تسمی جندی سابور» - ص۸۳۶

۲ - در این باره در مقدمه کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی که این آخریها چاپ‌شده‌باندازه کافی گفت‌وگو کرده‌ام.



شکل ٤ـ نمونهٔ معماری عصر ساسانی در شوشتر

یکی از نساخان دریك زمانی پس‌از ویرانی شاپور گرد انجام گرفته باشد. زیرا درزمان مسعودی‌شهرشاپور گرد هنوز ویران‌نشده بوده و«دروازه‌مانی» که تن مانی را درنزدیك‌آن بدارآویخته‌اند درآن شهر شهرتی داشته است. پس میتوان گفت‌دراصل نسخه‌نام‌شهر«شاپور» سبك شده«شاپور گرد»بوده ودر زمانی که آن شهر ویران ونام‌آن ناآشنا بوده یکی ازنساخان لفظ فارس را ندانسته در پشت کلمه شاپور افزوده است.

محمدپور طاهر مقدسی‌در کتاب«البدء والتاریخ» روایتی‌دارد که به‌دو نکته درآن اشاره‌ای هست ترجمه‌آن روایت چنین است :

« مانی در دروازه جندی شاپور بدار کشیده شد. وآن دروازه تاکنون «دروازه مانی»خوانده میشود. گفته شده دردروازهٔ نیشابورخراسان. »[۱]

چون میدانیم دروازه مانی مسلماً در شهر شاپور گرد خوزستان بوده است، بی‌گمان درروایت دوم که مقدسی‌بآن اشاره کرده در اصل شهرشاپور خوزستان‌بوده ونساخان چون شهری رادراین‌استان باین‌نام سراغ‌نداشته‌اند، واژه «خوزستان» را به«خراسان» عوض کرده‌اند.

د ـ کی این‌نام بشهر شاپور گرد داده شده

بنظر ما این نام هنگامی ازطرف مردم بشهر شاپور گـرد یا نیلاب قدیم داده شده است‌که شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰م) آنجا را مدتی‌لشکرگاه‌سپاهیان خود کرده بود.

میدانیم مشهور شدن نام شهری، یا جایی بمناسبت مدتی‌ماندن لشکری درآنجا حتی پدیدآمدن شهری برای لشکـرگاه درتاریخ جغرافیائی گواه بسیاردارد ازآن جمله‌است:

شهر «عسکرمکرم» درخوزستان که در نزدیك شهر روستاك‌آباد قدیم و قریهٔ بندقیر کنونی پدیدآمده بود . عسکرابی جعفر درنزدیك شهر «واسط» که درهنگام جنگ سپاهیان خراسانی بایزید بن عمر بن هبیره والی اموی عراق پدیدآمده‌بود . عسکرمهدی دربغداد شرقی ، هنگامی که مهدی عباسی

---
۱ ـ مقدسی ج۳ ص۱۵۸

حموی درجلد ۸ص ۳۰۵ واژه رابا «نون» ضبط کرده وآشکارا گفتهٔابوحنیفه را که سیصد سال پیش از یاقوت میزیسته است استوار میدارد .

لغت «نیلاط» که ابوحنیفه گفته است ، نام آن محل بخوزی است ، و تفسیری را که از کلمه کرده‌ایم سست نمیکند بلکه آنرا استوار تر میدارد . زیرا این کلمه نیزازلغت «نیل» و پسوند «اد» برای فهمانیدن‌جاساخته شده است‌وحرف «د» درعربی‌مبدل‌به «ط» گردیده‌است؛ مانند این‌تبدیل‌درواژه‌های فارسی عربی شده ، کم نیست .

درباره شکل «نیلاوا» که در برخی نسخه‌بدلها دیده میشود ، باید یاد - آوری کنم که این شکل طرز گفتن واژه «نیلابه» در گویش خوزستانی‌است .

علی‌پورحسین مسعودی درگذشته بسال ۳۴۵ هجری در کتاب مروج - الذهب جلد ۱ صفحه ۱۰۶ درباره‌کارهای شاپوردوم روایتی درقالب‌یك‌افسانه دیگرآورده است که مربوط بزمان تاخت وتازژولین بخاك عراق است‌وچون دارای نکاتی است که مطلب مورد بحث ما را روشن میکند و نشان میدهد که شاپور دوم در آغاز این تاختها در شهر شاپورگرد نشیمن داشته است ، ترجمه‌آنرا بطور خلاصه یاد میکنیم .

افسانه آنست که شاپور بمنظور کسب‌آگاهی نهانی درجامه بازرگانان بکشور روم درمیاید ومدتی‌درآنجااست . قضارا دریك بزم شناخته‌وگرفتار میگردد واورا درپوست خشك شده گاوی می‌بندند[1] وپس از آنست که‌ژولین بتاخت وتاز آغاز میکند وتاشهرشاپورگرد به‌پیش میراند شاپور که‌همراه سپاه قیصر است درآنجا فرصتی‌بدست‌آورده وهمراهانش‌باریختن‌روغن‌برآن پوست خشك شده اوراآزاد میکنند وبشهر درمیاید و سپیده‌دم با زبده‌سپاه ایران که در شهر قلعه بند شده بودند ، بیرون میآید و بر رومیان میتازد و پیروز میگردد .

درست است که چنین رویدادی در تاریخ رخ نداده و ژولین نیز تاشهر شاپورگرد نیامده واز پشت تیسپون آغاز به پسروی بسوی کشور خود کرده

۱- مروج‌الذهب ج۱ ، ص۱۶۰

میخواست ازسوی پدربحکومت ری برود ، لشکرگاه اوبوده . عسکرمعتصم در سامرا از زمانی که این خلیفه عباسی با سپاهیان ترك خود بآنجا آمد و میخواست شهری درآنجابنا کند . امام‌حسن‌عسکری منسوب‌باین عسکراست.

اکنون اجازه دهید برای بهتر روشن شدن مطلب یکبار دیگر سیر تاریخی نام این شهر را بکوتاهی تکرار کنیم و در باره روایتهای دیگری که درزمینه نام این شهر درکتابها آمده است ، باز سخنانی بنویسیم .

این سخن مسلم است که شهر شاپورگرد درآغازهای پادشاهی ساسانیان علاوه براینکه مرکز خوزستان بوده است ، نشیمن‌گاه شاهنشاهان درمدتی ازسال نیز بوده . ازاینرواست که شاپور اول ، ولریانوس امپراطور اسیر روم را که در جنگ سال ۲٦۰ میلادی باگروهی بسیار از سربازان رومی بدست سپاهیان ایران اسیرشده‌بود ، باین شهر کوچانیده ودرآنجا نشیمن داده‌بود. درحقیقت شهر شاپورگرد درآغازهای عصر ساسانی همان جایگاه را داشته است که شهرشوش درروزگار هخامنشی میداشته است . وبسا چون پادشاهان نخستین این‌خانواده که اصرارداشته‌اند تبارخودرابپادشاهان کیانی برسانند ومیکوشیده‌اند در کشورداری ازروش‌آنان پیروی کنند ، بمناسبت نزدیکی این جا بشوش ، پایتخت زمستانی هخامنشیان،آنجا را برای نشیمن‌گاه خود درزمانهایی ازسال برگزیده بوده‌اند . باری مسلم است که نام شهرشاپورگرد عصرساسانی وجندی سابور عصر اسلامی پیش از روزگار ساسانی « نیلاب یا نیلاد » بوده است . لیکن توجیهی کـه ابن‌فقیه همدانی از واژه غلط «بیلاو» کرده وافسانه ای که در باره مردی بیل نام‌آورده و شاپـور اول را که بیشك پادشاهی‌بسیارتوانا وخردمندبوده، درآن‌افسانه ، بهره‌شاهزاده‌ای هوسران وخودنما جلوه‌میدهد، بی‌گمان‌ساختگی است وازآن دسته‌افسانه‌ها است که در کتابهای قدیمی بجای «نمیدانم» از خیال خود برای معنی واژه‌ها ونامها میساخته‌اندوبسیار اتفاق افتاده ، درجاهایی نامهای‌جغرافیائی را شکسته‌اند تا باافسانه‌ای که درباره سبب گذاردن آن نام ساخته‌اند جور دربیاید . دلیل آنکه شکل «نیلاو» درست است نه «بیلاو» آنست که یاقوت

است ، ولی این روایت نشان میدهد که شاپور دوم هنگام تاخت ژولین بعراق درشهرشاپور گرد بانتظارفرا رسیدن فرصت مناسب برای پادتاز (حمله متقابل) نشسته بوده است .

حدس زده میشود این افسانه رازمانی ساخته‌اند ، که شاپور از عراق بخوزستان به پس نشسته ودفاع از عراق رابفرماندهان محلی واگذار کرده بوده است . عبارت روایت مسعودی آشکارا نشان میدهد که این شهر پیش از پادشاهی شاپوردوم وجود داشته است پس سخن کسانیکه بنای این شهر را بشاپور دوم نسبت داده‌اند پایه درستی ندارد .

آنچه نظرمارا درباره اینکه نام «گنده شاپور» بمعنی لشکرگاه شاپور بوده و نام عامیانه ایست که مردم در زمان شاپور دوم بمناسبت ماندن او و لشکرش دراین سرزمین بشهر بشاپور گرد داده‌اند ، سخن ابوالحسن جمال - الدین علی بن یوسف قفطی است در کتاب ارجدار تاریخ الحکما . نامبرده در زیر حرف (ج) صفحه ۱۳٤ (چاپ لیپسیك) زیر عنوان جبرئیل پوربخت یشوع آورده است :

«جبرئیل از مردم جندی شاپور است ومردم جندی شاپور پزشکانند و اززمان ساسانیان دانش ومهارت پزشکی درآنان است . علت رسیدن آنان باین پایگاه آنست که شاپور پور اردشیر چون با فلیس [1] پادشاه روم جنگید وبراو چیره شد وسوریا وانتاکیه راگرفت جنگ رامتار که کرد واز قیصر خواست دخترش راباو بدهد . صلح میان دودولت استوارشد، قیصرپذیرفت و بگردن گرفت بنایانی نیز بفرستد تا برای شاپور شهری بر مثال قسطنطنیه بسازند وآن شهرجندی شاپور است . جای این شهر ازآن مردی بود بنام «جندا» باین مرد پول کلانی دادند ولی اوحاضر نشد زمین آنجارا واگذار کند مگرآنکه شریك شاپور درشهرسازی بشود وشاپور پذیرفت . گذریان(هنگام ساختمان شهر) که‌از راه میگذشتندازصنعتگران میپرسیدند

۱ــ ظاهراً مراد فیلیپ عرب است که پیش ازگردیانوس امپراتور روم شد.



شکل ۵ـ دخمه‌های زردشتی در شمال شرقی شوشتر

اینجا را کی میسازد؟ پاسخ میدادند: جنداوشاپور در نتیجه نام آن شهر «جندی شاپور» گردید.»[1]

سخن قفطی دارای دنباله‌ایست مربوط بزمان تأسیس دانشگاه شاپور گرد وما ترجمه بازمانده آنرا درجای خود باز گو خواهیم کرد.

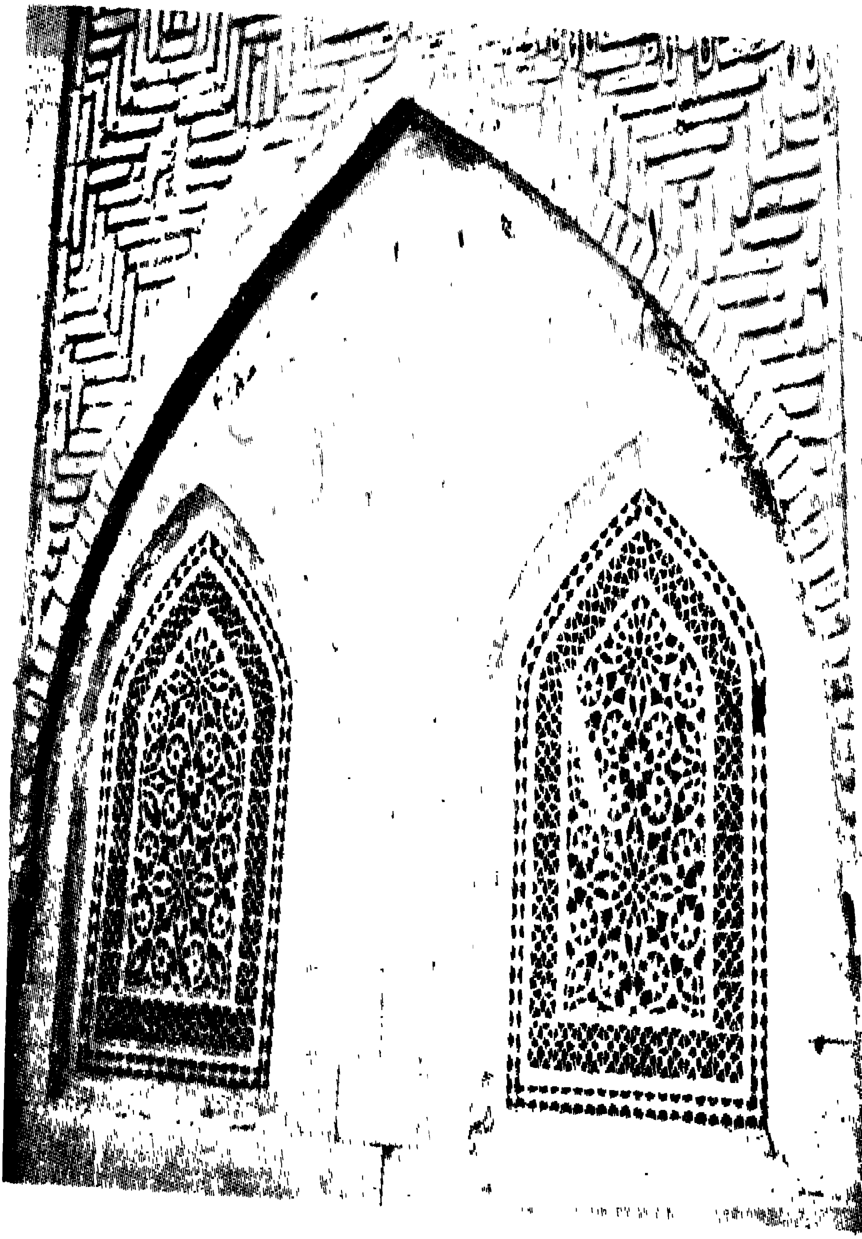
این روایت که درانجمنهای مسیحی برای وجه تسمیه شهر شاپور گرد برزبانها افتاده بوده وابن عبری نیز آنرا نقل کرده است، افسانه‌ایست از جنس افسانه «بیل» که پس از ظهور اسلام وفراموش شدن نام اصلی و درست شهر، برای توجیه نام عامیانه شهر شاپور گرد ساخته‌اند وارزش این افسانه ازآن یکی بیشتر نیست.

با اینحال درلابلای این داستان حقایقی نهفته است که باید بآنها اشاره کنیم: نخست آنکه بنای شهر شاپور گرد از شاپور اول ساسانی است نه شاپور دوم. دیگرآنکه شاپوراول این شهر را برای جا دادن اسیران رومی که قیصر نیز درمیان آنان بوده، ساخته است، سه دیگر و مهمتر از همه آنست که نام «جنداو شاپور» نامی است که مردم به‌این شهر داده‌اند؛ لیکن در زمان شاپور دوم نه درزمان شاپور اول. زیرا که بگفته فردوسی وطبری نام شهری که شاپور اول‌درنزدیك شهرنیلاب ساخته است، شاپور گرد بوده نه کنده شاپور.

نکته دیگری که دراینجا باید افزود، درباره واژه «بت لابط» است که مسیحیان نسطوری، شهر شاپور گرد را درنوشته‌های خود باین نام‌خوانده‌اند. مسیحیان شرقی عادت داشته‌اند، هرشهری را که درسازمان کیشی آنان زمانی اسقف نشینی بوده، بنام یکی ازقدیسان مذهب خود بخوانند.ازجمله این نامها یکی نیزنام «بت لابط» است که برشهر شاپور گرد نهاده بودند.

بی‌گمان این نام ازسده پنجم میلادی به بعد میان نامه نگاریهای دینی آنان بکار رفته است، یعنی از زمانی که بلاش ساسانی اجازه داده بود،

۱ـ مختصرالدول ابن عبری: ۱۲۹ نیز دیده شود.



شکل ٦ـ گچ بری بالای درگاهها .

بخش دوم

مسیحیان ایران برای خودشان سازمانی جدا از سازمان مسیحی قسطنطنیه پدید آورند ومرکز سازمان کیشی آنان نیز شهر ویه‌اردشیر یکی از هفت شهر مداین پایتخت ساسانی شد ونسطوریان توانستند درپناه دولت ایران سازمان مذهبی‌خودرا نگه دارند وآیینهای دینی‌خویش راآزادانه درهرجای ایران انجام دهند. نام « بت‌لابط » پیشینه باستانی‌تری ندارد.

از رویهمرفته آنچه تا اینجا گفته شد چنین دریافت میشود :

آ - به‌ازابدیو شاپور نام شهرستان شاپورگرد بوده نه نام‌شهر مرکز آن واین شهرستان را شاپور اول ساسانی (۲۷۱-۲٤۰ م) سازمان داده است .

ب- دراین شهرستان از قدیم شهری بوده که نام‌آن نیلاب وبزبان‌خوزی نیلاد (نیلاط) بوده ومردم محل در عصر اسلامی‌آنرا « نیلاوا » میگفته‌اند و شکل فصیح این واژه « نیلابه » است

ج - شاپور اول ساسانی درنزدیك شهر نیلاب قدیم شهری ساخته وآنرا « شاپورگرد » نامیده است . تاریخ بنای شهر شاپورگرد را اگرسال ۲۳٦ میلادی قرار دهیم ، روش محتاطانه‌ای درتعیین این تاریخ بکار بسته‌ایم .

د - درزمانی که شاپور دوم (۳٦۲ میلادی) با ژولین امپراتور روم میجنگیده ودرانتظار فرا رسیدن‌فرصت مناسب برای‌سرکوبی دشمن‌پیمان‌شکن، روز میگذرانیده ، لشکرگاه اوشهر شاپورگرد بوده . از اینرو مردم آنجارا«گنده‌شاپور» نامیده‌اند و این کلمه‌درنوشته‌های عربی‌بشکل«جندی سابور» و «جندا سابور» درآمده است .

درپایان این بخش جادارد بیافزاییم: بجاست امروز نام اصلی و درست این شهررا که‌شاپورگرداست وفردوسی درشاهنامه‌آنرا برایمان نگهداشته زنده کنیم وازبکار بردن نام‌جندا شابور وجندی‌شاپورو گنداشاپور و گندی شاپور که همه‌این شکلهااز لغت‌عامیانه« گنده شاپور» برخاسته‌است، بپرهیزیم.

کتابهای تازه

نخستین‌شماره مجله «باستان شناسی وهنر» ازانتشارات وزارت‌فرهنگ وهنر در۹۸ صفحه بقطع وزیری بزرگ دراین روزها به‌سردبیری آقای دکتر پرویز ورجاوند استاد دانشمند دانشگاه تهران درافق مطبوعات فارسی‌طلوع کرده است. این‌مجله نفیس وارزشمندخود یکی دیگر ازانتشارات گرانقدر وزارت فرهنگ‌وهنراست که‌میتوان آنرا تاحدی‌جایگزین مجله باستانشناسی که متأسفانه چهار شماره از آن بیشتر انتشار نیافت و مجله نقش ونگار که آنهم بسرنوشت اولی دچار گردید ، دانست.

«باستان شناسی وهنر ایران» که بحق باید گفت جای آن درمطبوعات فارسی ازمدتها پیش خالی بود ، اگر بسرنوشت دوسلف خود دچار نشود ، بزودی جای خودرا درمیان مطبوعات وزین تحقیقی فارسی باز خواهد نمود بویژه که درمیان هموندان شورای نویسندگان و گردانندگان آن هم چند محقق عالیقدر وچند شخصیت بارز فرهنگی چون آقایان دکتر سیدحسین نصر، دکتر عزت‌الله نگهبان، دکتر پرویز ورجاوند وسیدمحمدتقی مصطفوی جای دارند .

این‌شماره «باستان‌شناسی‌وهنر» با بیانات‌شاهنشاه‌آریامهر که«بر پیشانی آن می‌درخشد» وشاهنشاه آن‌را در مراسم گشایش پنجمین کنگره جهانی باستانشناسی و هنر ایران ایراد فرمودند، آغاز میشود وپس‌از یك سرآغاز دربیان هدف وروش مجله، حاوی یازده مقاله ارزشمند بفارسی وسپس‌اخبار باستانشناسی‌میباشد. نقل‌خلاصه‌ای‌ازمقالات‌مجله، بزبانهای‌فرانسه‌وانگلیسی نیز ازابتکارات جالب این مجله است .

مقالات «عالم‌خیال ومفهوم فضا درمینیاتور ایرانی» بقلم‌دکتر سیدحسین نصر استاد ورئیس دانشکدهٔ ادبیات تهران، «کلیسای سوپ سر کیس‌خوی»

خوانندگان و ما

پس‌از انتشار شمارهٔ ششم سال سوم مجله بررسی های تاریخی، نامه های لطف‌آمیز بسیاری ازخوانندگان ارجمند مجله دریافت داشتیم وازاین بابت سپاسگزاریم وباید بگوئیم این‌حسن استقبال و گرمی پذیرش خوانندگان خود بهترین پاداش ومشوق برای خدمتگزاری کارکنان مجله بررسی های تاریخی‌به‌فرهنگ ایران‌میباشد. وامادرمیان این‌نامه‌هانیز،چند نامه‌ای‌حاوی نکاتی عمومی و کلی بوده که‌لازم دانستیم مفاد آنهارا با خوانندگان گرامی خود نیز درمیان بگذاریم :

= ۱ =

چون مقاله « پایان کارمیرزاآقاخان نـوری اعتمادالدوله » منتشر شد، برخی ازخوانندگان گرامی‌مجله توضیحاتی ازمادرباره‌میرزاصادق قائم‌مقام که درچند جای آن مقاله ازاو نامی‌برده شده‌بود خواستند وبعضی هم گمان داشتند که این‌شخص ازبازماندگان سیدالوزراء میرزابزرگ قائم‌مقام اول ومیرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دوم پسراو است. البته این نکته براهل تحقیق و بویژه محققان تاریخ دورهٔ قاجار روشن است ولی چون درتاریخ دورهٔ قاجار بنام چندتن قائم‌مقام برمیخوریم که‌هریك شخصیت خاص‌ومتفاوتی داشته‌اند ودرپاره‌ای ازموارد هم درقضاوت‌های اشخاص، یکی‌ازاین چندقائم‌مقام بجای دیگری جای گزین میشود، ازمحقق دانشمند آقای حسین سعادت‌نوری که احاطه‌ای کامل درشناسائی رجال‌دورهٔ قاجاریه‌دارند خواهش کردیم‌مقاله‌ای - هرچندهم کوتاه باشد- دراین باره تهیه فرمایند واین وعده‌رابخوانندگان گرامی میدهیم که‌در شمارهٔ آینده، این‌مقاله‌را بنظرایشان برسانیم.

بقلم دکتر پرویز ورجاوند استاد دانشگاه تهران، «سنگ نبشته‌ای مربوط به‌زمان مردوک آپال‌دین» نوشته مهندس علی حاکمی و بالاخره «فریزوخورن» از سیدمحمدعلی امام شوشتری ازمقالات چشم گیر این مجله است.

ماضمن تبریک به‌وزارت فرهنگ‌وهنر و گردانندگان این مجله ارزشمند توفیق وکامیابی آنرا درپیشبرد هدف عالی که‌در راه شناسانیدن فرهنگ و هنر شکوهمند ایران دارد، آرزومندیم.

بررسی‌های تاریخی

۲ - درهمان صفحه اول دوجا آمده « اعراب قسمت غربی ایران را گرفتند» و «پیش از تصرف اعراب» واین تعبیر بنابادله‌ای که درهمان جمله صفحه‌های ۳۵ تا ۵۲ آمده غلط محض است . بعلاوه نویسنده مقاله تفاوتی را که میان «اعراب» و«عرب»است نمیدانسته وآگاه نبوده‌است که اعراب بادیه هیچگاه ایران‌را تصرف نکرده‌اند .

۳ - اشاره‌یی که درباره مقبره دانیال درشوش شده‌درست مانند اشتباه «امام عباس» است. بنایی که‌درشوش‌است ، مقبره‌است‌نه‌مسجد .ازاینرواست که رواقهای آن درشمال سرا واقع شده‌وعیبی ندارد .

اگر بآیین نمازجماعت‌دراسلام آشنا باشیم ، میدانیم که درتمام‌مسجدها رواق یاباصطلاع نویسنده شبستان ، درجهت جنوب قرارداده‌شده یاحداقل در دیوارجنوبی دری نمیگذارندودرهای ورود بمسجد یادردیوارهای شمالی ویاشرقی‌یاغربی است . توجه بآیین‌نمازجماعت مسلمانان وهمینکه‌ساختمان شوش مقبره است‌نه‌دانیال، مشکلی‌را که آقای نویسندهٔ مقاله‌داشته‌است ،حل میکند . بلاذری بغدادی‌درمقبره‌دانیال روایتی دارد که ترجمه آنرادرپایین میآوریم . ولی پیش ازآن باید یادآوری کنیم که آقای نویسنده مقاله نام فاتح شوش‌را «موسی‌الاشعری» نوشته که غلط دیگری ازآن نویسنده است . نام این مرد عبدالله‌بن قیس بـا کنیت ابوموسی الاشعری است . وی ازیاران پیغمبرواصلاعیغی ومدتی حاکم کوفه وبصره بوده وهمان کسی‌است که پس ازجنگ صفتن‌عمروعاص اورا فریب داد وپس ازآن داستان ، سرافکنده از دومةالجندل بمکه گریخت . باری بلاذری گفته‌است :

« ابوموسی در قلعه ایشان (مردم شوش) اطاقی دید که درآن مرده‌ای بود که بران پارچه‌ای پیچیده بودند . پرسید این کیست ؟ گفتند : این جثه دانیال نبی است ایشان گرفتارخشکسالی شده بودند وجثه دانیال‌را اهل بابل خواسته بودند تا بوسیله آن طلب باران کنند . دانیال از اسیران بخت‌نصر بوده که ببابل آورده‌شده‌بود ودرآنجا درگذشته..»[1]

٤ - اینکه‌نوشته : دیوارهای‌مسجد پیغمبر درمدینه ازآجرساخته شده

---

۱ - فتوح‌البلدان : ص ۳۸٦ ، چاپ قاهره -۱۹۰۱

-۲-

آقای م. ا. «نگرا» (که‌ظاهراً نام‌مستعارایشان است) یادداشتی زیر نام «نکاتی چند دربارهٔ مقاله مساجد ایران» که بقلم آقای دکتر عیسی بهنام در شماره پنجم سال‌سوم مجله بررسی‌های تاریخی‌بچاپ رسیده بود فرستاده‌اند که چون حاوی نکاتی‌جالب و مستند میباشد عیناً آنرا دراینجا درج میکنیم :

«روزی درمحضرجناب آقای سیدحسن تقی‌زاده که حق استادی بگردن اینجانب دارند سخن ازداوریهای‌شتاب‌زده برخی خاورشناسان درباره تاریخ مشرق زمین‌میرفت . ازجمله استاد علامه گفتند : آن زمان‌که برای‌شرکت درجشنهای هزاره ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق کندی معروف به‌فیلسوف عرب به‌بغداد رفته‌بودیم ، یکی ازخاورشناسان دوروزی غائب بود . پس ازآنکه آمد وازحالش جویا شدیم گفت : بزیارت «امام عباس» رفته بودم .

اشتباهاتی که‌در گفتارچاپ‌شده‌زیرعنوان «مساجد ایران» درشماره‌پنجم سال سوم رخ داده ازاشتباه «امام عباس» کمتر نیست ودریغ است درمجله‌شما آنهم درموضوعی که جنبه دینی واسلامی دارد ، دریك مقاله چنین اشتباهات بزرگی چاپ گردد .

نویسنده نمیخواهم همه اشتباهاتی‌را که درآن مقاله آمده یکان یکان بنویسم . لیکن برای اینکه بدانید اشتباهات مقاله مذکورازچه نمونه‌است، چند موادرا یاد میکنم :

۱ ــ عنوان‌مقاله، «مساجد ایران ازابتدای دوران اسلامی» است ولی در متن‌مقاله ازبقعه دانیال درشوش ومسجدساوه‌ومسجدمدینه ومسجدابن‌طولون (احمد) درفسطاط سخن رفته است . این یك ایراد کلی به‌عنوان مقاله است که باآنچه درشکم مقاله آمده تفاوت بسیار دارد .

روی سکه‌ای که در یك بنا پیدا شده تاریخ بنا راجستجو کردن خیلی‌ساده - لوحانه‌است. آیا نمیشود فرض کرد این سکه سالها پیش‌از برآوردآن‌بنا در زمین‌آن گم شده بوده وا کنون‌اتفاقاً بدست‌آمده است؟ آیانمیتوان فرض کرد آن سکه سالهای دراز پس از بنا از جیب کسی در آنجا افتاده و از لحاظ تاریخ هیچ رابطه‌ای بابنایی که درآن پیدا شده ندارد؟

سخن‌دراین زمینه بسیاراست وبهتراست هر کس ازمرزکار خود وتخصص خود پا بیرون نگذارد تا داستان «امام عباس» پیش نیاید.»

پایان

-۳-

آقای عبدالله انواری نوشته‌اند:

«آقای مدیر محترم مجله ارجمند بررسی‌های تاریخی، درشماره پنجم سال سوم، شرحی درباره‌ی تبدیل سالهای قمری به شمسی و بالعکس نوشته شده بود که بسیارمورد نیاز اهل‌تحقیق میباشد. میخواستم بدانم آیا کتابهائی و یا مجموعه‌هائی‌هست که تمام سالها رابه‌یکدیگر تبدیل کرده باشد یانیست و اگرهست نام ومشخصات آنها چیست واگرممکن استدریکی ازشماره‌های آینده،راه‌سادهٔ‌تبدیل کردن‌تاریخهای‌مختلف‌رادرج‌فرمائید که مزید برامتنان خواهد بود. باتشکر قبلی - عبدالله انواری»

پاسخ پرسش آقای انواری

دربارهٔ‌تطبیق تاریخهای هجری‌قمری بتاریخ مسیحی و بالعکس بزبانهای خارجی مجموعه‌های متعددی فراهم وچاپ شده است که ازآن‌میان مجموعه شرام Schram انگلیسی ووستنفلد Wuestenfeld آلمانی میباشد وتازه‌ترین‌آنها مجموعه‌ایست که کاته‌نوز Cattenoz فرانسوی‌منتشر نموده‌است ولی بایددانست که‌این‌مجموعه‌هارا تنهابرای‌تطبیق تاریخهای‌هجری‌قمری به‌مسیحی وبالعکس میتوان بکار برد ودر زبان فارسی هم چندین مجموعه در دست است‌ازجمله

(ص۷٤)غلط‌دیگری‌است که‌از نویسنده‌سرزده‌است. در آن‌زمان‌هنوز آجرسازی در حجازرایج‌نشده بود حتی درمدینه بکاربردن گچ درساختها رایج نبود . مسجد پیغمبر درمدینه تازمان خلافت عبدالملك مروان نخست ازخشت خام بوده که ستونهای آن‌ازتنه درخت‌خرما بودوسقف‌را ازپوش‌خرماپوشانیده بودند . عمرقدری بر آن افزوده سپس درزمان عثمان ستونهای آنرا سنگی وسقف‌را ازچوب ساج کرده‌اند . درزمان عبدالملك مروان تجدید بناشده.[۱]

۵ ـ مسجد کوفه ومسجد بصره نیز نخست بهمین‌گونه ساخته شده‌بود وپیش ازآنها مسلمانان درمداین مسجد ساخته بوده‌اند. نویسنده ازمسجد بصره که بامسجد کوفه همزمان است نام نبرده‌است .

ازاین‌گذشته مسجدهایی که نام بردیم «جامعها» است واگرنه درشهرها مسجدهای دیگری هم بوده مثلا دربصره هفت مسجد همزمان مسجد کوفه ساخته شده بود که یکی ازآنهامسجد اسواران تازه مسلمان ایرانی بوده‌بنام «مسجدالاساوره».[۲] ☆

آنچه یاد داشت کردم بعنوان نمونه بودواگرنه غلط تاریخی دراین‌مقاله خیلی بیش ازآنست‌که باین مختصر نگاشته‌آید .

من امیدوارم آقایان باستانشناسان فقط در زمینه ویژه‌کاری خودشان چیز بنویسند و قضاوتهای تاریخی نکنند تا دوچار اشتباه نگردند . مثلااز

---

۱ ـ فتوح البلدان . ص ۱۲-۱۳ ، چاپ ماهره - ۱۹۰۱

۲ ـ مروج‌الذهب : ج ۱ ص ٤۰۲ ، چاپ قاهره

☆ مسجد دمشق ازمسجدهای بزرگ مسلمان است که قدمت بسیاردارد. این بنانخست یك نیراندم (مهرابه) بوده یا باصطلاح تاریخ‌نویسان آن زمان ازآن صائبان و سپس تبدیل بکلیسا شده‌آنگاه‌آنرا تبدیل بمسجد کرده‌اند .

درباره مسجد سامره و بنای آن بفرمان معتصم هشتمین خلیفه عباسی و مناره‌آن نیز درمقاله از دیدگاه تاریخی اشتباهاتی‌وجود داردکه شرح همه‌آن اشتباهات سخن را بدرازا خواهدکشانید همچنین‌مسجدهای‌رواق‌ستون‌دار منحصر بمسجد نایین‌نیست مثلامسجدجامع شوشتر که منار آن نیز در سوی خاور بنا ساخته شده و در سدهٔ سوم هجری بنا گردیده است ، بهمین‌گونه است . ما اینگونه طاق‌زنی را در ایوان کرخه بازمانده از شهر کرخ درشمال شوش می‌بینیم که ثابت میکند این اسلوب سقف زنی در معماری روزگار ساسانیان رایج بوده است.

مجله
بررسی‌های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگ دکتر جهانگیر قائم‌مقامی

مدیر داخلی - ستوان یکم مجید وهرام

مجلهٔ تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریهٔ ستاد بزرگ ارتشتاران
(کمیتهٔ تاریخ)
نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشتاران
تلفن : ٧٦٤٠٦٤

بهای مجله هر شماره	**برای نظامیان ودانشجویان**	**٤٠ ریال**
	برای غیرنظامیان	**٦٠ ریال**
بهای اشتراک سالانه ٦ شماره در ایران	**برای نظامیان ودانشجویان**	**٢٤٠ ریال**
	برای غیرنظامیان	**٣٦٠ ریال**

بهای اشتراک درخارج ازکشور : ٦ دلار

برای اشتراک : وجه اشتراک را به‌حساب ٧١٤ بانک مرکزی با ذکر جملهٔ «بابت اشتراک مجلهٔ بررسی‌های تاریخی» پرداخت ورسید را با نشانی کامل خود به‌دفتر مجله ارسال فرمائید .

چاپخانهٔ ارتش شاهنشاهی ایران

تقویم تطبیقی حاج نجم الملک و تقویم یکصد و ده سالهٔ امیر کبیر که بضمیمه مجموعه قوانین تالیف آقای معاصر بچاپ رسیده و نیز مجموعه مفیدتر و صحیحتری از آقای احمد نجم آبادی بنام تقویم یکصد و پنج ساله تطبیقی از سال ۱۳۳۰ خورشیدی تا ۱۳۳٤ (۱۲٦۷ قمری تا ۱۳۷۵ و ۱۸۵۱ میلادی تا ۱۹۵۵).

در این دو مجموعهٔ اخیر (که متأسفانه اولی دارای اشتباهات و غلطهای فراوان است) تاریخهای مسیحی و هجری قمری و خورشیدی با یکدیگر تطبیق شده است ولی بهرحال هیچیک از این تقویمها کامل نیستند و رفع نیاز محققان را آنگونه که میباید نمی کنند و بهمین دلیل ما به محققان دانشمند و خوانندگان گرامی مجله وعده میدهیم که مجموعه‌ای کامل که لااقل به بیشتر نیازمندیهای خوانندگان پاسخ گوید، بضمیمهٔ یکی از شماره‌های آینده مجله بچاپ برسانیم.

Barrasihaye Tarikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DE COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

DIRECTEUR ET RÉDACTEUR:

DR. DJAHANGUIR GHAïMMAGHAMI

ADRESSE:

IRAN - TÉHÉRAN.

AV. KOUROCHE KABIR, TCHAHAR RAHE QASR

ABONNEMENT: 6 DOLLARS POUR 6 No.